

رجال دورہ فاجار

تحقیق از:

حسین سعادت نوری

انتشارات وحید



رجال دورق فاجار

انوار

۸

۰۵۰

۱۵

۲۳

۷۳۱۵۳

اسکی شد

رجال دورۂ قاجاریہ

تحقیق از:

حسین سعادت نوری

کتابخانه
مخطوطات و نسخ
مخطوطات و نسخ

انتشارات وحید

نام کتاب: رجال دورۂ قاجاریہ

مؤلف: حسین سعادت نوری

ناشر: انتشارات وحید - خیابان جمہوری -

چهارراه ابوریحان تلفن ۶۴۶۴۵۵

چاپ اول - ۱۳۶۴

تیراژ - ۳۰۰۰

چاپ صبح امروز

بہاء ۹۸۰ ریال

حق چاپ محفوظ است

یادداشت

برای این کتاب پیش‌گفتاری مفصل آماده کرده بودم که علاوه بر شرح احوال شادروان حسین سعادت نوری، شامل خاطرات سالها دوستی و معاشرت شخصی و پنجاه سال ارتباط و مراودات خانوادگی بود. اما پس از آنکه مقدمهٔ ممتع آقای دکتر باستانی پاریزی رسید و زندگینامهٔ استاد توسط فرزند برومندش آقای دکتر سعادت نوری فراهم آمد دیگر جای سخن نماند. چون گفتیها را این دو بزرگوار به قلم آورده بودند...

نکتهٔ گفتنی اینکه مطالب این کتاب به اشارت مرحوم سعادت نوری طی دو سال از نشریات مختلف رونویس شد و در پایان نیز ذیل و حواشی و تکمله و توضیحاتی توسط ایشان افزوده گردید و آماده ارسال به چاپخانه شد لیکن پیش از آنکه کتاب چاپ شود دست‌اجل گریبان استاد را گرفت و روی در نقاب خاک کشید و یادداشتها در دفتر انتشارات وحید ماند تا اینکه سال گذشته سرکار خانم پیروش سعادت نوری به اتفاق هدرس محترمشان آقای فربرز سوداگری به دفتر وحید آمدند و اظهار علاقه به چاپ کتاب کردند آقای سوداگری در تدارک مقدمات امر، ما را کمک و یاری نمودند و کتاب برای حروفچینی به چاپخانه فرستاده شد و اکنون در برابر دیدگان خواننده و خواننده مشتاق است. یقین دارد که این کتاب نیز، مانند سایر مؤلفات مرحوم سعادت نوری مورد قبول و اقبال محققان قرار خواهد گرفت.

بر روان سعادت و همسر نازنین و باوفایش درود باد.

انتشارات وحید - س - وحیدنیا

شرح زندگی و آثار مؤلف کتاب

شادروان حسین سعادت‌نوری در سال ۱۲۸۵ شمسی در شهر اصفهان متولد شد. والد او مآثر علی‌اکبرخان نوری و والده او حیات‌خانم ملقب به فخرالملوک بود. ابتدا تحصیلات مقدماتی را در مدرسه علمیه اصفهان بپایان رساند و آنگاه از کالج اصفهان فارغ‌التحصیل شد. وی از عنفوان جوانی به زبان و ادبیات فارسی عشق می‌ورزید و گهگاه اشعار می‌سرود. در انجمن‌های ادبی اصفهان و بویژه انجمن ادبی حکیم نظامی که توسط استاد وحید دستگردی تأسیس شده بود شرکت می‌کرد و چون در شعر، «سعادت» تخلص می‌نمود و با روزنامه‌ها و مجلات آن دوران بویژه ارمغان و اخگر و عرفان و اختر مسعود همکاری داشت، بنام «میرزا حسین خان سعادت» معروف بود. چون نسبت او به خاندان نوری می‌رسید بعدها نام خانوادگی سعادت‌نوری را برگزید:

لازم بیادآوری است که مآثر علی‌اکبرخان پدر مرحوم حسین سعادت‌نوری فرزند میرزا یوسف‌خان میرزمان لشکر و نامبرده نوه دختری میرزا اسداله‌خان نوری است. میرزا اسداله خان نوری فرزند میرزا آقابابا فرزند خواجه ابدال‌بیک فرزند حاج‌محمد اکبر فرزند خواجه بیک فرزند حاج میرزا لطف‌اله و نوه خواجه عبدالسلام بن صالح است. باید خاطر نشان ساخت که برادر میرزا آقابابا بنام آقا هادی خوانده می‌شد و نامبرده جد خاندان خواجوی و خواجوی‌نوری است. یکی از پسرهای میرزا اسداله‌خان نوری نیز جد خاندان خواجه‌نوری است و میرزا یوسف‌خان میرزمان لشکر جد خاندان سعادت‌نوری و سپهرنوری می‌باشد.

حسین سعادت‌نوری پس از فراغت از تحصیل، سالی چند در کالج اصفهان به تدریس زبان و ادبیات فارسی و تاریخ و جغرافیا و زبان انگلیسی پرداخت. از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۴ شمسی در خدمت وزارت معارف بود و در مدارس کرمان و اصفهان به تدریس اشتغال داشت. در طی اقامت در کرمان سرپرستی امور بین‌المللی چند شرکت عمده صادرکننده فرش ایران را به عهده داشت و در عین حال با انجمن‌های ادبی کرمان و روزنامه بیداری که بمیدریت

مرحوم هاشمی انتشار می‌یافت همکاری می‌کرد. در مدت اقامت در اصفهان ترجمه کتاب‌های هشت‌سال در ایران (سفرنامه سایکس) و تاریخ مختصر ایران را بصورت پاورقی در روزنامه عرفان در دسترس علاقه‌مندان قرار داد. در همین دوران نیز کتاب گل‌های ادب (گزیده اشعار شعرای معروف ایران) را تنظیم و به دوستان ادب پارسی تقدیم داشت.

حسین سعادت نوری در سال ۱۳۱۲ در اصفهان با خانم سلطنت آریین صبیبه میرزا داودخان آریین (مدیر داخلی کالج اصفهان) ازدواج کرد و از سال ۱۳۱۴ در تهران مقیم شد. آنگاه به وزارت دارائی پیوست و در دوائر و سازمان‌های گوناگون آن بویژه در سازمان چای، اداره کل غله و سازمان قند و شکر مشاغل مختلفی را به عهده داشت و آخرین سمت او نماینده وزیر دارائی در هیئت‌مدیره شهرداری تهران طی سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۵ بود. سرانجام در سال ۱۳۴۴ بنا به تقاضای شخصی بازنشسته شد و از خدمات دولتی به کلی کناره گرفت.

در دوران اقامت تهران هیچگاه از انجام خدمات فرهنگی غافل نبود و علاوه بر چاپ و نشر کتب تاریخی و تحقیقی و انتشار روزنامه «پیران» در سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ با نشریه‌های مختلف همکاری می‌کرد و آثار نظم و نثر او در نشریه‌های عرفان، اصفهان، مهر، ارمغان، یادگار، یغما، وحید، مجله وزارت امور خارجه ایران و سالنامه دنیا و سایر جراید منتشر گردید. در سال ۱۳۴۵ دانشگاه اصفهان و در سال ۱۳۴۶ دانشگاه تهران از وی دعوت نمودند که بعنوان استاد مدعو در رشته تاریخ ایران (بویژه تاریخ دوران قاجار) در دانشگاه مشغول بکار شود، اما او این دعوت‌ها را نپذیرفت و ادامه فعالیت‌های شخصی در زمینه تحقیق و چاپ کتب و مقالات تاریخی را بدکار در دانشگاه ترجیح داد.

فهرست قسمتی از آثار و تألیفات حسین سعادت‌نوری به شرح زیر است:

الف - کتاب‌های چاپ شده:

- ۱- گل‌های ادب؛ تألیف، اصفهان، ۱۳۱۲، سربی و خشتی، ۱۶۰ ص.
- ۲- تاریخ مختصر ایران، سرپرسی سایکس، ترجمه، اصفهان، ۱۳۱۲، سربی و رقعی، ۱۳۷ ص.
- ۳- شهرهای نامی ایران، لکهارت، ترجمه، اصفهان، ۱۳۱۵، سربی و رقعی، ۱۴۸ ص.
- ۴- تاریخ تحولات اتم، گوردن اوانس‌دین، ترجمه، تهران، ۱۳۳۵، سربی و رقعی، ۱۰۸ ص.
- ۵- خاک و خون و نفت، ری‌براک، ترجمه، تهران، ۱۳۳۵، سربی و رقعی، ۲۱۰ ص.
- ۶- تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن‌پرستان اصفهان و بختیاری، حواشی و توضیحات بر یادداشت‌های مرحوم مجاهدالسلطان، تهران، ۱۳۳۶، سربی ورقعی، ۲۳۶ ص.

- ۷- امریکائی زشت، ویلیام لدرر، ترجمه، تهران، ۱۳۴۰، سربی و ورقعی، ۲۲۱ ص.
- ۸- ظل السلطان، تألیف، تهران، ۱۳۴۷، جیبی، ۲۹۰ ص.
- ۹- فعالیت‌های جاسوسی واسموس یا لارنس آلمانی در ایران، کریستوفر سایکس، ترجمه، تهران، ۱۳۴۸، سربی و ورقعی، ۲۴۵ ص.
- ۱۰- زندگی حاج میرزا آقاسی، تألیف، تهران، ۱۳۵۶، سربی ورقعی، ۳۴۷ ص.
- ۱۱- جنگ ایران و انگلیس، کاپیتان هنت، ترجمه، تهران، ۱۳۶۲، افست و وزیری ۱۲۴ ص. چاپ دوم. چاپ اول این کتاب قبل از سال ۱۳۲۶ صورت گرفته بود.
- ۱۲- سفرنامه ویلسن یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران، ترجمه، تهران، ۱۳۶۳، افست و وزیری، ۴۲۲ ص، چاپ دوم. چاپ اول این کتاب نیز قبل از سال ۱۳۴۷ صورت گرفته بود.
- ۱۳- سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس یا ده هزار میل در ایران، ترجمه، تهران، ۱۳۶۳، افست و ورقعی، ۴۸۶ ص. چاپ سوم. این سفرنامه بار اول تحت عنوان «هشت سال در ایران» و در دو جلد (جلد اول، اصفهان، ۱۳۱۵ و جلد دوم، تهران، ۱۳۱۶) و بار دوم نیز تحت عنوان سفرنامه سایکس در سال ۱۳۳۶ در تهران چاپ و منتشر گردیده بود.
- ۱۴- رجال دوره قاجاریه و نقش آنها در تاریخ معاصر ایران (کتاب حاضر).
ب - کتاب‌های آماده چاپ:
- ۱- ایران در دو جنگ جهانی، ژرژ لنچوفسکی مأمور وزارت خارجه امریکا، ترجمه، مجموعه مقالات در روزنامه صدای وطن (۱۳۳۲ - ۱۳۳۴).
- ۲- انقلاب مصر، یادداشتهای ژنرال نجیب، ترجمه، مجموعه مقالات در روزنامه پیک ایران (۱۳۳۵ - ۱۳۳۶).
- ۳- سفرنامه کلنل استوارت انگلیسی، ترجمه، مجموعه مقالات در روزنامه پیک ایران (۱۳۳۶ - ۱۳۳۷).
- ۴- سفرنامه ادونوان انگلیسی، ترجمه، مجموعه مقالات در روزنامه پیک ایران (۱۳۳۸ - ۱۳۴۰).
- ۵- مجموعه مقالات تاریخی و ادبی، تألیف، آثار مندرج در نشریه‌های مهر، ارمغان، یادگار، یغما، وحید (۱۳۱۷ - ۱۳۵۲).
- سرانجام، حسین سعادت نوری در روز سوم دی ماه ۱۳۵۵ در سن هفتاد سالگی در تهران درگذشت و در بهشت‌زهرا جنب سالن شماره ۱ به خاک سپرده شد. روانش سرشار از شادی و یادش پایدار و گرامی.

دکتر منوچهر سعادت نوری

تهران - اردیبهشت ۱۳۶۴

فهرست

۳	یادداشت
۵	شرح زندگی و آثار مؤلف کتاب
۱	رفیق انجمن
	اعتمادالدوله‌ها :
۱۹	میرزا تقیخان اعتمادالدوله
۱۹	حاج ابراهیمخان اعتمادالدوله
۲۰	میرزا آقاخان اعتمادالدوله
۲۱	میرزا عیسی خان اعتمادالدوله
۲۱	میرزا یحیی خان اعتمادالدوله
	حسامالسلطنه‌ها :
۲۴	محمد تقیخان حسامالسلطنه
۲۴	سلطان مراد میرزا احسامالسلطنه
۲۵	ابوالنصر میرزا و جهانگیرمیرزا
	ظهیرالدوله‌ها :
۲۸	ابراهیم خان ظهیرالدوله
۲۸	یازم محمد خان ظهیرالدوله
۲۹	سید محمدخان ظهیرالدوله
۲۹	محمد ناصر خان و علیخان ظهیرالدوله
	آصفالدوله‌ها :
۳۳	حاج غلامرضاخان آصفالدوله شاهسون
۴۹	اللهیار خان آصفالدوله

- ۶۳ حاج محمد قلی خان آصفالدوله
 ۷۲ میرزا عبدالوهاب خان آصفالدوله
 ۹۴ میرزا ابوالحسن خان آصفالدوله

امین‌الدوله‌ها :

- ۱۱۳ عبدالله خان امین‌الدوله
 ۱۲۷ ابوطالب یا فرخ‌خان امین‌الدوله غفاری
 ۱۵۴ محمد حسن خان ایروانی یا خان باباخان سردار
 ۱۷۴ سلیمان خان معروف به خان خانان
 ۱۸۲ چراغعلیخان زنگنه کلهر (سراج‌الملک)
 ۱۹۰ وقایع اصفهان از چراغعلیخان
 ۲۰۶ حاج محمدحسن شیرازی آشتیانی - وکیل‌الدوله
 حاج آقا اسمعیل پیشخدمت‌باشی سلام - آقارضا اقبال‌السلطنه
 ۲۱۱ و میرزا علینقی حکیم‌باشی

سپهسالارها :

- ۲۴۱ میرزا محمد خان سپهسالار
 ۲۶۸ میرزا سعید خان مؤتمن‌الملک

رکن‌الدوله‌ها :

- ۲۷۷ میرزا محمد خان دولو
 ۲۷۸ علینقی میرزا رکن‌الدوله
 ۲۸۰ اردشیر میرزا رکن‌الدوله
 ۲۸۱ محمد تقی میرزا رکن‌الدوله
 ۲۸۵ علینقی میرزا رکن‌الدوله
 ۲۸۹ میرزا قهرمان امین لشکر اصفهانی
 ۳۰۲ اروپائی‌ها و حرم مطهر حضرت رضا (ع)
 ۳۰۸ سرقت جواهرات عباس میرزا نایب‌السلطنه
 ۳۱۰ رؤیای صادقه یا خوابهای عجیب سلاطین قاجاریه
 ۳۲۱ مظفرالدین میرزا و شبخیزگری

رفیق انجمن

زن ای اسباب بدبختی شوهر
 زنی هر دم بجان مرد نشتر
 که باشد منشأ هر فتنه و شر
 کسی اندر زن بدجنس و گوهر
 زبند و آفرینش تا به محشر
 نهادهش گشته با خدعه مخمر
 نمیداری اگر از بنده باور
 شد آدم بی نصیب از خلد و کوثر
 زلیخا، دامن پاک پیمبر
 به غربت اوفتاد و گشت مضطر
 به استخر آتش افکندی سکندر
 از آنرو تیشه زد فرهاد بر سر
 بسان مار باشد زلف دلبر
 بود زن باز فکر زیور و زر
 هزاران حيله و فن زیر چادر
 کجا با مرد، می باشد برابر^۱

زن، ای اصل فساد و فتنه و شر
 توئی بی مهرتر زین چرخ کجرو
 زن است آن آیت قهر الهی
 ندیده در جهان هرگز وفائی
 بود هر فتنه ای زیر سر زن
 عجب گشته خمیره زن به تزویر
 نظر برقمه پیشینیان کن
 زاول گول شیطان خورد، حوا
 مگر نشنیده ای کز شهوت، آلود
 زمکر و غدر سودابه سیاوش
 به تحریک زنی بدکار، طائیس
 چو دید از دست شیرین تلخکامی
 خدا رحمت کند آنانکه گفتند
 زبی نانی اگر گردد تلف مرد
 پیوشد صورت خود زانکه دارد
 زن اکنون با چنین اوضاع و احوال

۱- این شعر، در تعریض شعر آقا سید محمد رضا هاشمی سروده شده، که

گفته بود:

توئی اصل نشاط و شادمانی
 زگل های قشنگ بوستانی ...

زن ای دنیای لطف و مهربانی
 گل خلقت زن است و خوبتر هست

این شعری است که بیش از پنجاه سال پیش، در انجمن ادبی کرمان قرائت شده و چنان مینماید که، البته، در آن مجلس هیچ زنی حضور نداشته است، و همین نکته موجب جرأت مرحوم هاشمی کرمانی شده. تا این قطعه دلپذیر و روان را در روزنامه خود هم چاپ کند. وقتی این اشعار در روزنامه بیداری کرمان چاپ شد، دهها زن و مرد جوابهای تند دادند و در مجامع خصوصی و هم در انجمن ادبی کرمان اعتراضهای سخت شد، ولی البته باز زنان احتیاط کردند و نام خود را یاد نکردند، از آنجمله مثلاً «یکی از محصولات دارالمعلمات در کلاس هشتم» گفته بود:

به کنج خانه با احوال مضطر	نشسته بر سر زانوی غم سر
به فکر روزگار خویش بودم	که ناگه خادم بیداری از در
یگانه نامه بیداریم داد	به او مشغول کردم فکر مضطر...
ولی از انتقاد نور بی نور	دلم بگیرف و قلم شد مکدر
در اول خواستم گویم جوابش	به خاموشی، که زان به نیست کیفر
سپس گفتم خموشی چیست؟ با سنگ	کلوخ انداز را پاداش خوشتر
زنان بیچاره و افتادگانند	نباشد حاجت شمشیر و خنجر...

شعر مفصل است و باید در روزنامه بیداری پنجاه و سه سال پیش دید و خواند، مرحوم سید محمد هاشمی قاجار در زیر شعر نوشته است: «این خانم محترمه که حقیقتاً طبع خوبی دارد، جداً عصبانی شده، نه تنها ایشان، بلکه جامعه زنان کرمان از اشعار انتقادی، عموماً به هیجان آمده اند، به اندازه ای که از طرف دختر بچگان نه ساله و ده ساله جوابیه های نثری و نظمی به ما رسیده، که به ملاحظات از درج آنها معذوریم.

اما بالاخره خود گوینده شعر ناچار شده در شماره بعد توضیح دهد که: «... انجمن ادبی کرمان، هفته ای یک مرتبه به طور سیار در تحت ریاست فاضل معظم حضرت آقای هاشمی مدیر محترم بیداری تشکیل میشود... در یکی از جلسات اخیر انجمن، موضوع زن و مرد مطرح شد... تا آنکه اشعار آبدار از دوست فاضل معظم آقای سید محمد رضا^۲ در شماره ۳۰ و ۳۱ نامه گرامی بیداری مندرج... ولی چون متأسفانه عقیده خطائی در ضمن کلمات شیوائی گنجائیده شده بود، و بیم آن میرفت که این ملاحظه ادبی تأثیرات سوئی بخشد، این بنده نیز

۱- روزنامه بیداری شماره مسلسل ۱۴۹ و ۱۵۰، کرمان، شنبه ۲۷ اسفند ماه ۱۳۱۱ سالها بعد که من جای پای زن را در حوادث تاریخ پی جوئی میکردم (مثلاً در خاتون هفت قلعه، ص ۱۲۰)، متوجه شدم که حرفها را خیلی تندتر از من، گوینده این شعر زده است، منتهی فرق من و او اینست که او خیلی بی پروا گفته، ولی مخلص، به قول ناصر خسرو:

— شکر نهم طبر زد، بر موضع تبر زین!

۲- برادر مرحوم هاشمی که هنوز حیات دارند و انجمن ادب کرمان به وجود ایشان افتخار

دارد.

فورا به تنظیم اشعار مندرجه در شماره ۳۲ و ۳۳ مبادرت ورزیده و نظماً دلایل و براهینی برای اثبات مدعای خود اقامه نمودم... دیگر فکر نمی‌کردم که انتشار اشعار من به قدری جنس لطیف را به غضب درمی‌آورد که در ایام عید که برای زیارت آقایان و دوستان خود می‌روم از فرستادن چای و شیرینی هم بنده را محروم بدارند!

این هم یکی از معایب اخلاقی زن‌هاست که بواسطه رقت قلب، زود متغیر و در عین حال نادم و پشیمان میشوند. بعد از همان روز انتشار اشعار خود فهمیدم که به اصطلاح، بی‌گدار به آب زده و به کار خطیری مبادرت جسته‌ام، و از آن روز بی‌بعد برای ارباب و اخافه زن‌ها بدون عصا به خیابانها و معابر نمی‌رفتم، مبادا مورد حمله جنس لطیف، و سرم مهبط لنگ کفشهای آنان واقع شود و هر کجا جباعتی از زن‌ها را میدیدم از دور میگریختم، و خوشبختانه اگر سنگ‌هم به طرف من پرتاب می‌کردند، چون با دست چپ می‌انداختند به هدف نمی‌رسید... یک مطلب راهم متذکر می‌شوم که طبع اشعار انتقادی به همان درجه که نگارنده را در نظر بعضی خانمها که حقیقت را کتمان می‌کنند منفور قرار داده، در نظر قاطبه مردها محبوب ساخته است... ح. سعادت نوری»

مثل اینکه توجه فرمودید که گوینده آن شعر تند و گزنده کسی نبوده غیر از مرحوم حسین سعادت نوری، نویسنده‌ای که اکنون مجموعه مقالات او در پیش شماست و گفتار مخلص نیز در باب او و مناسبات او با کرمان است.^۱
دختر خانم محصله دارالمعلمات که جواب سعادت نوری را داده بود در پایان دوسه شعر دیگر هم داشت از آنجمله:

چو اخلاق سعادت جمله دانند نرنجیم از وی ار صد بار دیگر
بگوید هجو و بنماید به خود فخر که از چون او توقع نیست جز شر^۲

این تعریض خالی از تصادفی هم نیست، اصلاً علت انتقال مرحوم سعادت نوری از اصفهان به کرمان نیز شعری بوده که خود در اصفهان سروده بود و ترجیع‌بند آن گویا این بود:

عزیز شوخ و شنگم کی می‌آئی؟
گل آلبالو رنگم کی می‌آئی؟

او بعد از تحصیل در کالج اصفهان، در همان مدرسه انگلیسیها معلم شده بود و بعد از این شعر، و از ترس خوانین بختیاری، او را منتقل به کرمان کردند و مدتها در مدرسه

۱- من عهد کرده‌ام با خود و خدای خود که در هیچ مجمعی و هیچ بزرگداشتی شرکت نکنم، مگر آنکه بحث خود را به صورتی به کرمان و ماحولها بکشانم. تنها راه خلاصی آنست که یا اصلاً دعوت نکنند و نخواهند، و یا مثل کنگره سعدی دعوت بکنند و پس بگیرند، و گرنه در آنجا هم:

طمع کرده بودم که کرمان خورم که ناگه بخوردند کرمان سرم

۲- آنطور که بعدها به گوشم خورد، این شعر را گویا خانم ستاره سهیلی ابراهیمی شاعره با ذوق قدیم کرمان سروده بوده است. او بعدها همسر مرحوم خدایی یزدی شد و مدتها در زاهدان مقیم بود.

انگلیسیها در کرمان به تدریس انگلیسی اشتغال داشت.^۱

انتقال او حوالی ۱۳۰۷ ش صورت گرفته بود. در کرمان کم کم امکاناتی پیش آمد که او از حد يك معلم عادی فراتر رفت، و در محیط اجتماعی کرمان موقعیت خاص یافت. يك تاجر ثروتمند کرمانی داشتیم به اسم احمد دیلمقانی، این تاجر با ابتکاراتی که بخرج داد توانست صادرات قالی کرمان را به حد اعلا برساند، او اصلاً با تجار تبریز مربوط بود و قالی را از طریق تبریز به استانبول صادر میکرد و چون کارخانه‌های او رونق گرفت و قالی زیاد شد به فکر صدور قالی مستقیماً به کشورهای اروپائی و امریکا از طریق بندرعباس و از راه آبی افتاد و شعبه تجارتخانه در عباسی گشود و تجارتخانه‌ای معتبر تشکیل داد. در این میان به نویسندگان و محررین و مترجمان زبردستی احتیاج داشت که به او کمک کنند، و وقتی از زباندانی و قدرت تحریر سعادت نوری اطلاع حاصل کرد، او را از معلمی نجات داد و با حقوق کافی به تجارتخانه خود برد.

سالهای ۱۳۰۸ شمسی بیعد محیط کرمان فعالیت و جنبش اقتصادی و اجتماعی و ادبی خاصی به خود گرفته بود و سعادت نوری در همه این ابعاد فعالیت و همتی داشت. او نخست با انجمن ادبی کرمان آمد و رفت پیدا کرد، و چنانکه در نوشته او خواندیم در این انجمن از اعضاء صاحب نظر بود.^۲ انجمن ادبی کرمان را مرحوم سید محمد هاشمی اداره میکرد که خود از ادبای بنام بود و مدیر روزنامه بیداری بود — که نخستین شماره روزنامه خود را در ۱۳۰۲ شمسی (شصت و چند سال پیش) انتشار داده بود و در جامعه ادب مملکت، جائی برای خود باز کرده بود.

اعضاء انجمن در آن وقت یکی مرحوم عبدالحسین نصرت بود که همراه مرحوم سید مصطفی خان کاظمی به کرمان آمد (۱۳۱۰ ش) و تا ۱۳۱۲ (زمان معاضد السلطنه) ریاست

۱- مدرسه انگلیسیها را يك کشیش انگلیسی به نام مستر بویلند در ۱۳۰۵ ش. ساخته بود و از بزرگترین مدارس کرمان بود، آن کشیش بازنشسته شد و به لندن رفت. بعدها مدرسه نام جم یافت و سپس پهلوی و امروز یکی از بهترین مدارس کرمان است بانام امام. باینکه پنج و شش مدرسه دیگر از شکم آن مدرسه خارج شده، باز هم یکی از وسیعترین مدارس ایران بشمار میرود. ساختمان آن بهترین ساختمانهایی است که نه تنها در برابر زلزله‌های متعدد مقاومت کرده، حتی در سیل زمستانی و بارندگی‌های مداوم چند سال پیش نیز، یکی از مطمئنترین پناهگاهها بشمار میرفت، که بسیاری از خانه‌های خشتی فرو ریختند.

۲- مرحوم سعادت نوری، غزل را، خصوصاً در بحر خفیف، بسیار زیبا و دلپذیر میگفت، بعدها شعر او تحت الشعاع تحقیقات تاریخی قرار گرفت. از اوست:

مدام از دست آن ترك تتاری	نمایم گریه چون ابر بهاری
نمیدانم چرا آن لعبت شوخ	بود از عاشقان خود فراری
به پیش تیرآهم، رستم آسا	کند او دعوی اسفندیاری
زند هر دم زنوك مژة خویش	به قلب ما هزاران زخم کاری...
	(بیداری ۲۷ شهریور ۱۳۱۰).

کابینه ایالتی کرمان را داشت و بعد به مازندران منتقل شد. و هرچند گوشه سنگین، امادیده بینا و ذوق سرشار داشت و مشوق ادبای شهر بشمار میرفت^۱، دیگری مرحوم همایون تجربه کار که از شعرای بزرگ کرمان است، و دیگری مرحوم ناظرزاده کرمانی که در آن روزها محصل کلاس ۳ متوسطه بوده ولی در بیشتر شماره‌های بیداری شعر داشته است، و دیگری مرحوم حسن یقائی که ناظم مدرسه بوده و رباعی را به دقت و ملاحظه میگفت، و افسری کرمانی، و سید محمد رضا هاشمی، برادر مرحوم هاشمی (که بحمدالله حیات دارد) و سعادت شعر خود را در جواب شعر او گفته بود، و اوحدی کرمانی، و صادق خان زند جوپاری و عباس خان نخعی راوری و سید کاظم خان رضوی سیرجانی. اینان انجمن سالها قبل به همت پیر همه ادبای کرمان، صاحب شمع جمع، که همیشه محفل ادب کرمان به نور شمع طبع او روشن میشد، یعنی مرحوم آقا فتح‌الله قدسی متخلص به فؤاد، معروف به آقا فتح‌الله ملاسلطان^۲ پی‌ریزی شده و هم چنان ادامه یافته بود.

سعادت نوری در این مجمع رشد و تکامل یافت، و مرحوم هاشمی از مشوقین بی‌منت پرتوان او بود^۳، و بسیاری از مقالات او را درج میکرد^۴، شاید نخستین مقاله سعادت نوری در بیداری کرمان، مقاله‌ای باشد که از تایمز هفتگی لندن، در بیداری مورخ ۱۱ آذر ۱۳۰۸ شمسی، در خصوص اوضاع عمومی افغانستان و حکومت نادرشاه و سایر حوادث آن حدود ترجمه شده است، و در کمال فصاحت است و بیش از پنجاه و پنج سال از ترجمه آن می‌گذرد.

۱- مقدمه دیوان نصرت به قلم عبدالرضا نصرت. او گوینده این غزل دلپذیر است در شکوه از سنگینی گوش خود:

سنگین نمود چرخ سبک گرد گوش من گشته‌است گوش‌بار گرانی به دوش من
لب بستم از شکایت گیتی به شصت سال و آخر گشود، چرخ، زبان خموش من...
این شعر در بیداری ۱۳ اسفند ۱۳۱۱ چاپ شده و مرحوم هاشمی در کنار آن نوشته «در نهایت ملاحظه سروده‌اند».

۲- فؤاد به نام مادرش، آقا فتح‌الله ملاسلطان خوانده میشد، و خود درباره نسب و لغو مفاخره نسب گوید:

آدم، شرفش به علم و عقل و ادب است فخر نسب، از جناب آدم، عجب است
آدم به نسب نبالد، ای شیخ عجم آنرا که نسب خرنده، اسب عرب است
۳- یکی از هزار، جبران آن محبت‌ها را، در سالهای آخر عمر مرحوم هاشمی، همین آی سیف‌الله وحیدنیا باعث شد که جای بحث آن جای دیگر است. (نمای هفت بند، چاپ چهارم، ص ۵۱۰).

۳- ادبای کرمان علاوه بر این مجمع، هر سه چهارتن یک جا، عصرها، یک مفرش کوچک قند (کیسه که دهن آن بسته میشد) و یکی دو مقال چائی بر میداشتند و به طرف دامنه سید حسین، کوهی در شرق شهر کرمان - که قبرستان عمومی نزدیک آن، و قبر فؤاد آنجاست میرفتند، و در کنار یکی از حوض‌ها - معمولاً حوض قاسم - می‌نشستند و چائی می‌خوردند و شعر می‌

او در خصوص اوضاع سیاسی کرمان نیز مقاله مینوشت چنانکه فی‌المثل در جواب اعتراض مرحوم بابارشاد مدیر استقامت به مرحوم هاشمی اعتراضیه‌ای نوشت^۱، یا در اطراف نطق مرحوم مؤید احمدی نماینده کرمان، بحثی در خور توجه پیش کشید^۲ و نامه‌ای که به عنوان اطاق تجارت کرمان - البته به امضای احمد دیلمقانی، و به تحریر سعادت نوری در باب فرش نوشته خود يك مقاله است^۳ و توضیحی که در باب نطق مرحوم هاشمی در تکیه شاهرخ‌خان - به مناسبت عاشورا تحریر کرده است^۴، و مقاله‌ای که در معرفی و نقد کتاب معروف آرنولد ویلسن - «ایران جدید» به تحریر کشیده، یکی از بهترین نقدهای يك کتاب خارجی است.

چنانکه گفتیم، سعادت نوری، در فعالیت‌های اقتصادی کرمان نیز برای بالابردن سطح عمومی صادرات نقش مؤثر داشت، او با راهنماییها و مکاتبات با کشورهای خارجی و کمپانیهای معروف توانست برای قالی کرمان از طریق بندرعباس - که تازه راه آن باز شده بود - بازارهای جدید در اروپا بیابد. و از طرفی راه طولانی کرمان به تبریز و تبریز به اسلامبول را هم که دستهای واسطه آن متعدد و بسیار بود و هم راه آن پرخطر و کالای

→

گفتند و شعر میخواندند، تا این اواخر که مرحوم مشاق زنده بود، بقائی و مشاق و مدنی پور و همایون، دوچرخه خود را سوار میشدند و به آنجا میرفتند، این حوضها در دامنه کوه از قدیمها ساخته شده، هر کدام به نام بانی خودش خوانده میشود - مشاق هم حوضی تعمیر کرده که به حوض مشاق معروف است. حوضها از آب باران زمستانی پر میشد، آب شفاف و خنک می‌ماند، و با ظرف از آن برمیداشتند و مصرف میکردند - البته قبل از لوله‌کشی. یکی از قدیم ترین آنها حوض قاسم است که ماده تاریخی نیز دارد و به گمان من از این لطیفتر ماده تاریخی نیست، درست مثل همان آب روانی که در حوض است، مصراع ماده تاریخ این است: زحوض قاسم، آب صاف، بردار! که وقتی جمع صاف یعنی ۱۷۵ را از حوض قاسم (۱۰۱۵) کم کنیم، میشود ۸۴۱ هـ/ ۱۴۳۸ م. که سال ساختن آن حوض بوده است.

۱- بیداری ۲۵ اردیبهشت ۱۳۱۰ ش. این بابارشاد هم از عجایب کرمان بود، پیری صوفی مآب که در مشتاقیه حجره داشت و به منزل نمیرفت، و روزنامه هفتگی استقامت را می‌نوشت، و خودش چاپ و غلط‌گیری میکرد و بعد تا می‌کرد و هر روز چند شماره روزنامه در جیب می‌گذاشت و خودش میرفت به مشترکین می‌رساند و در باب مندرجات روزنامه توضیح میداد.

آخر کار، او روزی که برای زیارت به عباسعلی میرفت، در روی زنجیر درگاه زیارت عباسعلی که بدان متوسل شده بود، سکه کرد و درگذشت. او اصلاً آذربایجانی بود. فرزند نداشت. زن او مبتلا به داءالقیل بود که حرکت برایش اشکال داشت.

۲- بیداری ۲۹ خرداد ۱۳۱۰ .

۳- بیداری ۸ تیر ماه ۱۳۱۱ ش .

۴- بیداری ۴ خرداد ۱۳۱۱ ش .

۵- بیداری اول دی ۱۳۱۱ ش .

بازارگان در معرض هدر، آن راه طولانی را کوتاه و با خریدار اصلی راه میان‌بر را انتخاب کند، و اعلانات کمپانیها در جریده بیداری آن سالها نمودار همین معنی است. علاوه بر آن با ایجاد نمایشگاه امتعه وطنی و تشویق رنگ‌کاران و بافندگان و نقاشان موجب تحول خاصی در قالی‌بافی شد و تجار بزرگی مثل ارجمند و هنری- و همان دیلمقانی- کارشان بالا گرفت و بسیاری از قالیهای کاخهای سلطنتی در کرمان بافته شد، و در نمایشگاه، قالیهای کرمان برنده جایزه شدند.^۱ شب و روز صدای شانه کوفتن قالی‌بافهای کرمان، در کوچه ماهانی و سایر نقاط به آسمان میرفت.

سعادت نوری تنها در این قسمت منشأ تحول نبود، او به سایر جهات اقتصادی کرمان نیز عین عنایت داشت، و بدون آنکه ادنی سود مادی داشته باشد یا سهمی از کارخانه‌ای یا کارگاهی داشته باشد، با حقوق بخورنمیر دیلمقانی، برای پیشرفتهای شهر ما قلم می‌زد و به قول ما کرمانیها، «نون خود را می‌خورد و چرخو برای میرزا فتح‌الله میرشت». تا آن روزگار، کرمان هنوز برق نداشت. سعادت نوری یکی از عوامل مؤثری بود که مرحوم شیخ‌ابوالقاسم‌هرندی را تشویق و تحریض کرد تا کارخانه برق به کرمان وارد کند. هرندی مردی باسواد، صاحب اطلاع، عربی‌دان، شعرشناس و قوی حافظه بود، در عین حال، ابتکار اقتصادی او بر خاصه ادبی او می‌چربید.

چراغی دهد روشنائی به جمع

که سوزیش در سینه باشد چو شمع

مرحوم سعادت نوری، علاوه بر آن که مقالاتی متعدد در روزنامه اخگر چاپ اصفهان، در خصوص چراغ برق کرمان، نگاشته بود،^۲ و کشیدن خیابان شهر را توصیه کرده بود. پس از آنکه کارخانه برق کرمان افتتاح شد، در خوشحالی از نتیجه اقدامات و پیشنهادات و کوششهای خود، مجدداً مقاله‌ای در روزنامه بیداری درج کرد و طی آن توضیح داد. «... شاید

۱- از جمله مثلاً در نمایشگاهی که در فروردین ۱۳۱۲ ایجاد شد، يك قالی معروف «نقش خیام» برنده جایزه شد. مرحوم هاشمی در باب آن مینویسد: «علی‌هنری، قالی نقش خیام بسیار ممتازی ساخته بود که از نمایشگاه امتعه وطنی، صاحب نشان و مدال شده، حسن‌خان نقاش نقش آن را کشیده، سه سال یکی از بهترین استادان قدیم کرمان وقت خود را صرف تمام کردن آن نموده است» (بیداری ۱۲ فروردین ۱۳۱۲). اکنون دوجیز بر بنده مجهول است، آن قالی کجاست؟ و بالای سر کدام پولدار آویزان است؟ نمیدانم. بالاتر از آن، آن استاد قدیم کرمان که سه سال روی آن کار کرده نامش که بوده است؟ ای آقای هاشمی اینجاست که من باید از تو هم گله کنم! تصویر حسن‌خان نقاش و ارزیابی کار او در کتاب بسیار گرانبهای قالی ایران، تألیف ادواردز، و ترجمه فاخرخانم مهین‌دخت صبا چاپ شده است. (ص ۲۳۷).

۲- روزنامه اخگر، به مدیریت امیرقلی امینی اصفهانی منتشر می‌شد. او از مشوقان بزرگ سعادت نوری بوده است. من امینی را شنیده بودم و ندیده بودم تا چند سال قبل،

کوتاه نظرانی گوشه و کنار باشند که تحریر این سطور را حمل بر مداهنه و خوش آمدگوئی نمایند ولی به عقیده نگارنده انسان از اظهار حقایق ناپیستی بیم به خود راه دهد... در واقع آقای هرندی توانست شهر کرمان را شبها از آن حال ادبار ظلمت درآورد... و امیدوارم کرمانیان در اشتراك چراغ برق برهم سبقت گیرند تا شاید خسارات فوق العاده آقای هرندی ازین راه جبران شود...^۱

سعادت نوری دنبال کار را داشت. معلوم شده بود که مردم از گرفتن اشتراك كمك در سیم کشی غفلت و تساهل کرده بودند، او، طی مقاله دیگری نوشت: «دیروز باحضرت آقای هرندی ملاقات کرده و از جریان پیشرفت کارخانه چراغ برق از ایشان سؤالاتی نمودم که مع الاسف معلوم شد عدم علاقه جامعه به آثار و مظاهر تمدن، وسایل پریشانی حواس مؤسس کارخانه را فراهم کرده و ایشان را بکلی از اقدامات خیرخواهانه خود نادم و پریشان ساخته است^۲، برخی تصور کرده اند که آقای هرندی نذر کرده بوده که در حدود يك میلیون ریال پول خود را صرف خرید و تهیه آلات و ادوات لازمه چراغ برق نموده.... از قرار اطلاعات حاصله، عایدات سالیانه کارخانه فعلاً با مصرف برق امروزه بالغ بر ۶۴۸۰۰ ریال میشود، در صورتی که مخارجات سوخت سالیانه ۹۲۲۲۸ ریال است، درانقضای سال علاوه بر اینکه مؤسس کارخانه از سرمایه خود منفعی نبرده، کارخانه يك سال هم کار کرده و از قسمت اصلی آلات و ادوات آن کاسته شده، مطابق صورت مخارجات بودجه جاری که سالیانه بر ۱۷۱۴۲۸ ریال میشود و مبلغ ۱۰۶۶۲۸ ریال بابت مخارج جاری ضرر آشکار و واضح

مشت استخوان فلج دولا شده را روی تخت دیدم که معلوم شد تمام عمر اینطور بوده و اینهمه مقاله و کتاب نوشته، آن وقت در جائی نوشتم، که امینی هم مثل معلم حبیب آبادی، يك زاینده رود و يك گنبد شیخ لطف الله، یعنی از عجایب عالم است.

۱- بیداری، ۳۰ مهرماه ۱۳۱۱.

۲- مرحوم هرندی برای بسیاری از مؤسسات خیریه و بقاع و امکنه شریفه و مساجد برق مجانی کشیده بود. کتابخانه ای هم برای مسجد جامع ساخت و خودش نیز در آنجا دفن شد.

گویا وقتی يك رشته سیم برق برای دبیرستان کرمان مجاناً کشیده بود. ناظم دبیرستان آن وقت محمد صمیمی اردستانی بود، و سر او کاملاً بی مو و صاف و شفاف بود. مرحوم مشاق کرمانی گفته بود:

امساله، اطاق دفتر ما با سال گذشته فرق دارد
روز از سر ناظم است روشن شب هم که چراغ برق دارد

این شعر را بعدها بعضی کرمانیها، به شوخی برای مرحوم مایل توپسرکانی میخواندند.

(اژدهای هفت سر، چاپ دوم، ص ۵۲۰)

کارخانه است...»^۱

سعادت نوری در کرمان در بیشتر مجامع و محافل راه داشت، و در مسائل عمومی مملکت نیز اظهار نظر میکرد، چنانکه فی‌المثل در آن روزها که قرارداد نفت داری باطل و لغو اعلام شده بود، او نیز مثل بسیاری از مردم آن روزگار، گول ظاهر را خورده بود، چنانکه در خبر می‌خوانیم:

«... جشن لغو قرارداد در سرای گلشن گرفته شد، و آقای سعادت نوری، جوابی را

→

مرحوم مایل از سال ۱۳۱۴ شمسی به عنوان ریاست معارف به کرمان آمد، اوحقی بزرگ به گردن کرمانیان دارد. بیشتر مدارس کرمان در زمان او ساخته شده است. انجمن ادبی کرمان را سخت تشویق میکرد، مقدمه‌ای بر دیوان مرحوم همایون تجربه‌کار نوشت و در همان سالها چاپ شد، خود از نویسندگان و مترجمین و شعرای بنام ایران بود. نخستین بار او کتاب قرارداد اجتماعی روسو را ترجمه کرد و در مجله ارمغان، سال ۱۳۰۲ شمسی چاپ شده است. او خصوصاً به گردن من حق تشویق بسیار دارد، بارها و بارها به پاریز آمد و در منزل مامزل کرد و با پدرم شعر و مباحثه داشت و مرا تشویق کرد. من در مورد دوتن، تقصیرکارم، یکی مرحوم هاشمی که ادیب بزرگ و مورخ نامدار پنجاه ساله اخیر کرمان است، و دیگری همین مرحوم مایل، که حق تربیت به گردن يك نسل مردم کرمان دارد که بهترین معلمها را برای استان انتخاب کرد و بهترین مدارس را ساخت.

۱- بیداری ۲۷ دی‌ماه ۱۳۱۱، من مخصوصاً این آمار و ارقام را از مقاله سعادت نوری نقل کردم، برای اینکه خوانندگان چندچیز را متوجه شوند. اول آنکه، سعادت نوری در مقالاتش اهل حساب بود نه حرف مفت.

ثانی آنکه، دخل و خرج برق پنجاه و چند سال پیش را بدانند، و ضمناً بدانند که این کارخانه برق هرندي تا سالها و سالها کار میکرد، و درین اواخر، دولت میخواست که آن را جمع کند و برق تازه بیاورد، و هرندي حاضر نبود، و بالاخره هم بعد از چهل سال، سیم کهنه‌ها را جمع کردند و مردم را از خاموشی‌های متوالی نجات دادند، معروف بود که در کرمان هر شب که برق خاموش میشد، چراغ دعاگوئی برای هرندي روشن می‌شود! به قول صائب:

فروغ روی تو برقی به خرمن گل ریخت

که جای نغمه، شرار از زبان بلبل ریخت

این شوخی را هم داریم که وقتی يك کرمانی به کربلا رفته و مشغول زیارت‌بود، برق خاموش شد. به لهجه کرمانی بی‌اختیار گفت:

— خدا از سرت نگذره هرندي، اینجا هم دست‌از ما برنمیداری!

وقتی رضاشاه از ایران میرفت، سه‌روزهمان هرندي بود و من درینمورد هم مطالبی نوشته‌ام، (نای هفت‌بند، چاپ چهارم، ص ۴۸۴ تا ۴۸۹).

که از دربار (به امضای رحیم)^۱ به مردم کرمان داده شده بود، قرائت کرد. درین مجلس آقا سید محمد رضا واعظ خراسانی نیز به منبر صعود نموده، و شروع وعظ نمود. مرحوم هاشمی در آخر خبر می نویسد: «... ولی به واسطه طول کلام، و سردی فوق العاده، منتج به نتیجه ای، جز دعای ذات اقدس شاهانه که نتیجه النتائج است- نشد! و مجلس خاتمه پذیرفت»^۲

این واقعه لغو قرارداد داستان مفصلی دارد که اغلب از آن بااطلاعند، و همانست که مرحوم تقی زاده خود را، بعدها، در امضای قرارداد، آلت فعل خواند.

سعادت نوری، طی مقاله ای تحت عنوان «جراید انگلیس و تبلیغات سوء نویسندگان خارجه»، ضمن تأیید لغو قرارداد، مینویسد: «جراید انگلیس دراین موقع از انتشار هیچگونه اکاذیب کوتاهی ندارند... سر آرنولد ویلسن که سابق ریاست کمپانی را دارا بود به کتاب مقدس متوسل و از کتب تورا و عهدعتیق آیاتی نقل کرده که حکم پادشاه ایران لایتنیراست^۳، سرپرسی سایکس خدمات کمپانی را به رخ جامعه ایران کشیده و استفاده هایی را که دولت از شرکت نفت جنوب کرده است تذکر میدهد، و از منافع سرشار و عواید هنگفت کمپانی نفت ذکری نمی کند و نمیخواهد به روی بزرگوار خود بیاورد که امیرالبحری انگلیس احتیاج تامی به نفت ایران دارد؟»^۴

این مقاله یکی از مهمترین مقالات سعادت نوری در باب نفت ایران است و شاید نخستین کسی باشد که احتیاج بریتانیا را به نفت ایران، دقیقاً تشریح کرده است.

سعادت نوری در مقاله دیگری به پایان کار نفت اشاره کرده و میگوید «روز جمعه سوم فوریه مطابق با ۱۴ بهمن، دکتر بنش وزیر امور خارجه دولت چکوسلواکی که از طرف شورای جامعه ملل به سمت مخبری و مراجعه به مدارك و دعاوی طرفین انتخاب شده بود، راپرت خود را تقدیم شورای ملل کرده، و پیشنهادات مشارالیه مورد تصویب واقع شد...»^۵

مرحوم سعادت نوری مثل بسیاری از اهل قلم آن روزگار به قرارداد جدید خوشبین بود، غافل از آنکه همان روزنامه بیداری در جزء اخبار ۲۵ اسفند همانسال، خبرداد که محاکمه تیمورتاش در شعبه اول دیوان عالی جزای عمال دولت به ریاست آقای لطفی لاریجانی و عضویت آقای میرزا سهیل خان و میرزا محمدخان مهریار با حضور آقای میرزا حسن خان

۱- مقصود میرزا رحیم خان هیراد است که ابتدا نام فامیل فقیه داشت و بعد هیراد شد و رئیس دفتر مخصوص. (خاطرات سلیمان بهبودی ص ۲۵).

۲- بیداری، ۱۶ آذر ۱۳۱۱، عجب تعریفی مرحوم هاشمی از سخنران و دیگر مراتب امر کرده است! مدح یشبه بالذم یعنی همین! این سید محمد رضا واعظ خراسانی هم از پدیده های عجیب شصت سال پیش است که جا دارد جداگانه در باب او تحقیق شود. گویا آخر کار در تیمارستان مرد.

۳- مقصود حکم مظفرالدین شاه درمورد قرارداد داری است.

۴- بیداری، ۲۲ بهمن ۱۳۱۱.

۵- بیداری، ۲۹ بهمن ۱۳۱۱.

معاصر نماینده پارکه دیوان جزا^۱ تشکیل شد و تیمورتاش به دو سال حبس تأدیبی و پرداخت سی و هشت هزار و پانصد و دوتومان و ۱۷۱۲ لیره انگلیسی محکوم گردید^۲. و این محاکمه ظاهری در باطنش مسئله نفت و عبور تیمورتاش از مسکو را داشت که چیزی کمتر از گناه عبور حسنک وزیر از دمشق نداشت^۳.

این جشن در تمام ایران، به دستور گرفته شده بود، حتی دهات و کوردهات نیز، و خود بنده نیز اتفاقاً در آن شرکت کرده‌ام! درپاریز، پدرم که مدیر مدرسه بود، جشن گرفته بود، من هفت هشت سال داشتم، مدرسه پاریز را چراغانی کرده بودند، البته سه چهار لامپا- که کل لامپای ده بود- و بقیه چراغ بادی و حتی چراغ موشی.

مرحوم حسن سرهنگزاده آن وقت در پاریز محصل مالیه بود^۴، یک گرامافون داشت.

۱- همه اعضاء محکمه تیمورتاش، اکنون در دل خاک خفته‌اند و، زایشان شکم خاک است، آستن جاویدان. تنها آقای حسن معاصر حیات دارد، که کرمانی است. و اهل قلم- صاحب روزنامه ملت ایران- و نویسنده کتاب بسیار با ارزش «تاریخ استقرار مشروطیت در ایران» که از امهات مصادر عصر مشروطه است و کلاً مستخرج است از اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلستان.

او عموی دکتر یحیی معاصر، طبیب جراح کلیه- داماد مرحوم ملک الشعراء بهار است. حسن معاصر کرمانی داماد مرحوم محمدعلی خزانه است که مادرش خانم خازن (دختر خازن‌الملک وزیر خزانه) خواهرزاده اتابک اعظم میرزا علی اصغر خان بود و آبادی (یا بهتر بگویم محله خزانه) در جنوب تهران منسوب به اوست. سلمان منا اهل البیت.

۲- بیداری ۱۲ فروردین ۱۳۱۲.

۳- آسیای هفت‌سنگ، ص ۳۹۶. تقریباً شش‌ماه پس از بازگشت تیمورتاش به ایران بود که رضاشاه، یک روز با عصبانیت وارد جلسه هیئت وزراء در کاخ سعدآباد شد و پرونده نفت را از جلو وزیر مالیه (نقی‌زاده) برداشت و آن را توی بخاری- که شعله‌هایش زبانه می‌کشید- انداخت و باتحکم به وزراء دستور داد که بروند و قرارداد داری را فسخ کنند. یک‌ماه پس از این قضیه، شاه، خود تیمورتاش را از سمت وزارت دربار منفصل کرد.

(مقاله دکتر شیخ الاسلامی، مجله آینده، ۱۰/۳/۵۲).

۴- اتفاقاً خبر آن، در روزنامه بیداری همان سالها درج شده است:

«جشن درپاریز، از اجتماع خبر لغو امتیاز نفت جنوب، به سلامتی ذات مقدس یگانه محیی ایران اعلیحضرت ارواحنا فداء، نمایندگان دواثر دولتی پاریز، و وجوه اهالی، لیل ۳ شعبان، در مدرسه دولتی، جشنی مفصلاً گرفته و چراغانی کرده، و به وسیله آقای مدیر مدرسه، مژده خبر مزبور را به حاضرین داده، در خاتمه از طرف کارکنان مدرسه، یک‌پرده نمایش از مکتب‌خانه‌های قدیمه هم داده شد، و مجلس در ساعت ۴ به دعای زنده‌باد زنده‌کننده ایران و پاینده باد محیی ایران اعلیحضرت پهلوی، خاتمه یافت. پاریز، صفاری» (بیداری، اول دی‌ماه ۱۳۱۱).

۵- پدر سیروس سرهنگزاده خواننده معروف. کورس در پاریز متولد شده، رجوع شود به سرهنگی سرهنگزاده، نای هفت‌بند، چاپ چهارم ص ۲۲.

يك گرامافون هم از حسين كوهستانی - قوم و خویش بنده - تمام مدت را صفحه گذاشتند. نمایش هم داده شد كه «حسین حاجی» در آن نقش مكتبدار را با چوب و فلك بازی ميكرد. من در جشن اول لغو قرارداد در هشت سالگی شركت داشتهام. در جشن دوم لغو قرارداد، زمان مرحوم مصدق، باز شركت داشتم و بیست و پنج ساله بودم، و برای جشن سوم...؟^۱ دیدار به قیامت!

قصه شبهای هجران، نیست اینجا گفتنی روز محشر، این سرطومار، و خواهیم كرد

*

برگردیم به حرف خودمان، مرحوم سعادت نوری، در ابتدای كار، مثل بسیاری از تبعیدیها و مهاجرین، از كرمان وحشت داشت، و آنجا را تبعیدگاه میدانست. حتی در غزلی زیبا كه سروده و در انجمن ادبی كرمان خوانده بود، ازین یأس و نگرانی او اثری آشكار می بینیم^۲، این شعرش در روزنامه بیداری، تحت عنوان «یاد اصفهان

۱- درین مورد سالها پیش نوشتهام: من در همین عمر کوتاه بی ارزش خود دوبار جشن لغو امتیاز نفت دیده ام، یکی همان جشن كه شب در دبستان پاریز برگزار شد،... و یکی ملی شدن ۱۳۲۹، كه در دانشگاه تهران درس می خواندم، انشاء الله عمری باشد و جشن سوم لغو را هم بینم كه لا تثنی الا و قد تثلث... (نای هفت بند، ص ۲۳)، واقعاً اهل تاریخ، با این دوتا سوراخ تنگ چشمهای خود، چه چیزهای بزرگ باید ببینند!

خوب به خاطر دارم كه آن شب پدرم درمورد دو گروه وسواس داشت: اولاً بچه ها كه مواظب باشند روی صفحات گرامافون نیفتند (از بس علاقه داشتند میخواستند بروند توی جعبه، درست مثل همان سگی كه آرم صفحات مسترزیس است و روی صفحه خم شده توی ميكروفن (بیابۀ قول قدیمیها ضیا فرنگ؟ دیافراگم) نگاه ميكند، بچه ها (خودم هم جزء آنها بودم) اصرار داشتند همینطور خم شوند و ببینند این صدای قمر از كجا می آید؟)

ثانیاً پیر و پفталها را باز سخت مواظب بود تا کسی آتش چپق خود را روی قالی یا زیر قالی خاموش نكند. این رسم در دهات بود كه در مجامع عمومی مثل روضه خوانی و جشن، قالی از همسایه ها قرض ميكردند، آنها كه نشسته بودند در حالی كه به لحن روضه خوان گوش میدادند، گاهی چرت می زدند و آتش چپق آنها روی قالی می افتاد.

درین مجامع معمولاً مدعوین تماشای قالی ها را هم ميكردند و بسا اوقات معامله قالی ها بعد از مجلس صورت میگرفت. معروف است در ده ما میگفتند، اگر در مجلس روضه قالی خوبی دیدید و خواستید بدانید صاحبش کیست، آتش چپق خود را گوشه قالی خالی كنید، بلافاصله صاحبش از هر جای مجلس باشد، صدا خواهد كرد:

- مشهدی حسن، آتش چپق را بپا!

۲- البته او در كرمان هم كه بود هرگز از اصفهان غافل نبود، و چنانكه خواهیم دید آخر كار هم، سر همانجا نهاد كه باده خورده بود. در كرمان او نماینده اخگر، و نماینده مجله ارمغان نیز بود (بیداری ۲۷ خرداد ۱۳۱۲).

و بدبینی به کرمان» چاپ شده است:
 ای که گفתי در جهان هرگز گلی بی‌خار نیست
 هان گل ما را تماشاکن که در گلزار نیست
 در غم یاران جلفا و کنار زنده‌رود
 روز و شب ما را بغیر گریه دیگر کار نیست
 پشت ما خم شد ز بار غصه و اندوه و غم
 درد بسیار است، لیکن جرئت اظهار نیست
 با که گویم داستانهای دل پر درد خویش
 يك وفاکشی که باشد محرم اسرار نیست
 با چنین وضع خراب و کج‌رویهای فلک
 کو کسی کاکتون ز عمر خویشان بیزار نیست
 از پی نفرین اعدای ستمکار دغل
 شب به‌غیر ما و مرغ‌حق کسی بیدار نیست
 درحقیقت مفسدتهای کراوات و فکل
 کمتر از نعلین شیخ و خرقه و دستار نیست
 دربر اهل خرد در انجمن چون هاشمی
 شاعری شیرین‌کلام و شکرین گفتار نیست
 اوستادا از جفای چرخ بازیگر منال
 زانکه اهل‌معرفت را درجهان کس یار نیست^۱
 اما خاک کرمان، تأثیر خود را خیلی زود آشکار کرد و مثل صدها تبعیدی و
 دورافتاده که در طی تاریخ به کرمان آمده، ولی از خود کرمانیها کرمانی‌تر شده‌اند، او نیز
 به‌تدریج فریفته کرمان شد.
 تشویقهای مرحوم هاشمی و سایر اهل‌ادب او را وادار کرد که در کرمان دست به
 يك کار مهم بزنند، و آن ترجمه کتاب معروف سایکس است که هم سفرنامه است و هم تاریخ،
 و بیشتر آن مربوط به کرمان و جنوب ایران است.^۲ این کتاب ابتدا بنام «هشت سال در ایران»
 ترجمه و چاپ شد.
 کتاب کتاب مهمی است، و یکی از خوشبختیهای این کتاب، و صاحب آن ماژور
 سایکس انگلیسی که تا همین سالها زنده بود- همین بود که کتابش را سعادت نوری ترجمه
 کرد، زیرا سعادت در کرمان و اصفهان، همه دهات را گشته و همه اشخاص را شناخته، و

۱- بیداری ۲۵ اردیبهشت ۱۳۱۰.
 ۲- او قبلا کتاب گلهای ادب را هم چاپ کرده بود، و آگهی فروش آن در روزنامه
 بیداری چاپ شده است.

سفرنامه
از
سید محمد تقی
خان
نیریز
که
در
سال
۱۲۳۶
ق
در
ایران
سفر
نموده
و
این
کتاب
را
تألیف
نموده
است

سفرنامه

ژنرال سرپرسی سایکس

یا
دو هزار میل در ایران

ترجمه:

حسین سعادت نوری

چاپ دوم

با تجدید نظر و حاشی و تعلیقات و فهارس

از انتشارات کتابخانه ابن سینا

تهران - ۱۳۳۶

بالنتیجه کتاب را خیلی خوب ترجمه کرده.

۱- کافی بود يك غير کرمانی بدان دست میزد، و آن وقت گیج میشد که چطور میان بافق و بافت - که شصت فرسنگ فاصله دارد، فرق بگذارد، یا راور را از رابر تشخیص دهد، و یا مثل مرحوم داعی الاسلام، گدار کفنو را به گدار قافانو تعبیر کند (ترجمه تاریخ سایکس) و یا بداند که بعلیاباد، غیر از علیاباد است (هوتسما در تواریخ آل سلجوق).

مرحوم سعادت در کتابی که به من مرحمت کرده تصریح دارد که این کتاب نتیجه کار او در کرمان است، منتهی دری به تخته خورد و گزارش به اصفهان افتاد و کتاب رادر اصفهان چاپ کرد.

توضیح این نکته آنست که در همان سال که آن شعر کذائی را درباب زن، مرحوم سعادت در بیداری چاپ کرد، تابستان ناچار شد سفری به اصفهان بکند و یکبارۀ فهمید: آمد بسم از آنچه می‌ترسیدم^۱، یکراست از کرمان راه‌افتاد، و به دام عشقی عارفانه افتاد. در طرف چمن، مرغ دل، آرام ندارد

پیدا است که غیر از هوس دام ندارد

او باخواهر زن مرحوم احمد عرفان که از زنان فاضله و نجیب و بزرگوار اصفهان است ازدواج کرد، و البته کتاب ترجمه‌شده خود را هم به مرحوم عرفان سپرد و او نخستین جلد «هشت سال در ایران را» در جزئیات نشرات روزنامه عرفان به چاپ رساند^۲ کتابی دادوزنی گرفت، کدام معامله با این مراحه برابری می‌کند؟ کتاب مورد استقبال قرار گرفت و جلد دوم آن نیز، یک سال بعد، در ۱۳۱۶ شمسی، به چاپ رسید، در حالیکه مقدمه استاد نصرالله فلسفی، هم چون ستاره زهره به عنوان تقدیر و تحسین، برپیشانی کتاب می‌درخشید.

مرحوم سعادت با همسر مهربان خود به کرمان بازگشت و سالها و سالها در کرمان بود، ولی درین اواخر به علت تغییر خلیات مرحوم دیلمقانی^۳، کم‌کم به هوای انتقال به تهران افتاد و با آمدن به تهران، در وزارت دارایی و اقتصاد کار گرفت^۴ و آخرین سفر او به کرمان در ۱۳۳۹ ش، چندسالی قبل از مرگ او صورت گرفت که ظاهراً برای بازرسی، و باطناً برای دیدار دوستان سی‌چهل ساله قدیمی بوده است.

او هیچوقت از یاد کرمان و اوقات خوشی را که در آنجا گذرانده بوده است غافل نبود. او از مشوقین جدی و بی‌دریغ من بود و هر مقاله‌یی یا کتابی درباب کرمان می‌نوشت می‌خواند و بارها می‌خواند و تصحیح میکرد و تذکر میداد و یادخیر می‌کرد. من مصداق این بیت عربی را در روحیه و خصوصیات مرحوم سعادت در مورد کرمان کاملاً مطابق دیدم که میفرماید:

۱- با توجه به اینکه گویا، به قول فردوسی- درباب دقیقی- جوانیش را خوی بدیار بوده و گویا به همین دلیل به کرمان منتقل شد. او وقتی به کرمان آمد (۱۳۰۷ ش) بیش از ۲۲ سال نداشت.

۲- اصفهان، ۱۳۱۵، کتاب در چاپ دوم (۱۳۳۶ ش) به نام اصلی خودش «سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس، یا ده هزار میل در ایران» تجدید چاپ شده است.

۳- مرحوم دیلمقانی فرزند نداشت، ثروت بیکران اندوخته بود، جمعی کثیر از کرمانیها با او روی خوش نشان نمیدادند. در آخر کار به وضعی مرموز، هنگامی که به‌زرنه میرفت، چندتن او را گرفته و از اتومبیل پیاده کرده، به داخل «کمپیل» چاه (به قول یزدیها: کهواره) بردند و کشتند، از اموال او، وراثت او، یک پرورشگاه در خانه بزرگ او ایجاد کردند که به پرورشگاه دیلمقانی معروف است.

۴- او تا ۱۳۱۷ ش در کرمان بود - قریب ده سال - و علاوه بر کار تجارتخانه دیلمقانی، دبیر دبیرستانهای کرمان نیز بود.

اَقْمَنَا كَارِهِيْنَ بِهَا فَلَمَّا تَرْكَنَاهَا، تَرْكَنَا مَكْرَهِيْنَا^۱
 مرحوم سعادَت نوری در تاریخ قاجاریه، خصوصاً انساب و خانواده‌ها کم‌نظیر بود. دوتن بودند که درین مورد خاص گوهرشناس بی‌بدیل بشمار میرفتند، یکی مرحوم حسین محبوبی اردکانی، و دیگری همین حسین سعادَت نوری. اینکه اروپائیا می‌گویند «وقتی يك پیرمرد می‌میرد، يك كتاب تاریخ زیرخاک پنهان میشود»، درمورد این دوتن خصوصاً صادق است. دوره قاجاریه درمورد القاب و کنی و فامیله‌ها دوران خر تو خر عجیبی است، پنج شش جور مشیرالدوله داریم و هفت‌هشت رنگ مشیرالملک و سه‌چهار نوع مشیرالمالک، و کار آنقدر مشکل میشود که امثال مخلص هم میان ناظم‌الاسلام و ناظم‌الاطباء درمیانند که حافظه‌اش کدام‌يك را ضبط کند.

اگر يك مملکت حساب داشت، روز اول آدمی مثل محبوبی اردکانی یا حسین سعادَت نوری را، به‌جای اینکه مأمور ثبات دارائی کند، می‌نشانند گوشه اطاقی، و می‌گفت: بیا، این اسناد کتابخانه سلطنتی و بیوتات و دارائی و وزارت‌خارج و... دراختیار تو، بنشین و تحولات القاب و عناوین و رتبه‌ها و پایه‌ها و خلعت‌ها و قباها و تشویق‌ها و تقدیرها، و هر مسأله اجتماعی که مربوط به این عصر است تحقیق کن! آن وقت معلوم میشد که بودند کسانی که شاید می‌توانستند تاریخی مثل تاریخ ویل دورانت هم، در این گوشه از سرزمین به‌وجود آورند.

مرحوم سعادَت نوری را در سالهای آخر، هفته‌ای يك بار در دفتر یغما زیارت می‌کردیم، و محضر و مجلس او گرم و گیرا بود، دریغ که اندک‌اندک چشم او ناتوان شد، و خانه‌نشین گشت، و تنها مایه امید و دلگرمی او محبت‌های همسر بزرگوار او بود که تا دم آخر لحظه‌ای از خدمت و حمایت و رعایت شوهر غافل نماند، از شوخی‌های روزگار است که آدمی که در بیست و پنج سالگی آن‌طور شعر ضدزن می‌گوید — که در مقدمه چاپ‌شد — وقتی زن گرفت و خانه‌دار شد، چنان شد که يك لحظه، همسر وفادار ازو غافل نماند، تا دم آخر او را حمایت کرد، خصوصاً در روزهایی که چشم سعادَت تقریباً نابینا شده بود، پرستاریها و مراقبت‌ها و رعایت‌های این زن، زبان‌زد همه یاران و دوستان و بستگان شده بود، چنان مینماید که طبیعت می‌خواست او را از اظهار نظر ابتدائی خود شرمگین سازد، مصداق قول سعدی:

کَرا، خانِه آباد و هم‌خوابِه دوست خدایا به رحمت نظر سوی اوست
 عجیب‌تر از این‌ها همه آنکه، هنوز چند صباحی از مرگ سعادَت نوری نگذشته بود که همسرش نیز روی درنقاب خاک کشید، حدوفاداری و صداقت، و کمال دلسوزی و شفقت، یا بهتر، به تعبیر روستائی، هم‌سوز شدن، نه سیاه‌سوز شدن، در گرم نگاهداشتن اجاق زندگی، چیزی که حصول بدان، برای هر کسی، آسان میسر نیست.

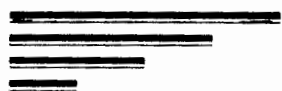
متأسفانه هیچ‌وقت فرصت دست‌نداد، که در روزهای آخر عمرش، ازو سؤال کنم، آیا هنوز هم بر همان عقیده هست و شعری را که در اول این مقاله یاد کردیم، باز هم از خود میداند، و از خود می‌خواند؟ — کاش این را میدانستیم!

تابستان ۱۳۶۴

باستانی پاریزی

۱- روز اول، دل‌نابخواه، در آنجا جای گزیدیم، اما روزی که آنجا را ترک می‌گفتیم، در کمال اکراه و دل‌نابخواهی دست به ترک آن دیار زدیم.

اعتماد الدوله



میرزا تقی‌خان اعتمادالدوله

میرزا تقی‌خان اعتمادالدوله وزیر فعال و کاردان شاه عباس دوم صفوی (۱۰۵۲-۱۰۷۷ ه. ق) فرزند شاه‌صفی بود که در ده سالگی به سلطنت رسید. در دوران خردسالی شاه‌عباس دوم زمام امور مملکت در دست میرزا تقی‌خان اعتمادالدوله بود و در صدد اصلاح خرابیهای دوره شاه‌صفی برآمد اما افسوس دیری نپائید که بدست دشمنان خود کشته شد.

حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله

حاج ابراهیم کلاتر ملقب به اعتمادالدوله از رجال لایق و کاردان لطفعلی‌خان زند و آقا محمدخان و فتحعلی‌شاه قاجار است در سال ۱۲۱۳ که فتحعلیشاه به سلطنت رسید یکی از کسانی که در تحکیم مقام او کوشید حاج ابراهیم کلاتر بود. این رجل سیاسی در ۱۲۱۵ مورد غضب واقع شد و در یک روز معین خود و برادران و بیشتر فرزندان بامر فتحعلیشاه کشته شدند.

تنها نقطه ضعفی که باین فرد نسبت میدهند خیانت او به لطفعلی‌خان زند می‌باشد. در صورتیکه شاید نظر او از همراهی با آقا محمدخان منحصر از لحاظ وطن‌پرستی بوده، و اعتمادالدوله شیرازی لطفعلی‌خان زند را با همه رشادت و جلالت مردمیدان سلطنت، آنهم در آن دوره‌ایکه آشوب‌طلبان از هر سو مملکت را در معرض مخاطره قرار داده بودند نمیدانسته است. کما اینکه آقا محمدخان صرف نظر از سفاکیها - ایران را از خطر تجزیه نجات داد و استقلال کشور را حفظ کرد.

آقای محمود محمود در جلد اول تاریخ روابط ایران و انگلیس مینویسد: «گناه غیر قابل عفو این مرد نامی آن بود که مانع شد فتحعلی شاه پیشنهادهای مهدی علی خان بهادر جنگ فرستاده فرمانفرمای هندوستان را عملی کند یعنی نگذاشت شاه ایران بافغانستان لشکر کشیده آن قسمت از قلمرو کشور خویش را خراب و ویران نماید. این گله را سال بعد سر جان ملکم از صدراعظم ایران کرد که چرا مانع شد شهریار ایران انتقام شیعه‌های افغانستان را از افغانهای سنی بکشد. صدراعظم جواب داد سیاست از مذهب جداست و صلاح نبود شاه یک قسمت از مملکت خود را ویران و سکنه آنرا قتل عام نماید از این جواب سر جان ملکم صدراعظم ایران را شناخت و بافکار او آشنا شد.»

میرزا آقاخان اعتمادالدوله

اسم اصلی او میرزا نصرالله فرزند میرزا اسداله نوری است. میرزا آقاخان از اواخر سلطنت فتحعلیشاه وزیر لشکر و مصدر کار بود و حتی برای پدرش نزد شاه سعایت میکرده است. در زمان محمدشاه همراه اردو بهرات رفته و در مراجعت با اشاره حاج میرزا آقاسی از کار برکنار و بکاشان تبعید میشود.

وی در زمان ناصرالدین شاه بطهران مراجعت و هنگام قیام سربازان تبریزی مقیم پایتخت آتش فتنه‌ای را که خود در خفادامن میزده خاموش میکند و بتقاضای امیرکبیر لقب اعتمادالدوله باو داده میشود.

یکی از عوامل مؤثر بر کناری امیرکبیر از مقام صدارت و قتل او در حمام فین کاشان همین عالی جناب بوده است. بعد از امیرکبیر بمقام صدارت منصوب و بالاخره روز بیستم محرم الحرام ۱۲۷۵ منفصل میشود. مرحوم عبدالله مستوفی در جلد اول تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار مینویسد تنها کار مفیدی که شاید در دوره صدارت او اتفاق افتاد ورود تخم برنج مخصوص از هندوستان و کشت آن در املاک او در مازندران است که چون با آب و هوای ایران سازگار بود خود بخود ترقی کرده و باسم برنج صدری معروف شده است.

میرزا عیسی‌خان اعتمادالدوله

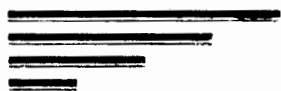
میرزا آقاخان پس از دریافت دستخط عزل به (آدران) ملکی خود در شهریار می‌رود و به دوستعلی‌خان معیرالممالک - (جد مرحوم دوستعلی‌خان معیر) مأموریت داده میشود اثاثیه صدارت مانند شمشه و جبه مروارید دوز و قلمدان و عصای مرصع را از او بگیرد. میرزا آقاخان در مقابل بقایائی که داشته مبلغی را نقد پرداخت و در عوض باقیمانده (آدران) را که دارای عمارت بالنسبه عالی بوده بدولت واگذار میکند. وضع میرزا آقاخان پس از انفصال چنان روبه تباهی می‌رود که ناصرالدین‌شاه منتظر مرگ او هم نمیشود و لقب اعتمادالدوله را از او سلب میکند و این لقب را به عیسی‌خان معروف به والی حاکم اصفهان و دائی خود میدهد.

میرزا یحیی‌خان اعتمادالدوله

میرزا یحیی‌خان اعتمادالدوله قراگزلو برادر علیرضاخان بهاءالملک همدانی و خواهرزاده ابوالقاسم‌خان ناصرالملک نایب‌السلطنه است که بیست و سوم دیماه سال ۱۳۰۶ هجری شمسی بعد از مرحوم سیدمحمد تدین بوزارت فرهنگ منصوب شد. وی از رجال تحصیل کرده اوایل سلطنت پهلوی است که در دوران وزارت از دریافت حقوق خودداری و آنرا همه‌ماهه بفرهنگ بلوچستان و بمنظور پیشرفت معارف آن سامان اهدا مینمود.

مرحوم اعتمادالدوله مردی بود ادب دوست و باصفا و متمول و بسیار مؤدب. نخستین وزیری که کتابهای فرهنگی را بچاپ رسانید، او بود. نه تنها حقوق خود را از وزارت فرهنگ نمی‌گرفت بلکه از خود هم مبلغی می‌داد. حتی به‌دوسه تن از محصلین فقیر که بنده هم آنان را معرفی کرده بودم ماهانه میداد. روزی که از وزارت فرهنگ برکنار شد، راضی و خوشحال بود. تصور میکنم وفات او در سال ۱۳۱۵ شمسی اتفاق افتاد مدفنش در همدان است در یکی از باغ‌های خودش در بیرون شهر، و من مخصوصاً بمزارش رفتم و فاتحه خواندم رحمت‌الله علیه. از دوستان بسیار نزدیک او یکی آقای دکتر نصرالله کاسمی است که آنروز دانشجو بود.

حسام السلطنة ها



محمد تقی خان حسام السلطنه

محمد تقی میرزا حسام السلطنه فرزند فتحعلیشاه است که مادرش از طائفه بختیاری و مریم خانم خواهر او زن رستم خان برادر اللهیارخان آصف الدوله بود. محمد تقی میرزا در حیات پدر حکومت عراق را داشته و فتحعلیشاه وی را کدخدای کل عراق خطاب میکرده است.

این حسام السلطنه گاهی با برادرهای دیگر که حاکم ولایات مجاور بودند اختلاف پیدا میکرده و کار بجنگ وجدال میکشیده و فتحعلیشاه مجبور بوده است یکنفر را از مرکز برای برقراری نظم بعراق و بروجرد بفرستد.

محمد تقی میرزا خیلی خسیس و ممسک بوده و صاحب تاریخ عضدی مینویسد يك روز واعظی در حضور شاهزاده بالای منبر دعا میکند که الهی دولت حسام السلطنه را بقائم آل محمد علیه السلام برسان. ابوسعید میرزا پسرش از پائین منبر در حضور جمع فریاد میکند که دعا ضرورت ندارد زیرا «این دعا ناکرده باشد مستجاب» دولتی را که نه خودش صرف کند نه بما بدهد مسلماً متعلق بقائم آل محمد خواهد بود. پس از جلوس محمدشاه بتخت سلطنت محمد تقی میرزا دستگیر و با چندتن از برادران و برادرزاده‌ها بقلعه اردبیل فرستاده میشود.

سلطان مراد میرزا حسام السلطنه

سلطان مراد میرزا فرزند عباس میرزا نایب السلطنه است که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه حاکم مشهد شد و غائله محمدحسن خان سالار پسر اللهیارخان آصف

الدوله را مرتفع کرد و حقاً بحسام السلطنه ملقب شد. این شاهزاده از رجال لایق و شجاع و سرداران رشید قاجاریه و همان کسی است که سرانجام هرات را باوجود همه کارشکنی‌های داخلی و خارجی فتح کرد و بفاتح هرات معروف شد. این شاهزاده دلیر و غیرتمند چندین بار حاکم خراسان شد اما افسوس که زمامداران وقت مخصوصاً میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری و حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار با او مخالف بودند و بدستور بیگانگان از پیشرفت نقشه‌های مفید و سودمند او جلوگیری بعمل می‌آوردند. شرح عملیات قابل تحسین این سردار بزرگ از حوصله این سطور خارج و مستلزم آنست که بتفصیل در مقاله جداگانه نوشته شود. سلطان مراد میرزا حسام السلطنه روز دوشنبه دوم جمادی الاول ۱۳۰۰ قمری چشم از جهان پوشید درحالی که قرار بود در همان روز برای ششمین بار بمشهد مقدس برود.

ابوالنصر میرزا و جهانگیر میرزا

بعد از مرگ سلطان مراد میرزا لقب حسام السلطنه به پسرش ابوالنصر میرزا داده شد (برای اطلاع از شرح حال او رجوع کنید به خاطرات اعتماد السلطنه) و سپس این لقب را به جهانگیر میرزا پسر ابوالنصر میرزا میدهند. آقای روح‌اله خالقی در جلد اول کتاب سرگذشت موسیقی مینویسد:

«جهانگیر میرزا در سال ۱۲۶۰ متولد گردیده و از کودکی بهنرهای زیبا علاقمند بوده و از درباریان دستگاه مظفرالدین شاه بشمار میرفته است. وی در باغ کاشانک شمیران و در حاشیه گل‌کاریهای قشنگ و زیبای آن ارباب ذوق و هنر را پذیرائی میکند و در همین باغ نوازندگی ویولون را نزد مرحوم تقی دانشور (اعلم السلطان) فرا گرفته است. جهانگیر میرزا با مرحوم عارف و شادروان ملک الشعراء بهار آمیزش داشته و آهنگ یکی دو تصنیف معروف شاعر اخیر الذکر در دستگاه شور و ابوعطا از اوست. وی علاوه بر ویولون به پیانو و عود و سه‌تار نیز آشناست و سوت هم خوب می‌زند. این شاهزاده باینکه از سنش قریب به هفتاد و پنج سال می‌گذرد هنوز هم لطف و ذوق و شور و نشاط جوانی را از دست نداده است.»

ظهیر الدولہا

=====

ابراهیم خان ظهیرالدوله

ابراهیم خان قاجار ملقب به ظهیرالدوله و متخلص به طغرل پسر مهدیقلی خان برادر آقا محمدخان قاجار است. پس از اینکه آقا محمدخان این برادر را کشت زوجه او را با طفلش ابراهیم خان به باباخان (فتحعلیشاه) سپرد.

فتحعلیشاه با بیوه عموی خود ازدواج کرد و از این مزاجت دو دختر و یک پسر بنام محمدقلی میرزا ملک آراء بوجود آمد. پس ابراهیم خان ظهیرالدوله برادر مادری ملک آراء و پسر خوانده و پسر عموی فتحعلیشاه است.

ابراهیم خان ظهیرالدوله در زمان فتحعلیشاه حاکم کرمان شد و تا پایان عمر این مقام را حفظ کرد و در شهر کرمان آثار خیری از قبیل مسجد و حمام و بازار و آب انبار از خود برجای گذاشت. وی در سنه ۱۲۴۰ هجری در تهران بدرود زندگی گفت و از او بیست و یک دختر و بیست پسر باقی ماند. از فرزندان معروف او حاج محمد کریم خان رئیس طائفه شیخیه است. ظهیرالدوله همسرهای متعدد داشته و یکی از آنها همایون سلطان مشهور به خانم خانمان دختر فتحعلیشاه خواهر اعیانی حسین علی میرزا فرمانفرما و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه بوده که از او دو پسر بنام عباسقلی میرزا و ابوالفتح میرزا داشته است.

یار محمد خان ظهیرالدوله

یار محمدخان وزیر کامران میرزا در اواخر سلطنت محمدشاه چون نخواست زیر بار دولت انگلیس برود بدولت ایران متوسل شد و در اوایل عهد ناصری بر اثر

تدابیر امیرکبیر خود را تحت‌اختیار دولت ایران قرار داد. در فتنه خراسان و قیام حسن‌خان سالار علیه حکومت مرکزی یارمحمدخان بکمک قوای ایران شتافت و از طرف دولت لقب ظهیرالدوله گرفت و در سال ۱۲۷۵ پس از کشتن کامران میرزا حاکم مستقل هرات و فراه و اراضی مجاور شد.

ظهیرالدوله در سنه ۱۲۶۷ بدستور امیرکبیر بسرکوبی خوانین متمرّد بلوچستان رفت و در مراجعت قبل از رسیدن بهرات در شوال همان سال بمرد وپسرش حمید محمدخان جای او را گرفت و از جانب دولت ایران بلقب پدرش ظهیرالدوله ملقب گردید.

صید محمد خان ظهیرالدوله

صید محمدخان ظهیرالدوله در سال ۱۲۷۲ هجری بتحرّیک بیگانگان بدولت ایران که باو وپدرش مرحمت بسیار کرده بود از درعصیان درآمد، وچندین بار بحدود قاینات و تربت و طبس حمله کرد و سکنه آن نقاط را قتل و غارت نمود و لسی هردفعه بدست امیرعلم‌خان سردار قاین مغلوب و منکوب شد. چون در هرات هم رفتار او بامردم خوب نبود بزرگان آنجا محمد یوسف میرزا را ازمشهد بهرات خواستند و او بکمک ایل هزاره هرات را گرفت و صیدمحمدخان را با مادر و خواهرش کشت و نسبت بدولت ایران از در اطاعت درآمد و دولت ایران هم فرمان حکومت هرات را بنام او صادر کرد. در همین دوران دوست محمدخان متوجه هرات شد و محمدیوسف میرزا از ایرانیان کمک خواست و حسام‌السلطنه مأمور هرات شد و سرانجام فتح هرات بدست این سردار رشید قاجاریه صورت گرفت.

محمدناصرخان و علی‌خان ظهیرالدوله

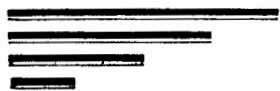
محمدناصرخان قاجار ملقب به ظهیرالدوله وزیر دربار ناصرالدین شاه وپسر ابراهیم‌خان سردار پسر جان محمدخان ایلخانی ایل قاجاریه پسر قراخان است که بعد از مرگ اوپسرش علی‌خان باین لقب ملقب گردید.

علی خان ظهیرالدوله ملقب بصفاعلیشاه از مریدان حاج میرزا حسن صفی‌علیشاه و خلیفه وجانشین اوست. مرحوم ظهیرالدوله در شانزدهم ربیع‌الاول سنه ۱۲۸۱ هجری در جمال‌آباد شمیران متولد گردیده و در سن شانزده سالگی بمصاهرت ناصرالدین شاه نائل آمده است. وی از مردان نیک بود و انجمن اخوت برادران بهمت او تأسیس گردید.

ظهیرالدوله در زمان محمدعلی شاه حاکم گیلان بود و چون از مشروطه خواهان حمایت میکرد منزل او را که در میدان بهارستان بود موقع بمباران مجلس بتوپ بستند و اثاثیه گرانهای او را غارت کردند. علی خان ظهیرالدوله در هفته آخر ذی‌قعدة سنه ۱۳۴۲ قمری بسرای جاودانی شتافت و آرامگاه او در سرراه تجریش به امامزاده قاسم شمیران مطاف اهل ذوق و عرفا و دراویش است.^۱

۱- مجموعه اشعار ظهیرالدوله شامل بیش از شش هزار بیت توسط سازمان انتشارات وحید و در سال ۱۳۶۳ طبع گردیده است.

آصف الدوله ها



حاج غلامرضاخان آصف الدوله شاهسون

حاج غلامرضاخان شاهسون که چند سال بعد از میرزا عبدالوهابخان شیرازی به آصف الدوله ملقب گردید پسر حاج حسینخان شهابالملک چاپارچیباشی امیر توپخانه است^۱. حاج حسینخان بسال ۱۲۹۱ نظام الدوله لقب گرفت و لقب سابق او به پسرش حاج غلامرضاخان داده شد. در دوره قاجاریه تا اواخر سلطنت مظفرالدین شاه نه نفر از رجال معروف و سرشناس نظام الدوله لقب داشته اند و این لقب از محمد حسینخان صدراصفهانی شروع و به حسین قلیخان دنبلی تبریزی ختم میشود.

پس از فوت حاج حسینخان نظام الدوله که بروز ۲۳ محرم ۱۲۹۲ اتفاق افتاد^۲ حاج غلامرضاخان شهابالملک بحکومت کرمانشاه منصوب گردید وچندی بعد که ناصرالدینشاه حکومت کرمانشاه را بسایر مشاغل مسعودمیرزا ظل السلطان ضمیمه کرد حاج غلامرضاخان بمرکز احضار وحکومت آنجا از طرف والی جدید بعهدہ محمودخان ناصرالملک قره گزلو واگذار شد^۳.

در حدود سال ۱۲۹۵ که مرتضی قلیخان وکیلالملک ثانی حاکم کرمان گردید^۴ مؤلف سالاریه مینویسد: «حاج غلامرضاخان شهابالملک کهچند سال پیش از این ملقب بآصف الدوله شده بود به ایالت کرمان سرافراز آمد» این مطلب یعنی موضوع لقب آصف الدوله مسلم خطای فاحش است زیرا در آن تاریخ میرزا عبدالوهابخان نصیرالدوله شیرازی هم هنوز آصف الدوله لقب نگرفته بود وشهابالملک چنانکه طی همین مقال گفته خواهد شد در سال ۱۳۱۳ باین لقب ملقب گردید.

حاج حسینخان پدر حاج غلامرضاخان هم یکبار سابقاً از سال ۱۲۸۴ بیعه^۵ قریب دو سال حاکم کرمان بود و در این مأموریت بتعمیر مسجد ملک که از بناهای

ملك قارود سلجوقی است همت گماشت.^۱

میرزا محمدناظم الاسلام کرمانی راجع باوضاع کرمان در دوره حکمرانی حاج غلامرضاخان چنین مینویسد: «چند سال قبل در کرمان یکنفر رفت نزد آصفالدوله که در آن وقت شهاب‌الملک لقب داشت و حاکم کرمان بود» عرض کرد آقای حاکم، هیچوقت در کرمان قیمت ماست از یک من پنج‌شاهی زیاده نبوده، در حکومت شما قیمت یک چارک که یک ربع من است به پنج شاهی رسیده. فوراً میرغضب خواست و حکم داد سر بیچاره عارض را بریدند که چرا فضولی کرده و در امر تسعیر که شأن حاکم است چون و چرا نموده است.^۲

بقول احمدعلی خان وزیری مؤلف سالاریه والی جدید کرمان یعنی حاج غلامرضاخان شهاب‌الملک در نظم شهر و بلوکات کمال مراقبت را بعمل می‌آورد ولی پس از چندی مردم بواسطه بروز قحط و غلادست به آشوب می‌زنند و یحیی‌خان کلاتر شهر در بلوای عام وسط بازار رفته مردم را بسکون و آرامش دعوت میکند. در این گیرودار یکنفر از اهالی بازار اظهار میکند قربان، مردم نان میخواهند، کلاتر میگوید: «... اسب را بخورند» این کلمات ناهنجار و خشونت و پرخاش یحیی‌خان کلاتر خون مردم آشوب طلب و گرسنه را بجوش می‌آورد و شورشیان وی را از اسب پائین کشیده وسط بازار با مشت و لگد بقتل میرسانند. در تعقیب همین پیش‌آمد شهاب‌الملک معزول و فیروز میرزا فرمانفرما ملقب به نصرت‌الدوله بایالت کرمان منصوب می‌شود.^۳

چندی بعد یعنی در سال ۱۲۹۹ شهاب‌الملک بحکومت طبرستان (مازندران) انتخاب میگردد در این تاریخ حکومت آن ایالت جزو مشاغل کامران میرزا نایب‌السلطنه بوده و حاج غلامرضاخان از طرف او امور حکومتی را اداره میکرده است.^۴ حاج محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه در یادداشتهای خصوصی خود ضمن وقایع سال ۱۲۹۹ می‌نویسد:

«شاه (یعنی ناصرالدین‌شاه) شروع بخواندن روزنامه مصور فرانسه فرمودند و قبل از نهار و بعد از نهار قدری درس خواندند سپس من منزل آمدم و معلوم شد پس از مطالعه نوشتجات شهر با شهاب‌الملک حاکم مازندران که از قبل نایب‌السلطنه است و دیروز به اردو آمده خلوت ممتدی فرموده‌اند که همین اسباب عزل او

خواهد شد.^{۱۰}

همان قرار که اعتماد السلطنه پیش‌بینی کرده است نایب السلطنه و شهاب‌الملک بالاخره آبشان بیک جو نمی‌رود و حاج غلامرضا خان بدستور کامران میرزا کرسی و استانداری مازندران را به میرزا ابراهیم خان سهام الدوله نوری واگذار می‌کند و مدتی بعد یعنی در سال ۱۳۰۹ والی خوزستان می‌شود.^{۱۱}

یکی از رسوم بسیار ناپسندیده دوره قاجاریه این بود که مقامات و مشاغل حساس را سلاطین وقت باصطلاح بمزایده می‌گذاشتند و از کسانی که داوطلب وزارت و استانداری و غیره بودند مبلغی بعنوان «پیشکش» مطالبه و وصول می‌کردند و وزراء و حکام جدید الا تنصاب موظف بودند دم صدراعظم وقت را هم به‌یینند و با تقدیم یک هدیه گرانبها که آنرا «دم‌جا» می‌گفتند رضایت‌خاطر او را فراهم و سبیلش را چرب کنند. بدیهی است این اشخاص نیز از همان دقیقه‌ای که مصدر کار می‌شدند به جبران مبالغی که سلفیده بودند مردم حوزه مأموریت و ارباب رجوع را سروکیسه می‌کردند.

پادشاه قاجاریه برای اینکه شاه‌زاده کوچولوها هم از خوان یغما متنعم باشند و از این نمذ کلاه‌ی نصیبشان شود گاهی اوقات آنها را هم اسماً با استانداری یکی از استانها منصوب و یکنفر از رجال رابه نیابت او بمحل روانه می‌کردند آقای نایب‌الایاله هم کاملاً بوظیفه خود آشنا بود و میدانست که مکلف است از عواید مشروع ویانا مشروع که آنرا «مداخل» می‌گفتند همه ماهه مبلغی بعنوان کمک هزینه و خرج سفره برای حضرت اقدس والا بفرستند.

ناصرالدین شاه از زینت السلطنه دختر حسن خان سالار پرسی داشت بنام نصرت‌الدین میرزا سالار السلطنه که در ۱۳ جمادی الثانی ۱۲۹۹ بدنیاء آمده بود^{۱۲} شاه چند ماهی قبل از کشته شدن بسال ۱۳۱۳ بفکر تأمین آتیه این فرزند دل‌بند افتاد و مصمم گردید شغل نان و آب‌داری باو رجوع کند و لابد بسابقه شرارتهائی که جد مادری سالار السلطنه در خراسان مرتکب شده بود او را با استانداری خراسان و حاج غلامرضا خان شهاب‌الملک رابه پیشکاری وی منصوب کرد. حاج غلامرضا خان پس از انتصاب باین مقام، آصف الدوله لقب گرفت و پسرش محمد ناصر خان به لقب سابق پدر یعنی به شهاب‌الملک ملقب گردید.^{۱۳}

آصف الدوله علاوه بر مبلغ معتابهی که علی‌الرسم بعنوان پیشکش بناصرالدین شاه تقدیم کرد باغ قیطریه تجریش یکی از مستغلات خود را نیز به میرزا علی‌اصغر خان اتابک اهداء نمود و روانه خراسان شد.^{۱۴} حاج غلامرضا خان آصف الدوله شاهسون در خراسان حق آب و گل داشت و پدرش حاج حسین خان نظام الدوله هم یکبار پس از احضار سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه از طرف حاج میرزا حسین خان سپهسالار در سال ۱۲۸۹ بحکومت خراسان منصوب گردیده بود.^{۱۵} حاج حسین خان شهاب‌الملک (نظام الدوله بعد) هنگام استانداری خراسان بتعمیر خرابیهای جامع گوهرشاد مبادرت نموده که بهمین مناسبت مینای شاعر قصیده‌ای برشته نظم کشیده و اشعار زیر از قصیده او در مناره شرقی مسجد نوشته شده است:

بزرگ چاکر شاه جهان شهاب‌الملک که رجم دیو کند ز آستان شوکت شاه
حسین خان حسن خلق هم نوال کریم که کوه در نظر همتش کم است زکاه
چو از حوادث گردون دون بوقلمون مر این مناره ایوان خراب گشت و تباه
درم فشانند و نمود اهتمام در تعمیر که ذکر خیرش ماند در السن وافواه^{۱۶}

حاج غلامرضا خان آصف الدوله پس از مدت کوتاهی از خراسان احضار و در سال ۱۳۱۵ برای دفعه دوم بحکمرانی کرمان و بلوچستان انتخاب گردید و باو مأموریت داده شد باعده‌ای سرباز و مهمات بمنظور سرکوبی متجاسرین و اشراریکه سیمهای تلگراف را قطع نموده و یکی از مأموران انگلیسی را کشته بودند روانه بلوچستان شود. آصف الدوله دستور صادره را بموقع اجراء گذاشت و ضمن قشونکشی بآن ناحیه قاتل اصلی یعنی شاه محمد بلوچ را دستگیر و مجازات نمود^{۱۷} در همین اوقات ژنرال سایکس انگلیسی نیز بمنظور رفع تعرض از اتباع امپراطوری بریتانیا بکرمان و بلوچستان می‌رود و آصف الدوله بتقاضای او یکی از اشرار دشتیاری را بنام عیدی خان بازداشت میکند سایکس راجع باین موضوع چنین مینویسد:

«من مأمور بودم با آصف الدوله والی کرمان گفتگو و او را متقاعد کنم که برای رسیدگی به دعاوی هندوها و اتباع بریتانیا یکنفر نماینده خیر و مجرب به چاه‌بهار بفرستند».

مسئله دیگر مربوط به مکران و عیدی‌خان دشتیاری بود که در اثر تهدیدات وی یک عده سرباز هندی مأمور محافظت اعضای تلگراف‌خانه آنجا شده بودند.

اینجانب جریان امر را قبلاً به آصف الدوله نوشته بودم و نامبرده عیدی را دستگیر و در کرمان توقیف کرده بود. آصف الدوله عیدی را در حضور اینجانب احضار و از او مؤاخذه کرد. وی گفت من فکر نمی‌کردم پس از قتل ناصرالدین شاه کسی بتخت سلطنت نشسته باشد و حاکم بلوچستان بی‌جهت کماکان مطالبه مالیات می‌کند و قصد دارد وجوه دریافتی را بنفع خود حیف و میل نماید. مضافاً اینکه دولت انگلیس متعهد شده است در مقابل نصب تیرهای تلگراف در اراضی و املاک من سالی یک هزار روپیه باینجانب بپردازند و اینک با اشاره مأمورین دولت ایران مصمم شده است مبلغ مقرر را به برادرم نأذیه کند.

آصف الدوله سخنان وی را قطع کرد و گفت از تو پرسیده شد چرا نامه فرستاده و اعضای تلگراف خانه را تهدید بقتل کرده‌ای. عیدی چند دقیقه خاموش ماند و سپس اظهار داشت نامه را برادرم نوشته و مهر مرا دزدیده و پای آن زده است چند دقیقه بعد گفت خود من نوشته‌ام ولی سوءنیتی نداشته و نسبت با اجرای مدلول آن کوچکترین اقدامی ننموده‌ام پس از خروج وی از دفتر استاندار، من و آصف الدوله مشغول مذاکره و تبادل نظر شدیم و اینجانب گفتم مستر افینچ رئیس کل تلگراف خانه حاضر است هرچه تعیین کنند میپردازد مشروط بر اینکه يك عصای کلفت باو بدهند و دو ساعت وی را با عیدی تنها در يك اتاق بگذارند. والی قهقهه خنده را سرداد و چون رئیس تلگراف خانه هم برای مرخصی به لندن رفته بود اجرای این امر امکان ناپذیر بنظر می‌رسید.

آصف الدوله معتقد بود که عیدی در اثر چند ماه بازداشت متنبه گردیده و صلاح در این است که آزاد و روانه دشتیاری شود این جانب موضوع را با اختیار او موکول و ضمناً اظهار نظر کردم که قبل از استخلاص بکیفر اعمال ناروایی که مرتکب گردیده است جریمه شود. والی نیز بهمین نحو عمل نمود و طرز رفتار عیدی از آن بعد رضایت بخش بود^{۱۸}.

دومین مأموریت آصف الدوله در کرمان مجدداً مانند دفعه اول مصادف با خشک سالی و قحط و غلامی شود و مردم بم و سیرجان شروع بتعرض می‌کنند و سرانجام در نتیجه شکایت چندتن از معاریف سیرجان بم‌رکز، دولت ناچار اواخر صفر ۱۳۱۷ آصف الدوله را احضار و حسنعلی خان گروسی امیر نظام را بجای او باستانداری

کرمان و بلوچستان منصوب مینماید.

آصف الدوله پس از ورود بطهران بوزارت خالصجات و حکمرانی پایتخت و سرپرستی ایلات و عشایر حول وحوش مرکز تعیین می شود و «محض بروز مرحمت درحق حکمران تهران و مزید سر بلندی و استقلال ایشان يك توپ پالتو بانضمام سردوشی الماس به معزی الیه مرحمت می فرمایند»^{۱۹}.

از بدبختی آصف الدوله، این اوقات مصادف بود باروی کار آمدن مجدد میرزا علی اصغر خان امین السلطان و استقراض ۲۴ میلیون مناط (۱۲ میلیون تومان) از روسیه تزاری بمدت پنج سال بافرع صدی شش. اتایك پس از توافق دولتین ایران و روسیه نسبت بشرایط این وام که بدلایلی توسط میرزا رضاخان ارفع الدوله صورت گرفت مظفرالدین شاه را بادنباله بالنسبه مفصل یعنی باعدهای از رجال و درباریان بفرنگستان برد و وجوه قرضه که مدعی بود صرف اصلاحات اساسی و کارهای عام المنفعه خواهد شد بوسیله ملتزمین رکاب شاه غرما و خرج لهو و لعب گردید. مردم ایران از مسافرت شاه باروپا و ولخرجی های او و درباریان بخشم در آمدند و اهالی تهران درباطن علیه دولت و درظاهر بضد آصف الدوله قیام نمودند.^{۲۰} سه سال بعد یعنی بسال ۱۳۲۰ آصف الدوله «بایالت فارس منصوب و بدریافت يك قبضه شمشیر مرصع از درجه اول سرافراز» میگردد.^{۲۱} در همین اوان لاردکرزن سیاستمدار معروف انگلستان که در آن تاریخ فرمانفرما و نایب السلطنه هندوستان بود بخیال بازدید کرانه های خلیج فارس می افتد.

طبق برنامه تنظیمی مقرر میشود که وی يك شب در بندر بوشهر بیتوته کند و موقعیکه از کشتی پیاده می شود والی فارس برای خیرمقدم از او استقبال نماید و صبح روز بعد کرزن از استاندار بازدید بعمل می آورد. دولت ایران از ترس اینکه مبدا آصف الدوله بواسطه عدم آشنائی باآداب و رسوم بین المللی مانند محمدرضا بيك سفیر کبیر شاه سلطان حسین در دربارلوی چهاردهم پادشاه فرانسه دسته گلی بآب بدهد پس از سه چهارماه او را بمرکز احضار و میرزا احمدخان علاء الدوله را بجای او روانه فارس می کند. حسین قلی خان نواب نیز بنماینده گی وزارت خارجه باتفاق علاء الدوله عازم فارس میشود تا تشریفات پذیرائی و دیدوبازدید بدون عیب و نقص انجام بگیرد. لاردکرزن بمناسباتی در بندر بوشهر از کشتی پیاده نمیشود و

چون شرح چگونگی این جریان خارج از موضوع مورد بحث و سرگذشت آصف الدوله است همین مختصر اشاره کافی بنظر می‌رسد.^{۲۲}

حاج غلامرضا خان آصف‌الدوله پس از مراجعت از فارس مدتی بلا تکلیف بود تا بالاخره در ۱۳۲۲ هجری قمری برای دومین بار بفرمانفرمائی خراسان و سیستان منصوب گردید. حاج غلامرضا خان از نخستین مأموریت خود در خراسان خاطره‌های خوش نداشت و پس از مدت کوتاهی باصرار و پافشاری علمای تهران و گروهی از وظیفه‌خواران که حواله آنان را نکول کرده بود بمرکز احضار گردید. یکی از علل اصلی این پیش‌آمد انفصال میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان و روی کار آمدن میرزا علی خان امین‌الدوله بود که اولی از آصف‌الدوله حمایت و پشتیبانی مینمود. امین‌الدوله میگوید: «اول مشکل» اظهارات علمای تهران و اصرار ایشان بعزل حاج غلامرضا خان اینانلو ملقب به آصف‌الدوله حاکم خراسان است. بسبب تنگدستی از وفور خرج و قصور دخل و ناحسابی دیوان که بدحسابی حاکم نتیجه آنست وظایف طلاب و سادات تهران را نپرداخته سفارش بعضی آقایان را دور انداخته بود و می‌گفتند فرمانفرما از طرف شاه انفصال او را از حکمرانی بصراحت وعده داده و وفا نشد..... در خلع و عزل آصف‌الدوله حکمران خراسان وسایل می‌جستند از آن جمله فرستادن چند دسته سادات و ملا بخانه امین‌الدوله و فریاد و فغان آنها از تعطیل وظایف خود از خراسان بود که اهتمام فرمانفرما در فرمان‌برداری آقایان و میل مخبرالدوله با ثبات نیکمردی و حسن شهرت باعث شد از خزانه دولت وجهی بآنها تقسیم و قبوض راجعه بخراسان را بفهرست خزانه تبدیل کرده بودند.

آصف‌الدوله با استفاده از تجربیات گذشته رعایای خراسان و مؤدیان مالیاتی را تحت فشار قرار داد تا بتواند مطالبات دولت را وصول و امکاناً حقوق و وظیفه مستمری خواران را تأدیه کند. اتخاذ این تصمیم و اجرای آن نه فقط وظیفه‌خواران و ارباب حقوق را آنطور که انتظار داشتند راضی نکرد بلکه عده‌ای را هم که از این ره‌گذر بزحمت افتاده بودند علیه او برانگیخت. شیخ محمد ناظم الاسلام کرمانی مینویسد: «آصف‌الدوله اظهار تقدس میکرد و ریش نمی‌تراشید و از نوشابه‌های الکلی احتراز مینمود ولی در عین حال صورت‌پسند و دارای طبعی شیرخشتی مزاج بود و از ارتکاب پاره‌ای اعمال منافی عفت ابا نداشت. در هر کجا که بحکومت

میرفت گندم و ارزاق مورد احتیاج مردم را احتکار میکرد و محصولات املاک خالصه را به ثمن بخش میخرید و پس از مدتی بقیمت گزاف میفروخت». همین سبب در زمان حکومت او در مشهد مقدس انقلابی برپا گردید و جمعی در صحن مطهر حضرت رضا بست نشستند و متحصنین از حاج محمدحسن نامی که با حکمران همدست و نان شهر را مقاطعه کرده بود شکایت آغاز نمودند سلسله جنبان این بلوا طلبه‌ای بود که میگفتند اصلاً اهل قفقاز و با کنسولگری روس مرتبط است. شورشیان بخانه حاج محمدحسن هجوم آوردند و او نیز به پشتیبانی آصف‌الدوله و بکمک عده‌ای از هواخواهان خود در صدد دفاع برآمد. تفنگچیهای حاج محمد حسن شروع به تیراندازی و مردم را تا حوالی صحن مطهر دنبال نمودند و در این گیرودار چندتن زخمی و چهل نفر کشته شدند. خبر این واقعه بطهران رسید و شایع شد که بدستور آصف‌الدوله عده‌ای مسلح به گنبد حضرت رضا علیه‌الاف التحية والثناء شلیک کرده‌اند.

مرحوم سید محمد طباطبائی مواقع را بقراریکه شنیده بود بالای منبر مطرح و گریه وزاری کرد.^{۲۳}

دامنه مظالم آصف‌الدوله در این مأموریت چنان توسعه پیدا نمود که آزادی خواهان تهران را بهیجان آورد و تعدیات والی خراسان و اعمال جابرانه و ناروای او در همه محافل پایتخت نقل مجلس شد. میگویند رعایای قوچان در اثر فشار و سختگیری مأمورین آصف‌الدوله چنان بستوه آمدند که ناچار دخترهای خردسال خود را بمبلغ ناچیزی به ترکمانان فروختند تا بتوانند مطامع والی ستمکار را تأمین و مالیاتهای مورد مطالبه را تأدیه کنند.

شادروان سید محمد طباطبائی ضمن نامه‌ای به مظفرالدین شاه مینویسد: دخترهای قوچانی را در عوض سه‌ری گندم مالیات که نداشتند بدهند گرفته به ترکمان‌ها و ارامنه عشق‌آباد فروختند و ده‌هزار نفر رعیت قوچانی از ظلم بذاك روس فرار کردند.^{۲۴} مرحوم محمدتقی ملك الشعرا بهار خراسانی ضمن قصیده‌ای خطاب به مظفرالدین شاه در همین زمینه میگوید:

آب همی ده بکشور از کرم و داد و آتش برزن بدشمن از دم خنجر
جانب خاور هم از کرم نظری کن ای ز تو فروبهای خسرو خاور

نشگفت ار نه شوند از نظر تو کز نظر آفتاب سنگ شود زر
سوی خوشان یکی به بین که نیوشی ناله چندین هزار مادر و دختر
بنگر تا مستمند و گریان بینی شوهر وزن را بفرفت زن و شوهر^{۲۵}
وباز در منظومه دیگری چنین سروده است:

خرم و آباد باد مرز خوشان هیچ دلی از ستم مباد خروشان
گر چه خوشانیان خروشان بودند بینی زین پس خموش اهل خوشان
اهل خراسان و جز خراسان داند جمله که چونست حال مردم قوچان^{۲۶}

تقی‌زاده معتقد است که تعدیات آصف الدوله حاکم خراسان و همچنین پیداد گریهای سالار مفخم حاکم بجنورد و موضوع فروش دخترهای قوچانی بترکمانان بود که مردم را به مبارزه و ضدیت با استبداد تحریک نمود و سبب انفجار انقلاب گردید^{۲۷}. حاج میرزا محمدرضا آیت‌اله کرمانی را که در همان اوقات عزیزالله میرزا ظفرالسلطنه والی کرمان بچوب بسته بود مخیر ساخت که تهران یا بمشهد مقدس برود. حاج میرزا محمدرضا عازم خراسان شد و آصف الدوله حسب الامر صدراعظم نسبت به او اظهار محبت کرد و حتی مبلغ پانصد تومان هم بعنوان هدیه برای او فرستاد که مورد قبول واقع نشد و آیت‌اله کرمانی مبلغ تقدیمی را مسترد داشت^{۲۸}. نیرنگ و تزویر صدراعظم و حاکم خراسان از شدت احساساتی که علیه آصف الدوله بغلیان آمده بود چیزی نکاست.

شیخ احمد مجدالاسلام کرمانی در ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ بحکم عین الدوله بکلات نادری تبعید میشود. مجدالاسلام موقع حرکت اظهار امیدواری میکند که چون آصف الدوله والی خراسان قبلا حاکم کرمان بوده است و با او سابقه دارد درمنفا و تبعیدگاه باو سخت نخواهد گرفت ولی این آرزو نقش بر آب میشود و وی از خراسان ضمن نامه‌ای به ناظم‌الاسلام همشهری خود چنین مینویسد:

«امیدوار بودیم که آصف الدوله با آنهمه اظهار دیانت از ما کاملاً پذیرائی مینماید ولی بدبختانه در خراسان از همه جا برما سخت‌تر و ناگوارتر گذشت و بقدری از مهانداری آصف الدوله سختی کشیدیم که بصدمات بین راه راضی شدیم. عمارتی را که برای پذیرائی ما معین کردند همان انبار دولتی یا محبس حکومتی بوده که زیاده از هشتاد نفر مردمان بدبخت اجل برگشته در آنجا محبوس و از تمام

لوازم زندگی محروم بودند. سیمای آنها ابداً شباهت بسیمای انسان نداشت. از گرسنگی رنگ از روی آنها پریده بود و باین ضعف و ناتوانی در زیر زنجیر بسیار سنگین و کندهای خیلی گران، خسته و ناتوان بودند و مستحفظین محبس هم گاهی توجهی بآنها میکردند و با آهن تفتیده ابدان ناتوان آن بیچارگان را رنجه و گاهی هم با اسبابهای دیگر شکنجه میکردند. سبحان الله چگونه میتوان تصور کرد فردی از افراد بنی آدم اینطور سنگین دل و بیرحم باشد که با برادران وطنی خود اینطور سلوک کند..... در دولت مستبده ظالمه ممکن نیست برای احدی امنیت نامه حاصل شود و همیشه مثل عین الدوله و آصف الدوله پیدا خواهند شد که برای يك ساعت راحتی خیال خود، عمری چندین خانواده را گرفتار زحمت کنند.^{۲۹}

در جلسه روز سه شنبه سلخ ذی قعدة ۱۳۲۴ مجلس شورای ملی، سید محمد تقی هراتی وکیل اصناف لایحه ای را که محقق الدوله^{۳۰} نماینده تجار پیرامون تعدیات آصف الدوله و فروش دخترهای قوچانی نوشته بود قرائت مینماید. سپس میرزا ابوالحسن خان وکیل فارس اظهار میکند که این موضوع باید تعقیب شود و وزیر داخله استیضاح شود. تقی زاده میگوید باین ترتیب که گفته شد تردیدی نیست که آصف الدوله آدم ظالم و مهملی است و در اینصورت باید او را معزول و از کار برکنار کنند.^{۳۱} در همان اوقات خبر میرسد که آصف الدوله از تشکیل انجمن نظار در مشهد مقدس جلوگیری کرده است لذا در جلسه ۵ شنبه دوم ذی الحجه ۱۳۲۴ باز موضوع آصف الدوله و تخلفات و تعدیات او مطرح میشود و محقق الدوله و تقی زاده و سید محمد طباطبائی و یکی دوفتر دیگر از وکلای مجلس لزوم عزل والی خراسان را گوشزد میکنند.

وزیر داخله در جواب میگوید: «بحرف مردم دولت نمیتواند مأمورین خود را احضار و مجازات نماید، سند لازم است شاید مردم خواسته اند انجمن ملی تشکیل دهند و هرزگی و شرارت کنند، حاکم جلوگیری کرده است.^{۳۲}

در جلسه هفتم ذی حجه ۱۳۲۴ تقی زاده بشدت آصف الدوله را مورد حمله قرار میدهد و از اظهارات وزیر داخله که خلاصه آن در بالا گفته شد انتقاد میکند. حاج غلامرضا خان، باتوجه بجنب و جوش روزافزون آزادیخواهان از این جریان که مستحضر میشود تلگرافی بمجلس شورای ملی مخابره و نسبتهایی را که باو داده شده

مخصوصاً ممانعت از تشکیل انجمن نظار را تکذیب مینماید. تلگراف والی خراسان در جلسه ۱۲ ذی‌حجه ۱۳۲۴ باین مضمون قرائت میشود:

«آنچه از ممانعت حاکم خراسان راپرت بمجلس داده‌اند دروغ محض است. در صورتیکه دولت فرمان انتخابات بدهد حاکم چه حق ممانعت دارد؟ من شخصاً کمال همراهی را در این باب بعمل آوردم و مجلس هم برای انتخاب تشکیل دادم چند نفر هم منتخب شدند. این تعویق و مسامحه از طرف وکلاست که بعضی مخارج مسافرت میخواهند و بعضی از اینکار منصرف شده‌اند و این است که کار بتعویق افتاده است.»

پس از قرائت این تلگراف وکلا مجدداً موضوع فروش دخترهای قوچانی را بمیان می‌آورند و متفقاً میگویند که آصف‌الدوله باید دخترهائی را که باسیری رفته‌اند از ترکمانان خریداری و روانه قوچان کند و علاوه بر این از سمت فعلی برکنار و بجرم اعمال ناروایی که مرتکب شده‌است مجازات شود.^{۳۳}

تلاش و فعالیت‌های دولتیان برای ابقای آصف‌الدوله در خراسان به نتیجه نرسید و سرانجام نامبرده اوایل سال ۱۳۲۵ ه. ق در اثر پافشاری وکلای مجلس معزول شد. مقارن این احوال تلگراف زیر از خراسان مخابره گردید:

«ما بچشم خود دیدیم که اطفال قوچانها را در عشق‌آباد مثل گوسفند بترکمانان می‌فروختند و کسی نبود دادرسی نماید.»

پس از قرائت این تلگراف مجلس متشنج گردید و در جلسه ۱۳ محرم ۱۳۲۵ میرزا محمود کتابفروش گفت:

«داستان دو تاست یکی اینکه سال گذشته در خراسان ملخ‌خواری شد و کشت‌ها بار ندارد. مردم کتباً از شاه دادخواهی کرده‌اند و شاه گفت بازرس فرستاده شود. عین‌الدوله گوش نداد و آصف‌الدوله و کارکنانش فشار آوردند و مالیات خواستند و مردم ناگزیر دخترهای خود را بترکمانان فروختند دیگر اینکه سالار مفخم بجنوردی بادیافت مبلغی همه ساله مأمور بود که از تاخت‌وتاز ترکمان‌ها جلوگیری کند. آصف‌الدوله پول را برید. سالار مفخم هم ترکمان‌ها را تحریک کرد ریختند بقوچان و پس از کشتار و تاراج، شصت تن زن و دختر را اسیر کردند و برای فروش بعشق‌آباد بردند.»

پس از اظهارات ناطق، مجلسیان خاطر نشان ساختند که آصف الدوله باید محاکمه و مجازات شود.^{۴۴} چندی بعد باز مجلس موضوع اسارت دخترهای قوچانی را پیش کشید و لزوم تعقیب آصف الدوله را یادآور شد. روزنامه صوراسرافیل هم گفتاری بصورت نمایشنامه نوشت و اشعاری از زبان دخترهای قوچانی بچاپ رسانیده که بندگان آن این بود:

هفده و هیجده و نوزده و بیست ای خدا هیچکس فکر مانیست^{۴۵}

تقی زاده مینویسد: در ماه محرم و صفر از سال ۱۳۲۵ جمعی از وکلای ولایات بتدریج میرسیدند و مجلس بدین واسطه قوتی میگرفت. اوقات مجلس ملی باصلاح بودجه و جلوگیری تعدیات حکام و وزیر مسئولیت آوردن وزرا و وضع قانون برضد رشوه گیری و تنظیم قوانین انجمن ایالتی و ولایتی میگذشت و همچنین مسئله دنبال کردن آصف الدوله شاهسون اینانلو حاکم خراسان و سالار مفخم بجنوردی رادر باب فروختن اسرای قوچان بترکمانها مدتی مجلس تعقیب کرد و بالاخره آصف الدوله را معزول و مشارالیه را با سالار مفخم حاکم بجنورد بطهران آورده آخری را بدیوانخانه عدلیه دادند.

این فقره یعنی مسئله فروختن اسرای ترکمان داستان خیلی درازی شد و اصلش آن بود که گفته شد آصف الدوله از بابت وصول مالیات در سال «ملخ خوارگی» برعیت که قادر به پرداختن مالیات نبودند زور آورده و تحمیلات فوق العاده نیز کرده و توپ و سرباز بر مردم فرستاد و رعیت را مجبور بدادن آنهمه مبالغ هنگفت کرد که چون نداشتند مجبور بفروختن دختران خود گشتند.

از طرف دیگر سالار مفخم حاکم بجنورد بوسیله حاکم قوچان که سرحددار قوچان نیز بود ترکمنهای یموت و کوکلان را تحریک کرد و آنها بقوچان آمده جمعی از مردم و مخصوصاً زنهارا اسیر بردند. این فقرات پیش از اعلان مشروطیت بود. مجلس ملی قریب یکسال این کار را دنبال و تمام زور خود را در خصوص مجازات دادن مقصرین بخرج داد. بالاخره سالار مفخم را بدیوانخانه عدلیه کشیده در وزارت عدلیه فرمانفرما بخواش او یک هیئت شش نفری از وکلا منتخب شدند که در دیوانخانه با حضور خود وزیر عدلیه باین کار رسیدگی نمایند.

هیئت محکمه عالی از جمله آنها تقی زاده و وکیل التجار یزدی و وکیل گیلانو

چند نفر از وکلای اصناف بودند آصف‌الدوله و امیراعظم حاکم استرآباد و سردار مفخم لاریجانی و غیرهم را بمحکمه خواستند و تحقیقات زیادی قریب یکماه کرده و بالاخره حکم داد که سالارمفخم را پنج‌سال حبس کنند و مبلغ کلی (که مقدارش در خاطر من نیست) از او بگیرند.^{۳۶}

محمدعلی شاه از این پیش‌آمد بسیار ناراضی و خشمگین گردید و حتی مایل نبود که آصف‌الدوله را برای ادای شهادت و توضیحات هم بمحکمه احضار نمایند.^{۳۷} عبدالحسین میرزا فرمانفرما، وزیر عدلیه باشاره شاه از آصف‌الدوله حمایت میکرد. و کوشش داشت که وی از اتهامات منتسبه تبرئه شود و بهمین سبب تقی‌زاده در مجلس بوزیر عدلیه اعتراض کرد.

جریان محاکمه سالارمفخم و آصف‌الدوله را روزنامه‌های حبل‌المتین و مجلس برای اطلاع مردم چاپ و منتشر مینمودند.^{۳۸} روز سه‌شنبه ۲۲ شعبان (۱۳۲۵) آصف‌الدوله در زمره رجال درباریانی دیده میشود که در مجلس شورای ملی سوگند یاد میکنند «یدأقلماً قدماً سراً جهرأ حامی اساس مشروطیت و مقوی اجرای قوانین آن باشند».^{۳۹}

احمد کسروی می‌نویسد کابینه مشیرالسلطنه که ساقط شد محمدعلیشاه ناصرالملک را مأمور تشکیل کابینه کرد و وی روز شنبه ۱۸ رمضان ۱۳۲۵ هیئت وزیران را بشرح زیر بمجلس معرفی نمود:

ناصرالملک رئیس‌الوزراء و وزیر مالیه.

آصف‌الدوله وزیر داخله.

مشیرالدوله وزیر خارجه.

مستوفی‌الممالک وزیر جنگ.

مخبرالسلطنه وزیر عدلیه.

صنیع‌الدوله وزیر فواید عامه و علوم و اوقاف.

مؤمن‌الملک وزیر تجارت.

وکلای مجلس از انتخاب آصف‌الدوله بوزارت داخله ناخشنود بودند ولی به احترام ناصرالملک چیزی نگفتند و فقط روزنامه آدمیت که بمدیری میرزا عبداللطیف یزدی منتشر میگردد مقاله مفصلی پیرامون موضوع نوشت و از وزیر داخله مذمت

وبدگویی کرد.^{۴۰}

مستر مارلینگ وزیر مختار انگلیس در تهران طی گزارش ۷ نوامبر ۱۹۰۷ بـ «سرادواری وزیر خارجه بریتانیا چنین مینویسد:

«باکمال افتخار خلاصه وقایع يك ماهه را که در ظرف چهار هفته گذشته اتفاق افتاده است لفاً ارسال میدارد در بیست و ششم اکتبر کابینه جدیدی بتوسط مجلس تشکیل یافت و شاه آنرا تصویب نمود اجزای این کابینه از قرار ذیل است:

آصف الدوله وزیر داخله تا بهار ۱۹۰۷ بفرمانفرمائی خراسان اشتغال داشت چون متهم شده بود در فروش زنان و اطفال ایرانی بتراکمه دخالت نموده لهذا بامر مجلس از حکومت خراسان معزول شد. ویرادر دیوانخانه عدلیه حضور شاهزاده فرمانفرما محاکمه نموده بیگناهی و عدم تقصیر او معلوم و رفع اتهام از ایشان گردید..... تمام اعضای کابینه باستثنای وزیر داخله از ایرانیان تجدیدپروزی هستند که تحصیلات عالیه نموده هر کدام يك یا دو زبان اروپائی را میدانند^{۴۱}. مخبر السلطنه مینویسد: «شاه نظر خوبی باین کابینه ندارد و مثل همه کابینه‌ها چله‌ای طی شده تا ۱۴ ذی قعده نزدیک غروب شاه وزرا را احضار فرمودند. در صحن گلستان جمع شدیم و در یکی از خیابان‌ها نزدیک نارنجستان شرفیات و مورد خطاب و عتاب، فرمودند حالا من خوایده‌ام برای من وزیر تعیین میکنند و صورتاً هم حق داشتند. دیدیم گلستان خارستان است، مجال زبان نبود گوش شدیم. جمله آخر این بود که بروید پی کارتان مرخص شدیم. ناصر الملك در اطاق حاجب الدوله حبس شد و وزراء در اطاق امیر بهادر توقیف^{۴۲}».

حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی میگوید: «شاه از رئیس‌الوزرائی ناصر الملك دل‌تنگ است و با وجود او اجرای مقاصد خود را مشکل میداند این است که اصرار به برهم زدن کابینه و خلع ناصر الملك دارد..... روز شنبه ۱۴ ذی قعده ۱۳۲۵ بعد از ظهر شاه آن‌ها را احضار کرد..... ناصر الملك و مشیر الدوله و مؤتمن الملك با هم بدربار میروند..... مقابل اطاق حاجب الدوله که میرسند بناصر الملك میگویند شما در این اطاق بنشینید. میگوید شاه مرا احضار کرده، میگویند نمیگذارند ولی آن‌دو نفر میروند باطاق کشیکخانه، می‌بینند صنیع الدوله و مخبر السلطنه و آصف الدوله و مستوفی‌الممالک که باقی وزراء هستند در اطاق کشیکخانه جمعند. شب مرخص

میشوند»^{۴۳}

حالا بقیه داستان را از زبان مخبر السلطنه بشنوید:

«روز دیگر صنیع الدوله و من بدرج خانه رفتیم و شرفیاب شدیم. شاه درزمینه اینکه مشروطیت بجای خود اما مراتب باید محفوظ باشد فرمایشاتی فرمودند و صورتاً صحیح بود بعد مرخص شدیم. صنیع الدوله دیگر بدربار نیامد. من مجاور اطاق امیربهادر شدم. آصف الدوله غالب حاضر میشد. مردیست صاحب نفس قوی و اراده ثابت^{۴۴}.

شب باطاق امیربهادر وارد شدم برخلاف انتظار عضدالملک را دیدم که آن شب منزل امیربهادر آمده بود تعجب کردم. آصف الدوله و ظفر السلطنه هم هستند. امیر بهادر وارد شد و نشست آصف الدوله گفت اگر مقصود حاصل میشود مرا داربزید معلوم شد مقصود شاه بستن مجلس است»^{۴۵}.

پس از سقوط کابینه ابوالقاسم خان ناصرالملک، حسین قلی خان نظام السلطنه از طرف شاه مأمور تشکیل کابینه شد و در کابینه جدید حاج غلامرضا خان آصف الدوله مجدداً وزارت داخله را عهده‌دار گردید. در همین اوقات فرمانفرما والی آذربایجان استعفا داد و نظام السلطنه بجای او یکی از این سه نفر یعنی محمدحسین میرزائیرالدوله و آصف الدوله و عبدالمجید میرزا عین الدوله را در نظر گرفت ولی مجلس بویژه سیدحسن تقی‌زاده با استناداری هیچیک از آنها موافقت نکرد و سرانجام مخبر السلطنه باین سمت برگزیده شد. در کابینه اول حسین قلی خان نظام السلطنه، محمد رضاخان قوام‌الملک (پدر حبیب‌اله خان قوام‌الملک وجد ابراهیم قوام) که از مدتی پیش بحکم مجلس بمركز فراخوانده شده بود و در تهران توقف داشت باموافقت و صوابدید آصف الدوله مجدداً به شیراز رفت. مجلسیان که پی‌بهانه میگشتند تا آصف الدوله را چون مورد حمایت دربار است بدست‌و‌پاز موجهی از کاربرکنار کنند این موضوع را مستمسک کردند و روزیکشنبه ۱۳ محرم ۱۳۲۶ تقی‌زاده زبان باتقاد وزیر داخله و اقدامات او گشود. ناطق دریایان اظهارات خود پیشنهاد کرد که مجلس از آصف الدوله سلب اعتماد کند. مجلس باین پیشنهاد رأی موافق داد و روز ۱۵ محرم نظام السلطنه کتباً به مجلس اعلام کرد که تا انتخاب وزیر داخله خود او آن وزارتخانه را اداره خواهد کرد.

آصف‌الدوله پس از این پیش‌آمد ناچار شد که بصورت ظاهر با درباریان قطع رابطه کند و به مشروطه‌خواهان پیوندد.^{۴۶} و پس از کودتای محمدعلیشاه و بسته شدن مجلس و روی کار آمدن کابینه میرزا احمدخان میسر السلطنه، آصف‌الدوله با ستانداری فارس انتخاب و روانه شیراز شد. حاج غلامرضا خان در این مأموریت کاری از پیش برد و سرتاسر فارس در معرض هرج و مرج قرار گرفت. سرجرج بار کلی وزیر مختار انگلیس در تهران بوزیر خارجه دولت متبوع خود چنین گزارش میکند:

«اغتشاش در همه نقاط ایران حکمفرما است. راههای اصفهان به یزد و شیراز و سایر نقاط مسدود شده. در کرمان احتمال زدو خورد می‌رود..... یزد در محاصره دستجات دزد و راهزن قرار گرفته. آصف‌الدوله حاکم فارس قادر بکمترین اصلاحی برای رفع هرج و مرج و اغتشاش آن ایالت بزرگ نیست: از قرار معلوم نقشه‌ای برای بیرون کردن والی از شیراز در کار است. بهتر است شخص مقتدری بفرمانفرمایی فارس انتخاب شود. افواج شیراز در تلگرافخانه متحصن شده و حقوق عقب افتاده خود را میخواهند. راه میان شیراز و بندر بوشهر که مهمترین راه تجارتي ایران است و از نظر اقتصادی و تجارتي برای انگلیس اهمیت بسیار دارد بکلی ناامن و کسی قادر بعبور و مرور از آن راه نیست در هفته‌های گذشته در همین راه چندین قافله و پست را بسرقت بردند و عده زیادی از مسافرين راکشته و یا مجروح نموده‌اند.»^{۴۷}

آصف‌الدوله پس از مشاهده این وضع اسفناک ب فکر چاره‌جویی افتاد و چون احساس نمود که سرانجام پیروزی با مشروطه‌طلبان خواهد بود با آزادیخواهان فارس سازش کرد. در همین اوان تهران بدست قوای فاتح ملیون افتاد و احرار شیراز سریعاً به تشکیل انجمن نظار پرداختند و او نیز باقتضای وقت نه فقط مخالفتی نمود بلکه در روز انعقاد انجمن نطق مشروحي ایراد و خاطر نشان کرد که قبلاً همیشه متمایل بمشروطه و طرفدار حکومت پارلمانی بوده است.^{۴۸}

پس از فتح تهران و تجدید استقرار رژیم مشروطه حاج علیقلی خان سردار سعد بوزارت داخله (۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷) و میرزا احمدخان قوام‌السلطنه بمعاونت او انتخاب شد و برای خاتمه دادن به بحران فارس آصف‌الدوله معزول و بمركز احضار گردید.^{۴۹}

بقراریکه طی سطور بالا گفته شد مخبرالسلطنه نسبت باصف الدوله شاهسون حسن‌ظن داشته و او را صاحب نفس قوی و اراده ثابت میدانسته است. عبدالله مستوفی او را بی‌بندوبار معرفی کرده است و چنین مینویسد:

«دراین اواخر که حقوق خرج آمده ایالات بواسطه بی‌بندوبار شدن حساب حکام، اکثر نمیرسید این‌هم یکی از مهرهای دخل حکام متنفذین شده بود و هر ولایتی که آصف الدوله شاهسون بحکومت میرفت بورس خریداری قبض آن ولایت بواسطه بی‌بندوباری حاج غلامرضاخان شاهسون تنزل میکرد و قبوض آنجا تومانی پنج قران مشتری نداشت.^{۵۰}

حبیب‌الله آموزگار مینویسد:

«آصف الدوله شاهسون مردی سفاک و عامی بود و وقتی بحکومت فارس برقرار شد مشروطه‌خواهان را تارومار کرد و زیر فشار گذاشت.»^{۵۱}

حاج غلامرضاخان پس از عزل از حکومت فارس دیری نزیست و بعد میرزا صالح خان باغمیشه وزیر اکرم که برادرش میرزا ابراهیم خان شرف الدوله کلاتر، وکیل اعیان تبریز بود به آصف الدوله ملقب گردید. از نوشتن شرح حال میرزا صالح خان چون شخصاً شرح حال خود را نوشته و اتوبیوگرافی او بچاپ رسیده است خود داری میشود.^{۵۲}

میرزا زاده عشقی (سید محمدرضا) در منظومه‌ایکه عده‌ای از رجال معاصر را هجو کرده است از تقی خان نامی باهمین لقب اسم میبرد و میگوید:

صبا بگو به تقی خان آصف الدوله جهان بکام جناب اجل عالی شد
که از بیت بعدی این منظومه و باتوجه بشرحی که ناظم الاسلام کرمانی راجع به قبايح اعمال و ذمائم اخلاقی حاج غلامرضاخان نوشته و ضمن همین مقاله نقل گردیده است چنین استنباط میشود که تقی خان نامبرده در دستگاه آصف الدوله شاهسون اینانلو بخدمت اشتغال داشته و بطن قریب به یقین منشی مخصوص او بوده است.

اللهیارخان آصف الدوله

اللهیارخان آصف الدوله دولو پسر محمدخان بیگلریکی است. هنگامی که آقا محمدخان در استرآباد از رؤسای ایل قاجار قول میگرفت که او را به مردومال

کیمک و در راه نیل بمقام سلطنت مساعدت نمایند عده زیادی از بزرگان ایل مخصوصاً سران تیره دولو، محمدخان بیگلریکی پدر اللهیارخان آصف الدوله را برای سلطنت مناسب تراز اخته خان میدانستند. شاید هم اگر گذشت وفداکاری او نبود سلطنت آقامحمدخان پا نمی گرفت و گویا بهمین مناسبت است که اعقاب بیگلریکی بعد از یکصد و پنجاه سال گذشت زمان اسم «تاجبخش» را برای نام خانوادگی خود انتخاب کرده اند. (تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه. جلد اول. ص ۸۷ تألیف عبدالله مستوفی). در اثر همین صمیمیت و از خود گذشتگی، آقامحمدخان و خانواده او احترام مخصوصی برای بیگلریکی و بستگان وی قایل بودند. هر وقت که سر سلسله قاجاریه از طهران بمسافرت می رفت حکومت پایتخت به میرزا محمدخان دولو واگذار می گردید. بهمین جهت او را بیگلریکی می گفتند. مأمور اجرای حکم قتل لطفعلی خان قهرمان زندیه نیز همین محمدخان بیگلریکی بوده است. رضاقلیخان هدایت در روضه الصفا ناصری مینویسد: «او را (لطفعلی خان زند) بطهران فرستادند. بعد از چندی به میرزا محمدخان قاجار دولو در قتلش اشارت رفت و در امانزاده زید بخاکش سپردند.»

پس از قتل آقامحمدخان در قلعه شوش میرزا محمدخان قاجار که حکومت تهران را داشت باتفاق میرزا شفیع تصمیم گرفت که دروازه های شهر را ببندد و هیچ یک از سرداران سپاه را راه ندهد تا فتحعلی شاه ولیعهد دولت از شیراز برسد (ناسخ التواریخ جلد نخست تاریخ قاجاریه ص ۴۸). در همین اوقات است که مهدعلیا مادر خاقان که در آن ایام بعقد آقامحمدخان درآمد و در حرم سرای او بود به میرزا محمدخان بیگلریکی می گوید: در تمام خزاین موجود دولت هر تصرفی بنمائید مورد قبول اینجانب است و امضا می کنم (تاریخ عضدی ص ۴۸).

فتحعلی شاه هم در اوایل سلطنت بمیرزا محمد خان بیگلریکی و بستگان او مهربانی و محبت زیادی می کرد و می کوشید تا با مواصلت با خانواده وی رشته الفت و صمیمیت قاجارهای دولو و قوآنلو را مستحکم نماید. احمد میرزا عضدالدوله پسر فتحعلی شاه در صفحه ۱۶ تاریخ عضدی مینویسد: «خاقان، حاجیه مریم خانم دختر خودخواهر تنی محمدتقی میرزا حسام السلطنه را (این حسام السلطنه را که پسر فتحعلی شاه است با سلطان مراد میرزا حسام السلطنه فاتح هرات فرزند عباس میرزا

نایب‌السلطنه اشتباه نباید کرد) به رستم‌خان پسر میرزا محمدخان بیگلریکی دادند. بعد از هفت ماه رستم‌خان وفات یافت. روز سوم فوت او خود حضرت خاقان بسجس تعزیت تشریف فرما شدند و در همان روز محض‌التفات به بیگلریکی دست مریم‌خانم را بدست اللهیارخان آصف‌الدوله دادند و همشیره آصف‌الدوله را هم از بیگلریکی برای خودشان خواستگاری فرمودند.»

عباس میرزا نایب‌السلطنه و شیخ علی میرزا شیخ‌الملوک و محمد میرزا پسرهای فتح‌علی‌شاه داماد بیگلریکی و بایدرشان باجناق بودند. محمدشاه قاجار و بهمن میرزا و قهرمان میرزا پسرهای عباس میرزا نایب‌السلطنه از بطن دختر محمدخان بیگلریکی میباشند.

اللهیارخان آصف‌الدوله دائی محمدشاه از دوره فتح‌علی‌شاه همواره متصدی مهم امور کشور بود. عباس میرزا نایب‌السلطنه در مراسلات خود باو «ارجمندی» عنوان می‌نوشت و محمدشاه تا قبل از جلوس بتخت سلطنت در مکاتبات او را «خالوی اعزکار والاتبار» مخاطب می‌نمود. بهمن جهت آصف‌الدوله پیوسته اوقات کبادۀ صدارت می‌کشید و حتی در زمان فتح‌علیشاه یک بار هم بمقام وزارت اعظم رسید. اواخر سال ۱۲۳۹ به فتح‌علی‌شاه اطلاع داده شد که لرهای لبنان اصفهان به پشت گرمی حاج هاشم‌خان بمردم بینوا تاخته و بایداء و آزار بازرگانان و تجار پرداخته‌اند و علی محمدخان حاکم اصفهان پسر عبدالله‌خان امین‌الدوله صدراعظم چون خواهرزاده حاج هاشم‌خان است از تجاوز و تخطی متمردين جلوگیری بعمل نمی‌آورد. شاه روز دوم شعبان ۱۲۴۰ هجری قمری پس از اجرای مراسم عید نوروز باستانی عازم اصفهان شد تا متجاوزین را گوشمالی دهد. پس از ورود باصفهان حاج هاشم‌خان را از هردو چشم نابینا ساخت و سلطان محمد میرزا سیف‌الدوله پسر خود را بجای محمد علی‌خان بحکومت اصفهان منصوب کرد و در غرۀ شوال همان سال به تهران مراجعت نمود. برای مزید اطلاع متذکر باید شد که علی محمدخان داماد فتح‌علی شاه بود و خورشید کلاه خانم ملقب به شمس‌الدوله را که از بطن طاووس خانم تاج الدوله بود بزوجیت داشت فتح‌علی شاه بعد از مراجعت بمركز چون از عبدالله‌خان امین‌الدوله آزرده‌خاطر بود وزارت اعظم را به اللهیارخان دولوی قاجار داماد خود تفویض نمود و او را آصف‌الدوله لقب داد. (ناسخ‌التواریخ جلد نخست قاجاریه

ص ۲۰ چاپ قائم مقامی).

در طول دومین دوره جنگهای روسیه و ایران لطمه بزرگی به حیثیت عباس میرزا وارد آمد و او همواره معتقد بود که هر چه زودتر قرارداد صلح فیما بین دولتین منعقد و از آن کشتارهای خونین جلوگیری شود. اما معلوم نیست چه عواملی و به چه علت آتش اختلاف را دامن میزدند تا جائیکه مرحوم سید محمد اصفهانی معروف بمجاهد یکی از روحانیون مقیم عتبات به تهران آمد و علماً فرمان جهاد دادند و سید محمد نامبرده هم بتبریز رفت تا شخصاً در میدان جنگ حضور داشته باشد ولی این پیشوای مذهبی نیز با همه نفوذ کلمه‌ای که مدعی آن بود کاری از پیش نبرد و در حوالی تبریز به بیماری اسهال درگذشت.

هنگامی هم که نمایندگان دولتین در دهخوارقان ملاقات و برای عقد معاهده صلح شروع بمذاکره نمودند، حسنعلی میرزا شجاع السلطنه با هزار و پانصد سوار از مشهد مقدس وارد تهران شد و مخالفین عباس میرزا دسته دسته بدیدن او رفتند. اینان بمنظور تحقیر عباس میرزا که نایب السلطنه لقب داشت حسنعلی میرزا را صاحب السلطنه خطاب می‌کردند و می‌خواستند چنین وانمود کنند که هرگاه عباس میرزا بمرکز احضار و حسنعلی میرزا بجای او گسیل شود فتح و پیروزی با سپاهیان ایران خواهد بود (تاریخ نو تألیف جهانگیر میرزا ص ۱۰۲) مرحوم حسن انصاری اصفهانی در صفحه ۲۵۱ کتاب تاریخ اصفهان وری می‌نویسد: «گویا آن روزها برای سیاست رقیب روس، کوچک شدن ایران مهمتر از بزرگ شدن روسیه بوده است.»

اجمال کلام آنکه دومین دوره جنگهای ایران و روسیه در زمان صدارت آصف الدوله شروع شد و فتحعلی شاه که در اثر سعایت بدخواهان نسبت به عباس میرزا ظنین و بدگمان شده بود آصف الدوله را بآذربایجان فرستاد تا در جنگ شرکت کند و او از نزدیک باوضاع نظارت داشته باشد. اما این شیاد نابکار بجای همکاری و معاضدت بعباس میرزا شروع باخلال و کارشکنی نمود و در جنگهایی که در گنجه - حوالی آرامگاه حکیم نظامی و پای قلعه عباس آباد بوقوع پیوست - ننگ و رسوائی غیر قابل توصیفی بار آورد و ناجوانمردانه پشت بمیدان جنگ کرد. سپس در تبریز هم بیکفایتی عجیبی بخرج داد و پس از حمله روسها بشهر، درخانه یکی از اهالی محل پنهان شد تا سرانجام قوای جنرال اریشتوف او را دستگیر و زندانی کردند. بعد از

انعقاد قرارداد شوم و منحوس ترکمان چای در ۵ شعبان (۱۲۴۳) آصف‌الدوله آزاد و روانه تهران شد.

آصف‌الدوله به تهران که رسید مورد مؤاخذه شاه قرار گرفت و فتح‌علی‌شاه او را از مقام صدارت منفصل کرد و دستور داد او را بجرم تعلق و مسامحه در انجام وظایف محوله به چوب ببندند. و میرزا محمدتقی لسان‌الملک سپهر کاشانی مؤلف ناسخ‌التواریخ مینویسد:

«در سال ۱۲۴۳ چون دو ساعت و پنج دقیقه از شب جمعه پنجم رمضان سپری شد آفتاب از حوت به حمل درآمد و شاهنشاه ایران فتح‌علی‌شاه قاجار جشن نوروزی بر قانون سلاطین عجم بگذاشت و چون اللهیارخان آصف‌الدوله باینکه وزارت کبری داشت در تجهیز لشکر و مبارزات با روسیه مسامحتی کرده بود و با پادشاه از وی کدورتی بود لاجرم او را از مسند صدارت ساقط کرد و دیگر بار کار صدارت را به عبدالله‌خان امین‌الدوله تفویض فرمود.»

اینک حکایت چوب خوردن آصف‌الدوله را بنقل از صفحه ۱۱۹ تاریخ‌نواز زبان جهانگیر میرزا پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه بشنوید:

«پس مجلس محاکمه‌ای برای امیراللهیارخان آصف‌الدوله منعقد گردید و گفتگوی تقصیر و تهاونی که در نگهداری تبریز از او بمنصه ظهور رسیده بود بمیان آمد و بعد از اثبات تقصیر بحکم خاقان مغفور، نایب‌السلطنه، آصف‌الدوله را بمیدان درب‌خانه پادشاهی در بالای سکوئی که توپ بزرگی گذاشته شده است برده و چوب یاسایی او زدند تا منبعد خدمتکاران بزرگ این جور تهاون رادر امور دولتی روا ندارند.»

میرزا ابوالقاسم قائم مقام با آصف‌الدوله میانه خوبی نداشته و در نکوهش او و فرار از صحنه کارزار چنین سروده است:

بگریز بهنگام که هنگام گریز است	رو درپی جان باش که جان سخت عزیز است
ای خائن نان و نمک شاه و ولیعهد	حق نمک شاه و ولیعهد گریز است؟!!
آن صلح بهم برزن و از جنگ بدر زن	نه مردن برداست، زنی قحبه و هیز است
گوید که غلام در شاهنشهم اما	بالله نه غلام است اگر هست کنیز است
برگشته بصدخواری و بیعاری و اینک	بازا زپی اخذ و طمع دانگ و قفیز است

حاشا که توان آهن و پولاد بریدن با دشنة چوبین که نه تنداست و نه تیز است (از صفحه ۹۰ دیوان قائم مقام چاپ وحید استاد دستگردی).

اللهیارخان آصف‌الدوله را یکی از عوامل سیاست استعماری بیگانگان باید دانست و قیام مردم تهران در سال ۱۲۴۵ هجری و کشته شدن «گریبایدوف» ایلچی روسیه و چندتن از اعضای سفارت بتحریر او بوده است. گریبایدوف اصرار داشت اسرای گرجستانی و سایر نقاطی که بموجب معاهده ترکمانچای بدولت روسیه تعلق گرفته اعم از زن و مرد، هریک که مایل باشند باید آزاد و روانه اوطان خود شوند. در این گیرودار یکی از خواهج‌های فتحعلی‌شاه بنام آغایعقوب که مبالغی بدولت بدهکار بود بسفارت روس پناهنده شد و صورت زنان گرجی را که در خانه رجال و اعیان تهران بودند بوزیر مختار لجوج و خود پسند تسلیم کرد. دو نفر کنیز ارمنی هم که مسلمان شده بودند در خانه آصف‌الدوله بسر میبردند. آصف‌الدوله باصرار گریبایدوف این دو کنیز را بسفارتخانه فرستاد و سپس بعلمای تهران مراجعه و از این پیش‌آمد شکایت کرد. فی الحقیقه مقصود او این بود که مردم عوام را علیه دولت ایران و سفارت روس برانگیزد. مردم بحکم حاج میرزا مسیح یکی از مجتهدین تهران بسفارت روس حمله کردند. در این غائله فقط «ملسوف» نایب‌اول سفارت جان سلامت دربرد و گریبایدوف روسی و چهارتن از اعضای سفارت کشته شدند. از شورشیان نیز هشتاد نفر تلف گردیدند.

هیچیک از نویسندگان دوره قاجاریه چگونگی این واقعه را بآن صراحت که جهانگیر میرزا نوشته است در تألیفات خود ثبت نکرده‌اند. جهانگیر میرزا می‌گوید: «آصف‌الدوله آتش بجان و بی‌تاب و توان شده و بفکر چاره افتاد و بعلمای اسلام که در دارالخلافه بودند تظلم نمود و سایر مسلمانان را که کمال دلتنگی از این اعمال داشتند بمقام عجز و تظلم درآورده و در دولتسرای افضل‌الفضلا مجتهد العصر و الزمان حاج میرزا مسیح جمع آمده زبان بتظلم و تشکی گشوده و از عدم اعتنای خاقان مغفور نیز در این باب اظهار دلتنگی نمودند.»

رأیت گران و اتسن انگلیسی در تاریخ قاجار می‌نویسد:

«آصف‌الدوله دشمن قدیمی روسها بود و شاید نهایت کوشش را بعمل می‌آورد تا بحریقی که در شرف اشتعال است دامن زند. صبح یازدهم فوریه ۱۸۲۹ بازارهای

تهران بسته شد و مردم دسته‌دسته برای استخلاص دو نفر کنیز ارمنی که مسلمان شده و جزو زنان حرم آصف‌الدوله بودند، بسفارت روس هجوم نمودند. شورشیان اطاقی را که ایلچی و اطرافیان‌ش در آنجا مخفی شده بودند محاصره کردند و بعد با کارد و خنجر آنها را بقتل رسانیدند. در این گیرودار یک نفر از میان جمعیت فریاد کشید که اسبهای سفارت روس در سرطویه سفارت انگلیس است و بهمین سبب مردم دسته‌جمعی عازم سفارت انگلیس شدند.

این موضوع قابل توجه است و تاکنون دیده نشده که عنان مردم آشوبگر بدست شعور و تشخیص سپرده شود اما این جماعت قدم اول هدف و منظور مشروع و قانونی خود را تشخیص داده بودند. باینکه اصطبل سفارت انگلیس بتصرف شورشیان درآمد و کلیه زین و برگ و پلاس اسبهای مأمورین سفارت روس را تصاحب نمودند، دست بکوچکترین اسباب و اثاثیه‌ایکه متعلق بسفارت انگلیس بود زدند و کمترین خسارتی وارد نیاوردند. پس از شکستن در یک میراخور گرجی و دو قزاق روسی اسبها را از طویله بخانه‌های خود بردند و دفعتاً بلوا فرو نشست.»

با مطالعه سطور بالا بخوبی معلوم می‌شود که در قیام مردم تهران انگشت‌چه کسانی در کار بوده است و محرکین شورش و بلوا از چه مقاماتی الهام می‌گرفته‌اند. پس از مرگ فتحعلی‌شاه و ورود محمدشاه بطهران آصف‌الدوله فکر می‌کرد که با سابقهٔ صدارت و به پشتیبانی مقامات خارجی و بواسطهٔ قرابتی که باشاه جدید دارد بسهولت با آرزوی دیرین خود که همان اشغال مسند صدارت است نایل خواهد شد. اما این آرزو در اثر اقدامات و تدابیر میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام نقش بر آب شد و نامبرده نه فقط به آرزوی خود نرسید بلکه مورد سؤطن خواهر زاده خود یعنی محمدشاه قرار گرفت. سپهر می‌نویسد:

«از پس از وقایع الهیارخان آصف‌الدوله که خال‌شاهنشاه غازی بود و روزگاری در حضرت فتحعلی‌شاه وزارت اعظم داشت این هنگام چنان میدانست که بی‌ذات طمع و طلب بدین منصب دست نخواهد یافت. از آنجا میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام که متصدی امر وزارت بود او را از آرزوی خود دفع همی داد. از آنجا که بیرون حوزهٔ سلطنت همیشه حاملان سیف و علم مقهور عاملان قرطاس و قلم‌اند خاصه قائم‌مقام که باصابت رأی و حضانت عقل شناخته تمام ایران بود، عاقبت بر آصف—

الدوله چیره شد وبصلاح وصوابدیداو فرمان رفت که آصفالدوله سفر فارس کند ودر مملکت فارس فرمانگزار باشد. چون این رخصت از پادشاه بگرفت بنزدیک آصفالدوله آمد وگفت امروز در مملکت پادشاه، قاعده دولت وقائمه سلطنت توئی. اگر اعانت وحمايت تونبود از بدایت ولایتعهد تاکنون کار سلطنت بر محمد شاه راست نمیگشت، هم اکنون مملکت فارس که بهترین ممالك ایران است اگر بدست تو مفتوح و مضبوط نشود از حوزه حکومت پادشاه بیرون خواهد بود چندان سپاس وستایش گذاشت که طبع وطلب آصفالدوله رایکی ده چندان ساخت، آنگاه فرمود که من سفر شیراز به چند شرط توانم کرد نخستین آنکه صدهزار تومان زر مسکوک از خزانه دولت مرا اعطا کنند، دیگر آنکه مرا هیجده اسب جنیت باید که لجام زرین وزین مرصع بجواهر ثمین باشد این جمله از باره بند خاص تسلیم کنند و مملکت فارس را بسورغال من منشور دهند چندانکه من در آن اراضی حکمران باشم منال دیوانی طلب نکنند.»

قائم مقام بادلای فسیح وجبین گشاده معروض داشت که ما خود بسیج سفر شمارا از این برزیادت سنجیده ایم باز اگر خاطری هست مکشوف فرمای تا ساخته داریم. آصفالدوله چون از قائم مقام که وزیر اعظم و کارگزار مطلق بود این سخن بشنید قوی دل شده وهمچنان دیگر باره فرس طمع را تحریک داده گفت باید پسر من حسن خان سالار امیر بار باشد. پسر دیگر من محمد قلی خان چون یک مدت در اصفهان ملازم سیفالدوله بود در امور اصفهان بینشی بسزا دارد حکومت اصفهان را باوی گذارند، و دوپسر دیگر من بیگلریکی (این بیگلریکی بمنظور زنده کردن اسم جدش محمد خان نامگذاری شده بود) و محمد علی خان را حکومت بروجرد وهمدان نیکوست.

بالجمله از اینگونه سخن فراوان کرد. قائم مقام به صوابدید او همه را بر صفحه رقم کرد تا به نزدیک پادشاه برده منشور کند و از نزد آصفالدوله بیرون شده بحضرت شاهنشاه غازی آمد ومعروض داشت که هیچ پادشاه را مانند آصفالدوله خالی و بیكسگالی نبوده. امروز بر پادشاه بخشایش آورد وعظیم قنوت ومروت ظاهر ساخت زیرا که نام تاج و تخت نبرد و آنرا طلب نفرمود وگر نه از زرو گوهر واسب واستر و سیاه وسپید وطریف وتلید هیچ نمائد که نام نبرد و بنام طلب نکند وفهرست

مسئولات او را درپیش پادشاه گذاشت و چنان بود که او معروض داشت. آنگاه گفت کسیکه لجام چاکری دردهن دارد اینگونه سخن کند و اگر رها شود وقوت بدست کند چه خواهد اندیشید.

این کلمات در نزدیک پادشاه، آصف‌الدوله را از محل خویش ساقط ساخت و برخویش واجب کرد که هرگز او را در وزارت اعظم و صدارت کبری دست ندهد و از بهر آنکه حاضر درگاه نباشد و در امور دولت مداخلت نکند او را بحکومت خراسان مأمور فرمود و باتفاق پسرش حسن‌خان سالار روانه آن اراضی داشت.

پس از اینکه میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام رادر سلخ صفر ۱۲۵۱ بامر محمدشاه در باغ نگارستان خفه کردند، اللهیارخان آصف‌الدوله بدون اجازه از خراسان که در آنجا والی بود راه‌تهران را پیش گرفت و صددرصد اطمینان داشت که این دفعه مقام صدارت را احراز خواهد کرد. ولی ارادت محمدشاه بحاج میرزا آقاسی بر قوم و خویشی چرید و خان‌دائی را بی‌نیل به مرام و حتی بامواخذه که چرا امر مهم خراسان را سر داده و بمرکز آمده است بمشهد مقدس پسر فرستاد. خان‌قجر که اطاعت از حاج میرزا آقاسی را مخالف شئون خود میدانست با کمال نومیدی بصوب مشهد مقدس مراجعت نمود و از این تاریخ ببعد نسبت بدستگاه سلطنت بدین گردید و اجرای تعلیمات حاجی صدراعظم را بی‌وته اجمال می‌انداخت. برای اللهیارخان آصف‌الدوله که خود داعیه صدارت داشت شاید آنقدرها مشکل نبود که بفرمانبرداری از میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام تن دردهد ولی تمکین از ملاعباس پسر میرزا مسلم ایروانی بنظر او تحمل ناپذیر می‌آمد.

در سال ۱۲۵۲ که محمدشاه عازم تسخیر هرات بود آصف‌الدوله با اشاره ییگانگان که بسط و تعمیم نفوذ دولت ایران را در افغانستان مخالف با مصالح هندوستان تلقی می‌کردند عریضه‌ای بمقام سلطنت تقدیم و تقاضا کرد که چون بیماری وبا در منطقه خراسان شایع گردیده است فعلا از اجرای تصمیم خود منصرف شود و با این ترتیب عزیمت شاه را بطرف هرات بمدت یکسال بتأخیر انداخت. بدیهی است در خلال این مدت کامران میرزا و یار محمدخان که بتحریر عمال کمپانی هند شرقی بمخالفت بادولت شاهنشاهی برخاسته بودند بعجله مشغول تهیه استحضامات شدند تا در صورت حمله قشون ایران از ورود لشکریان دولت شاهنشاهی بشهر هرات جلوگیری بعمل آید.

سال بعد محمدشاه بسمت افغانستان حرکت نمود و قلعه غوریان را بحیطه تصرف درآورد و شهر هرات را محاصره کرد. لیکن متأسفانه در اثر کارشکنی و بهانه‌جوئیهای بیمورد مکنیل وزیر مختار انگلیس و همکاریهایی «پوتینجر» توپچی انگلیسی با طرفداران کامران میرزا و یارمحمدخان، کاری از پیش نبرد و سرانجام پس از ده ماه محاصره بدون اینکه از این اردو کشی نتیجه‌ای بگیرد در ۱۹ جمادی الاول ۱۲۵۴ بسمت مشهد حرکت نمود.

شاه هنگام مراجعت محمدعلیخان پسر آصف الدوله را که با انگلیسیها سروسری داشت با جعفرقلیخان شادلو و شش هزار سپاهی مأمور بتوقیف غوریان ساخت. این جعفرقلیخان همان کسی است که بعدها هنگام تمرّد و طغیان حسن خان سالار پسر آصف الدوله از طرف حمزه میرزا حشمت الدوله نزد سالار رفت تا بانصیحت و اندرز او را از سرکشی و عصیان منصرف نماید ولی اوبجای اجرای این مأموریت بقوای سالار ملحق و با او آماده همکاری گردید.

در سیزدهم اوت ۱۸۳۹ مطابق با دوم جمادی الثانی ۱۲۵۵ مازردارس توو بنماینده‌گی دولت انگلیس و فرمانفرمای هندوستان قراردادی دریازده ماده با کامران میرزا منعقد ساخت که در ۱۶ مارس ۱۸۴۰ (۱۲۵۶ هجری) بامضای نایب السلطنه هندوستان رسید و بموجب این قرارداد دولت انگلیس سلطنت کامران و اعقاب او را در هرات تضمین کرد ولی باوجود انعقاد این قرارداد و باتمام مساعدتها و بذل و بخشش‌های فراوان و باینکه مدت کوتاهی انگلیسیها قریب بیست لک روپیه باولیای هرات کمک نمودند باز کامران و یارمحمدخان وزیر او دل بسوی ایران داشتند. هنوز مرکب معاهده انگلیسیها با کامران خشک نشده بود که یارمحمدخان بدون توجه باینکه آصف الدوله با مقامات انگلیسی مرتبط است ویرا از چگونگی امر و تحریکات بیگانگان آگاه ساخت و توسط وی نامه‌ای برای شاه فرستاد.

در نامه‌ای که یارمحمدخان از قول خود و کامران به محمدشاه می‌نویسد چنین می‌گوید: «ماچاکران آستان شاهنشاه اسلام پناه‌علت اینکه انگلیسیها را باین مملکت راه دادیم فقط از راه احتیاج بود. در حقیقت مایپول آنها احتیاج داشتیم. برخاطر مهر مآثر ملوکانه پوشیده نیست که قلوب ما همیشه متمایل به پادشاه اسلام پناه است (تاریخ جنگهای افغانستان تألیف ویلیام کی جلد دوم ص ۵۰).

اولیای هرات سرانجام از کرده خود نادم و پشیمان شدند و وضع مأمورین انگلیسی مقیم کابل نیز رفته‌رفته بوخامت گرائید. سرویلیام مکتوتین نماینده سیاسی دولت انگلیس مقیم دربار شاه شجاع در ۲۳ دسامبر ۱۸۴۱ (۱۲۵۷ هجری) مقابل اردوگاه قشون امپراطوری بریطانیا بدست محمد اکبرخان پسر دوست محمد خان کشته شد و در ششم ژانویه ۱۸۴۲ قشون انگلیس مرکب از شانزده هزار نفر از کابل حرکت نمود. این عده همگی پیش از اینکه بجلال‌آباد برسند بدست افغانها کشته شدند و فقط یک نفر پزشک بنام برایدون از معرکه جان سلامت دربرد و در سیزدهم ژانویه خود را به جلال‌آباد رسانید تا داستان این مسافرت و زوال قشون مأمور کابل را حکایت نماید. (تاریخ جنگهای افغانستان صفحه ۱۸۲).

مقامات بریطانیا که وضع را چنین دیدند ازیم آنکه مبادا پادشاه ایران رؤسای یا بتحریک روسیه تزاری مجدداً بافغانستان حمله کند دست بتحریکات دامنه‌داری زدند. درهمین ایام عده‌ای بلباس بارزگان و جهانگرد و درویش و امثال آنها وارد ایران شدند. آصف‌الدوله دراین میان نقش مهمی بازی کرد و در صدد برآمد که یا خود تخت و تاج را تصاحب و یا لاقلاً خطه خراسان را از حکومت مرکزی مجزا و منتزع نماید.

یکی از مأمورین انگلیس بنام میتفورد درپانزدهم اوت ۱۸۴۰ میلادی (۱۲۵۶ هجری) هنگام قطع روابط ایران و بریطانیا وارد تهران و مهمان صاحب منصبان فرانسوی می‌شود که درخدمت دولت ایران بوده‌اند. نامبرده دو هفته در ایران توقف و سپس بسمت خراسان حرکت میکند و در ۲۷ سپتامبر وارد مشهد شده یکسر بمنزل الهیارخان آصف‌الدوله میرود. وی در سفرنامه خود می‌نویسد:

«آصف‌الدوله پذیرائی گرمی از من بعمل آورد و مهربانی بسیار کرد. آصف‌الدوله مرد بزرگ‌منش خیلی باهوشی است و دارای قیافه خوبی میباشد. در اینجا قدرت فوق‌العاده‌ای بهمزده و همه چیز او شاهانه است. در شاه‌نشین عمارت جلوس مینماید و سرداران و منشیان همه مقابل او بیرون جلوی پنجره بفاصله ده قدم صف بسته دست‌بسته و مؤدب می‌ایستند.

آصف‌الدوله احترام زیادی بمن گذاشت و مرا در پهلوی خود جای داد و حکم کرد برای من چای و میوه بیاورند. بعد اسلحه مرا گرفت و تماشا کرد و گفت

تفنگهایش را بیاورند که من تماشا کنم. وی اظهار داشت این تفنگها را انگلیسیها بمن یادگار داده‌اند. و از این جهت من پیوسته اوقات احترام فوق‌العاده‌ای برای انگلیسیها قایل می‌باشم و حاج میرزا آقاسی مرد گول و نادانی است که با مقامات انگلیسی خصومت می‌ورزد. از بیانات آصف‌الدوله پیدا بود که دشمنی بزرگی با حاج میرزا آقاسی دارد. آصف‌الدوله فراش‌باشی خود را به مهمانداری من انتخاب کرد و باو دستور اکید داد که از اینجانب خوب پذیرائی کند.»

میتفورد درخانه فراش‌باشی مریض و بستری می‌شود و راجع بایام بیماری خود چنین می‌نویسد:

«فراش‌باشی و برادرش در موقع ناخوشی من زحمات فراوان متحمل شدند و اگر درخانه خودم هم بودم بهتر از آن از من توجه نمی‌کردند.»

درموقعی که بستری بوده دونفر از اروپائی‌هایی که درخدمت آصف‌الدوله بودند از اوعیادت می‌کردند. یکی از آنها دکتر قشون بوده که میتفورد اسمی از او نمی‌برد و دیگری را بنام دوترویچ معرفی می‌کند و می‌نویسد: «این شخص اصلاً آلمانی است و قبلاً از اعضای کمپانی هند شرقی و بعد درافغانستان در خدمت کامران پادشاه هرات بوده است. چندی که می‌گذرد یارمحمدخان وزیر هرات نسبت باو ظنین می‌شود و غفله او را دستگیر و به مشهد تبعید می‌کند. اینک بخدمت آصف‌الدوله کمر بسته قشون او را مشق و تعلیم می‌دهد.»

این همان اوقاتی است که یارمحمدخان از عملیات سابق و مجادله با قشون ایران پشیمان گردیده و عناصر مشکوکی را که متهم بهمکاری با انگلیسیها بوده‌اند از طرف کامران میرزا متفرق می‌کند. یارمحمدخان برای اخراج انگلیسیها از هرات با آصف‌الدوله مکاتبه و از او استمداد می‌نماید غافل از اینکه آصف‌الدوله خود به انگلیسیها سرسپرده و حلقه بردگی آنان را بگردن گرفته است. میتفورد راجع به یارمحمدخان چنین اظهار عقیده می‌کند:

«یارمحمدخان با سیاست ما همراه نیست و در هرات و در خارج مشغول دسیسه علیه ما می‌باشد تا ما را از آن حدود بیرون کند. یارمحمدخان نماینده‌ای نزد آصف‌الدوله فرستاده و پیغام داده است من مصمم شده‌ام خود را از دست نماینده سیاسی انگلیس خلاص کنم اما در اخراج او نگران و مرددم و بیم آن دارم که اگر او

را از هرات بیرون کنم قشون انگلیس بجنگ من بیایند. یار محمدخان از آصف الدوله والی خراسان تقاضا کرده است که در این زمینه یعنی اخراج نماینده انگلیس با او مساعدت کند اما آصف الدوله مرد عاقلی است و مایل نیست که با انگلیسیها در بیفتد. طبق اطلاع یار محمدخان پس از اینکه از طرف آصف الدوله مأیوس می‌شود بپهران مراجعه می‌کند و فرستاده او اینک در راه است و کتباً از شاه استدعا نموده یکبار دیگر بطرف هرات عزیمت نماید و برای العین مشاهده کند که چه پذیرائی شایانی از مقدم ملوکانه بعمل خواهد آمد.»

من در هیجدهم اکتبر ۱۸۴۰ (۱۲۵۶ هجری) از مشهد حرکت نمودم. آصف الدوله فوق العاده بمن محبت کرد و هنگام حرکت یک پوستین بسیار عالی بمن تعارف داد و به پسر خود حاکم غوریان کتباً سفارش مرا کرد و علاوه بر این دو نفر سوار بعنوان مستحفظ همراه من فرستاد و ضمناً بمأمورین راه سفارشنامه‌ای نوشت و توصیه کرد که موجبات آسایش مرا از هر جهت فراهم نمایند.» (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم صفحات ۳۵۹ و ۳۶۰ تألیف محمود محمود).

فریه فرانسوی یکی از صاحب منصبانی است که در مراجعت حسین خان آجودان باشی از اروپا، در سال ۱۲۵۵ قمری بایران آمده و قریب چهار سال در قشون ایران مشاق بوده است. و در خدمت دولت ایران ترقی نموده بمقام آجودان ژنرالی برگزیده می‌شود لیکن چون برای انگلیسیها جاسوسی می‌کرده است دولت شاهنشاهی او را از قشون اخراج و از ایران بیرون می‌کند. این فرد نمک‌ناشناس در حدود دو سال بعد بالباس درویشی بایران می‌آید تا علیه ولینعمت سابق خود بعملیات تخریبی بپردازد. وی در ۲۲ ماه می ۱۸۴۵ (۱۲۶۲ هجری قمری) وارد نیشابور می‌شود و چون آصف الدوله والی خراسان در آنجا متوقف بوده او نیز برای ملاقات والی در شهر نیشابور رحل اقامت می‌افکند. فریه در سفرنامه خود می‌نویسد:

«هنگام ورود به نیشابور آصف الدوله نیز در آنجا بود. فوراً از او تقاضای ملاقات نمودم و او نیز بی‌درنگ جواب مساعد داد و طولی نکشید که یکی از پیشخدمتهای او با هشتاد نفر فراش وارد کاروانسرا شدند تا مرا با احترام نزد والی خراسان هدایت نمایند. من هم لباس رسمی خود را پوشیده همراه آنان روانه شدم آصف الدوله با چند نفر از صاحب منصبان کشوری مشغول صحبت بود و همین که من

وارد شدم آنها را مرخص کرد تا خالی از اغیار مذاکره و با مهربانی تمام از من پذیرائی نماید. بعد، از اوضاع تهران استفسار کرد و چون میدانستم که روابط او با حاجی میرزا آقاسی خوب نیست من هم بدون پرده پوشی یا ملاحظه کلیه مطالب را مبسوطاً توضیح دادم و او را بحقایق اوضاع آشنا کردم.

آصف الدوله بدقت بیانات مرا گوش گرفت و چون از حضور او مرخص شدم بدیدن محمدحسن خان سالار رفتم. او نیز با مهربانی مرا پذیرفت.

فریه از نیشابور بمشهد رفت و از اینجا بیعد چون در حوزه فرمانروائی آصف الدوله بوده و دیگر رادع و مانعی برای عمل بیگانه تصور نمیکرده است باز لباس اروپائی بتن می کند. وی می نویسد:

«در مشهد عده زیادی از من دیدن کردند که از آن جمله امام جمعه شهر بود. امام جمعه بسیار مؤدب و با معلومات است و من باید از ملامهدی نماینده دولت انگلیس ممنون باشم که اسباب آشنائی مرا با او فراهم آورد و علاوه بر این خدمات زیادی هم برای من انجام داد.

لاملمهدی تا چند سال قبل ملای یهودیهای ساکن مشهد بود و بعد بمناسباتی مسلمان شد.» (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد دوم صفحات ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ تألیف محمود محمود).

آصف الدوله در ۱۲۶۲ پس از فوت حاج میرزا موسی خان متولی آستان قدس رضوی از شاه تقاضا کرد که چون پیر شده و آفتاب عمرش بلب بام رسیده او را به نیابت تولیت عظمی منصوب و امور حکومتی خراسان را به پسرش محمدحسن خان سالار واگذار نماید. غرض آصف الدوله این بود که متولی جدیدی بمشهد نفرستند که موی دماغ او باشد تا وی و سالار بتوانند بی دغدغه خاطر مقاصد پلید خود را بمرحله عمل درآورند. شاه با اشاره حاجی صدراعظم باین تقاضا ترتیب اثر نداد و میرزا عبدالله خوئی یکی از آشنایان و معتمدان جناب حاجی با سمت متولی باشی بخراسان فرستاده شد.

الهیارخان دوسه سالی بود که از بابت مالیات خراسان چیزی «بدیوان اعلی» نسیرسانید و همینکه دید اقدامات گوناگون او بهیچ نحوی از انحاء مؤثر واقع نمیشود به حلال مشکلات یعنی «پول» متوسل گردید و در ۱۲۶۳ با یکصد هزار

تومان عازم تهران شد تا باتطمین محمدشاه مقام صدارت را احراز نماید. ظاهراً در همین اوقات است که وزیر مختار انگلیس در تهران ضمن گزارشی بدولت متبوع خود چنین می‌نویسد:

«آصف الدوله خود و تمام افراد خانواده‌اش همیشه کاملاً در اختیار دولت انگلستان بوده‌اند. منتظر فرصتی که در یک ملاقات خصوصی شاه را وادار کنم باو مقام وزارت اعطاء نماید.» (امیرکبیر و ایران تألیف دکتر فریدون آدمیت ص ۶۱) پیشکشی و تشبثات داخلی و خارجی هیچیک نتیجه‌ای نبخشید و شاه به خان‌دائی جاه‌طلب ضمن تغیر و تشدد امر کرد بلکه برود و در واقع او را تبعید نمود و اجازه مراجعت بخراسان نداد.

این خبر که به سالار رسید علناً علم طغیان برافراشت که شرح چگونگی آن از موضوع مورد بحث ما خارج است. غائله خراسان سرانجام بحسن تدبیر میرزاتقی خان امیرکبیر و بضرب شمشیر سلطان‌مراد میرزا حسام‌السلطنه خاتمه یافت و مقاصد شوم پلید آصف الدوله باو بگور رفت. تمام دارائی و املاک خانواده اللهیارخان در مقابل این ترمذ در عوض مخارج اردو کشی ضبط و خالصه دولت گشت. اکثر خالصجات گیلان و پروچرد و قسمتی از خالصجات استرآباد و مازندران و خراسان و سایر مناطقی که اللهیارخان آصف الدوله در آنجا حکومت کرده بود از همین خالصجات است (تاریخ اجتماعی واداری دوره قاجاریه. جلد اول ص ۸۹).

پس از رفع غائله خراسان وزیر مختار انگلیس در تهران کوشش فراوان بعمل آورد که سالار و دیگر سران آشوب طلب مورد غفور قرار بگیرند ولی اقدامات و تشبثات او بی نتیجه ماند و امیرکبیر شفاعت و وساطت او را نپذیرفت. حسن خان سالار و پسرش امیر اصلانخان و محمد علیخان برادر سالار در مشهد و میرزا محمدخان برادر دیگرش در تهران بکفر اعمال سیئه خود بجرم قیام علیه حکومت مرکزی بقتل رسیدند.

حاج محمدقلی خان آصف الدوله

اللهیارخان آصف الدوله که شرح حال او باختصار در مقاله قبل بنظر خوانندگان گرامی رسید فرزند ارشدش محمدقلیخان بود که چندی بعد از فوت پدر باین لقب

ملقب گردید. این نکته را هم متذکر باید شد که حسن خان سالار و میرزا محمدخان و محمدعلی خان فرزند اللهیارخان که در خراسان علم طغیان برافراشتند و حسین خان برادر کوچک آنان بایکدیگر برادر اعیانی و از مریم خانم دختر فتحعلیشاه بودند و محمدقلی خان برادر ناتنی آن چهار نفر است.

برای مزید اطلاع بی مناسبت نیست تذکر داده شود که میرزا شفیع مازندرانی نیز آصف الدوله لقب داشت (جلد اول ناسخ التواریخ صفحه ۶۱ چاپ آقای جهانگیر قائم مقامی) ولی باین عنوان آنقدرها معروف نبود و در بین رجال قاجاریه هر وقت سخن از آصف الدوله به میان می آید خواه ناخواه اللهیارخان متبادر بذهن میشود. بعضی از شاهزادگان قاجاریه هم برای اینکه کهرکم از کبود نباشد اسمائی شبیه لقب بروی فرزندان خود می گذاشتند چنانکه سه نفر از فرزندان علیشاه ظل السلطان پسر فتحعلیشاه سیف الملوک میرزا و سیف الدوله میرزا و شجاع الدوله میرزا نام داشتند. اما مقلی میرزا عماد الدوله فرزند محمدعلی میرزا دولتشاه هم اسم یکی از پسرهایش را بدیع الملک میرزا گذاشته بود که بعدها پس از فوت پدر به عماد الدوله ملقب و بحکومت یزد منصوب گردید. غرض از ذکر این مقدمه این است که یکی از نواده های دختری فتحعلی شاه یعنی پسر خدیجه خانم عصمت الدوله ضجیع ابراهیم خان ناظر پسر حاج محمدحسین خان صدراعظم اصفهانی را هم از همان طفولیت آصف الدوله اسم گذاشتند که احتیاجی بصدور فرمان و سایر تشریفات مقرر نداشته باشد. این آصف الدوله دیمی، بود و نبودی نداشت و دومین آصف الدوله معروف همان حاج محمدقلی خان دولو پسر دایمی محمدشاه است.

محمدقلی خان در طفولیت با سمت غلام بچه در دربار فتحعلیشاه خدمت میکرد و در دومین دوره جنگهای ایران و روسیه مدتی فرماندهی افواج عبدالملکی و مافی و خواجه و ندرا بعهدہ داشت. وی بعدها در دستگاه طاوس خانم تاج الدوله سوگلی خاقان وارد شد و در موقع مرگ فتحعلیشاه در اصفهان بود. بهمین مناسبت موقعیکه میرزا ابوالقاسم قائم مقام مصمم گردید اللهیارخان را برکوبی حسین علی میرزا فرمانفرما و حسن علی میرزا شجاع السلطنه روانه فارس کند یکی از پیشنهادات متعدد اللهیارخان این بود که حکومت اصفهان هم به محمدقلی خان واگذار شود. البته مأموریت اللهیارخان بفارس سرنگرفت و محمدشاه بتقاضای وی ترتیب اثر نداد و او

وسالار را بخراسان فرستاد.

پس از حرکت اللهیارخان به مشهد مقدس محمدقلیخان نیز با سمت ایشیک آقاسی (رئیس تشریفات) در دربار محمدشاه بخدمت اشتغال جست و تا قائم مقام زنده بود کروفری داشت و همینکه حاج میرزا آقاسی بصدارت رسید رفته رفته باللهقلیخان ایلخانی اختلاف پیدا کرد اللهقلیخان نوه دختری فتحعلیشاه و پسر موسیخان پسر حسینقلیخان برادر خاقان بود. عزت نساخانم مادر اللهقلیخان چندی بعد از فوت موسیخان بعقد حاج میرزا آقاسی درآمد واللهقلیخان چون ریب حاجی صدراعظم بود به پشت گرمی او یک‌ه‌تاز میدان شد و شاهزادگان و درباریان و دیگر بزرگان قوم از او حساب می‌بردند. این جوان دائم‌الخمر که اوقات خود را همواره بله‌وو لعب می‌گذرانید همان کسی است که قاتنی در یکی از قصاید خود در مدح او می‌گوید:

خورشید عجم شمع بزم قاجار اللهقلیخان ایلخانی

درباریان محمدشاه از سوءتدبیر حاجی و بد رفتاری ایلخانی که بستوه آمدند بدو دسته تقسیم شدند و یک دسته بزعامت میرزا نظرعلی حکیم‌باشی و محمدطاهر خان وکیل قزوینی و ملک‌قاسم میرزا پسر فتحعلیشاه که خواهر میرزا ابوالقاسم قائم مقام درجه‌اله نکاح او بود (تاریخ عضدی صفحه ۳۷) و قهراً نسبت بحاج میرزا آقاسی کینه داشت، درصدد برآمدند ذهن شاه را نسبت بحاجی واعوان وانصار او مشوب و منوچهرخان معتمدالدوله را که در آن تاریخ حاکم اصفهان بود بصدارت انتخاب نمایند.

اما نقشه دسته دوم که بسلسله جنبانی محمدقلیخان فعالیت میکردند، این بود که اصولاً ناصرالدین میرزا از جانشینی شاه برکنار و بهمن میرزا برادر اعیانی محمد شاه که از طرف مادر باطایفه دولو منسوب است بولیعه‌دی برگزیده شود. این دسته معتقد بودند که هرگاه ناصرالدین میرزا بسطنت برسد دیری نخواهد پایید که پسرهای امیرقاسم خان قوآنلو خالوهای او یعنی برادران ملکجهان خانم مهدعلیا، افراد خاندان دولو رابا المرمه‌خانه نشین کنند و در اینصورت کار یکسره بکام قاجارهای قوآنلو خواهد گشت.

محمدقلیخان از همین اوقات یعنی مقارن سال ۱۲۶۲ هجری قمری محرمانه با

پدرش شروع بمکاتبه کرد و شاید باشاره عمه خود که مادر محمدشاه و از خانواده دولو بود اللهیار خان و حسن خان سالار را از آشفته‌گی دربار آگاه ساخت تا بلطایف الحیل و بقهر و یابمسالمت از نفوذ روزافزون قوائلوها جلوگیری بعمل آوردند.

اختلاف و کشمکش قبایل دولو و قوائلو در این تاریخ مسئله تازه‌ای نبود و این موضوع از قبل از سلطنت آقامحمدخان سابقه داشت. سعی و کوشش سرسلسله قاجاریه و یکی از وصایای او به فتحعلیشاه این بود که پادشاهی ایران در خانواده قوائلو تثبیت و عرق سلطنت از خاندان دولو منقطع شود. میرزا محمدتقی سپهر (لسان‌الملک) صاحب ناسخ‌التواریخ می‌گوید:

«روزی شاه شهید به فتحعلی‌شاه گفت که سالها در میان قبایل قاجار قوائلو و دولو کار بمعادات و مخاصمت می‌رفت من خصومت را از میانه برانداختم و جماعت دولو را بادولت خود شریک و سهم ساختم و برای اینکه این مخالفت و پیوستگی را محکم کنم دختر فتحعلی‌خان دولو را باتو نکاح بستم. هم‌اکنون عباس میرزا را که از دختری داری به ولایتعهدی خویش اختیار و دلبستگی دولو را باخود استوارکن و چون بعد از من تاج و تخت از تو گردد و عباس میرزا بعد رشد و بلوغ رسد دختر میرزا محمدخان دولو را که اینک بیگریکی طهران و گیرنده خراج ایران است از بهر او نکاح کن و پسری که از این هر دو بوجود آید محمدشاه بخوان تا بنام من باشد و او ولیعهد ثانی دولت تو خواهد بود. چون محمدشاه بسن رشد و بلوغ رسد تو زنده‌ای و سلطنت درخاندان قوائلو قوامی عظیم خواهد داشت. این هنگام دختری از خویشان باپسر سلیمان‌خان تزویج ده و دختری که از وی پدید آید از بهر او (محمدشاه) عقد کن تا چون فرزند او بتخت سلطنت جای کند از دوسوی نسبت بقوائلو رساند. چون سخن بدینجا رسید آقامحمدشاه را سرور و طربی عجیب روی نمود و از جای خویش بیای خاست و از شدت وجد و سماع بهر طرف متمایل همی گشت و چند کت گفت آنگاه همه‌اش قوائلو است همه‌اش قوائلو است.» (ناسخ‌التواریخ، دوره قاجاریه جلد سوم صفحه ۲ چاپ آقای قائم مقامی).

پیش‌بینی و آرزوی آقامحمدخان سرانجام بتحقیق پیوست و ناصرالدین‌شاه علیرغم قاجارهای دولو بسلطنت رسید و بمخالفان فایق آمد. رقابت و چشم‌هم‌چشمی قبایل قوائلو و دولو بعد از قتل آقامحمدخان همچنان ادامه داشت و حتی زنهای حرم

فتحعلیشاه نیز برسر این مسئله و تأخر مقام و منزلت افراد این دوطایفه با هم اختلاف داشتند. احمد میرزا عضدالدوله میگوید:

«زوجات خاقان جنت‌مکان چند دسته بودند. دسته اول از خانواده سلطنت و سایر شعب قاجاریه و بزرگ‌زادگان معتبر خاقان مبرور، باین دسته که تعداد آنان قریب بچهل نفر بلکه زیاده بر آن بود احترام بسیاری می‌کردند و حتی در حضور آنان بسایر طبقات توجهی نمی‌نمودند. زوجه‌های خاقان روزی یکساعت حق حضور داشتند و مثل سلام‌های رسمی بزرگ شرفیاب می‌گردیدند. قاجاریه يك سمت و مابقی طرف دیگر بفرخور شأن پدران خود صف می‌کشیدند. این سلام از ابتکارات آقامحمدخان بود و از زمان او مرسوم گردید. در زمان فتحعلیشاه، آسیه خانم مادر نایب‌السلطنه، خواهر امیرخان سردار، که زن عقدی دائمی فتحعلیشاه بود، سرصف زنان قاجاریه می‌ایستاد. بدرالنسا خانم دختر مصطفی‌خان عسوی خاقان همواره از حضور در این سلام طفره می‌رفت و اکراه داشت زیر دست خواهر امیرخان بایستد. وی میگفت من قوآنلو هستم و زیر دست دولو نباید بایستم» (تاریخ عضدی چاپ کوهی صفحه ۴).

حاج محمدقلی‌خان آصف‌الدوله میگوید: «زمانی که غلام بچه بودم در فصل تابستانی خاقان مرحوم به سوهانك تشریف برده بودند. دره‌ای بود مشهور به‌شاه پسند که درختان آلبالوی بسیار داشت و قنادان نظارت خانه آنها را نقل گرفته بودند. ظل‌السلطان یعنی شیخ‌علی‌خان و جمعی از شاه‌زادگان پیاده در رکاب مبارك از سوهانك بسوی دره می‌رفتند. در بین راه مهدیقلی‌خان دولو حاکم معزول استرآباد که مراجعت کرده بود رسید و سری فرود آورد. چشم خاقان مغفور که باو افتاد عنان اسب کشیده و در کمال مهربانی احوال‌پرسی فرمودند و امر کردند سوار شود. برای شرح حال او رجوع کنید به روضة‌الصفای ناصری. مهدیقلی‌خان عرض کرد آقا زادگان من بخصوص ظل‌السلطان پیاده باشند و من سوار شوم دور از ادب است. خاقان فرمودند تو پیرمرد هستی و آنها جوانند. تو دولو هستی و آنها قوآنلو. پیش از سلطنت شما خودتان را کمتر از ما نمیدانستید. حالا جوان‌های ما باید خودشان را از پیران شما کمتر بدانند، سوار شو. مهدیقلی‌خان اطاعت کرد و سوار شد و شاه‌زادگان جلو پیاده می‌رفتند تا بمنزل گاه و چادر رسیدند، بعد مهدیقلی‌خان در

نهایت جسارت عرض کرد بنده چه تقصیری داشتم که از حکومت استرآباد معزولم کردید؟ خاقان مرحوم باکمال ملایمت قسم یاد کردند که شاه شهید را در خواب دیدم و بمن فرمودند استرآباد خانه ماست. خانه مرا بدست دولو مده (تاریخ عضدی صفحه ۳۹) کار فتنه خراسان که بالا گرفت محمدقلی خان از جان خویش اندیشناک گردید زیرا استبعادی نداشت که باعصیان و سرکشی سالار اوهم مورد سوءظن قرار بگیرد و سعایت بدخواهان در مورد وی مؤثر واقع شود. لذا بفکر علاج واقعه قبل از وقوع افتاد و برای اینکه از مهلکه بگریزد از شاه تقاضا کرد که به مراغه برود و نزد عموی خود فتحعلی خان که با اللهیارخان صفائی نداشت گروگان باشد تاغایله خراسان خاتمه پذیرد. شاه با این تقاضا موافقت کرد و محمدقلی خان روانه مراغه شد. اما پس از مراجعت مادر محمدشاه از مکه معظمه و ورود به تبریز محمد قلی خان بدستاورز دیدار عمه عازم تبریز گردید و پس از ملاقات او و بهمن میرزا حاکم آذربایجان، از مراجعت بمراغه خودداری نمود و بعتبات گریخت و نزد پدر رفت.

چون موضوع طغیان بهمن میرزا از همین تاریخ بعد برسر زبانها افتاد و ظن قریب یقین این است که مادر محمدشاه باغواي برادرش اللهیارخان آصف الدوله پس از ورود به تبریز به بهمن میرزا فرزند خود توصیه کرده است که بامتجاسرین خراسان همکاری و از رسیدن ناصرالدین میرزا بسلطنت و بالتبع زمامداری مطلق قوائلها ممانعت نماید. اما این تلاش و تقلاها به نتیجه نرسید و بهمن میرزا همینکه شنید خسروخان گرجی مأمور دستگیری او گردیده و عازم تبریز است از بیراهه خود را به طهران رسانید و سرانجام بوساطت وزیرمختار روس مورد عفو قرار گرفت و پس از تصفیه منال دیوان و ابوابجمعی های آذربایجان، از طریق گیلان به تفلیس و سپس بقرا باغ رفت و در آنجا اقامت گزید. بهمن میرزا تا پایان زندگی در خاک روسیه بود و روسها ماهی یک هزار تومان برای او مقرری معین کرده بودند. (شرح حال عباس میرزا ملک آرا چاپ آقای عبدالحسین نوائی صفحه ۶۹)

علامه دانشمند مرحوم محمد قزوینی میگوید:

«بهمن میرزا برادر اعیانی محمدشاه از فضیلتی شاهزادگان قاجار و مربی علم و ادب و صاحب کتابخانه معروفی بود و بسیاری از کتب نفیسه فارسی باسم او تألیف و با تشویق او چاپ شده است. او مؤلف تذکرة الشعرائی است بنام تذکره محمد

شاهی که آن را بنام برادر خود در سال ۱۲۴۹ بانجام رسانیده. این شاهزاده فاضل فضل‌دوست از ملا عبداللطیف طسوجی و میرزا محمد علی سروش سدهی اصفهانی (۱۲۲۸ - ۱۲۸۵) دونفر از فضلالی عهد خود تقاضا کرد که الفلیله و لیلله عربی را از ثروتنظم بفارسی ترجمه کنند و سروش بخوبی از عهده این کار برآمد. بهمن میرزا در سنه ۱۳۰۱ ه. ق در شهر شیشه قراباغ وفات یافت و این شاهزاده را باعم او بهمن میرزا بهاءالدوله پسر بلافضل فتحعلیشاه نباید اشتباه کرد.». (شاره ۴ مجله یادگار سال سوم و شماره ۱ و ۲ همان مجله سال پنجم).

قبل از شرح بقیه داستان حاج محمدقلی خان آصف الدوله بی‌مناسبت نیست تذکر داده شود که در زمان سلطنت ناصرالدین شاه و هنگامیکه میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری دارای مقام صدارت بود انوشیروان میرزا پسر بهمن میرزا بی‌خبر بایران آمد و یکسر باصطبل همایون رفت و در آنجا بست نشست ولی مقامات دولتی پس از مذاکره باوزیر مختار روسیه در تهران مجدداً او را بقراباغ عودت دادند. (تاسخ‌التواریخ دوره قاجاریه جلد سوم صفحه ۱۵۹).

در اوایل سلطنت احمدشاه قاجار نیز یکی از نوادهای بهمن میرزا بنام داراب میرزا که در آن تاریخ تبعه روسیه و افسر قزاق بود جزو سپاهیان تزاری بقزوین آمد و بعد بمنظور برهمزدن نظم عمومی بزنجان رفت و چنین انتشار داشت که برای بازگشت محمد علی میرزا فعالیت و تلاش میکند. (تاریخ مشروطه ایران تألیف سید احمد کسروی جلد دوم صفحه ۱۲۲) شمه‌ای از عملیات داراب میرزا ضمن سرگذشت میرزا صالح خان وزیر اکرم که اوهم آصف الدوله لقب داشت بعد بنظر خوانندگان گرامی خواهد رسید.

چنانکه در مقاله مندرج تذکر داده شد، پس از رفع غائله خراسان دولت املاک و خانه‌های مسکونی اللهیارخان و اولاد او را مصادره کرد و میرزا تقی خان امیرکبیر دستور داد خانواده محمدتقی خان نیز خانه‌ای را که در املاک باخترانشان بود تخلیه کنند - وزیر مختار انگلیس که از چگونگی آگاه میشود در جمادی الثانی ۱۲۶۶ شرحی باین مضمون بامیرکبیر می‌نویسد: «آن جناب استحضار دارند که دولت علیه انگلیس چقدر مراقبت درامورات جناب آصف الدوله را منظور دارند و چقدر مایل هستند که اموال و املاکش از ضبط محفوظ باشد و باعث این مراقبت دولت

علیه انگلیس هم این است که جناب معزی‌الیه درایام حکومت همواره اوقات کمال رعایت و مراقبت از کسان و مأمورین و سیاحان دولت علیه انگلیس منظور میکرد» (امیرکبیر و ایران تألیف دکتر فریدون آدمیت صفحه ۸۲) امیرکبیر در پاسخ مینویسد: «اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت پادشاه با فروجه و خواهش و میل ملوکانه خود خواستند وسعتی بعمارت مبارکه خود بدهند. بنفسه الشریف این حکم فرمودند و علاوه میل ندارند در ارگری که محل سکنای خودشان است، از اولاد آصف الدوله کسی سکنی داشته باشد. ثانیاً جمیع اراضی ارك خالصه دیوان اعلی است و بی‌اذن و رضای پادشاهی احدی نمیتواند در آنجا منزل نماید. چنانچه در عهد شاهنشاه مغفور اکثری از مردم و شاهزاده‌ها را که صلاح ندانستند در ارك باشند بیرون کردند از اینها گذشته بخصوصه این خانه‌های مسکونی عیال محمدقلی‌خان و سایر ورثه مرحوم میرزا محمدخان مال مخصوص دولت است و برسم و دیعت سپرده بودند آنها سکنی نمایند» (امیرکبیر و ایران صفحه ۵۵).

همسر محمدقلی‌خان، مرصع‌خانم دختر فتحعلیشاه خواهر پشت و کالبدی سلطان محمدمیرزا سیف الدوله و فرخ‌سیر میرزا نیرالدوله و احمد میرزا عضدالدوله که ابتدا او را نامزد عباسقلی‌خان جوانشیر معتمدالدوله نمودند (صفحه ۵ تاریخ عضدی) ولی بعدها این ازدواج سرنگرفت و محمدشاه او را بعقد محمدقلی‌خان درآورد (تاریخ عضدی صفحه ۹۲). باین ترتیب محمدقلی‌خان با پدرش اللهیارخان و میرزا ابوالقاسم قائم مقام و حاج میرزا موسی‌خان برادر قائم مقام و حاج میرزا آقاسی و میرزا نظرعلی حکیمباشی و آقاخان محلاتی (محمد حسن شاه پسر شاه خلیل‌الله) و حاج میرزا مسعود انصاری و جمعی دیگر از معاریف آن زمان باجناق بود.

پس از کشته شدن امیرکبیر خانواده آصف الدوله مورد مرحمت ناصرالدین‌شاه قرار گرفتند و حاج محمدقلی‌خان هم بقلب پدر یعنی آصف الدوله ملقب گردید. حاج محمدقلی‌خان بسمت ندیمی شاه گاه‌گاه بخلوت میرفت خاصه اینکه دختر برادرش یعنی خانم زینت السلطنه دختر محمدحسن‌خان سالار هم صیغه شاه بود. حاج محمدقلی‌خان چندی بعد بوزارت عدلیه منصوب گردید ولی جز این اسم بی‌مسمی کاری باو رجوع نمیشد. شاید انتصاب وی بوزارت عدلیه هم از این جهت بوده که ناصرالدین شاه میخواست است خود را از شر ندیمی او خلاص کند. مرحوم

عبدالله مستوفی در صفحه ۱۴۴ جلد اول تاریخ اجتماعی واداری دوره قاجاریه مینویسد:

«حاج محمدقلی‌خان آصف‌الدوله دوم بتمام معنی از آن اشخاص تانشو ورك بوده است. گذشته از این التفات شاه‌هم نسبت باو درحقیقت خشك و خالی و املاکی که از پدرش ضبط کرده بودند همچنان در تصرف دولت، و خان قجراز استرداد آنها مأیوس بود. بهمین جهات درندیمی خود حرفهای زننده بشاه میزد که شاه هم بجهت دلشکستگی و قوم‌خویشی و زیادی سن از او تحمل میکرد. میگویند روزی شاه از او میپرسد که دوره‌خان مغفور بهتر بود یا دوره ما؟ حاج محمدقلی‌خان در جواب میگوید برای من هیچکدام. زیرا در آن دوره ریش ممدوح بود که من نداشتم و امروز ریش قبیح است که من دارم. شاید این قسمت هم راجع به حاجی محمدقلی‌خان باشد که روزی شاه درحین صحنه گذاشتن فرمان لقبی میگوید بالقب هم..... یده شد حاجی محمدقلی‌خان میگوید به..... هم. در هر حال این کنایه در حضور ناصرالدین شاه از طرف حاج محمدقلی‌خان یاغیر او فهمیده یا نفهمیده گفته شده و معروف است. اگر گفته خان قجر باشد ملاحظه از او، و اگر غیر این جمله را ادا کرده باشد نفهمی و عدم توجه او، قضیه را قابل هضم کرده و ناصرالدین شاه تحلیل برده است.»

در سال ۱۲۸۶ ه. ق که مسعود میرزا ظل‌السلطان پسر ناصرالدین شاه برای دومین بار بفرمانفرمائی فارس انتخاب و روانه شیراز شد حاج محمدقلی‌خان آصف‌الدوله وزیر او بود. بعد از دوسال مردم شیراز بتحریرك میرزا ابوالحسن‌خان مشیرالملک علیه حاکم و پیشکار او قیام نمودند حکومت مرکزی هم بعنوان اینکه حاج محمد قلی‌خان بواسطه سالخوردگی و کهنولت سن قادر بداره امور نیست ویرا احضار و فاسم‌خان والی را بجای او منصوب کرد. (برای تفصیل قضیه نگاه کنید بتاریخ مسعودی نوشته مسعود میرزا ظل‌السلطان صفحات ۲۰۶ تا ۲۰۹) در ۱۲۸۳ ه. ق سفر اول ناصرالدین شاه به مشهد مقدس حاج محمدقلی‌خان آصف‌الدوله دوم عضو شورای سلطنتی بود (سفرنامه ناصرالدین شاه بقلم میرزا علینقی حکیم‌الممالک).

میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله

بدرخان زند که در زمان کریم‌خان وکیل رئیس جبه‌خانه شیراز بود و پس از استیلای آقامحمدخان به آنجا باز بهمین سمت ابقا گردید سه پسر داشت بنام حاج محمدحسین خان و حاج محمدکاظم خان و محمدجعفرخان که سومی در ایام جوانی بدرود زندگی گفت. محمدجعفرخان پسری داشت بنام میرزا عبدالوهاب که در بیست و چهار سالگی به اتفاق عموی بزرگش حاج محمدحسین خان به طهران آمد و در نتیجه هوش و لیاقت و استعداد و کفایت بتدریج تامقام وزارت ترقی کرد و ابتدا نصیرالدوله و بعدها آصف‌الدوله لقب گرفت و در پایان عمر کباده صدارت می‌کشید. حاج محمدحسین خان بسال ۱۲۶۶ به طهران احضار و ریاست جبه‌خانه دولتی بدو واگذار شد و پنج‌سال بعد در سنه ۱۲۶۱ ه. ق وفات یافت (نگاه کنید به منتظم ناصری، جلد سوم صفحه ۲۳۸) این حاج محمدحسین جبه‌دارباشی را اغلب باهمنام او حاج محمدحسین دبیرالملک فراهانی مستوفی ۱۲۹۷ (منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۶۱) خلط می‌کنند خاصه اینکه چند سالی بعد از فوت دبیرالملک فراهانی، این لقب به میرزا نصرالله پسر حاج محمدحسین جبه‌دار باشی داده شده است. محمدحسن خان صنیع‌الدوله که بعدها اعتمادالسلطنه لقب گرفته است در یادداشت‌های خصوصی خود ذیل وقایع روز دوشنبه پنجم جمادی‌الاول سال ۱۳۰۱ مینویسد:

«غیر از امیرزاده سلطان محمد میرزا و میرزا نصرالله خان نایب وزارت خارجه که لقب دبیرالملکی گرفته و میرزا اسدالله خان وزیر مختار پطرزبوزغ که ملقب به وکیل‌الملک شده است دیدن آمده بودند. میرزا نصرالله خان را بیست‌سال قبل به اتهام دوستی با میرزا ملکم‌خان به بغداد تبعید کردند و از آنجا به اسلامبول رفت. بعد بواسطه نسبتی که با نصرالدوله داشت بایران آمد حالا به لقب دبیرالملکی که از القاب بزرگ است رسیده. از پستی‌شأن‌القاب همین بس که به مرحوم میرزا محمد حسین دبیرالملک من تعظیم می‌کردم و این دبیرالملک به من تعظیم می‌کند.» (وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه صفحه ۱۵۷).

میرزا عبدالوهاب بسال ۱۲۴۲ ه. ق. در شیراز قدم بعرصه وجود نهاد و مقدمات

عربی و تاریخ و جغرافیا و ادبیات را در همانجا فرا گرفته و متخلص به «یزدانی» بوده است، صاحب ترجمه پس از ورود به طهران بوسیله میرزا حبیب‌قاآنی با بزرگان و رجال پایتخت آشنا و سپس در دستگاه شاهزاده علی‌قلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم، پسر فتحعلیشاه، استخدام می‌شود. میرزا عبدالوهاب مدتی معلم میرزا داود خان پسر میرزا آقاخان اعتمادالدوله صدراعظم نوری بوده است و بعد بوزارت خارجه می‌رود و به واسطه سعی و کوشش در انجام وظایف محوله مورد توجه میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک قرار می‌گیرد.

سال ۱۲۷۳ ه.ق. را ابتدای ترقی میرزا عبدالوهاب شیرازی باید دانست و از همین تاریخ است که اسم او بر سر زبانها می‌افتد و به تدریج شاه شناس می‌شود. کینیارملنیکوف در سال ۱۲۷۳ بنماینده گی نایب‌السلطنه قفقاز به تهران می‌آید و از جمله کسانی که از طرف دولت از او و همراهانش در موقع ورود استقبال و هنگام مراجعت بدرقه می‌کنند میرزا عبدالوهاب نایب‌دوم وزارت خارجه بوده است. محمد تقی سپهر (لسان‌الملک) مینویسد: «روز دردارالخلافة حسن‌علی‌خان سرتیپ گروسی بر حسب فرمان شاهنشاه او را استقبال کرد و از قبل جناب صدراعظم میرزا شفیع سر رشته‌دار مامور پذیرائی شد و میرزا سعیدخان وزیر دول خارجه میرزا عبدالوهاب نایب‌دوم وزارت خارجه را بیرون فرستاد».

روز شنبه ۲۴ رمضان دارالخلافة به آهنگ مملکت قفقاز در تکتاز شدند..... ابوالقاسم‌خان سرتیپ فوج دماوند و محمودخان کلانتر و میرزا عبدالوهاب نایب دوم وزارت خارجه و مسیو جان‌خان مترجم اول و یحیی‌خان آجودان‌صدارت و مترجم وزارت و میرزا بدروس مترجم وزارت و باباخان یوزباشی با سی‌تن غلام رکابی به مشایعت او راهی درازپیموده مراجعت کردند.» (نسخ‌التواریخ جلد سوم تاریخ قاجاریه، صفحات ۳۶۴ و ۳۶۵ چاپ جهانگیر قائم‌مقامی).

سال بعد میرزا عبدالوهاب‌خان به نیابت اول یعنی معاونت وزارت امور خارجه و خلعت همایونی سرافراز شد (منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۲۵۶) و در سال ۱۲۸۷ که ناصرالدین شاه مظفرالدین میرزا را رسماً به مقام ولایتعهدی انتخاب مینماید چون انتظام مهم‌امور خارجه آذربایجان ایجاب میکند که یکی از صاحب منصبان عالی رتبه دولت در تبریز اقامت داشته باشد میرزا عبدالوهاب‌خان را با حفظ

سمت یعنی معاونت وزارت خارجه به آذربایجان می‌فرستند و قبل از حرکت به او خلعت و نشان و حمایل اعطا می‌گردد. (منتظم‌ناصری جلد سوم صفحه ۲۷۷).

خان شیرازی که پس از حرکت از فارس و ورود به تهران زندگی مرفهی نداشته و شاید تا اندازه‌ای هم در مضیقه بوده در این مأموریت که هشت سال و کسری بطول انجامیده است ثروت هنگفتی بهم می‌زنند و میگویند تا حدود یکصد و پنجاه هزار تومان آن زمان به اصطلاح همان ایام، مداخل می‌کند. (رجوع کنید بمقاله استاد فقید عباس اقبال آشتیانی در شماره ۶ و ۷ سال سوم مجله یادگار).

از این تاریخ بی‌بعد میرزا عبدالوهاب‌خان دارای دستگاه عریض و طویلی می‌شود و عده‌ای از جوانان کشور در دفتر شخصی او شروع بکار می‌کنند که هر یک در آتیه با استفاده از اطلاعات و تجربیاتی که زیر دست او کسب مینمایند به مقامات مهمی نائل می‌گردند. ناظم‌الاسلام کرمانی می‌نویسد:

«میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله فرزند آقا محمد نائینی در جوانی که به طهران آمد در دستگاه میرزا عبدالوهاب‌خان نصیرالدوله (آصف‌الدوله شیرازی) به منشیگری پذیرفته شد و ماهی سه تومان مواجب داشت». (تاریخ بیداری ایرانیان تألیف میرزا محمدناظم‌الاسلام کرمانی، صفحه ۴۴۴، چاپ ابن‌سینا). در صفحه دیگر مینویسد در دستگاه حسین‌قلی‌خان نظام‌السلطنه مأمور خدمت شد.

در اواخر سال ۱۲۸۶ ناصرالدین شاه محرمانه اطلاع حاصل می‌کند که اوضاع گیلان در نتیجه بی‌مبالاتی مجدالدوله حکمران محل به وخامت گرائیده است و مردم آنجا از جور و تطاول مأمورین حکومتی به ستوه آمده و نسبت بدولت مرکزی‌ظنین و بدین گردیده‌اند. شاه بعنوان بلوک گردش و ضمناً رسیدگی به وضع آشفته گیلان روز یکشنبه ۲۶ شوال از طهران عازم رشت میشود در غره ذی‌حجه از آنجا مراجعت و پانزدهم به پایتخت ورود میکند.

در این مسافرت امیراصلاح‌خان مجدالدوله از حکمرانی گیلان منفصل و یا بقولی مستعفی میشود. (امیر اصلان‌خان مجدالدوله که دائی ناصرالدین شاه بود در صفر ۱۲۸۸ وفات کرد و در شوال ۱۲۹۹ برادرزاده‌اش مهدیقلی‌خان پسر عیسی‌خان اعتمادالدوله به مجدالدوله ملقب گردید.) پس از انفصال و یا استعفای او اداره امور حکومت گیلان ضمیمه مشاغل دیگر به میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک وزیر امور

خارج‌ه واگذار می‌گردد. میرزا سعیدخان، بطن قریب به یقین به اشاره شاه، میرزا عبدالوهاب‌خان را که از مأموریت سابق او در آذربایجان رضایت داشته است از طرف خود به حکمرانی گیلان تعیین می‌کند. صاحب‌منتظم ناصری می‌نویسد:

«جناب مؤتمن‌الملک که حسب‌الامر چند روزی در گیلان اقامت داشت زمام انتظام آن ولایت را بر عهده میرزا عبدالوهاب‌خان نایب‌الوزراء واگذار نموده و خود به خالک‌پای مبارک‌مشرف آمد..... میرزا عبدالوهاب‌خان نایب‌الوزراء حکمران گیلان بدریافت يك قطعه نشان تمثال همایون مکلل به الماس مقتخر گردید.»

(منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۱۴ و ۳۱۶).

میرزا عبدالوهاب‌خان که مردی باجربزه بود در فاصله کوتاهی به اوضاع آشفته گیلان سروصورت می‌دهد و در نتیجه ابراز لیاقت و خدمات نمایان مأموریت‌های آذربایجان و گیلان، به نصیرالدوله ملقب می‌شود. (نگاه کنید به منتظم ناصری جلد سوم ۳۲۰). بنا بر گفته مرحوم ذبیح‌الله امیرحسامی یکی از دوستان نویسنده این سطور که سالها با آقای محمود بدر (پسر میرزا احمدخان نصیرالدوله) وزیر اسبق دارائی و رئیس سابق کانون بازنشستگان کشوری آشنائی داشت. میرزا احمدخان نصیرالدوله را خداوند در همین مأموریت گیلان به میرزا عبدالوهاب عنایت کرده است. میرزا احمدخان نصیرالدوله در دولت میرزا حسن‌خان وثوق‌الدوله از ۱۵ مرداد ۱۲۹۷ تا ۱۳ دی ۱۲۹۹ شمسى وزیر فرهنگ بود و در سال ۱۳۰۵ شمسى نیز در دولت میرزا حسن مستوفی از ۲۲ خرداد تا ۱۸ بهمن همین سمت را داشت نگاه کنید به فهرست اسامی وزرای دوره مشروطه ضمیمه گاهنامه طهران سال ۱۰۳۷ نوشته سیدجلال‌الدین تهرانی).

پس از اینکه حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار (مشیرالدوله) در ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ بسند صدارت نشست میرزا عبدالوهاب‌خان نصیرالدوله کارش بالا گرفت و سپهسالار در ۱۲۹۰ ریاست گمرکات و در ۱۲۹۱ وزارت تجارت را باو سپرد و در همین اوان به عضویت دارالشورا نیز منصوب گردید. نصیرالدوله با سپهسالار قرابت سببی داشت به این معنی که همسر صدراعظم، ماه‌تابان خانم قمرالسلطنه دختر فتحعلیشاه از بطن نوش‌آفرین خانم دختر بدرخان زند و به عبارتی آخری دختر عمه میرزا عبدالوهاب‌خان بود. (نوش‌آفرین خانم دختر بدرخان‌زند از فتحعلیشاه دو

دختر داشت یکی بنام ماه‌نوش لب‌خانم افتخارالسلطنه که زن میرزا نبی‌خان امیر دیوان قزوینی شد و دیگری ماه‌تابان‌خانم قمرالسلطنه بود که بعد از فوت خاقان بحاله نکاح حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار درآمد (تاریخ عضدی چاپ کوهی کرمانی صفحات ۱۷ و ۳۸ و ۹۲) ظاهراً در مواقعی که خواهر کوچکتر به ملاقات خواهر بزرگتر به منزل میرزا نبی‌خان می‌رفت، حاج میرزا حسین‌خان او را که خواهر زن پدرش بوده دیده و پسندیده است. مرحوم حسین کوهی در مقدمه تاریخ عضدی اشتباهاً نوشته است که سپهسالار نوه فتحعلیشاه بوده و در مورد حسن علی خان امیرنظام گروسی نیز بدون توجه بمندرجات صفحه ۳۵ کم و بیش نظیر همین اشتباه را مرتکب شده و ضمناً داودخان پسر اعتمادالدوله صدراعظم را بازکی‌خان نوری عموی میرزا آقاخان خلط کرده است، چاپ اول تاریخ عضدی بنظر نویسنده این سطور نرسیده ولی چاپ کوهی متأسفانه اغلاط فراوان دارد و ضمن غلط‌گیری در تصحیح اشتباهات چاپی کتاب خاصه اسامی و القاب شاهزادگان قاجاریه مراقبت لازم بعمل نیامده است.

در زمان صدارت سپهسالار، وهنگامیکه او وزارت خارجه و جنگ را اداره میکرد نصیرالدوله درهمه کارها مشیر و مشاور بود و چون در وزارت خارجه سابقه داشت غوامض و مشکلات سیاسی بسرپنجه تدبیر او حل و فصل می‌گردید. در اواخر سال ۱۲۹۳ و اوایل ۱۲۹۴ که محمدتقی میرزا رکن‌الدوله برادر ناصرالدین شاه والی خراسان بود عده‌ای از اشرار ترکمن در سرحدات آن ایالت شروع بتاخت و تاز نمودند مصطفی‌خان میرپنج رئیس اردوی خراسان تا اندازه‌ای متجاوزین را گوشمالی داد و دوفتر از سرداران ترکمن اسیر قوای دولتی شدند (منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۴۰ و ۳۴۴) درهمان اوقات چندتن از خوانین مرو و آخال‌تکه نیز که به دولتخواهی تظاهر میکردند به طهران آمدند و از پیشروی روسهای تزاری در آن نواحی شکایت داشتند. مقارن همین ایام یکی از مأمورین دولت انگلیس بنام ادموند ادنوان هم‌بعنوان خبرنگار روزنامه دیلی نیوز به طهران وارد شد و سپس بمرو رفت. (نگاه کنید بمقاله نویسنده این سطور تحت عنوان «حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار و ترکمانهای مرو» در شماره ۱۱ سال ۱۱ مجله یغما).

فتح قارص در روز یکشنبه ۱۱ ذی‌قعدة ۱۲۹۴ بدست روسها اولیای دولت ایران را بوحشت انداخت ویم آن‌میرفت که قوای روسیه متدرجاً متوجه سرحدات خراسان شود. ناصرالدین شاه در صدر عریضه‌ایکه سپهسالار در ذیل آن چنین گزارش میدهد:

«بعد از زیارت دستخط جهانمطاع مبارك فوراً فرستاده ترکمن‌ها را که در اینجا حاضر بودند آوردند. نصیرالدوله را قرارداد با آنها بستند و در استفسار حالت آن دوسردار که در خراسان هستند گفتگو نماید. راپرت نصیرالدوله در این مسئله از شرف‌عرض خواهد گذشت. به میرپنجه و نواب رکن‌الدوله هم تلگراف شد که آن دونفر را عاجلاً تحت‌الحفظ بفرستند بیاورند.» (شماره ۵ سال ۳ یادگار).

نصیرالدوله باینکه از محارم حاج‌میرزا حسین‌خان سپهسالار بود ولی به‌پاره‌ای مقتضیات سیاسی و از طرفی شاید چون داماد فرهاد میرزا معتمدالدوله بود و این شاهزاده و فیروز میرزا فرمانفرما ملقب به نصرت‌الدوله. (پدر عبدالحمید میرزا ناصرالدوله و عبدالحسین میرزا فرمانفرما) و سلطان‌مراد میرزا حسام‌السلطنه برادرهای او و جمعی از متنفذین با سپهسالار صفائی نداشتند بتدریج بصف مخالفان سپهسالار پیوست و اقدامات او در این زمینه مؤثر گردید.

خان‌ملك ساسانی مینویسد: وی (نصیرالدوله) جزو سردستگان مخالفین سپهسالار بود و جلسات توطئه و کنگاش شبها در خانه میرزا قهرمان امین لشکر در محل فعلی بانگ بازرگانی تشکیل میگردد. (سیاستگران دوره قاجاریه صفحات ۷۵ و ۷۶) عباس میرزا ملك آرا می‌گوید:

میرزا حسین‌خان مردی بود بسیار بی‌حیا و هتاك والی غیرالنهايه پلتیک‌دان و دروغگو. لهذا اغلب امنای دولت از او مکدر و اندیشناك بودند و چند نفر متفق شدند و در صدد خرابی او برآمدند که از آنجمله میرزا فتحعلی‌خان صاحب‌دیوان و میرزا علی‌خان امین‌الدوله و علی‌قلی‌خان مخبرالدوله و وزیر تلغرافات و میرزا عباس‌خان معاون‌الملك و رحیم‌خان علاءالدوله و میرزا عبدالوهاب شیرازی نصیرالدوله بودند و عجب آنست که این عبدالوهاب هیچ بود از سایه میرزا حسین‌خان همه چیز شد و در این مسئله از همه بیشتر عداوت کرد. این جمع حرکت مطلبی رادر عهده گرفتند مثلاً مخبرالدوله متعهد شد روزنامه‌های تلغرافی از ولایات متضمن شکایت از او

پی‌درپی برساند و نصیرالدوله چون محرم او بود صورت تعارفاتی را که گرفته‌است بنویسد و تحقیق کند و ثبت بدهد. (شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا صفحات ۸۸ و ۸۹).

عباس میرزا ملک‌آرا برادر ناصرالدین شاه چون مورد بی‌مهری برادر بود و در یادداشتهای خود از اغلب رجال و درباریان بدگوئی و مذمت کرده است. البته تردیدی نیست که نصیرالدوله هنگام تصدی گمرکات و وزارت تجارت در زمان صدارت سپهسالار مبالغ هنگفتی به ثروت خود افزود ولی پیاز دارائی او چنانکه قبلا طی همین مقاله گفته شد از مأموریت‌های آذربایجان و گیلان ریشه کرده بود. سپهسالار بعدها یعنی روز ۲۱ ذی‌حجه در مشهد مقدس بسن ۵۷ سالگی چهره در نقاب خاک کشید. پس از مرگ او ناصرالدین شاه یکصد و پنجاه هزار تومان از ورثه مطالبه کرد و علاوه بر این کلیه جواهرات نفیس و گرانهای او را مصادره نمود. در این میان نصیرالدوله و چندتن دیگر در راه اجرای منظور شاه بفعالت پرداختند ولی سفارت روسیه به تقاضای یحیی‌خان معتمدالملک برادر سپهسالار بشاه توصیه کرد که از مطالبه مبلغ مورد ادعا صرف‌نظر و جواهرات را نیز مسترد نماید و شاه نیز ناگزیر از روی کره و اجبار این تقاضا را پذیرفت. (وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه صفحات ۸۱ و ۸۲ و ۸۳).

نصیرالدوله مردی بود ابی‌الضیم و نفوذناپذیر و رک و صریح‌اللهجه و بهمین سبب در برابر از عقیده و سعی در اثبات صحت اظهارات خود حتی در حضور شاه دوره استبدادهم‌بالک و پروائی نداشت. پرواضح است کسیکه برخلاف جریان سیل‌شناکند و برخلاف معمول زمان بصراحت و شهادت اخلاقی متصف باشد محسود قطب مخالف خواهد شد که بمداهنه و مجازگوئی خو گرفته و اصل باری‌بهرجهت را نصب‌العین قرارداده‌اند بهمین علت است که با مراجعه به نوشتجات و یادداشتهای خصوصی رجال دوره ناصرالدین شاه ملاحظه میشود که از نصیرالدوله به نیکی یاد نکرده و متفرعن و تندخو و جاه‌طلب و پررو معرفی نموده ولی با اینوصف هیچیک نتوانسته‌اند فضل و کمال و اطلاعات علمی او را کتمان و انکار نمایند. اعتمادالسلطنه در کتاب المآثر و الآثار مینویسد نصیرالدوله مردی ادیب و فاضل و نویسنده‌ای توانا بود. مسعود میرزا ظل‌السلطان مینویسد :

«حاجی معتمدالدوله که يك لجاجت مخصوص بایک نوع کلام بی ادبی در گفتار و نوشتجاتش مخلوط بود در حضور همایونی بعضی فضولها می کرد و بعض چیزها می نوشت و تازه يك دامادی هم پیدا کرده بود، میرزا عبدالوهاب خان نصیرالدوله که بسیار آدم بی شرم و بی حیائی و..... بود و بر خیالات بلند عمو و بلند پروازی او چه در نوشتجات و چه در گفتن افزوده شده بود. چون اسمی از این میرزا عبدالوهاب خان بردی مجبورم تاریخ او را بنویسم که خوب میدانم. این شخص پدرش در شیراز چغماق ساز بود خودش بطهران آمد خالی از خط و سوادى نبود، پیش خدمت میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه شد. بعد از چندی چاکری میرزا سعیدخان مأمور آذربایجان و رئیس تذکره آنجا شد، پولی در آنجا پیدا کرد و دوسه هزار تومان باجاء جناب وزیر امور خارجه رشوه داد و ملقب به نایب الوزراء و رئیس تذکره و کارگزار امور خارجه رشت شد. بعد که حاجی میرزا حسن خان راتق وفاق شد. بقدر چهارصد هزار تومان بل متجاوز از راه داری و دزدی مال مردم و دولت تحصیل کرد. با وجودی که عموی من کاملاً از احوال این بدبخت مستحضر بود يك نوع افتخار بدامادی او می کرد و در مجالس و محافل افتخار مینمود و او را در طهران وکیل کارهای خود قرار داده بود». (تاریخ سرگذشت مسعودی صفحه ۲۸۸. راقم این سطور علت دشمنی ظل السلطان را با حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله و حاج میرزا حسین خان سپهسالار ضمن مقاله ای که در شرح خال «مسعود میرزا ظل السلطان» نوشته به تفصیل توضیح داده است) همین ظل السلطان که در اینجا چنین بی باکانه نصیرالدوله را مورد حمله قرار داده است هروقت که از اصفهان بطهران می آمده در ضیافتها و میهمانی هائی که برای پذیرائی رجال و بزرگان وقت ترتیب می داده ناچار بوده است که از نصیرالدوله دعوت بعمل آورد.

اعتماد السلطنه می نویسد :

«تفصیل مهمانی دیشب ظل السلطان از این قرار است: چهل نفر از ایلچی ها و اتباع آنها و از وزرای ایران موعود بودند. وزیر امور خارجه معاون الملك، امین الملك، ناصر الملك، معتمد الملك، نصیرالدوله، من و حکیم الممالك و حکیم طولوزان و غیره هم بودیم سفره خانه شاهزاده خیلی عالی و مزین است. شام بسیار خوبی دادند. موزیکچی ها از شاگردان مدرسه بودند. بسیار مجلس منظم و تمیز خوبی بود.»

(وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه صفحه ۸۲).

حاج میرزا محمد خان مجدالملک سینکی می نویسد :

«از همه بیشتر مرد ظاهرالصلاحی است. (درحاشیه نوشته شده منظور نصیرالدوله است که اکنون آصفالدوله لقب دارد) که پس از کوچه های امور خارجه بساحت داخله رسیده نرم نرم و شمرده شمرده راه می رود و در پرده آه می کشد. دماغ را حالا بالا برده از هوای چپروت در فضای لاهوت استنشاق نسیم وحدانیت می کند» (رساله مجدیه چاپ سعید نفیسی صفحه ۵۸).

میرزا علی خان امین الدوله می گوید: «نصیرالدوله که در اشعار و قصص بحری داشت مجلس را بمقالات خود می آراست.» (خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله صفحه ۸۱).

اعتمادالسلطنه می نویسد: «شاه خیلی متغیر بودند. بواسطه سرحدات روس و خراسان حواسها خیلی پریشان است اما افسوس که مستشار این امر خطیر نصیرالدوله است که جز چند شعر عربی و دوسه فقره مطالب تاریخی هیچ معلوماتی ندارد. بخت قمار و قدری پروئی نه غلط گفته زیاد پروئی او را صاحب مکنت کرده و شأنی یافته است.» (وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه صفحه ۶۹).

نویسندگان خارجی که با ناصرالدین شاه رقابت و چشم هم چشمی نداشته و مانند همکاران اداری منافع مادی را در نظر نمی گرفته صراحت و شجاعت اخلاقی او را ستوده اند. مستر بنجامین اولین وزیر مختار آمریکا در ایران هنگامی که نصیرالدوله با آصف الدوله ملقب شده بوده است می گوید:

«آصف الدوله شخصی است قصیر القامه و قطور و رفتار او اگر چه تند و خشن است ولی توأم با ملاطفت می باشد. ملاحظه مصلحت هرگز نمی تواند با زبان او را به بندد و مکرر برخلاف مصلحت عقیده باطنی خود را حتی در حضور شاه با کمال جسارت اظهار کرده است. من باید اعتراف کنم که بیانات صادقانه و حرفهای رلئو راست و صاف و پوست کنده او مرا تحت تأثیر قرار داد زیرا در تهران از پس اشخاص، خوش آمد مخاطب را می گویند که انسان خسته و از زندگی بی زار می شود.»

موضوع قمار بازی نصیرالدوله ظاهراً مسئله ای نیست که قابل تکذیب باشد و این نکته را هم یادآوری باید کرد که در زمان سلاطین قاجاریه مخصوصاً فتحعلی

شاه و ناصرالدین شاه این عمل بعنوان تفریح و سرگرمی رایج و متداول بوده و اغلب وزراء و درباریان در حضور شاه باین کار مبادرت می‌نموده‌اند. (این مدعا شواهد بسیار دارد که بواسطه احتراز از تطویل کلام از ذکر مآخذ و منابع آن خودداری میشود).

«میگویند میرزا عبدالوهاب خان (شاید در اوایل ورود به تهران شبی در محله خود در مجلس قماری بقول فرنگی‌ها آمباله شده کیب و دوبل روی بانگ رفته و هزار تومان باخته و سند عندالمطالبه‌ای سپرده بود. وقتی بمنزل آمد و توی رختخواب رفت فکر کرد دید بهیچ‌جور نمی‌تواند این قرض را بدهد. از طرف دیگر تاکنون هم اتفاق نیفتاده است سندی امضاء کند و از عهده آن برنیاید. پس چه باید کرد که هم حیثیت خود را حفظ کند و هم سند امضاء کرده او دست مردم نماند. بعد از تفکر بسیار و غلت و اغلت بی‌شمار از جابرمی‌خیزد و تا سحر صد تا سند عندالمطالبه مثل سندی که چند ساعت قبل سپرده بود مینویسد و وقتی از کار فارغ می‌شود که بوق حمام را می‌زده‌اند، این اسناد را دسته کرده و از درخانه تا حمام و بخصوص حول و حوش مجلس قمار دیشب در کوچه‌ها میریزد و بعد از استحمام بمنزل برمی‌گردد. این موضوع در محله منتشر می‌شود و در نتیجه صاحب سند اصلی هم مثل سایرین بقلم می‌رود و بدون اینکه به حیثیت خان شیرازی لطمه‌ای وارد آید خود را از پرداخت قرض قمار که غیر مشروع بود و نه در آن دوره بلکه در هیچ دوره‌ای قرض بشمار نمی‌آید معاف میدارد. من این قصه را بقدری شنیده‌ام که برای من بحد تواتر رسیده و در صحت وقوع آن تردیدی ندارم و گوینده‌ها این موضوع را برای اثبات هوش سرشار نصیرالدوله نقل می‌کردند. رسیدن این خان مفلوک یکس و کار شیرازی بمقامات ارجمند که حقاً برازنده او هم بود دلیل واضح لیاقت و هوش و کفایت این مرد است.» (تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه صفحات ۱۹۲ و ۱۹۳ نوشته عبدالله مستوفی).

نصیرالدوله در اوایل سال ۱۲۹۹ بخواهش مظفرالدین میرزا بوزارت ولیعهد برقرار میشود. (وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه صفحه ۸۰) اما ظاهراً میرزا عبدالوهاب خان از اجرای این مأموریت شانه تهی می‌کند. یکسال بعد ناصرالدین شاه راساً مصمم میشود که او را به پیشکاری آذربایجان بفرستد ولی این بار نیز

عزیمت به تبریز سر نمی‌گیرد و مظفرالدین میرزا گویا بتلافی سال گذشته که نصیرالدوله به پیشنهاد او روی موافق نشان نداده بود از شاه استدعا مینماید که از اجرای این تصمیم منصرف شود. (وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه صفحه ۱۵۰). میرزا عبدالوهاب خان نصیرالدوله مردی بود متین و موقر و مبادی آداب و بهمین مناسبت از نواب‌های الکلی پرهیز میکرد و چه در خلوت و چه در جلوت، لب بمی نمی‌آلود و کوشش داشت که در مجلس عمومی و خصوصی اعم از رسمی و غیر رسمی به حیثیت و اعتبار او لطمه‌ای وارد نیاید. اعتمادالسلطنه مینویسد:

«امشب مهمان مشیرالدوله هستم، لباس عوض کرده بانهایت خستگی که داشتم خانه ایشان رفتم جمعی آنجا بودند: ایلخانی، مخبرالدوله، نصرت‌الدوله، امین‌السلطان، امین‌الملک، امین‌السلطنه، ناظم‌الملک، معاون‌الملک، امین‌لشکر، اعتضادالدوله، آجودان مخصوص، حکیم طولوزن، حکیم‌الممالک، محقق، امین‌حضور و من. شام فرنگی دادند یعنی درس‌میز، شام بسیار خوب و ممتازی بود و خیلی خوش گذشت. این شام ولیمه لقب و منصب بود که معتمد‌الملک، مشیرالدوله و وزیر عدلیه شده است.

اما این میز که رجال دولت و اعیان مملکت نشسته بودند فی‌الواقع اگر شخصی از ینگى دنیا می‌آمد و می‌خواست رجال دولت ایران را دیره کله و عقل آنها را بسنجد چنین مجلسی لازم بود که همه را جمع کنند. برای من خیلی حیرت و افسوس روی داد و بحالیه و آتیه مملکت و وطن خود خیلی غصه خوردم. قدری که از جلوس سرمیز گذشت جز نصیرالدوله که شراب نمی‌خورد، سایرین صداهای گاو و خر و خروس و مرغ و هر نوع وحوش پرنده و چرنده را از خود در می‌آوردند و باتصال شراب می‌خوردند و حرفهای بی‌سروته و اظهار خصوصیت‌های دروغ و گله‌های بی‌معنی از روی مستی رد و بدل می‌کردند.

خلاصه خوبی شام را طوری نزد من ضایع کردند که هیچ لذت نبردم. در آخر شام نصرت‌الدوله مست برخاست بسلامتی میزبان شرابی خورد و چند کلمه گفت و هورا کشید. بعد مشیرالدوله خواست فصاحت بیان خود را معلوم کند جواب داد و هورا کشید. خلاصه بدمستی‌ها کردند.» (وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه

صفحه ۹۴).

نصیرالدوله فقط خود از نوشابه‌های الکلی احتراز می‌جست بلکه در مواقع مقتضی داستانهای آموزنده از گذشتگان مطرح می‌ساخت تا شنوندگان قباحه سکرومستی در نظرشان مجسم شود و از حوادثی که برای پیشینیان بوقوع پیوسته است عبرت بگیرند. شبی درباریان و جمعی از معاریف زمان در سفارت روسیه بشام دعوت داشته‌اند، مدعوین پس از تناول غذا برای گردش بصحن باغ می‌روند و در این ضمن بمناسبتی سخن از باده‌نوشی و میگساری بمیان می‌آید. نصیرالدوله رشته کلام را بدست می‌گیرد و میگوید عبدالله‌خان امین‌الدوله پسر حاج محمد حسین‌خان نظام‌الدوله صدر اصفهانی بشرب نوشابه اعتیاد و بشراب و عرق علاقه فراوان داشت، اغلب مست طافح یادست کم لول و شنگول بود. پدرش هرچه او را نصیحت کرد که این عمل را ترك کند نتیجه‌ای نبخشید. تایکبار بدون مقدمه خودبخود ترك کرد. مدتها هرچه علت را از او جویا شدند چیزی نمی‌گفت. بالاخره قفل سکوت را شکست و اظهار داشت، شبی در باده‌گساری افراط کرده و مست لایعقل شده بودم. مستی مرا واداشت شاگرد آشپز خود را که يك کاکای برزنگی بود لخت کنم و بدن او را سرتاپا ماست بمالم و بعد آنرا بلیسم. صبح که بخود آمدم با خود عهد کردم که این عادت ناپسند خانمان برافکن را ترك کنم و تاکنون نیز بعهد خود پایدار مانده‌ام». (وقایع روزانه دربار ناصرالدین‌شاه صفحه ۲۳).

همینکه میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک وزیر خارجه روز سه‌شنبه ششم جمادی‌الاول ۱۳۰۱ بسن هفتادويك سالگی وفات کرد چند نفر منجمه نصیرالدوله را برای وزارت خارجه در نظر گرفتند. مهدیقلی‌خان هدایت (حاج مخبرالسلطنه) مینویسد: «چهار نفر را برای وزارت خارجه بعرض رسانیده بودند، میفرمایند مشیرالدوله (یحیی‌خان) اختیار قلم و مهرش را ندارد. امین‌الدوله (میرزا علی‌خان) بی‌حال است. نصیرالدوله (میرزا عبدالوهاب خان) هتاك است. قوام‌الدوله (میرزا عباس‌خان) بی‌جیا. (خاطرات و خطرات صفحه ۶۳) (حاج مخبرالسلطنه در صفر ۱۳۷۵ نوزده شهریور ۱۳۳۴ بسن نود و پنج سالگی وفات یافت و در مقبره خانوادگی در درس شمیران جنب مدرسه هدایت بخاك سپرده شد).

مقارن همین اوقات اوضاع سرحدی روسیه و خراسان صورتی بخود می‌گیرد

که شاه درصدد برمی آید یکی از رجال کارآگاه و ورزیده را باستانداری خراسان انتخاب و از تحریکات عمال خارجی جلوگیری نماید و برای این کار نصیرالدوله را در نظر می گیرد. دشمنان نصیرالدوله و مأمورین بیگانه متقابلاً شروع به فعالیت می کنند تا امکاناً اجرای این منظور به بوته اجمال بیفتد، برای عملی شدن این نقشه شب نامه ای در خیابانها و معابر عمومی پخش و در ضمن چند نسخه بدیوارهای ارک الصاق می شود. نویسنده شب نامه مطالبی پیرامون زدوبند نصیرالدوله و ملك التجار (منظور آقا محمد کاظم پسر آقامهدی ملك التجار است که پس از فوت پدرش در سال ۱۲۸۷ قمری باین لقب ملقب گردید) (منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۱۴). و تعدیات این دونفر به بازرگانان و تجار می نویسد و يك نسخه آن بوسیله یکی از خواجه های حرم سرا بنظر همایونی می رسد شاه از مطالعه شب نامه و توزیع آن در کوچه و بازار متغیر می شود و باداره پلیس و کامران میرزا نایب السلطنه دستور اکید می دهد که مرتکب و ناشر را دستگیر و مجازات نمایند. (وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه صفحه ۱۶۰).

این تحریکات و دسایس نتیجه ای نمی بخشد و شاه بالاخره در ۱۷ رمضان ۱۳۰۱ میرزا عبدالوهاب خان نصیرالدوله را به آصف الدوله ملقب و باستانداری خراسان و سیستان منصوب میکند مستر بنجامین آمریکائی که ضمن سطور بالا ذکر او بمیان آمد راجع به این انتصاب چنین مینویسد: اعلیحضرت با انتصاب آصف الدوله به استانداری خراسان حسن تشخیص خود را ثابت و در ضمن مدلل کردند اراده ایشان چنین تعلق گرفته است از تحریکات روس ها جلوگیری بعمل بیاید. دولت روسیه دشمنی سرسخت تر از آصف الدوله ندارد و از همین سرحدات خراسان است که خاک ایران را در معرض تهدید قرار داده».

عبداله مستوفی راجع به چگونگی حرکت والی جدید خراسان از طهران مطالبی نوشته است که در ذیل نقل می شود:

«میرزا عبدالوهاب خان که برای تحصیل زندگی در اوایل سن جوانی در تهران آفتابی شده مردی بسیار باهوش و نویسنده و ادیب و بذله گو و خیلی زیرک و بسیار کاربهم انداز و باکفایت بود.

چنانکه بواسطه همین خصایص توانست خود را بایالت خراسان هم برساند.

وقتی که این والی ایالتین خراسان و سیستان می‌رفت که بجای حسام السلطنه عموی شاه و فاتح هرات تکیه بزنند و در هاشم آباد دولاب اردو بیرون زده بود حاج ابراهیم کلاه‌دوز باشی کلاهی را که باید در بدو ورود بمقر ایالت سر حضرت اجل والی باشد ساخته و پرداخته و با جعبه سفارشی خود او به هاشم آباد آورده بود که تقدیم کند. در این سفر میرزا شفیع خان پسر میرزا حسن خان پسر عموی من هم بسمت وزارت و پیشکاری بالقب مستشارالملکی همراه آصف الدوله بود و ضمناً او هم کلاهی برای همان روز ورود به حاجی ابراهیم سفارش داده بود و در حقیقت حاج ابراهیم برای تقدیم هردو کلاه به هاشم آباد می‌آمد. روز حرکت چند نفر از اعضای خانواده ما نیز بمشایعت جناب وزیر باین محل رفته بودند و آنچه در اینجا می‌نویسم گفته اقوام من و از قول حاج ابراهیم است.

کدخدای کلاه‌دوزها برای نشان دادن عظمت و قدرت خدا بحضار می‌گفته است که یکنفر پوست فروش در کوچه حمام میرزا علی اصغر که امروز بکوچه نصیرالدوله معروف و خانه همین جناب اجل والی در آنجا واقع است منزل داشت. من برای خرید پوست هفته‌ای یکی دوبار باین خانه می‌رفتم. روی هشتی این منزل بالاخانه محقری بود که صاحب خانه با جاره میداد. از مدتی پیش يك نفر که معلوم نبود امرار او از کجا می‌گذرد این بالاخانه را اجاره کرده بود. آخرهای شب بخانه می‌آمد و صبحهای زود بیرون میرفت. باینکه آدم درست و حسابی بود از فرط استیصال یکسال یکسال کرایه را عقب می‌انداخت.

روزی من برای کارهای خود بخانه آن پوست فروش رفته وزیر هشت منتظر بودم تا صاحب خانه بیرون بیاید. دیدم جوانکی که از لباس و دست و صورتش پیدا بود که شاگرد دیزی‌پز است با يك دیزی خالی از پله‌ها پائین می‌آید و ضمناً غرولند می‌کند و می‌گوید ای بابا چهار تومان ونیم هم می‌شود دیزی یکی صد دینار نسیه خورد؟ ما از بس رفتیم و آمديم و وعده فردا شنیدیم گیوه برایمان نمانده است!! این ناشناس که چهار تومان ونیم دیزی نسیه خورده بود همین حضرت اجل والی خراسان است که امروز با این دم و دستگاه بمقر ایالت خود می‌رود. (تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه صفحه ۱۹۱ و ۱۹۲).

حسابهای خراسان را هنگامیکه آصف الدوله استاندار آنجا بود میرزا محمود

پسر میرزا شفیع صاحب دیوان رسیدگی میکرد. قبلا استیفای خراسان بامیرزا علی پسر میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود. بعد از مردن او چند صباحی این کار را به پسرش میرزا علی محمدخان دادند ولی برخلاف قاعده زمان که کار پدر را برای پسر باقی می گذاشتند میرزا یوسف مستوفی الممالک این کار را به میرزا محمود سابق الذکر داد که در میرزا کاظم جد اعلا باو می پیوست.

این میرزا محمود مردی گشاد باز و بواسطه تیرگی رنگ به میرزا محمود قره معروف و در حیف و میل مال دولت بسیار متهور و بی باک بود. آصف الدوله با وجودی که از قربات وی با مستوفی الممالک اطلاع داشت و بخوبی می دانست که او تحت الحمایه صدر اعظم است. چون مردی یک دنده و غیر قابل انعطاف بود و از این بی ترتیبی ها خوشش نمی آمده شرحی بشاه نوشت و تقاضا کرد که میرزا محمود بدون اطلاع قوام الدوله در حسابها مداخله نکند. والی خراسان طی همین عریضه استدعا کرد که به مجد الملک هم تأکید شود که در مستمریها زیاده روی نکند و الاحوال جات او را نکول خواهد کرد. (برای مطالعه این نامه رجوع کنید بشماره ۶ و ۷ سال سوم مجله یادگار). در اینجا لازم است تذکر داده شود که استاد فقید عباس اقبال مدیر مجله یادگار در حاشیه نوشته که مقصود از قوام الدوله، میرزا محمد آشتیانی جد و ثوق الدوله و قوام السلطنه است، در صورتیکه میرزا محمد آشتیانی در سال ۱۲۶۰ قمری فوت کرده (منتظم ناصری جلد ۳ صفحه ۳۲۷). و آصف الدوله چندین سال بعد از فوت او والی خراسان بوده. بدیهی است منظور از قوام الدوله در نامه مورد گفتگو میرزا عباس خان جد آقایان فروهرهاست که قبلا معاون الملک لقب داشت. مرحوم اقبال راجع به مجد الملک هم متأسفانه دچار سهو القلم گردیده و در حاشیه نوشته که منظور، میرزا محمدخان پدر میرزا علی خان امین الدوله است در حالیکه حاج میرزا محمدخان مجد الملک هم بروایتی در ۱۲۹۷ (منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۶۳) و بروایتی در ۱۲۹۸ (رساله مجدیة صفحه ۵ چاپ سعید نفیسی) وفات کرده و در اینجا اشاره آصف الدوله به میرزا اتقی خان متخلص به عبقری پدر مرحوم جواد سینکی و برادر مرحوم میرزا علی خان امین الدوله است که در ۱۲۹۹ به لقب پدرش ملقب (صفحه ۱۰۴ وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه) و در ۱۳۰۰ بوزارت وظایف و اوقاف منصوب گردید. (صفحه ۱۳۵ همین کتاب اخیر الذکر) آصف الدوله

در اثنای این مأموریت بخیال خریداری املاک یکی از خوانین خراسان می‌افتد و مالک برای فرار از اجرای این امراملاک خود را به عبدالحسین خان نصرت‌الملک یکی از متنفذین محل، اجاره می‌دهد و خود در حرم مطهر حضرت رضا بست می‌نشیند. والی خراسان نیز که در آن اوقات مست باده غرور بوده است دستور می‌دهد که او را از بست خارج کنند. این پیش آمد غوغائی در مشهد مقدس پیاپی می‌سازد که یکی از سلسله جنابان و محرکین سرشناس آنرا شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس معروف نوه فتحعلیشاه نام می‌برند. ظن قریب یقین انگشت خارجیان نیز در این غائله بی‌تأثیر نبوده است. سرانجام آصف‌الدوله پس از دو سال و کسری معزول و بمركز احضار و شیخ‌الرئیس نیز روانه عشق‌آباد می‌شود. شیخ‌الرئیس هنگام عزیمت بوسیله نایب‌السلطنه پیامی منظوم بوسیله تلگراف باین شرح بشاه می‌فرستد:

نایب‌السلطنه برگو بشه پاك سرشت كه ادیبی ز خراسان بتو این بیت نوشت
آصف و ملك سلیمان بتو باد ارزانی ماره «عشق» گرفتیم چه مسجد چه كنشت
شاه در پاسخ این بیات را بنظم درمی‌آورد:

نایب‌السلطنه برگو به خراسانی زشت كه شهنشاه جواب تو بدین بیت نوشت
آصف اربد بشما كرد جزا خواهد دید هر كسی آن درود عاقبت كار كه كشت
در بجبوحه بلوای خراسان دولتیان چنان صلاح می‌بینند كه مسعود میرزا
ظل‌السلطان بسرکوبی شورشیان عازم خراسان شود و وی از اصفهان تلگرافی باین
مضمون:

«خراسانیان بجای خود می‌نشینید و یا از جای برخیزیم» به مشهد مخابره می‌کند (کتاب تاریخ ری و اصفهان نوشته میرزا حسن خان جابری انصاری صفحه ۲۹۳)
سرانجام آتش فتنه پیاپی مردی خیراندیشان محل خاموش و موضوع عزیمت ظل‌السلطان منتفی می‌شود.

میگویند میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله در ایام خانه‌نشینی تهران مکتوبی اعتراض آمیز بشاه می‌نویسد به مضمون اینکه:

«ماچاکران صدیق و درستکار بعد از قتل‌امیر بایستی تکلیف خود را دانسته و از سرنوشت وی عبرت بگیریم و بدانیم که دولت بخد متگذاران صدیق احتیاجی

ندارد. بدبختانه مانیزاشتباه کردیم و اکنون ثمره تلخ آن را می‌چشیم» شاه جواب می‌دهد «جناب آصف‌الدوله، کشتن امیر از اشتباهات جوانی ما بود.» شنیده میشود که این مکتوب هم‌اکنون در خانواده مرحوم نصیرالدوله بدر موجود است. (امیرکبیر و ایران تألیف دکتر فریدون آدمیت صفحه ۵۰۲) پس از وفات میرزا یوسف مستوفی‌الممالک در ۱۳۰۳ قمری و خالی شدن مسند صدارت دشمنان آصف‌الدوله بتصور اینکه ممکن است شاه وی را باین مقام برگزیند باو نسبت جنون می‌دهند. (تاریخ ری و اصفهان صفحه ۲۹۵) بعضی معتقدند که به آصف‌الدوله واقعاً حالت جنون دست داده و اعتقاد برخی این است که او از ترس مصادره اموال فراوانی که در مأموریت‌های مختلف بدست آورده بود خود را به دیوانگی می‌زد.

عبدالله مستوفی می‌گوید «روزی با برادرم و نوکران آقا غلامحسین از گردش بمنزل مراجعت می‌کردیم. يك مرتبه بکوبه بزرگی برخوردیم که بچگی، آن را بنظر ما بزرگتر می‌کرد. هفت هشت جفت فراش از جلو و سواری در دنبال وعده زیادی نوکر از عقب می‌آمدند. سوار شخص خوش نقش و صورتی بود که فاخرترین لباس دوره را دربرداشت و جلودار غاشیه بردوش انداخته جلو اسب حرکت می‌کرد. اسبش بسیار زیبا و زین و یراق آن بسیار عالی و يك جفت قاب طپانچه چرمی طرفین قاش‌زین بود که برهیمه سوار بر مراتب می‌فزود.

من دیدم این سوار خود بخود دارد حرف می‌زند و بادست اشاره بسمت چپ و راست می‌کند و از آقا غلامحسین پرسیدم این شخص کی بود، گفت، آصف‌الدوله حاکم سابق خراسان، من البته بمناسبت میرزا شفیع‌خان مستشارالملک پسر عمویم که در این حکومت وزارت او را داشت اسماً او را شناختم و بعد از چند روز خبر ابتلای آصف‌الدوله بمرض دیوانگی در شهر منتشر شد و حالا می‌فهمم که آن روز اولین روز طلوع دیوانگی او بوده است. می‌گفتند که طلوع دیوانگی او در حضور ناصرالدین شاه و شاید هم همان روزی بوده است که ما باو برخوردیم. شاه راجع به یکی از طوایف ترکمن که همان روزها خبر طغیان آنها رسیده بود مذاکره می‌کند و آصف‌الدوله می‌گوید امر فرمائید چند عراده توپ همراه عده‌ای بفرستند و توپها را جلو آنها وادارند و وروور گلوله باران‌شان کنند و در گفتن کلمه «وورور» حرکاتی می‌کرده که شاه احساس می‌کند مؤمن حواسش مغشوش شده است.

آصف الدوله بهمین مرض بعد از چند ماهی درگذشت و ناصرالدین شاه یکصد هزار تومان مالیات ارث از ورثه خواست که طلا و جواهرات او را حراج کردند و مبلغ مورد مطالبه دارائی وعده اولاد آن‌ها را در نظر می‌گرفت. آصف الدوله جزیک پسر بیست ساله و دو دختر کسی را نداشت و بقدری هم مکنت اندوخته بود که این مبلغ بورثه لطمه جبران ناپذیری نمی‌زد چنانکه ریشه دارائی آقایان بدرهای امروز هم همان میراث جدشان آصف الدوله است.» (تاریخ اجتماعی واداری دوره قاجاریه صفحات ۳۶۲ و ۳۶۳).

میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله سرانجام پس شصت و دو سالگی روز دوشنبه ششم جمادی الاولی از سال ۱۳۰۴ قمری بمرض سکتہ درگذشت. میرزا علیخان امین الدوله می‌گوید: «نصیرالدوله که در اشعار و قصص تبجری داشت مجلس را بمقالات خود می‌آراست.» (خاطرات سیاسی میرزا علیخان امین - الدوله ص ۸۱).

اعتماد السلطنه می‌نویسد :

«شاه خیلی متغیر بودند. بواسطه سرحدات روس و خراسان حواسها خیلی پریشان است اما افسوس که مستشار این امر خطیر نصیرالدوله است که جز چند شعر عربی و دوسه فقره مطالب تاریخی هیچ معلوماتی ندارد. بخت قمار و قدری پرروئی نه غلط گفتم زیاد پرروئی او را صاحب مکنت کرده است و شأنی یافته است.» (وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه ص ۶۹).

نویسندگان خارجی که با نصیرالدوله رقابت و چشم و هم‌چشمی نداشته و مانند همکاران اداری منافع مادی را در نظر نمی‌گرفته صراحت و شجاعت اخلاقی او را ستوده‌اند. مستر بنجامین دومین وزیر مختار آمریکا در ایران هنگامی که نصیر - الدوله به آصف الدوله ملقب شده بوده است می‌گوید:

«آصف الدوله شخصی است قصیر القامه و قطور و رفتار او اگرچه تند و خشن است ولی توأم با ملاطفت می‌باشد. ملاحظه و مصلحت هرگز نمی‌تواند زبان او را به بندد و مکرر برخلاف مصلحت عقیده باطنی خود راحتی در حضور شاه باکمال جسارت اظهار کرده است. من باید اعتراف کنم که بیانات صادقانه و حرفهای رئو راست و صاف و پوست کنده او مرا تحت تأثیر قرار داد زیرا در تهران از بس

اشخاص خوش آمد مخاطب رامی گویند که انسان خسته‌واز زندگی بیزار می‌شود.»

تکمله‌ای بر مقاله آصف‌الدوله‌ها

دوست فاضل و دانشمند، آقای حسین سعادت نوری که آثار ارزنده علمی ایشان را خوانندگان گرامی بخوبی می‌شناسند و مقالات فاضلانه و ممتع و ترجمه‌های شیرین و روان ایشان از جمله دو کتاب نفیس «جنگ ایران و انگلیس» و مجلدات سفرنامه سرپرسی سایکس از مدارك و منابع تاریخ معاصر ایران تواند بود، از محققان و نویسندگانی هستند که بخصوص در شناسائی رجال دوره قاجاریه بی‌گمان اطلاعات کافی و احاطه کامل دارند و سلسله مقالات «آصف‌الدوله‌ها» ی ایشان خود مؤید آن است.

سلسله مقالات آصف‌الدوله‌ها - بطوریکه زمینه برداشت آن نشان میدهد دامنه‌اش تا اواخر زمان قاجاریه هم خواهد کشید - خود در حقیقت يك دوره مختصر تاریخ قاجار است که در آن رؤوس وقایع و بستگی آنها با آصف‌الدوله‌ها و یا سلسله جنابان حوادث و سوانح عصر قاجاریه تشریح میشود و بهمین جهات نگارنده لازم دانست متن‌نامه‌ای تاریخی بقلم الله‌یارخان آصف‌الدوله را که سوادى از آن در آرشیو خصوصی نگارنده موجود است برای تکمیل مقاله آقای سعادت نوری بفرستد.

اصل این نامه بخط رمز و باکشف آن، ضمن مجموعه‌ای از اسناد نامه‌های تاریخی در کتابخانه وزارت امور خارجه ایران ضبط است و تاریخ انشاء آن چنانکه از محتوای مطالب نامه برمیآید یکی دوماه بعد از رفتن آصف‌الدوله بخراسان میباشد.

مخاطب این نامه معلوم نیست ولی ظاهراً آصف‌الدوله آن را به محمد تقی خان فرزند ارشد خود که در این موقع در تهران رئیس تشریفات دربار سلطنتی بود نوشته است. آصف‌الدوله در بین‌السطور این نامه، از اینکه محمد شاه او را بجای اینکه بصدارت عظمی انتخاب نماید به خراسان فرستاده است گله و اظهار رنجش نموده و اعاده و استقرار آرامش و نظم خراسان را صرفاً نتیجه زحمات و مساعی و تدبیر خود دانسته و کوششهای سپاه و پولی را که دولت وقت برای مخارج امنیت

آنجا فرستاده بود ناچیز گرفته است.

اینک متن آن نامه بدون کمترین دخل و تصرفی، برای تکمیل مقالات نفیس آصف‌الدوله‌ها و مزید آگاهی خوانندگان در اینجا نقل میشود :

نور چشم‌ا — این فقره را از قول من در خاکپای مبارک عرض کن که من مدت سی سال در درب خانه خاقان مغفور از خدماتی که به مرحوم نایب‌السلطنه میکردم مقصود من این بوده که درحقیقت خدمتی بسرکار اقدس روحی فداه کرده باشم و خدماتی که بخود سرکار اقدس روحی فداه بعداز فوت نایب‌السلطنه مرحوم کردم و بی مضایقه از جان و مال گذشتم طالب این بودم که در ایام دولت چنین پادشاه ذی جاه، صاحب عزت و آبرو باشم و ثمری که از عمر و خدمات خود دیده‌ام که خداوند عالم مرحمت فرموده است همان سلطنت سرکار اقدس اعلی روحی فداه است. حالا اگر بعداز فضل خدا و از تصدق سرسکار اقدس اعلی روحی فداه و بعداز پنجاه سال عمر، سرکار اقدس روحی فداه مرا در میان کل عالم دور از حضور بخواهند حق اینست که من این زندگی را نمیخواهم. بعداز همه خدمات و مرارت سرکار اقدس روحی فداه از من نظم مملکت خراسان را خواستید چرا بایست با آنهمه مرارت خدمت در مملکت ایران شهرت کند که فلان کس را از خدمت حضور دورخواستند. با وجود اینکه نظم این مملکت را خواستند و از خدمت حضور دور فرمودند، درنظم این مملکت بهرقسمی که مصلحت دولت و پیشرفت کار میدانستم، بعداز فضل خدا و قوت طالع پادشاهی روحی فداه، بآن طوری که بخاطر هیچکس نمیرسید که باین زودی کار این مملکت از پریشانی درآید و خائن‌ها خادم شوند، معمول داشتم و بحمدلله منتظم شدند، این نیست که این استعدادی که در خراسان بود بحث این شد که امر این مملکت باین زودی تنظیم شده. بذات پاک خدا و بسر مبارک سرکار اقدس اعلی روحی فداه قسم است که دوچیز مایه انتظام این مملکت شد یکی توجه سلطان مشرق و مغرب حضرت علی‌ابن موسی‌الرضا صلوات‌الله علیه و سلامه علیه درکارهای سرکار اقدس روحی فداه و دیگر قوت طالع سرکار اقدس روحی فداه بود و بس والا از والی و امثال والی (منظور از والی قهرمان میرزا پسر عباس میرزا است که در زمان بازگشت محمد میرزا به تهران برای انتخاب شدن بولایتعهدی حکمران خراسان گردید) و ما

نوکرها و پنجاه هزار لشکر و صد هزار تومان پول نقد خیلی که سعی میکردند در دو سال این امر منتظم می‌شد نه در یکماه شکرگزاری [کذا] این فقره در درگاه جناب اقدس اعلیٰ بسرکار اقدس اعلیٰ روحی فداه لازم است که در و قتهای خاص که خاصه سرکار اقدس روحی فداه است شکر این فقره را بفرمایند.

- ۱- منتظم ناصری جلد سوم ص ۳۳۴
- ۲- منتظم ناصری جلد ۳ ص ۳۳۷
- ۳- المآثر والاثار ص ۳۵
- ۴- منتظم ناصری جلد ۳ ص ۳۴۶ و تاریخ کرمان یا سالاریه
- ۵- منتظم ناصری جلد ۳ ص ۳۰۶
- ۶- تاریخ کرمان یا سالاریه ص ۴۰۷
- ۷- تاریخ بیداری ایرانیان چاپ ابن سینا ص ۱۷۹
- ۸- سالاریه ص ۴۰۸ این نصرت الدوله را که پسر عباس میرزا نایب السلطنه و پدر عبدالحسین میرزا فرمانفرما است بانواده رسمی او فیروز میرزا نصرت الدوله (فیروز فیروز) وزیرمالیه اوایل سلطنت پهلوی اشتباه نباید کرد
- ۹- المآثر والاثار ص ۳۲
- ۱۰- خاطرات اعتمادالسلطنه ص ۲۰۹
- ۱۱- منتخب التواریخ مظفری تألیف حاج میرزا ابراهیم خان صدیق الممالک کاشانی ص ۴۳۶
- ۱۲- المآثر والاثار ص ۱۱ و یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه نگارش دوستعلی معیرالممالک ص ۹
- ۱۳- منتخب التواریخ صفحات ۴۶۴ و ۴۶۵
- ۱۴- نگاه کنید بشرح حال اتابیک بقلم دوستعلی خان معیرالممالک
- ۱۵- منتظم ناصری جلد ۳ ص ۳۲۵ و کتاب سپهسالار اعظم نوشته محمود فرهاد معتمدی ص ۱۲۷
- ۱۶- مطلع الشمس جلد ۲ ص ۱۴۵
- ۱۷- برای تفصیل قضیه رجوع کنید به فصل ۲۶ سفرنامه سایکس باهشت سال در ایران ترجمه نویسنده این سطور.
- ۱۸- سفرنامه سایکس صفحات ۳۶۲ و ۳۶۳
- ۱۹- از منتخب التواریخ صفحه ۵۰۴ و ۵۰۸
- ۲۰- تاریخ بیداری ایرانیان ص ۱۰۱ و انقلاب ایران تألیف ادوارد براون ترجمه احمد پژوه ص ۳۹۵
- ۲۱- منتخب التواریخ ص ۵۳۰
- ۲۲- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف محمود محمود جلد (۶) صفحه ۱۷۰۹ صفحات ۱۷۳۸ و ۱۷۳۹
- ۲۳- صفحات ۳۳۴ تا ۳۳۶ همان کتاب و صفحات ۸۳ و ۸۴ جلد اول تاریخ مشروطه ایران تألیف احمد کسروی و صفحه ۱۱۲ جلد دوم تاریخ انقلاب مشروطیت ایران نگارش دکتر مهدی ملک‌زاده
- ۲۴- تاریخ بیداری ایرانیان ص ۳۳۹ و تاریخ کسروی جلد اول ص ۸۵ و جلد دوم تاریخ دکتر ملک‌زاده ص ۱۲۱
- ۲۵- جلد اول دیوان ملک الشعرا چاپ امیرکبیر صفحه ۳۰
- ۲۶- صفحه ۱۸ همان کتاب
- ۲۷- تاریخ انقلاب ایران صفحه شش
- ۲۸- تاریخ بیداری ص ۲۵۳
- ۲۹- صفحات ۳۶۸ و ۳۶۹ همان کتاب
- ۳۰- منظور میرزا عبدالله خان پسر امین دربار است که ابتدا ناظم مدرسه سیاسی بود و قوام‌الوزراء لقب داشت و بعد ملقب به محقق الدوله و مدیر همان مدرسه شد. نگاه کنید بتاریخ بیداری ص ۵۴۱ و تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه صفحات ۹۴ و ۱۱۵ جلد دوم.
- ۳۱- مذاکرات دوره اول قانون‌گذاری از انتشارات روزنامه کیهان ۹۵

- ۳۲- تاریخ مشروطه ایران تألیف کسروی
صفحه ۲۰۴ جلد اول
- ۳۳- مذاکرات مجلس صفحه ۱۳۵
- ۳۴- تاریخ کسروی صفحات ۲۲۶ و ۲۲۷
جلد اول ۲- ابضاً صفحه ۲۷۸
- ۳۵- تاریخ انقلاب ایران ضمیمه شماره ۷
سال ۱۴ مجله یغما صفحه ۴۲
- ۳۶- تاریخ انقلاب مشروطه ایران نوشته
دکتر مهدی ملک‌زاده جلد دوم صفحه ۲۶۸
- ۳۷- تاریخ کسروی صفحه ۴۸۰ جلد اول
- ۳۸- ابضاً ص ۴۰۶ و ص ۴۰۷
- ۳۹- ابضاً ۴۶۳
- ۴۰- ابضاً ص ۴۸۰
- ۴۱- از کتاب آبی بنقل از صفحات ۱۹۷
و ۱۹۸ کتاب آرزو تألیف عباس اسکندری
- ۴۲- خاطرات و خطرات ص ۲۱۰
- ۴۳- تاریخ معاصر یا حیات یحیی جلد
دوم صفحات ۱۷۱ و ۱۷۲
- ۴۴- خاطرات و خطرات ص ۲۱۰
- ۴۵- ابضاً ص ۲۱۳
- ۴۶- تاریخ معاصر یا حیات یحیی جلد
دوم صفحات ۲۵۰ و ۲۵۴ و ۲۵۶
- ۴۷- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران نوشته
دکتر مهدی ملک‌زاده جلد پنجم ص ۹۹
- ۴۸- صفحه ۲۵۶ جلد پنجم همان کتاب
و صفحه ۱۵ جلد دوم تاریخ کسروی
- ۴۹- صفحه ۱۰۷ جلد ششم تاریخ ملک‌زاده
- ۵۰- صفحه ۵۰۸ جلد اول شرح زندگانی
من چاپ دوم
- ۵۱- ص ۶۲ سالنامه ۱۳۴۲ روزنامه دنیا
- ۵۲- شماره‌های مرداد و شهریور و دیماه
۱۳۲۷ مجله اطلاعات ماهیانه

حاج میرزا ابوالحسن خان شیرای معروف به ایلچی کبیر

دومین وزیر امور خارجه ۱۱۹۰-۱۲۶۲ ه. ق

میرزا ابوالحسن خان شیرازی بسال ۱۱۹۰ ه. ق در شیراز متولد گردیده و پسردوم میرزا محمد علی اصفهانی است که بسمت منشی در دستگاه نادر شاه افشار به خدمت اشتغال داشت. کریم خان زند که بسلطنت رسید میرزا محمد علی بریاست سر رشته داری قشون منصوب گردیده و چندی بعد دختر بیوه حاج هاشم کدخدا باشی شیراز را به حباله نکاح درآورد و ثمره این ازدواج میرزا ابوالحسن خان خواهرزاده و داماد و میرزا ابراهیم خان اعتمادالدوله است.^۱ یکی از دخترهای اعتمادالدوله نیز همسر محمد تقی میرزا حسام السلطنه پسر فتحعلیشاه^۲ و دیگری زوجه حاج محمد حسین خان امین الدوله (نظام الدوله بعد) صدر اصفهانی بود.^۳ ابراهیم خان ناظر پسر صدر که نوه دختری اعتمادالدوله بود خدیجه سلطان عصمت الدوله دختر فتحعلی شاه را به زوجیت گرفت و فتحعلی شاه از قول پسرهای او حاج میرزا علی رضا پسر اعتمادالدوله را حاج دائی خطاب مینمود. (تاریخ قاجاریه سپهر جلد اول صفحه ۳۲۶ و ایضاً تاریخ عضدی صفحه ۲۹ ضمن زیر نویس صفحه ۳۶ شماره پنجم سال اول مجله یادگار نوشته شده که محمد تقی میرزا حسام السلطنه و حاج محمد حسین خان صدر اصفهانی خواهرهای عیال حاج ابراهیم اعتمادالدوله شیرازی را بزوجیت داشتند که البته اشتباه است).

نخستین وزیر امور خارجه ایران در زمان سلاطین قاجاریه میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط اصفهانی است و نظر کسانی که ابوالحسن خان را اولین وزیر امور

خارجه میدانند و مدعی هستند که معتمدالدوله رسماً سمت وزارت نداشت، به استناد شرح مستدلی که دانشمند محترم آقای محیط طباطبائی تحت عنوان «نخستین وزیر امور خارجه ایران» در شماره دوازدهم دوره دوم نشریه وزارت خارجه نوشته‌اند، مردود و خالی از اعتبار است و ابوالحسن‌خان را دومین وزیر امور خارجه ایران باید دانست.

مادر میرزا ابوالحسن‌خان یعنی خواهر اعیانی میرزا ابراهیم‌خان اعتمادالدوله از شوهر اولش پسری داشت بنام محمد اسمعیل استاد که پس از انتصاب حاج میرزا ابوالحسن‌خان به وزارت امور خارجه، از شیراز به تهران آمد و به منصب نیابتی وزارت خارجه سرافراز گردید. محمد اسمعیل استاد پس از چندی از این مقام استعفا کرد و با سمت وزیر وظایف فارس به شیراز مراجعت نمود و در ۱۰۶۲ ب سن هشتاد دوسالگی وفات یافت.^۴

محمد اسمعیل استاد پدر میرزا محمد علی‌خان شیرازی است که در ۱۹ رمضان ۱۲۶۷ بفرمان ناصرالدین شاه به سمت وزیر دول خارجه برگزیده شد و تا ۱۸ ربیع الثانی ۱۲۶۸ که زندگی را بدرود گفت مستقلاً وزیر خارجه بود.^۵

هنگامیکه میرزا اسداله‌خان پسر اعتمادالدوله به حکمرانی لرستان و خوزستان منصوب گردید میرزا ابوالحسن‌خان که پسر عمه و شوهر خواهرش بود به نیابت از طرف وی حاکم شوشتر و دزفول شد.^۶ ستاره اقبال صدراعظم شیرازی که بسال ۱۲۱۵ افول کرد بستگان و خویشاوندانش دستگیر و بعضی مکفوف البصر و برخی معدوم‌الاثر گردیدند. میرزا اسداله‌خان هم در این گیرودار از دو دیده فاینا و با سایر بازماندگان اعتمادالدوله مجبور به توقف در اصفهان شد و بعدها که فتحعلیشاه مجدداً با این خانواده برسر لطف آمد به بروجرد نزد محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه شوهر خواهرش رفت.^۷ ابوالحسن‌خان شیرازی هم در موقع گرفتاری میرزا اسداله‌خان فراراً از شوشتر به قم روانه گردید و در حرم مطهر حضرت فاطمه المعصومه تحصن جست. حسین قلی‌خان برادر فتحعلیشاه بسال ۱۲۱۶ برای دومین بار علم‌تمرد و طغیان برافراشت چون سرانجام کاری از پیش نبرد به آستانه مقدسه حضرت معصومه پناهنده شد. فتحعلیشاه که در تعقیب برادر بود به زیارت حرم مطهر قم رفت و حسین قلی‌خان را مورد عفو قرارداد. ابوالحسن‌خان نیز موقع را

مغتنم شمرده و با عجز و لابه از شاه امان گرفت و اجازه خواست که به مکه معظمه مشرف شود، فتحعلیشاه به تقاضای او روی موافق نشان داد و ابوالحسن خان عازم زیارت بیت الله الحرام شد.^۸

حاج میرزا ابوالحسن خان پس از انجام مناسک حج به هندوستان رفت و در حیدرآباد دکن توقف نمود و در خدمت پادشاه آنجا از پرتو شهرت و آوازه اعتمادالدوله با ماهی دویست روپیه به منصب منادمت رسید و در همین ایام بود که دل به گرو عشق شاهی فیض بخش نام سپرد و کلیه اندوخته و نقدینه خود را در راه او به باد داد. توقف میرزا ابوالحسن خان در حیدرآباد چهار سال تمام بطول انجامید و ظاهراً در همین مسافرت بزبان انگلیسی آشنائی پیدا کرد و پس از اینکه اطلاع یافت فتحعلیشاه از توسن غضب پیاده شده و بازماندگان اعتمادالدوله را از نو مورد تفقد قرار داده است از هندوستان به شیراز رفت و در دستگاه حسین علی میرزا فرمانفرما به منصب بساولی سرافراز گردید. حاج میرزا ابوالحسن خان چون باجناب حاج محمد حسین صدر اصفهانی «مستوفی الممالک دیوان معظم» و وزیر استیفا بود به این شغل جدید سرفرود نیامد و از شیراز به تهران آمد و برای اشتغال بکار به صدر اصفهانی متوسل گردید. ورود ابوالحسن خان به تهران مصادف بود با همان اوقاتی که سرهارفورد جونز از طرف دولت انگلیس به تهران آمده بود و در منزل حاج محمد حسین خان اصفهانی سکونت داشت. در همین اوان ملکم نماینده کمپانی هند شرقی نیز که چندی بعد با موافقت فتحعلیشاه رهسپار مرکز گردید برای دومین دفعه به ایران آمد و به انتظار اجازه شرفیابی در بوشهر رحل اقامت افکند.^۹ سرهارفورد جونز از فتحعلیشاه تقاضا کرد که بمنظور تشیید ارکان دوستی دولتین ایران و انگلیس یکنفر را به سمت نمایندگی به لندن بفرستد. صدر اصفهانی با استفاده از این پیش آمد حاج میرزا ابوالحسن خان را برای تصدی سفارت ایران به فتحعلیشاه پیشنهاد کرد و وی بلقب خالی مفتخر و سفیردار لندن شد.^{۱۰}

حاج میرزا ابوالحسن خان اوایل ربیع الثانی ۱۲۲۴ به اتفاق موریه که از همراهان سرهارفورد جونز بود از راه تبریز و ارزنة الروم عازم انگلستان گردید و چون از اسلامبول میگذشت نامه‌ای نیز با هدایا بوسیله او برای بابعالی فرستاده

شد هیئت نمایندگی فوق‌العاده ایران عبارت از هشت نفر بود: حاج میرزا ابوالحسن خان شیرازی بعنوان سفیر فوق‌العاده فتحعلیشاه، عباس بیك منشی، کربلائی حسن ناظر و آشپز، محمد رحیم بیك جلودار، حسین و هاشم پیش‌خدمت، عبدالله و صادق فراش. میرزا ابوالحسن خان شیرازی شرح این مأموریت را تحت عنوان حیرت‌نامه نوشته و موریه نیز جزئیات این مسافرت را در دو جلد کتاب که بعنوان «مسافرت در ایران و ارمنستان و آسیای صغیر تا استانبول» به رشته تحریر کشیده به تفصیل شرح داده است. جیمز موریه همان مرد مغرض و بد طینتی است که در کتاب حاج بابا، ایران و ایرانی را بیاد استهزا گرفته و سرتاسر مندرجات کتاب او شرح سخریه‌آمیز سفارت حاج میرزا ابوالحسن خان و مذمت و بدگوئی از اعمال و افعال اوست در صورتیکه در این مسافرت از خوان نعمت میرزا ابوالحسن خان متنعم بوده و در مقدمه سفرنامه خود از او به تکریم و احترام یاد میکند: «میگوید: «از جانب من بسی ناسپاسگزاری است اگر در اینجا مراتب امتنانی را که مدیون همسفر خود میرزا ابوالحسن خان ایلچی سابق ایران هستم بیان نکنم. زیرا که وی در باب بسیاری از موضوعات مربوط به ایران اطلاعات جامعی بمن داده و در تحصیل زبان فارسی با همان سیره نیک و سعه صدری که مخصوص او است بمن مساعدت کرده»^{۱۱}. انتشار کتاب حاج بابا از همان ابتدا انعکاس بسیار نامطلوبی داشت و افکار عمومی ایرانیان را بهیجان آورد. رضاقلی‌خان هدایت مینویسد: «میگویند مستر موریه دو کتاب تألیف کرده و از نیک و بد سفارت خود هرچه دیده و شنیده در آن درج نموده و از سفیر ایران یعنی حاج میرزا ابوالحسن خان شکایت و حکایت بسیار برنگاشته است»^{۱۲}.

موریه گوید: «وقتی که سفیر فوق‌العاده ایران بخاک انگلستان رسید در شهر پلایموت در مهمانخانه بسیار خوبی برای او منزل تهیه نموده بودند. سفیر ایران این قبیل محل‌ها را عموماً کاروانسرا مینامند. اطاق سفیر با آئینه‌های قدی که در ایران برای رجال متشخص و آبرومند تهیه میکنند مزین بود. سفیر میگفت این قبیل منازل شایسته پادشاهان می‌باشد و هنگام شام از بشقاب‌های متعددی که روی میز چیده بودند بحیرت افتاده بود صاحب مهمانخانه بتصور اینکه برای مشرق زمینی‌ها رختخواب بسیار گرم باید تهیه کند تعداد زیادی پتوی ضخیم روی تخت سفیر

ایران انداخته بود و سفیر ایران که از شدت گرما نتوانسته بود بخوابد ناچار نیمه‌های شب از روی تختخواب برمیخیزد و در یوان و سرسراگردش میکند. مستخدمین مهمانخانه که این وضع را مشاهده مینمایند بدنبال او راه میافتند ولی مقصود او را نمی‌فهمند. صبحگاهان يك دستگاه کالسکه برای همراهان سفیر کرایه میکنند و با اینکه کالسکه مزبور گنجایش شش نفر مسافر را داشته است بیش از چهار نفر در آن سوار نمیشوند. سرانجام پس از اینکه وسایل نقلیه بیشتری فراهم می‌آورند مأمورین ایران مثل این که میخواهند از جاده خطرناکی عبور کنند تفنگهای خود را سردست میگیرند و هرچه به ایشان گفته میشود که همه جا امن و آرام است باور نمیکنند. کالسکه‌ای که برای وزیر مختار ایران تهیه شده بود خیلی آراسته و مجلل بود و سفیر ایران از این بابت خیلی خوشحال بنظر میرسید و از سرعت سیر آن تعجب مینمود. در فاصله دومتزلی لندن دو نفر از اعضای وزارت امور خارجه به استقبال آمدند و تبریک ورود گفتند ولی وزیر مختار ایران هر آن انتظار عده دیگری را میکشید و تصور مینمود که در این جا هم مثل ایران باید یکی از معاریف محل باجمع کشی به استقبال او بیاید و هرچه به او تذکر داده میشد که در انگلستان چنین رسمی معمول نیست باور نمیکرد و عدم انجام چنین مراسمی را يك نوع بی‌احترامی نسبت بخود تلقی مینمود و معلوم بود که اظهارات اینجانب نیز در این زمینه بیشتر او را ناراحت میکند. میرزا ابوالحسن خان آخر الامر چون دید خبری از تشریفات مفصل نیست دستور داد شیشه‌های کالسکه را بالا بکشند تا از مردم ره‌گذر کسی متوجه او نشود. وزیر مختار ایران از این طرز ورود خیلی گله‌مند بود و میگفت این رسم پذیرائی سفیران خارجی نیست و این ترتیب به گریزاندن کالای قاچاق بیشتر شباهت دارد تا به ورود یکنفر وزیر مختار و در ضمن یادآوری پذیرائی و استقبال مجلل و با شکوهی که در ایران از سفیر انگلیس بعمل آمده بود اظهار داشت توقع این بود که متقابلاً برای سفیر ایران همان تشریفات را قائل شوند نه اینکه ساده و با چنین بی‌اعتنائی او را به لندن پایتخت انگلستان وارد کنند. میرزا ابوالحسن خان بهر حال با اوقات تلخ و ناراحتی وارد لندن شد و در عمارت آبرومند و مجللی که برای او تهیه شده بود سکنی گرفت و دو روز متوالی پذیرائی کاملی از او بعمل آمد اما با این وصف دست از شکایت خود برنمیداشت و مکرر از طرز ورود خود گله میکرد.

سفیر ایران معتقد بود که نامه پادشاه ایران را باید هرچه زودتر به پادشاه انگلستان برساند و تأخیر در انجام این امر دلیل به بی‌اعتنائی دولت انگلیس به دولت شاهنشاهی ایران خواهد بود. متأسفانه کسالت پادشاه انگلستان شرفیابی‌اش را به تعویق انداخت و این پیش‌آمد باعث شد که میرزا ابوالحسن خان بیشتر دلتنگ و مکدر شود. وی بیم آن را داشت که شاهنشاه ایران به‌مین سبب ممکن است نسبت باو غضبناک شود و در مراجعت جان او به خطر بیفتد و شاه حکم کند سراو را از بدن جدا کند. خوشبختانه کسالت شاه زود مرتفع و روز شرفیابی تعیین گردید. سفیر ایران خیلی مایل بود که از کلیه آداب و رسوم شرفیابی استحضار حاصل کند تا در انجام یکایک آنها بکوشد و از هیچ نکته‌ای غفلت نرزد.

پادشاه انگلستان خیلی ساده و بی‌تکلف سفیر ایران را بار داد. در ایران کسانی که قصد شرفیابی دارند همینکه شاه را از دور می‌بینند باید باطمینان و تأنی و باکمال وقار و متانت جلو بروند و پیوسته تعظیم کنند و در فاصله معینی کفش‌ها را از پا در آورند. البته در انگلستان چنین مراسمی معمول نبود و سفیر ایران یک راست داخل اطاق شد و پادشاه وسط اطاق سرپا ایستاده بود و تعظیم و تکریم و تشریفات مخصوصی هم لازم نداشت و سفیر کفشهای خود را هم از پایرون نیاورده و عجیب‌ترین استوار نامه‌اش را نیز مستقیم بدست خود شاه داد. و قتیکه سفیر ایران داخل اطاق پادشاه شد و دید فقط یک نفر پیرمرد وسط اطاق ایستاده است ابتدا تصور کرد که این مرد دربان اطاق پادشاه است ولی فوراً به او تذکر داده شد که پادشاه همین مرد سالخورده می‌باشد. (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد اول صفحات ۹۱ و ۹۲ و ۹۳). ابوالحسن خان ۲۵ نوامبر ۱۸۰۹ (۱۲۲۴ ه. ق) وارد لندن شد و نامه او حاکی از اینکه دولت انگلیس سرهارفورد جونز را نماینده صلاحیت‌دار و تام‌الاختیار خود میداند و ملکم باید خاک ایران را ترك کند در ۱۲۲۵ به طهران رسید. (تاریخ قاجاریه سپهر جلد اول صفحه ۱۱۶) در لندن سرگوراوزلی بارونت به میزبانی و مهمانداری سفیر ایران تعیین گردید و چون دولت انگلیس بوسیله سرهارفورد جونز متعهد شده بود که همه ساله معادل یکصد و بیست هزار تومان از بابت جنگ ایران و روس بدولت شاهنشاهی بپردازد و بتقاضای حاج میرزا ابوالحسن خان موافقت کرد که مبلغ مزبور را بدویست هزار تومان در سال افزایش دهد. دولت انگلیس در ضمن

سالی یک هزار و پانصد تومان نیز در وجه میرزا ابوالحسن خان برقرار و کمپانی هند شرقی را مکلف کرد که همه ساله این مبلغ را به او بپردازد.^{۱۳} ادوارد ایستویک در سفرنامه خود مینویسد: «میرزا ابوالحسن خان، هم وزیر مختار و هم وزیر امور خارجه فتحعلیشاه بود و همان ایلچی معروف است که مستر موریه در کتاب خود به نام حاج بابا، او را باین اسم معرفی کرده است. میرزا ابوالحسن خان پس از مرگ مبلغ هنگفتی در کمپانی هند شرقی ودیعه داشت و کم و بیش کلیه این وجوه برای ورثه او باقی و چون این پول را نمیتوان به خارج نقل و انتقال داد ورثه او هیچگاه مفلس و بی چیز نخواهند شد.»^{۱۴} ابوالحسن خان مرد حاضر جواب و بذله گوئی بود که معروف است روزی در لندن در یک مجلس ضیافت خانمی از او می پرسد آیا راست است که در ایران مردم آفتاب را می پرستند. او بیدرنک در جواب میگوید: بلی سرکار خانم درست است اگر شما هم آفتاب را میدیدید همین کار را میکردید.^{۱۵} سرهنگ کاسپار دروویل در سفرنامه خود می نویسد: «میرزا ابوالحسن خان در نخستین مأموریت سفارت خویش در انگلستان از طرف یکی از رجال بزرگ این کشور به ناهار دعوت شد. میزبان از نظر مهمان نوازی در وسط زمستان، به زحمت زیاد، مقداری مارچوبه تهیه کرد و سر سفره نهاد. اما میرزا ابوالحسن خان از این امر برآشفته و گفت مگر من اسبم که علف سبز برایم تهیه کرده اید! ^{۱۶}»

حاج میرزا ابوالحسن خان پس از هشت ماه باتفاق سرگوراوزلی که بسمت وزیر مختار انگلیس در ایران تعیین گردیده بود لندن را به قصد تهران ترك نمود و باد مخالف عنان از کف ناخدا در ربود و پس از چندی کشتی در بندر ریودو-ژانیرو از سواحل برزیل که در آن اوقات جزو مستعمرات پرتغال بود لنگر انداخت. پادشاه پرتغال که در همان اوان از ترس ناپلئون بناپارت به آنجا گریخته بود از سفرای انگلیس و ایران پذیرائی گرمی بعمل آورد و سرانجام ایلچی کبیر در ۱۲۲۶ از راه بوشهر به تهران آمد و سرگوراوزلی که به السنه فارسی و عربی و ترکی و فرانسه و روسی آشنا بود به منزل حاج محمد حسین خان صدراعظمی وارد شد «سرگوراوزلی پس از شرفیابی به حضور فتحعلیشاه فرصت را مغتنم شمرد و از میرزا ابوالحسن خان شیرازی تعریف و تمجید بسیار کرد. شاه نیز فی المجلس او را احضار نمود و وی بیدرنک حاضر شد و دست بسینه کنار حوض ایستاد. شاه

او را مخاطب قرارداد و گفت: آفرین، آفرین ابوالحسن!! تو روی مرا در مملکت بیگانه سفید کردی، من هم روی تو را سفید خواهم کرد. تواز نجیب‌ترین خانواده‌های مملکت من هستی به‌حول وقوه‌اللهی من تو را بمقامات بلند اجدادت خواهم رسانید. در این موقع ابوالحسن خان به خاك افتاد و پیشانی بر زمین مالید و شاه را دعا و ثنای فراوان گفت.^{۱۷}

سال ۱۲۲۸ هجری قمری همان سالی است که انگلیسیها کوشش داشتند تمام دول اروپا را در مقابل فرانسه متحد و در سایر نقاط صلح برقرار کنند و بکمک و معاضدت روس‌ها هرچه زودتر ناپلئون را از میان بردارند. در همین سال بود که دولت ایران با تجهیز قوای امدادی نیروی آماده بخدمت خود از هرسو بمنظور حمله شدیدی به روس‌ها تقویت کرده ولی ناگاه مأمورین انگلیس بمیان افتادند و بعنوان صلاح اندیشی مقتضی چنین دیدند که ایران و روسیه برای ترك جنگ و خصومت و استقرار صلح و مسالمت با یکدیگر وارد گفتگو شوند بنابراین ژنرال ورتیشچف از طرف روسیه تزاری و میرزا ابوالحسن خان بنمایندگی دولت شاهنشاهی انتخاب گردیدند و قرار شد که این دونفر با اشخاص صلاحیت‌دار در محل مناسب با یکدیگر ملاقات و به عقد قرارداد صلح مبادرت نمایند. میرزا محمد تقی لسان‌الملک سپهر میگوید: ایلچی انگلیس درکار مصالحه ابرام والاحاج نمود عاقبت سخن بر آن نهادند که حاج میرزا ابوالحسن خان شیرازی سردار روس را دیدار کند و کار مصالحت را به پایان برد. پس حاج میرزا ابوالحسن خان شیرازی بر حسب فرمان رهسپار شده در چمن گلستان قرا باغ فرود شد و رتیشچف شرط پذیره بجای آورده باهم بنشستند و سخن در پیوستند. ورتیشچف بنگارنده خود فرمود که صورت صاحنامه را که معروف به معاهده گلستان است نگار دهم.^{۱۸}

موریه گوید: «چون ژنرال رتیشچف نماینده روسیه دارای القاب و امتیازات مخصوصی بود برای نماینده ایران هم خواستند القاب و امتیازات مشابهی قائل شوند که در مقابل القاب و عناوین نماینده روسیه جلوه کند لذا این عبارت را برای نماینده ایران در معاهده گلستان نوشتند: «صاحب عطایای خاص پادشاهی از خنجر و کارد و شمشیر و اسب مرصع یراق و ملبوس ترمه و محرم اسرار نهان و مشیر اکثر امور دولت علیه ایران از خانواده دودمان وزارت و از امرای واقفان حضور».^{۱۹}

پس از اینکه سرگوراوزلی اساس دوستی فیما بین دولتین ایران و روسیه را استوار ساخت مسترموریه نایب خود را مأمور به توقف در ایران کرد و در بهار ۱۲۲۹ ه.ق از طریق روسیه روانه انگلیس شد. در همین اوان میرزا ابوالحسن خان شیرازی نیز از طرف دولت ایران عازم سن پترزبورغ گردید تا معاهده گلستان را به امضای امپراطور روسیه برساند و با کمک و همراهی سرگوراوزلی کار مسالمت را چنان به پای برد که روسیان دست از اراضی ایران که در مدت منازعت مداخلت کرده اند بازدارند.^{۲۰}

عبدالرزاق بیك دنبلی نویسنده تاریخ مآثرسلطانی در جزو وقایع سال ۱۲۲۹ چنین مینویسد: «میرزا ابوالحسن خان شیرازی را مأمور به سفارت روس ساخته مقرر داشتند که به راهنمایی و استصواب ایلچی مشارالیه (یعنی سرگوراوزلی بارونت) در دولت روس آنچه باید و شاید و صلاح داند بظهور رساند تا مطالب منظور دولت ایران مقرون به حصول گردد».^{۲۱}

فتحعلیشاه هدایائی هم از قبیل دوزنجیر فیل و ده رأس اسب و یکصد طاقه شال کشمیری و چند رشته تسبیح مروارید و بعضی جواهرات گرانبها و شمشیرهای خراسانی و زریهای مفتول بافت اصفهان و قوطیهای مرصع پادزهر و قالیهای ابریشمی بوسیله میرزا ابوالحسن خان برای امپراطوری روس فرستاد و متوقع بود که نقاط از دست رفته مجدداً بتصرف دولت ایران درآید.^{۲۲} و سرگوراوزلی به عهد خود وفا کند و حتی الامکان موافقت الکساندر امپراطور روسیه را در این زمینه جلب نماید. الکسیس سولتیکف نقاش و جهانگرد روسی راجع به مأموریت میرزا ابوالحسن خان به روسیه چنین مینویسد: «در عبارت ترجمه از طرف راقم این سطور تصرفی بعمل نیامده است». در همان ایام (یعنی ۱۲۲۹ ه.ق) موضوع سفارتی مهم که بایستی از ایران به سن پترزبورگ بیاید پیش آمد. من نمیتوانم بگویم در تمام مدتی که این سفارت برای پیمودن راه گذراند با چه بی صبری دقایق را می شمردم. بالاخره رسید و روزی زمستانی و مه آلود بود. نزدیک به ساعت بعد از ظهر، هنگامیکه شفق شروع میشود، پس از انتظاری طولانی و تبنك در کنار پنجرهای از خانه ما، که بر کرانه نوا باز میشد، سرودی جنگجویانه از پاسداران اسب سوار شنیدم. هنوز آن سرود در گوش من طنین انداز است. از دور دوهیکل عجیب

دیدم که بانوسانی مخصوص پیش می‌آمدند. دو پیل چکمه‌پوش که بطرزی حیرت‌انگیز به نقش و نگار آراسته و با پارچه پوشیده شده بودند با حرکتی آرام در پیشاپیش یساولان راه می‌رفتند. بنظر آمد مظهري از دنيای ديگري مي‌بينم. دو سياه حبشی، که از مخمل یراق دوزی شده بطرزی باشکوه لباس برتن داشتند، براسبانی کف برده‌ان آمده بدنبال آنها می‌آمدند. سپس دوازده اسب سرکش، که تقریباً همه آنها خاکستری و هدیه فتحعلیشاه به امپراطور روس الکساندر بودند، آمدند دهنه اسب‌ها در دست ایرانیانی بود که جامه سیاه برتن داشتند، و پیاده راه می‌پیمودند و از سرمائی که به آنان رنج میداد چهره‌هائی سخت عبوس داشتند. يك دسته اسب سوار ایرانی که تمام آنان از زری وشال کشمیری که برتن داشتند، می‌درخشیدند، به نظر آمد. این دسته قبل از کالسکه طلای سلطنتی قرار داشت. در کالسکه هشت اسبه، که غلامان و یساولان اطراف آن را گرفته بودند، میرزا ابوالحسن خان سفیر، با جبه کشمیر سفید و ستاره الماس و حمایل سبز و نشان آفتاب، دیده میشد. نه اسب، که بطرزی خارق‌عاده به آنان یراق زده بودند، و دهنه آنان در دست سواران قرمزپوش بود گذشتند و کوبه با دسته قزاقان وزره‌پوشان تمام شد. این صحنه شگرف که مردم مدتهای مدید در انتظار آن بودند در ذهن من تأثیر عمیق بخشید و در من برای رفتن به آسیا مخصوصاً بایران، میل فوق‌العاده‌ای ایجاد کرد. تمایلی که مدتها بعد یعنی در سال ۱۸۳۸ توانستم برآورده سازم^{۳۳}.

میرزا ابوالحسن خان حوالی سن پترزبورگ اطلاع یافت که امپراطور بواسطه جنگ فرانسه و روسیه به نقاط سرحدی فرانسه و اتریش (نمسه) رفته است و در فاصله کوتاهی مراجعت خواهد کرد و بهمین سبب موقتاً در یکی از باغات سلطنتی خارج شهر منزل گرفت تا امپراطور به پایتخت بازگردد. پس از معاودت امپراطور به سن پترزبورگ بزرگان شهر تا سه فرسنگ از نماینده ایران استقبال کردند و میرزا ابوالحسن خان با فروشکوه فراوان در حالی که عده‌ای نظامی در طرفین خط سیر او بصف ایستاده بودند وارد پایتخت روسیه شد دفعه اول که ابوالحسن خان بحضور امپراطور باریافت از بیانات او چنین استنباط کرد که روسیه‌زاری تفلیس و شیروان و چند نقطه دیگر را مجدداً به دولت شاهنشاهی واگذار میکند و وی در مراجعت بواسطه حسن انجام این مأموریت مورد نققد فتحعلیشاه قرار خواهد

گرفت. اما دفعه دوم امید او تبدیل به یأس گردید و متوجه شد که امپراطور روسیه چون دیگر از جانب ناپلئون آشفته خاطر نیست از نظر سابق عدول کرده و اظهارات او کاملاً مغایر با بیانات جلسه گذشته است.^{۲۴} سرگوراوزلی در سفرنامه خود می‌نویسد: «میرزا ابوالحسن خان سفیر فوق‌العاده ایران در دهم آپریل ۱۸۱۵ وارد پترزبورگ شد و پس از مشورت با من مصمم گردید به انگلستان برود».^{۲۵} ابوالحسن خان در این مأموریت متأسفانه نتوانست کاری به نفع ایران صورت دهد و به اتفاق یرملوف سردار قفقاز که برای مذاکره با دولت شاهنشاهی به سمت ایلچی مختار دولت روسیه تعیین گردیده بود عازم مراجعت به ایران شد.^{۲۶}

میرزا ابوالحسن خان در اواسط سال ۱۲۳۳ سفارت ایران در لندن انتخاب گردید و به او مأموریت داده شد که دولت انگلیس را از خط مشی سیاسی روسیه تزاری و وضع رفتار مقامات سن پترزبورگ آگاه و صراحتاً خاطر نشان سازد که دولت مزبور ظاهراً سیاست دفع‌الوقت پیش گرفته و بیم آن میرود قریباً معاهده گلستان را که به میانجیگری مأمورین انگلیس انعقاد یافته است لغو کند و از نو با ایران وارد ستیزه و پیکار شود. چون دولت انگلیس متعهد شده بود همه ساله مبلغ دویست هزار تومان به دولت ایران بپردازد و از بعد از عقد معاهده گلستان پرداخت نصف این مبلغ را به عهده تأخیر انداخته بود میرزا ابوالحسن خان مأمور شد که وجوه عقب افتاده را مطالبه و وصول کند. فتحعلیشاه بوسیله او هدایائی هم از قبیل يك قبضه شمشیر مرصع و دوازده رأس اسب عربی و چند مروارید گران بها و چند تخته‌قالی نفیس و ممتاز برای پادشاه انگلستان فرستاده و چون میرزا ابوالحسن خان از راه اسلامبول عازم محل مأموریت بود نامه‌ای هم برای سلطان محمودخان امپراطور عثمانی و نامه‌ای برای لوئی هیجدهم پادشاه فرانسه و نامه‌ای نیز برای امپراطور اتریش (نمسه) فرستاده شد.^{۲۷} و ضمناً میرزا عبدالحسین خان خواهرزاده میرزا ابوالحسن خان هم سفارت اتریش انتخاب گردید.^{۲۸}

چارلز گرن ویل که منشی جرج چهارم و ویلیام چهارم پادشاه انگلستان بود در یادداشت‌های خود راجع به سفردوم میرزا ابوالحسن خان به لندن چنین می‌نویسد: «در سال ۱۸۱۹ میرزا ابوالحسن خان شیرازی از طرف پادشاه ایران برای استحکام روابط دوستی و مودت بین ایران و انگلستان به لندن فرستاده شد همین مأموریت

را نیز در دربار فرانسه داشت. وقتی که به پاریس رسید مدتی در آنجا معطل شد و بالاخره هم بدون اینکه اعتبارنامه خود را در قصر سلطنتی به امپراتور فرانسه تقدیم کند پاریس را ترك نمود زیرا سفیر فوق‌العاده ایران متوقع بود که امپراتور فرانسه اعتبارنامه او را که بمهر شهریار ایران ممهور بود، سرپا و ایستاده و بادست خود از سفیر ایران دریافت نماید. چون امپراتور فرانسه در آن تاریخ کسالت داشت از موافقت با این تقاضا استنکاف کرد و همین که این تقاضا مورد توجه قرار نگرفت سفیر ایران خواهش کرد پس اجازه دهند که او در کنار یا در مقابل امپراتور بنشیند و اعتبارنامه خود را تسلیم کند و ضمناً به اولیای دولت فرانسه خاطر نشان ساخت که هرگاه با این تقاضا موافقت بعمل نیاید عواقب شومی برای او بیار خواهد آمد و ممکن است در مراجعت مورد غضب قرار بگیرد و به حکم شاهنشاه ایران سراورا از بدن جدا نمایند. از آنجائیکه دربار فرانسه به چنین امری راضی نبود و هرگز نمیخواست که وسیله قطع حیات سفیر فوق‌العاده ایران شود لذا به یگانه راهی که ممکن بود از مواجهه با چنین مسئله بفرنج و مهمی جلوگیری بعمل آورد متوسل گردید و تشخیص اینطور داده شد که اساساً از این ملاقات انصراف حاصل گردد».

میرزا ابوالحسن خان ناچار بدون ارائه اعتبارنامه خود به امپراتور فرانسه عازم انگلستان گردید و در لندن هم کم و بیش با همان اشکالات مواجه شد. چارلز گرن ویل سابق‌الذکر مینویسد: «در این روزها اختلاف مختصری بین میرزا ابوالحسن خان شیرازی سفیر فوق‌العاده ایران و دربار پادشاه انگلستان اتفاق افتاد و موضوع آن از این قرار است: «سفیر ایران تقاضا داشت که بر تمام سفرای دول مقیم دربار لندن مقدم باشد و تقاضای او مورد قبول نیافت و همین مسئله اسباب کدورت او را فراهم نمود. رفته رفته اختلاف بالا گرفت و کار باوقات تلخی کشید و سرانجام باو اعلام گردید که اقامت او در لندن بيمورد است و وزارت انگلستان از این پس او را بحضور نخواهند پذیرفت یکشنبه گذشته (اواخر مه ۱۸۱۹) هنگامی که نایب‌السلطنه به منزل خانم سالزیبوری رفته بود سفیر ایران را در آنجا ملاقات ننموده. سفیر ایران ضمن عذرخواهی اظهار کرد که بواسطه کسالت نتوانسته است در دربار حضور بهمرساند. نایب‌السلطنه چند قدم بطرف او رفت و ضمن

احوالپرسی اظهار امیدواری کرد که ملالت و کسالت او مرتفع شود. سفیر ایران ابراز تشکر نمود و گفت پادشاه متبوع من به این جانب امر کرده است که به همه سفرا مقدم بایستم. و اینک دولت انگلستان نه فقط با این تقاضا موافقت نمی‌کند بلکه جای مرا در عقب سایر سفرا قرار داده است و این پیش‌آمد برای من عواقب وخیمی خواهد داشت. میرزا ابوالحسن خان سپس ضمن اشاره به سرخود اظهار داشت که پس از مراجعت به ایران این به خطر خواهد افتاد... بعد سفیر ایران گفت بقرار معلوم هنوز هم والاحضرت به من بی‌لطف هستند زیرا در مجلس ضیافت فرداشب از من دعوت نکرده‌اند. نایب السلطنه اظهار داشت فرداشب خبری نیست و من فقط يك عده اطفال خردسال را برای پایکوبی و دست افشانی دعوت کرده‌ام و اگر جنابعالی هم به شرکت در چنین مجلسی مایل باشید ممکن است تشریف بیاورید. شب بعد میرزا ابوالحسن خان به مهمانی نایب السلطنه رفت و مجدداً روابط حسنه برقرار گردید.^{۲۹} میرزا ابوالحسن خان در سفر دوم خود به انگلستان، از طرف عباس میرزا دستور داشت که محصلین ایرانی را به ایران برگرداند و محصلین مزبور باستثنای میرزا محمد جعفر طبیب که تحصیلاتش به اتمام نرسیده بود و اجازه یافت که يك سال دیگر بماند همراه با حاج میرزا بابا افشار که پنج سال پیشتر از ایشان آمده و کارهای خود را به انجام رسانده بود در دوم شوال ۱۲۳۴ - از لندن عازم ایران شدند.^{۳۰} دومین مأموریت میرزا ابوالحسن خان سه سال متوالی بطول انجامید و وی در ۱۲۳۶ ه.ق. به ایران مراجعت کرد. میرزا محمد تقی لسان‌الملک سپهر مینویسد: «میرزا ابوالحسن خان شیرازی که به سفارت انگلتره رفته بود برسد و مکاتب سلاطین روم و نمسه و فرانسه را که هنگام عبور دیدار کرده بود برسانید. معادل صد هزار تومان زر مسكوك که کاروان انگلیس از تسلیم به کارپردازان ایران مضایقت کردند مأخوذ داشت و نیز خطی بامضای ولیعهدی نایب السلطنه عباس میرزا بیاورد و نیز يك قطعه خاتم الماس پادشاه انگریز به تهنیت ولیعهدی نایب السلطنه به مصحوب میرزا ابوالحسن خان بفرستاد و مدت سفارت میرزا ابوالحسن خان سه سال بود.^{۳۱}

در حدود دوازده سال بعد از عقد معاهده گلستان اولیا ی سن پترزبورغ مدعی شدند که محال بالغ لوگو کچه‌دنگیر و بعضی نقاط دیگر جزو مستملکات روسیه

تزاری است و بمنظور تثبیت این امر پولکنیک مزارآویج به اتفاق شاهمیرخان ارمنی مترجم خود از طرف ژنرال یرملوف سردار گرجستان به ایران آمد.

عباس میرزا نایب‌السلطنه هم از طرف فتحعلیشاه بپهران احضار شد و به میرزا محمد علی آشتیانی که در دستگاه عباس میرزا به خدمت اشتغال داشت و میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی مأموریت داده شده که با مزارآویج وارد گفتگو شوند و روسیه تزاری را از تعقیب این ادعای بی‌اساس منصرف نمایند. چون مزارآویج به اظهارات مستدل نمایندگان ایران ترتیب اثر نمیداد و دست از لجاج برنمیداشت میرزا صادق وقایع نگار از طرف دولت شاهنشاهی مأموریت یافت که باتفاق نماینده روسیه عازم تفلیس شود و موضوع مورد اختلاف را با یرملوف فیصله دهد. در همین اوان (۱۲۴۰ ه.ق) میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی به وزارت امور دول خارجه مفتخر گردید.^{۳۲} میرزا ابوالحسن‌خان در ۱۲۴۳ مأمور شد که برای عقد قرارداد صلح با روسیه تزاری و به‌خاتمه دادن به جنگهای دوره دوم ایران و روسیه با ژنرال پاسکویچ وارد گفتگو شود. میرزا ابوالحسن‌خان در اجرای این مأموریت عازم دهخوارقان گردید ولی پاسکویچ به عللی که از موضوع بحث ما خارج است مذاکرات خود را نیمه تمام گذاشت و روانه تبریز شد سرانجام معاهده ننگینی که بمناسبت انعقاد در قریه ترکمان چای به عهدنامه ترکمان چای معروف گردیده است شب پنجشنبه پنجم شعبان ۱۲۴۳ به امضای عباس میرزا و میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی رسید. ابوالحسن‌خان باتفاق ژنرال رازن افسر رسته سوار و پنج نفر افسر ارشد دیگر که از طرف پاسکویچ عازم طهران بودند به مرکز مراجعت نمود و او اواخر شعبان صورت عهدنامه منعقد را بنظر فتحعلیشاه رسانید.^{۳۳} در ۱۲۴۵ که شاه قاجار برای سرکشی به فارس و خوزستان رفت میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی هم جزو ملتزمین رکاب بود.^{۳۴} و در ۱۲۵۰ نیز که فتحعلیشاه عازم فارس گردید از جمله همراهان او یکی هم میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی بود و فتحعلیشاه در اصفهان قبل از اینکه چشم از جهان پیوشد به عبدالله خان امین‌الدوله و میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی و میرزا سیدعلی مستوفی تفرشی مأموریت داد که برای رسیدگی به حسابهای حسین علی میرزا فرمانفرما به شیراز عزیمت نمایند و این مأموریت بواسطه فوت ناگهانی شاه قاجار سرنگرفت.^{۳۵} پس از فوت فتحعلیشاه علی‌خان ظل‌السلطان

ادعای پادشاهی کرد و درصدد برآمد که بسطنت محمد شاه تن درندهد ولی در عین‌جاه طلبی و علاقه شدیدی که به اشتغال تاج و تخت از خود نشان میداد از جانب دول خارجه نگران و اندیشناک بود و بیم آن داشت که دولت‌های بیگانه باتوجه بوضعیت فتحعلیشاه که محمد میرزا را به ولیعهدی انتخاب کرده بود سلطنت او را برسمیت نشناسند و بزرگان ایران نیز بنا بمصالح عمومی به مخالفت وی برخیزند. در این‌گروه‌دار میرزا ابوالحسن‌خان وزیر دول خارجه به پیروی از عبداله‌خان امین‌الدوله که با او قرابت سببی داشت و با سلطنت محمد میرزا مخالف بود و در ضمن هم از میرزا ابوالقاسم قائم مقام دهشتی تمام در خاطر داشت جواب دولتهای خارجی را بعهده گرفت و مدعی شد که در میان کشورهای اروپا و بزرگان آن سامان تنفیذ ویا لغو وصیت شاه متوفی راجع به تعیین ولیعهد منوط به رفتاری صنا دید قوم است و چنانچه اکابر مملکت راضی بسطنت ولیعهد نباشد تغییر و تبدیل آن جایز و خالی از اشکال خواهد بود.

بعد از گرفتاری ظل‌السلطان و بازداشت او در رواق معروف به کلاه فرنگی و نزدیک شدن اردوی محمد شاه به پایتخت میرزا ابوالحسن‌خان فراراً به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم رفت و در حرم مطهر پناهنده شد.^{۳۷}

در ۱۲۵۱ که حاجی میرزا آقاسی به صدارت رسید میرزا ابوالحسن‌خان را تأمین داد و وی پس از اینکه از جانب حاجی اطمینان خاطر یافت از بست خارج شد و از حضرت عبدالعظیم بشهر درآمد و پس از تقبیل سده سلطنت درمیان مقربان درگاه منخرط گشت.^{۳۸}

در اوایل صدارت حاجی میرزا مسعود گرمرودی وزیر خارجه بود ولی میرزا ابوالحسن‌خان نیز در ضیافتها و میهمانیهای خصوصی شرکت میکرد. در شعبان ۱۲۵۱ که محمدخان امیرنظام زنگنه به حکم محمد شاه به طهران آمده بود شبی هیئت نمایندگان روسی و انگلیس را به ضیافت عظیمی دعوت کرد و در این ضیافت علاوه بر میرزا مسعود وزیر خارجه میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی کبیر وزیر خارجه سابق نیز حضور داشت.^{۳۹} میرزا مسعود گرمرودی وزیر خارجه از حدود ۱۲۵۴ ه.ق به مأموریت‌های مختلف رفت و کارهای این وزارت‌خانه را پسرش میرزا علی که بزبان فرانسه نیز تسلط داشت رتق و فتق مینمود (این میرزا علی را با میرزا علی

پسر میرزا ابوالقاسم قائم مقام اشتباه نباید کرد).

در ایام کفالت میرزا علی پسر میرزا ابوالحسن خان شیرازی نیز در اداره امور وزارت خارجه دخالت داشت تا سال ۱۲۵۶ ه.ق که مجدداً عهده‌دار امور وزارت خارجه شد. عهدنامه تجارتی ایران و انگلیس بسال ۱۲۵۷ و براساس معاهده ترکمان چای و مقررات دولت‌های کامله‌الوداد منعقد گردیده به امضای میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امورخارجه رسیده است.^{۴۰}

میرزا ابوالحسن خان تا سال ۱۲۶۲ که بدروود زندگی گفت سمت خود را حفظ کرد.^{۴۱}

میرزا جعفر خورموجی در کتاب آثار جعفری راجع به میرزا ابوالحسن خان چنین مینویسد: «در اول دولت شاهنشاه عادل با ذل محمد شاه غازی تغمده الله بغفرانه خدمت وزارت دول خارجه به حاجی میرزا مسعود آذربایجانی مفوض گردید. بعد از چندی مجدداً به حاجی میرزا ابوالحسن خان عنایت شد و باین مناصب و خدمات ایام حیات را گذرانید تا در سنه ۱۲۶۲ که زمانه زمانش را بسر رسانید».^{۴۲}

از آثار میرزا ابوالحسن خان ایلچی کبیر مدرسه‌ای بود به نام مدرسه میرزا ابوالحسن خان ایلچی کبیر واقع در بازار گذر نوروزخان که بانو نصرت الزمان ایلچی کبیر با موافقت اوقاف در محل خرابه‌های آن بنای دیگری احداث نموده است. (آگهی مندرج در روزنامه اطلاعات مورخ یکشنبه ۱۵ دیماه ۱۳۴۲ مطابق با ۱۹ شعبان ۱۳۸۳).

میرزا ابوالحسن خان شیرازی در محله سنگلج سکونت داشته و در ناحیه درخونگاه حمامی ساخته به نام حمام قبله. (اظهارات شفاهی بانو ملکه ایلچی کبیر یکی از نبیره‌های حاج میرزا ابوالحسن خان).

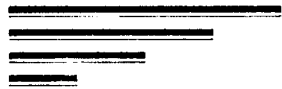
ابوالحسن خان شیرازی مثل اغلب رجال سیاسی ایران دارای عده‌ای مخالف و گروهی موافق است. مخالفین او را جیره‌خوار و مزدور پیگانگان میدانند و چون عهدنامه‌های شوم گلستان و ترکمان چای به اهتمام او منعقد گردیده و به امضای وی رسیده است از او مذمت و نکوهش میکنند. بعضی نیز باتوجه به اوضاع و احوال دوره فتحعلیشاه و محمد شاه او را خائن و گناهکار نمیدانند، آقای مجتبی مینوی مینویسد: «میرزا ابوالحسن خان شیرازی هم که ... بعداً در طهران بسمت

وزیر خارجه معین شد و چند سالی هم از دولت انگلیس کمک خرجی به او میرسید ظاهراً خیانتی به مملکت خود نکرد و یکبار به فتحعلیشاه پیش نهاد کرده بود که اداره پست در مملکت دایر کند تا کاغذ مردم را بیکدیگر برساند و ضمناً عایداتی هم برای خزانه دولت حاصل شود و شاه بجهت اینکه خیال کرده بود که او را ریشخند کرده است دستور داده بود او را بقتل برساند و اگر سرگوراوزلی ایلچی انگلستان بداد او نرسیده بود سرش برباد رفته بود.

- | | |
|--|--|
| ۱۷- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس
جلد اول صفحه ۹۶ | ۱- فارسنامه ناصری - گفتار اول صفحه ۲۵۸ و روضه الصفا جلد نهم صفحه ۴۵۸ |
| ۱۸- تاریخ قاجاریه - جلد اول، صفحه ۱۳۹ | ۲- تاریخ قاجاریه سپهر جلد اول صفحه ۳۱۷ |
| ۱۹- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس
جلد اول صفحات ۱۲۶ و ۱۲۵ | ۳- تاریخ عضدی. صفحه ۲۹ |
| ۲۰- تاریخ قاجاریه - جلد اول صفحه ۱۴۹ | ۴- فارسنامه ناصری گفتار دوم صفحه ۴۳ |
| ۲۱- تاریخ مآثر سلطانی. ذیل وقایع سال ۱۲۲۹ هـ.ق | ۵- روضه الصفا جلد دهم صفحه ۴۹۱ و منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۲۱۶ و فارسنامه گفتار دوم صفحه ۴۴ |
| ۲۲- منتظم ناصری - جلد سوم - صفحه ۱۰۶ | ۶- روضه الصفا جلد نهم صفحه ۳۶۸ و فارسنامه گفتار اول صفحه ۲۵۸ |
| ۲۳- سفرنامه پرلش الکسیس سولتیکف ترجمه دکتر صبا صفحه ۱۹ و ۲۰ | ۷- فارسنامه - گفتار دوم صفحه ۴۸ |
| ۲۴- تاریخ قاجاریه جلد اول صفحه ۱۶۷ | ۸- روضه الصفا - جلد نهم صفحه ۳۷۳ |
| ۲۵- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس
جلد اول - صفحه ۱۴۱ | ۹- تاریخ قاجاریه سپهر - جلد اول صفحه ۱۱۶ |
| ۲۶- روضه الصفا - جلد نهم - صفحه ۵۳۵ | ۱۰- تاریخ قاجاریه - جلد اول صفحه ۱۰۹ |
| ۲۷- روضه الصفا - جلد نهم - صفحه ۵۸۸ و تاریخ قاجاریه جلد اول صفحه ۱۷۷ | ۱۱- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف محمود محمود جلد اول صفحه ۸۹ و مجله یادگار شماره ۵ سال اول صفحه ۴۷ |
| ۲۸- تاریخ منتظم ناصری - جلد سوم - صفحه ۱۷۷ | ۱۲- روضه الصفا - جلد نهم صفحه ۵۳۵ |
| ۲۹- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس
جلد اول - صفحات ۱۷۱ - ۱۷۰ | ۱۳- تاریخ قاجاریه سپهر جلد اول صفحه ۱۲۳ |
| ۳۰- سفرنامه میرزا صالح شیرازی بنقل از صفحه ۴۱ شماره ۵ سال اول مجله یادگار. | ۱۴- تاریخ روابط ایران و انگلیس - جلد دوم صفحه ۵۸۰ |
| ۳۱- تاریخ قاجاریه - جلد اول - صفحه ۱۸۹ | ۱۵- مجله وحید. شماره اول سال دوم صفحه ۶۸ |
| | ۱۶- سفرنامه دروویل ترجمه جواد محبی صفحه ۸۳ |

۳۲- تاریخ قاجاریه - جلد اول صفحه	۳۲- تاریخ قاجاریه - جلد دوم - صفحه
۲۱۱ و روضه‌الصفاء جلد نهم صفحه ۶۳۴ و منتظم ۲۳	۳۸- تاریخ قاجاریه - جلد دوم - صفحه
ناصری جلد سوم صفحه ۱۳۱	۳۹- شرح حال میرزا تقی‌خان امیرکبیر.
۳۳- تاریخ قاجاریه جلد اول - صفحات ۴۱	۴۰- تاریخ قاجاریه - جلد دوم - صفحه
۲۳۲ و ۲۳۳	۴۱- فارسنامه ناصری . گفتار دوم صفحه
۳۴- تاریخ قاجاریه - جلد اول - صفحه	۴۲- تاریخ قاجاریه - جلد اول - صفحه
۲۵۹	۴۳- تاریخ قاجاریه - جلد دوم - صفحه
۳۰۹	۴۴- شرح حال امیرکبیر - تألیف عباس
۳۶- تاریخ قاجاریه - جلد دوم - صفحه	اقبال صفحات ۲۳۱ و ۲۳۰
۸ و جام جم صفحه ۴۸۱ و منتظم ناصری جلد	
سوم صفحه ۱۶۲	

امين الدوله ها



عبدالله خان امین الدوله

حاج محمد حسین خان صدر بیگلریگی اصفهان پسر حاج محمد علی پسر رحیم از زن‌های مختلف فرزندان متعدد داشت که از همه معروف‌تر عبدالله خان و ابراهیم خان ناظر بودند. مادر عبدالله خان اهل اصفهان و مادر ابراهیم خان ناظر دختر حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی بود. ابراهیم خان، خدیجه خانم عصمت‌الدوله دختر فتحعلیشاه را به زوجیت داشت.

صدر اصفهانی از ۱۲۱۴ که سر جان ملکم انگلیسی نماینده کمپانی هند شرقی به ایران آمد با عمال و مأمورین دولت بریتانیا آشنا گردید و از آن تاریخ او و بستگانش از عوامل اجرای سیاست استعماری انگلیس بشمار میرفتند. ملکم در کتاب «مشاهدات من در ایران» از محبت‌ها و پذیرائیهای گرم صدر اصفهانی و داد و دوستی و حسن روابط طرفین به تفصیل گفته است و میگوید او از رفقای قدیمی ما می‌باشد.

حاج محمد حسین خان صدر در ۱۲۲۱ ه. ق به تهران احضار و بالقب امین‌الدوله به وزارت استیفا منصوب گردید و عبدالله خان پسر ارشدش حاکم اصفهان شد. در ۱۲۲۳ که سرهارفورد جونز بریج وزیر مختار انگلیس به تهران آمد بنا به همان سوابقی که در بالا توضیح داده شد در منزل صدر اصفهانی نشیمن گرفت.

میرزا ابوالحسن خان شیرازی خواهر زاده حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله نیز که بعدها به وزارت خارجه ایران منصوب گردید و از دولت انگلیس مقرری می‌گرفت به معرفی صدر اصفهانی که با او قرابت سببی داشت به سمت ایلچی کبیر

ونماینده دولت شاهنشاهی ایران مأمور انگلستان شد. سرگوراوزلی وزیرمختار انگلیس هم که در ۱۲۲۶ به تهران آمد در خانه صدر اصفهانی سکونت اختیار کرد. از جمله افسرهائی که همراه ژنرال گاردان فرانسوی به ایران آمدند فابویه به دستور خاقان برای احداث کارخانه گلوله‌ریزی توپ روانه اصفهان گردید تا در آن جا مقدمات کار را فراهم کند ولی عبدالله خان حاکم اصفهان نه فقط روی مساعد به او نشان نداد بلکه برای او کارشکنی و اخلال کرد. کارگرانی که باو معرفی شدند تعمداً مانع پیشرفت کار بودند و بعضی اوقات شب‌هنگام ابزارها را ناقص میکردند فابویه صراحتاً مینویسد که عبدالله خان حاکم اصفهان پسر حاج محمد حسین خان وزیر مالیه محرك این اعمال ناروا بود. بدیهی است که عمال دولت انگلیس در این کارشکنی‌ها دست‌اندرکار بودند و بیم آن داشتند که در صورت تجهیز و تکمیل توپخانه ایران ناپلئون به کمک سربازان دولت شاهنشاهی به مرزهای هندوستان تعرض کند.

حاج محمد حسین خان در ۱۲۲۸ نظام‌الدوله لقب گرفت و مأمور نظم فارس شد. در همین اوان عبدالله خان به تهران احضار گردید و با لقب امین‌الدوله کارهای وزارت استیفا را به عهده گرفت. در ۱۲۳۹ نظام‌الدوله چهره در نقاب خاك كشید و عبدالله خان امین‌الدوله با حفظ مقام وزارت استیفا وزیر اعظم شد احمد میرزا عضدالدوله مینویسد: «حاج محمد حسین خان نظام‌الدوله در اواخر امر صدارت خود مبلغی باقی دیوان را از امتعه نفیسه اصفهان و کاشان آورده بود که در عوض نقد به صندوق‌خانه بدهد. امین‌الدوله پسرش به حضور شهریار نامدار عرض کرده بود این اجناس باین قیمت نمی‌ارزد از طرف شاهنشاه به صدر خبر دادند که جنس به درد دیوان نمی‌خورد حق دیوان را نقداً باید داد عرض کرده بود اطاعت میکنم و فوراً به محضر علمای شرع اطلاع داد که هر کس را فقیر و مستحق میدانید در حق او برات کنید تا از اجناس و امتعه موجوده شود چیزی از آن نگذشت که مبلغی از آن را بفقرا بذل کرد. چگونگی که بعرض شاهنشاه رسید ناچار شدند مابقی آن اجناس را از بابت باقی او قبول کنند» رضا قلی خان هدایت در این زمینه مینویسد: «از بقایای معامله اصفهان قریب پنجاه هزار تومان از اجناس به صندوق‌خانه و خزینه داد. خازن تنخواه نقد خواست و آن صدر اعظم اکر تمات

آن اجناس را به عوام و خواص و مستحق و غریم بذل و انعام نمود». نویسنده تاریخ عضدی میگوید: «عبدالله خان امین‌الدوله مسند صدارت عظمی را در نهایت تسلط متصرف شد و بطوری در مزاج شهریار ایران مسلط گردید که در آبادی و ویرانی هریک از همگان اندک تدبیری بکار میبرد کارشان را ساخته بود. وقتی با حسین علی‌خان معیرالممالک اندک خصومتی داشت بحضور شهریار عرض کرد معیرمبلغی از وجوه خزانه را به شاهزادگان قرض داده مرا بچه بگیرد. هرگاه میخواهید صدق عرایض من مشهود خاطر انور گردد بدون اینکه او اطلاع حاصل کند به میرزا اسمعیل گرکانی و میرزا احمد مازندرانی امر فرمائید به خزانه بروند و حساب تنخواه معیرالممالک را و مخارجی که شده در امتداد دو روز معلوم بدارند باین شرط که وقت بیرون آمدن از خزانه در صندوق‌ها را آن دو نفر مستوفی مهر و موم نمایند که قبل از معلوم شدن حساب کسی نتواند مبلغی به خزانه وارد یا خارج کند».

«خاقان مغفور عرض او را قبول و روز حساب را براو معلوم و معین فرمودند ضمناً شبانه حسین علی‌خان را بدون اینکه امین‌الدوله خبردار شود به خلوتی خواستند و فرمودند در وجه تحویلی خود چه تصرفی کرده‌ای؟ بدون خلاف بگو معیرالممالک عرض کرد نود هزار تومان بفرمانفرما و حسام‌السلطنه و سیف‌الدوله و سپهدار قرض داده‌ام بفلان مبلغ منفعت. فرمود منفعت را از آنکه قرارداده‌ای بالمضاعف مطالبه کن و بگو مبلغ را فوراً خواسته‌اند و می‌بایستی بدهم و ازدادن سود و زیان ناچارم و امشب برویش آغا مبارک خواجه تاج‌الدوله سند بسیار و از خزانه مخصوص که سپرده تاج‌الدوله میباشد وجه را گرفته ویر و در صندوق‌های سپرده خود بگذار که مستوفی‌ها برای تعیین حساب تو می‌آیند مبدا از جمعی خود چیزی کم داشته باشی. پس از آنکه حساب خود را معلوم داشتی پولی را که به قرض داده‌ای بفرست بگیر و با منفعتی که علاوه بر آنچه مقرر خودت شده است تسلیم تاج‌الدوله بکن. معیرالممالک به دستور العمل و فرمایش شاهنشاهی رفتار نمود در هنگام حساب او از خزانه تحویلی خود دیناری کم و کسر نداشت و او مورد التفات ملوکانه و امین‌الدوله از گفته خود پشیمان شد و مقصودش بعمل نیامد». عبدالله خان امین‌الدوله بواسطه همین سخت‌گیری‌ها و مراقبت در حفظ

وجوه خزانه و وصول مطالبات دولت مورد تنفر اعیان و مؤدیان مالیاتی بود. حاج محمد علی متخلص به قرقی یکی از نجبای خونسار که سمت پیش خدمتی خاقان را داشت ظاهراً به همین سبب و یا جهات دیگر بعضی اشعار در ذم امین الدوله گفته که از آن جمله است :

ای امین شه امان از دست تو نیست یکدل شادمان از دست تو
از عمر شد دین پیغمبر تباه حالیاگو این زمان از دست تو
میرزا ابوالقاسم قائم مقام با امین الدوله صفائی نداشت تا آنجا که در یکی از نامه‌های خود خطاب به برادرش میرزا موسی خان غف قلم را از دست داده و از حدود نزاکت خارج شده است، قائم مقام مینویسد :

«... روز بعد از عید پیشکش خراسانی‌ها را به سلام دیوان خانه آوردند میرزا محمد نائینی عریضه خوان حاضر نبود. اسبها را با شالها و عریضه به حضور آوردند. محمود خان عریضه را درآورد و هر قدر تنجیح کرد و انتظار کشید هیچکس از صف میرزا بیرون نرفت عریضه را بگیرد بخواند. آخر شاه اشارتی فرمود پسر میرزا اسدالله رفت و عریضه را طوری غلط و بد و مهوع خواند که سلام ملوث شد و شاه متغیر میرزا هدایت دمق به صف آمد و محمود خان دمق از دیوانخانه در رفت و شاه دمق از تخت برخاست و خراسانی‌ها تعجب کردند و از عمله شاهزاده‌ها و یتیم اطرافی که پای نقاش خانه و روی مهتابی ظل السلطان به تماشا ایستاده بودند بی اختیار شلیک خنده بلند شد شاه به خلوت رفت، اول امین را طلبید که چرا متوجه نشدی؟ شغلت چه چیز است! مرده شورت ببرد. در خانه مرا ضایع کردی امین گفت به من چه؟ نه خراسانی دیده‌ام نه پیشکش را خبر دارم. نه دخل و تصرف در منشی‌ها میکنم نه در عمله حضور ربطی با من است. شاه متغیر شد معتمد را خواست فرمود شما اصفهانی‌ها در کوچه‌های چهار باغ... میدادید حالا به عداوت یکدیگر در خانه مرا ضایع میکنید. بروید پی کسب قدیم خودتان نمیخواهم اینجا باشید و هر دو را به اخف وجود اخراج کرد».

در ۱۲۳۹ که فتحعلیشاه از چمن سلطانیه به تهران مراجعت نمود عبدالله خان امین الدوله را به اصفهان فرستاد تا از تعدیات حاج هاشم خان پسر حاج رجبعلی رئیس قبیله بختیاریهای لبنان جلوگیری بعمل آورد، در این اوان علی محمدخان

پسر امین الدوله خواهرزاده حاج هاشم خان، حاکم اصفهان بود و به ملاحظه خویشاوندی جور و تجاوز او والوار مقیم لنبان را نادیده می‌گرفت. عبدالله خان امین الدوله هم پس از ورود به اصفهان از حفظ نظم و آرامش عاجز ماند و ناگزیر شکایت به نزد خاقان برد فتحعلیشاه بسال ۱۲۴۰ به اصفهان رفت و حاج هاشم خان را از هر دو دیده نابینا ساخت و سپس مقرر گردید که چون عبدالله خان امین الدوله در تأدیب و تدمیر الوار گردنکش محل مسامحه کرده است یا پنجاه هزار تومان جریمه بپردازد و یا اینکه از مقام وزارت اعظم استعفا دهد عبدالله خان امین الدوله که خود را بیگناه میدانست از پرداخت این مبلغ استنکاف و از مقام صدارت استعفا کرد و اللهیارخان آصف الدوله وزیر اعظم شد چند روز بعد امین الدوله ملتزم رکاب حسین علی میرزا فرمانفرما گشت و برای تصفیه حسابهای مالیاتی فارس روانه شیراز گردید و پس از انجام مأموریت به تهران مراجعت نمود.

در ۱۲۴۱ سید محمد مجاهد اصفهانی از اعتبات بایران آمد و با چند تن از علما به تهران رفت تا به وجوب جهاد، فتوی صادر و مردم را مجدداً بجنگ باروسیه تزاری ترغیب و تحریض نماید، سید محمد و همراهان که ظاهراً از يك دولت خارجی الهام می‌گرفتند در تهران بمنزل امین الدوله فرود آمدند عبدالله خان امین الدوله در ۱۲۴۲ به وزارت سلطان محمد میرزا سیف الدوله حاکم اصفهان برگزیده شد. در اواخر همین سال فتحعلیشاه برای سرکشی و مشاهده اوضاع و احوال اردوی ایران که با قشون روس وارد زدو خورد بود به آذربایجان رفت. عباس میرزا نایب السلطنه که از وضع رفتار اللهیارخان آصف الدوله و از تعلل و مسامحه و بی‌مبالیهای او در موقع جنگ ناراضی بود اعمال بی‌قاعده او را برای خاقان تشریح و از وی گله و شکایت کرد. فتحعلیشاه از همانجا مصمم شد که آصف الدوله را از مقام صدارت برکنار و مجدداً امین الدوله را باین سمت انتخاب کند. قائم مقام که از تصمیم شاه خبردار شد با وجود اینکه نسبت به امین الدوله رشک و حسد می‌ورزید موقع را برای ابراز حسن خدمت مغتنم شمرد و خواست چنین وانمود کند که انتصاب مجدد امین الدوله بکوشش او و نایب السلطنه تحقق پذیرفته است. لذا نامه زیر را بوسیله یکی از محارم خود به تهران فرستاد و به عبدالحسین خان برادر امین الدوله توصیه کرد که او را «زود و خوب» یعنی با دست پر و پیشکشی لایقی

به تبریز پس بفرستد. اینک نامه قائم مقام: «مخدوم مکرم من. فرشته‌ایست در این طاق لاجورد اندود

که پیش آرزوی بیدلان کشد دیوار

خدای واحد شاهد است که خوشی بنده در تهران در ملازمت شما بود باقی همه بیحاصلی و بلهوسی شد. اگرچه بحمدالله تعالی نوعی میگذرد ولی بزحمت و مشقت. آسودگی و راحتی نیست. خدا آسان‌کند دشوار مارا. عالیجاه عزیزمهربان میرزا عبدالغنی حسب الامر قدر قدرت نواب مستطاب ولی النعم علی‌الهم نایب السلطنه به آنجا می‌آید از همه جا باخبر و آگاه است هرچه که استفسار فرمایند عرض خواهد کرد. منت خدای را که ایام آشفته‌گی برفت و هنگام شکفتگی در رسید آخر عمر کفرو کین است و اول نظام دولت و دین. الحمدلله الذی اذهب عن الحزن مشارالیه گذشته از اینکه نوکر خوب نایب السلطنه روحیفده است انیس و همدم و جلیس و محرم بنده شماست، فرصت فرموده او را زود و خوب روانه فرمائید. آن صلح بهم برزن و از جنگ بدرزن. باز شکست خورد و کار درستی کرد اینجا ماندنی است نه تهران رفتنی قبله عالم و عالمیان روحی و روح العالمین فدا به ورود بدار الخلافه بندگان صاحب مکرم امین الدوله را خواهند خواست. بمرگ خودت که فرصتی ندارم که شرح دلی نگارم. هرچه پیرسید میرزا عبدالغنی عرض خواهد کرد. والسلام»

آصف الدوله بسال ۱۲۴۳ معزول و عبدالله خان امین الدوله مجدداً وزیر اعظم شد. امین الدوله خورشیدکلاه خانم دختر فتحعلیشاه را که از طاوس خانم تاج الدوله اصفهانی بود برای پسرش علی محمد خان خواستگاری کرد. اینک شرح داستان را از زبان احمد میرزا عضدالدوله خواهید شنید:

«خاتان مرحوم منتهای میل را به این موصلت داشتند زیرا که محسنات صوری و معنوی میرزا علی محمدخان همه قسم جلب قلوب میکرد و مستعد انواع ترقیات بود. در حسن صورت بی‌مثال بود و در کفایت و درایت ثانی نداشت... در زمان پدر با اینکه خیلی جوان بود همیشه با ارباب علم و کمال بسر میرد و خط نسخ و نستعلیق را خوب مینوشت. نظم و نثر فارسی و عربی او بسیار فصیح بود و اشعارش در ایران و عربستان شهرت کامل داشت. چندین شعبه ریاضی را

تکمیل و سایر علوم را بدرجه عالی تحصیل کرده بود و در تیراندازی و اسبدوانی در عصر خود نظیر و همتا نداشت.»

«میرزا تقی علی آبادی میگفت چون فی‌مابین حسین علی میرزا فرمانفرما والی فارس و سلطان محمد میرزا سیف‌الدوله حاکم اصفهان بجهت قرب جوار غالباً گفتگوهای ناگوار بود و امین‌الدوله جانب فرمانفرما را میگرفت تاج‌الدوله از امین‌الدوله کدورت داشت هر قدر حضرت خاقان اصرار در دادن خورشیدکلاه خانم به میرزا علی محمد خان میفرمود تاج‌الدوله انکار و اظهار کراهت مینمود. خاقان مرحوم به امین‌الدوله فرمود یکی دیگر از دخترهای خود را میدهم امین‌الدوله عرض کرد مقصود خورشیدکلاه خانم است که مادرش در این اوان بانوی بانوان حرمسرای سلطنتی و اهل اصفهان و همشهری غلام میباشد.»

میرزا تقی علی آبادی میگوید این مطلب مدتی مسکوت ماند تا در یکی از اعیاد که من بدیدن امین‌الدوله رفتم دیدم وضع غیرعادی است و با روزهای دیگر تفاوت کلی دارد دوجمعی کثیر جواهر فروش و زرگر در دیوانخانه گردآمده‌اند و امین‌الدوله با کمال بشاشت مشغول خرید شال و جواهر است و در ضمن صحبت از جشن عروسی در میان میباشد، تفصیل را که استفسار کردم امین‌الدوله گفت فرصت گفتگو ندارم بروید اطاق نظام‌الدوله تفصیل را از او جویا شوید. گفتم نظام‌الدوله کیست؟ گفت میرزا علی محمد خان برای اطلاع از ما وقع روانه منزل میرزا محمد خان شدم و چگونگی را استفسار نمودم. گفت دیروز میرزا یوسف پیشخدمت آمد که شاه ترا میخواهد. وقتی شرفیاب شدم فرمودند حرمخانه تاج‌الدوله را میدانی؟ عرض کردم بلی. فرمودند آغا مبارک خواجه تاج‌الدوله را می‌شناسی؟ همینکه جواب مثبت دادم فرمودند برو منزل آغا مبارک بنشین تا بگویم چه باید کرد. پس از آنکه بسمت بالاخانه آغا مبارک رفتم مشارالیه به ملاحظه احترام من به صحن عمارت آمد. هنوز رسم سلام و علیک تمام نشده بود که ناگاه چوبی بدرخورد و آغا مبارک هراسان بطرف در اندرون شتافت و فی‌القول مراجعت نمود گفت شاه شما را میخواهد، همینکه شرفیاب شدم شاه فرمود به اندرون بیا من اطاعت کردم ولی از شدت واهمه و خجالت نزدیک بود قالب تهی کنم. خاقان تا وسط عمارت مرا بردند و سپس با آواز بلند فرمودند تاج‌الدوله بیایا هلاکوخان

پسر شجاع السلطنه آمده است. ماشاءالله پسرزاده‌های ما همه بزرگ شده‌اند بطوریکه شناخته نمی‌شوند.»

تاج‌الدوله در حالیکه سرتاپا غرق جواهر بود نزدیک آمد وبا کمال مهربانی نسبت به من اظهار التفات کرد. در خدمت شاه وتاج‌الدوله وارد اطاق مرصع‌خانه تاج‌الدوله شدم و مثل بید میلرزیدم و از خجالت عرق میریختم. تاج‌الدوله گفت هلاکو از دیدن من تنها که شرم می‌آید پس امشب در عمارت قبله عالم که صد نفر مثل مرا خواهی دید چه خواهی کرد؟ خاقان فرمود تاج‌الدوله قدری نبات بیاور. تاج‌الدوله حقه مرصعی پراز نبات آورد شاه قدری بدهان خود گذاشت و قدری بدهان تاج‌الدوله وبعد باو فرمود قدری نبات بدهان هلاکو خان بگذار ودولش را بیوس تاج‌الدوله امر ملوکانه را اجرا کرد ومن حیرت زده ومبهوت بودم. سپس خاقان بی اختیار خندیدند و فرمودند این میرزا علی محمد خان پسر عبدالله خان امین‌الدوله است اگر بنوکری و دامادی او را قبول‌داری انشاءالله مبارک است و به میل شاه رفتار کرده‌ای والا ما ترا بیک مرد نامحرم و اجنبی نموده‌ایم حال اختیار باخودت میباشد. تاج‌الدوله عرض کرد تقرب امین‌الدوله و پسرش را در حضرت شہریاری تا به این اندازه نمیدانستم حال که دانستم غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟»

«شاه آغا مبارک خواجه را احضار و فرمودند برو پیش خازن‌الدوله وجیه ترمه‌ای که دیروز پوشیده بودم بگیر و بیاور. آغا مبارک جبه را آورد وحسب‌الامر بدوش من انداخت، بعد شاه به آغا مبارک فرمودند میرزا علی محمد خان را ببر پیش عبدالله خان پدرش و بگو لقب نظام‌الدوله پدرت را به او التفات فرمودیم وخورشیدکلاه خانم را هم به لقب شمس‌الدوله مفتخر نموده به زنی به نظام‌الدوله دادیم در نهایت استعجال مشغول تدارک عروسی باش.»

«امین‌الدوله با اینکه برای این عروسی مخارج گزافی متحمل شد خاقان باو فرمود خواستی تقلید پدرت را کرده باشی و از من دختر بگیری ولی اشخاص که بخشش‌های صدر را در عروسی ابراهیم خان دیده بودند در عروسی پسر تو این شعر را میخواندند:

گیرم که مارچوبه کند تن بشکل مار کوزهر بهر دشمن و کومهره بهر دوست

از کمال محبت و مرحمتی که خاقان به شمس الدوله داشت شبی که او را به خانه نظام الدوله بردند فردای آن بدون فاصله خاقان به خانه امین الدوله تشریف فرما شدند. امین الدوله سوای شال و امتعه نفیسه مبلغ دوازده هزار تومان پول نقد نیز پای انداز کرد. خاقان تمام آن را به شمس الدوله بخشید و فرمان حکومت کاشان را به اسم احمد میرزا عضد الدوله نوشت و نظام الدوله را به نیابت او به حکمرانی کاشان منصوب کرد.

فتحعلیشاه بسال ۱۲۴۴ برای سرکشی به فارس رفت و به امین الدوله مأموریت داد که در تهران توقف و با علی خان ظل السلطان در رتق و فتق امور معاضدت کند و در ضمن مراقبت بعمل آورد که اوضاع طبرستان و مازندران دچار اختلال نگردد. شاه از طریق کاشان روانه اصفهان شد و پذیرائیهای مجلل و باشکوه علی محمد خان حاکم کاشان از موکب ملوکانه و ملتزمین رکاب مورد توجه قرار گرفت و بنا به گفته میرزا محمد تقی لسان‌الملک سپهر لقب نظام الدوله در همین سفر باو اعطا گردید.

پس از مرگ عباس میرزا بسال ۱۲۴۹ برسر تعیین ولیعهد بین رجال دولت اختلاف افتاد و گروهی ظل السلطان را برای احراز این مقام میستودند و جماعتی به محمد میرزا پسر نایب السلطنه فقید متمایل بودند. عبدالله خان امین الدوله و میرزا محمد تقی علی آبادی ظاهراً از دسته اول جانبداری مینمودند ولی امین الدوله باطناً روی دل با حسین علی میرزا فرما تفرما داشت و کوشش میکرد که نیابت سلطنت به او واگذار شود. پوشیده نماند که در همین اوقات یعنی در نیمه محرم ۱۲۵۰ ارستوف نامی از طرف نیکلا امپراطور روسیه وارد تهران شد و در ضمن تغزیت و تسلیت و اظهار تأسف از فوت عباس میرزا صراحتاً اعلام داشت که طبق معاهده ترکمان چای سلطنت ایران در خانواده نایب السلطنه فقید تضمین گردیده است و دولت امپراطوری روسیه تأخیر در صدور فرمان ولایتعهدی محمد میرزا را جایز نمیداند. مقارن همین ایام محمد میرزا باتفاق میرزا ابوالقاسم قائم مقام از خراسان به تهران آمد و بر حسب فرمان عبدالله خان امین الدوله و میرزا آقاخان وزیر لشکر با ده تن از مستوفیان به استقبال او رفتند و وی باشکوه فراوان و تجلیل و احترام وارد باغ نگارستان شد.

پس از سقوط قلعه عباس آباد بسال ۱۲۴۲ و خیانت احسان خان پسر کلبعلی خان کنگرلو چند تن از سرکردگان ایرانی از جمله عباس خان بختیاری دستگیر گردیدند و پاسکویچ فرمانده قوای روسیه اسرای ایرانی را به تفلیس فرستاد. رضا قلی خان هدایت میگوید: «چون بختیارهای ملازم رکاب مستخط عباس آباد جبن و بزدلی پیشه کرده بی مبارزت و مصابرت قلعه بدان متانت را به تصرف قوای روسیه داده و بگریختند حضرت خاقان ملازمین آن طایفه را که دو هزار نفر بودند اخراج و مرخص کرد که به ولایات خود بروند. بختیارها در عرض راه عراق به دزدی و راهزنی معیشت میکردند و چون هر طایفه‌ای به یکی از شاهزادگان عراق متوسل و میان شاهزادگان خلاف و غرض معمول و متداول بود در مدافعه این طایفه مسامحه شد.» رفته رفته کار بجائی رسید که محمد تقی خان بختیاری پسر علی خان کنورسی با هشت هزار تن از اتباع خود شوشتر و دزفول را به حیطه تصرف درآورد و اسدالله میرزا پسر محمد علی میرزا دولتشاه حاکم آن ناحیه را متواری ساخت. اهالی کوه کیلویه و الوار ممسنی و گردنکشان دشتی و دشتستان هم با مشاهده این اوضاع با محمد تقی خان تماس گرفتند و از خدمت دیوان سرباز زدند، در نتیجه این پیش آمدهای گوناگون بتدریج ششصد هزار تومان منال دیوان فارس لاوصول ماند و بختیارها معادل بیست هزار تومان وجوه مالیاتی اصفهان را که به تهران فرستاده میشد بغارت بردند و طرق و شوارع اصفهان و فارس در معرض تظاول و تاراج فتنه‌جویان یغماگر قرار گرفت.

فتحعلیشاه به اصرار و صوابدید عبدالله خان امین‌الدوله در دهه اول جمادی‌الاول ۱۲۵۰ بعزم تدمیر آشوب طلبان جنوب از تهران روانه فارس گردید. شاه روز چهارم جمادی‌الآخر وارد اصفهان شد و در باغ سعادت آباد نشیمن گرفت و بلافاصله سلطان محمد میرزا سیف‌الدوله را با اللهیارخان آصف‌الدوله مأموریت داد که برای قلع و قمع غارتگران بختیاری به مراکز ایل‌نشین بروند. حسینعلی میرزا فرمانفرما هم که برای استقبال موکب شاهانه باصفهان رفته بود مأمور شد تا باتفاق محمد تقی میرزا حسام‌السلطنه بسمت شیراز حرکت و منال دیوان را که از چهار سال پیش باینطرف در بوته اجمال مانده بود وصول و ایصال نمایند. عبدالله خان امین‌الدوله نیز برحسب فرمان با هفت هزار سواره و پیاده مأمور فارس

شد تا در ضمن نظارت در تصفیه حسابهای مالیاتی مفسدین ممسنی و بختیاری را نیز گوشمال دهد. فتحعلیشاه روز پنجشنبه نوزدهم جمادی‌الآخر ۱۲۵۰ در اوراق قزل ایاق هفت دست سعادت آباد اصفهان فرمان یافت و دم فرو بست. پس از وقوع این حادثه اللهیار خان آصف‌الدوله و غلامحسین خان سپهدار که میدانستند امین‌الدوله با سلطنت محمد میرزا مخالف است در صدد دستگیری او برآمدند تا از زدوبند و توطئه وی با شاهزادگان قاجار و فتنه‌انگیزی و آتش‌افروزی جلوگیری بعمل بیاید. در اجرای این منظور امین‌الدوله را که در حوالی لسان‌الارض تخت فولاد اصفهان اطراق کرده بود پیام‌فرستادند که چون حکم قضا‌دگرگون شد مقتضی چنین است که او بملاقات ایشان برود تا به مشاورت بایکدیگر برای آتیه کشور تصمیم مقتضی اتخاذ نمایند. امین‌الدوله که از مکنون ضمیر آنان آگاه بود در جواب پیغام داد که از این پس قصد گوشه‌نشینی دارد و عبادت را به مداخله در کارهای دولتی ترجیح خواهد داد و فرستاده ایشان را بدون نیل بمرام مرخص کرد بعد بلافاصله بحسین‌علی میرزا فرمانفرما نامه‌ای نوشت و تأکید کرد که بیدرنک به اصفهان باز گردد و به کمک سپاهیان آنجا زمام امور را بدست بگیرد. قاصد امین‌الدوله در مهیار به فرمانفرما رسید و نامه را تسلیم او کرد. حسین‌علی میرزا فرمانفرما که مردی لین‌العریکه بود به این پیشنهاد ترتیب اثر نداد و به عجله روانه شیراز شد. امین‌الدوله هم که وضع را چنین دید بشهر اصفهان بازگشت و چون سلطان محمد میرزا سیف‌الدوله حاکم شهر از برقراری نظم و آرامش عاجز بود بکمک او شتافت و با دستیاری اتباع حاج‌سید محمد باقر شفتی، و میر محمد مهدی امام جمعه چندتن از محرکین اشرار را دستگیر و درمیدان نقش‌جهان شقه کرد و مردم شهر را از تعرض ماجراجویان ایمن ساخت.

پس از ورود محمدشاه به تهران و بازداشت مدعیان سلطنت خسروخان گرجی را به حکمرانی اصفهان منصوب و در ضمن مأموریت داد که سیف‌الدوله را با احترام و بدون اینکه به حیثیت و حشمت او لطمه وارد بیاید روانه تهران کند. محمد شاه نامه‌ای هم باین مضمون به تاج‌الدوله فرستاد: «والده مکرمه نهایت شوق را بملاقات شما دارم باکمال احترام باید بدارالخلافه بیایید.» در همین ایام امین‌الدوله نیز برای اینکه از تعرض مأمورین دولت مصون بماند

صلاح در این ادید که در خانه حاج سید محمد باقر شفتی متحصن شود. میرزا ابوالقاسم قائم مقام تدابیر زیادی بکار برد که شاید امین الدوله اصفهان را ترك و بتهران حرکت کند ولی وی زیر بار نرفت و گفته‌های صدراعظم و دستیارانش که او را به رأفت پادشاه نوید میدادند مفید نیافتاد قائم مقام ابتدا میرزا تقی علی آبادی را که از دوستان امین الدوله بود و ادار کرد که با او مکاتبه و وی را بر فتن تهران راضی کند. لیکن او در جواب نوشت که قصد زیارت عتبات عالیات را دارد و از قبول مشاغل دیوانی معذور است. سپس قائم مقام شخصاً به او نامه محبت آمیزی نوشت و کوشش کرد که با قلم سحر خود وی را بفریید. ولی مکاتبه مستقیم هم نتیجه‌ای نگرفت و نتوانست امین الدوله را بدام بیاورد.

اسمعیل خان نواده حاج ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی میگوید: «در اوایل سلطنت محمد شاه غازی انارالله برهانه میرزا ابوالقاسم قائم مقام مرا نزد امین الدوله به اصفهان فرستاد و شرحی در کمال ادب نوشت و مختصر مطلب این بود که دولت قاجاریه برگردن ما اهل ایران خیلی حق دارند و آنچه داریم از ایشان است. لذا میباید در خدمتگذاری این شاهنشاه جوان بخت دست بدست هم داده امر دولت را فیصل بدهیم. شما در زمان خاقان مغفور بر همه ریاست داشتید چرا در خانه حاج سید محمد باقر مجتهد متحصن شده‌اید؟ البته تشریف بیاورید که در، دربار معدلت مدار، شما بر ریاست مسلم خواهید بود. عقیده‌ام آنست که یار محمد خان ظهیر الدوله هراتی و میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین همدانی و شما که عبدالله خان امین الدوله اصفهانی هستید و من که میرزا ابوالقاسم فراهانی هستم هر گاه و باتفاق و بدون نفاق کمر در خدمت شاهنشاه جمجاه ببندیم چون لفظ کفر کفر نمیشود میتوانیم بگویم تقدیر الهی از تدبیر ما تخلف نخواهد کرد.»

این نامه هم نتیجه‌ای نبخشید و سیاستمدار زیرك فراهانی که باشمشیر قلم و ناوك زبان و بیان همه را مسحور و فریفته میکرد حریف امین الدوله رند کهنه اصفهانی نشد. قائم مقام همینکه دید و عدو نوید و تحجیب و تطمیع بلا اثر میماند بنای تهدید را نهاد و نامه زیر را از طرف شاه به حجت الاسلام شفتی فرستاد: «مسطورات آنجناب بنظر اصابت اثر رسید و چون وصول مکاتبات بقاعده متهوره بدلی از حصول ملاقات میتواند شد خاطر مهر مظاهر را که در هوای شوق دیدار بود زاید الوصف مسرور و

مبتهج ساخت سابقا درباب مقرب‌الخاقان امین‌الدوله اظهاری کرده بودند و بروفق خواهش آنجناب مقرر شد که اگر مصلحت خود را در تقلد اشغال دنیوی میداند بآستانه قدس شتابد و اگر به اقتضای سن والتزام تشرع راغب اعمال اخروی است به عتبات عالیات عرش درجات عازم شود و در هر حال بعد از فضل خدا بواسطه آنجناب در کنف رأفت وتوجه ما باشد. لیکن بعد از آن سطور، توسط آنجناب و اینگونه تفقدها چندی گذشت که به هیچ يك از این دو کار اقدام نکرد و در میان دنیا و آخرت معطل بود و بتواتر و شیاع رسید که در ظرف این مدت بیکار نبوده و بی سبب تعطیل جایز نداشته. بر آنجناب بهتر معلوم است که تا حال چه مبلغ مال مردم در اصفهان تلف شده وجه قدر دماء و نفوس از خارج و داخل آن ولایت برباد فنا رفته. اگر سخن مردم در حق او صدق است واجب است که از آن ولایت اعراض کند و اگر مبنی بر اغراض است چه لازمست که در میان دارالخلافه و فارس بنشیند و عرض سهام تهمت گردد، بالجمله باز آنچه درباب مصلحت مملکت آسودگی او به خاطر فاطر میرسد همین است که یابه خدمت ما در تهران یا به اطاعت خدا در عتبات به پردازد و تازود است به یکی از این دو کار اقدام کند. در هر صورت آنجناب مأذون است که به وکالت نواب همایون مشارالیه را اطمینان دهد. اما هرگاه از این مصلحت دید ماکه محض خیرخواهی خلق و رأفت درباره اوست تخلف کند از آنجناب خواهش داریم که او را در جوار خود راه ندهد و من بعد هرگونه خواهشی که باشد اظهار کند که معتقدانه در مقام انجام بر آئیم.»

قائم مقام در سلخ صفر ۱۲۵۱ خود بهمان چاهی افتاد که برای امین‌الدوله حفر کرده بود و چند ماه بعد یعنی در دهه اول شوال ۱۲۵۱ محمدشاه میرزا رحیم پیش خدمت خاصه را به اصفهان گسیل داشت و امین‌الدوله را پیام کرد که توقف تو در اصفهان مورث اختلال حکمرانان آن اراضی است نخست آنکه بی هول و هرب طریق حضرت گیر و چون دیگر چاکران در طریق خدمت باش و اگر نه به دارالامان قم سفر کن و هروقت آسوده خاطر شدی راه تهران پیش دار.» امین‌الدوله شش ماه تمام میرزا رحیم را به ماطله و تسويف در اصفهان سرگردان ساخت و سپس بوسیله مستر مکنیل وزیر مختار انگلیس تأمین گرفت و از راه بختیاری عازم عتبات عالیات شد و در آستان قدس ملك پاسبان کربلا و نجف مجاور گشت تا در ماه شعبان ۱۲۶۳ بسن

هفتاد در کربلای معلی جان به جان آفرین سپرد.

احمد میرزا عضدالدوله میگوید: امینالدوله بر علمای عصر وزارت خویش خاطر نشان و معلوم کرده بود که برخلاف شرع الهی به هیچ کاری اقدام ندارد و برای جلوه دادن این مقصود تا دوسه فراش و دربان به احضار او نمیرفت به حضور اقدس نیامد آنوقت میگفت پادشاه مقتدر و اولوالامر است اگر نروم بیم جانست تکلیف شرعی مقتضی شرفیابی شده... در تمام مدتی که مجاور نجف اشرف بود در موقع عزیمت حجاج سرخود را نمی تراشید و به زائرین خانه خدا کمک های شایان میکرد هر سال تدارك سفر حج میدهد ولی عاقبت زیارت خانه خدا نصیب او نگردید و به دار بقا شتافت.»

میرزا عبدالوهاب خان نصیرالدوله شیرازی که بعدها آصف الدوله لقب گرفت میگوید: «عبدالله خان امینالدوله پسر حاج محمدحسین خان صدر اصفهانی خیلی شراب میخورد. پدرش هرچه خواست او را مانع شود و ترکش کند نشد تا یکبار بدون مقدمه خود بخود ترك کرد. بالاخره يك روز گفت شبی که شراب زیاد خورده بودم و مست بودم مستی مرا واداشت که شاگرد آشپزخانه خود را که کاکا سیاه بود آوردم و ماست بتمام بدن او مالیده بازبان لیسیدم!! صبح که ملتفت شدم فی الفور ترك شراب نمودم.»

از مستحادثات امینالدوله قریه امین آباد واقع در بین ایزدخواست و شهرضا میباشد: لاردکرزن میگوید بناگفته مورخین ایرانی امین آباد از بناهای داودخان برادر امامقلی خان والی فارس میباشد و قبلا اسم دیگری داشته است. حاج محمدعلی پیرزاده نائینی مینویسد: «امین آباد در ایام قبل از نادرشاه افشار بسیار آباد و معمور بوده، قناتهای بسیار و باغات و اشجار و هفتادخانه شیرپزی داشته. هنگام عبور نادر شاه در امین آباد برف زیاد میآید بطوریکه مدت يك هفته اردوی نادرشاه نمیتواند حرکت کند لابد در امین آباد توقف نموده جمیع اشجار باغات را اردوی نادرشاه از ریشه و بن کنده میسوزانند و بعد از آن مردمش بکلی متفرق میشوند تا در زمان صدر اصفهانی عبدالله خان امینالدوله پسر صدر مرحوم امین آباد را از نو آباد میکند. در پایان این نکته هم ناگفته نماند که دختر علی محمدخان نظام الدوله پسر عبدالله خان امینالدوله همسر علی شاه مادر سلطان محمدشاه (آقاخان محلاتی) بود.

ابوطالب خان یا فرخ خان امین الدوله غفاری

فتحعلیشاه عده‌ای غلام پیش خدمت داشت که از همه معروف‌تر فرخ و شاهرخ را باید نام برد. اسم اصلی شاهرخ، محمد مهدی و در اندرون علی‌شاه ظل‌السلطان غلام بچه بود. محمد مهدی يك روز پیغامی از طرف ظل‌السلطان برای فتحعلیشاه میرد و چون برازندگی و لطف کلام او مورد پسند شاه قرار می‌گیرد بن هجده سالگی پیش خدمت‌های شاه منسلک می‌گردد^۱.

ابوطالب کاشانی هم از پیش‌خدمت‌های طرف توجه فتحعلیشاه و جوان بسیار زیبایی بود و سبب ترقی او را اینطور نقل می‌کنند که روزی قلیان برای شاه میرده است که ناگاه وسط اطاق پایش به لبه قالیچه تصادم میکند و آتش سر قلیان به روی فرش گرانها میریزد. فرخ خان بدون اینکه از این پیش‌آمد دست پاچه و سراسیمه شود فی‌الغور میانه قلیان را از کوزه جدا کرده آب قلیان را روی آتشها میریزد و بواسطه همین هوش و فراست از چهارچوب پیش‌خدمتی خارج و بعدها رئیس خلوت میشود و سرانجام به مقام سفارت و وزارت میرسد^۲.

فتحعلیشاه از ملك‌الشعرا برای این دو پیش‌خدمت جوان و مبادی آداب لقبی می‌خواهد و ابوطالب و محمد مهدی به ترتیب فرخ و شاهرخ نامیده میشوند^۳. میرزا محمدعلی‌خان سروش سده‌ی اصفهانی بعدها در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه که فرخ خان به لقب امین‌الدوله ملقب بوده قصیده‌ای در مدح وی سروده و به اسم اصلی او یعنی ابوطالب اشاره کرده. چند بیت از قصیده شمس‌الشعرا سروش ذیلاً برای اثبات این مدعا نقل میشود:

که دایره زشبه گه سلسله زشبی

پرورده ملکان از روزگار صبی

پیش درایت او بوذرجمهر غبی^۴

ای زلف دلبر من در جادوئی عجبی

فرخ امین دول والا یسین ملل

بو طالب آن سره مرد از مردمان شده فرد

فرخ و شاهرخ به تدریج مدارج ترقی را پیموده کار بجائی میرسد که در مواقع برگزاری مراسم سلام لباس جواهرنشان پوشیده طرفین تخت سلطنتی بایستند.^۵ احمد میرزا عضدالدوله مینویسد: «فرخخان غفاری که از نجبای کاشان و شاهرخخان که اهل رستمآباد شمیران است رخت جواهر میپوشیدند که زن از حرمخانه با اثاث و تجمل زیاد به این هردو مرحمت شد. زن فرخخان خاله شاهزاده عیال حاج میرزا موسیخان و زن شاهرخخان خاله کامران میرزا بود. فرخخان را خاقان مرحوم در سفر خراسان به ولعهد مغفور سپرد. نجابت ذاتی و کردانی او را به لقب امینالدوله و مسند وزارت رسانید.^۶

مخبرالسلطنه هدایت میگوید: «عباس میرزا نایب السلطنه این دو پیشخدمت را به خدمت خود میطلبید فرخ میرود و شاهرخ وفا به خرج داده از خدمت شاه دوری نمیجوید. حق با کدام بود بعدها معلوم شد. او (یعنی فرخخان) به امارت رسید و کار این (یعنی شاهرخخان) به فلاکت کشید.^۷ همسر شاهرخ، بیبیجان خواهر ننه خانم مهد علیا یکی از زنهای فتحعلیشاه خواهر ملا عبدالله از اهالی ساری مازندران و خاله کامران میرزا و اورنگ میرزا و بزمآرا خانم و خرم بهار خانم احترامالدوله که این آخری طبق وصیت فتحعلیشاه به عقد فتحعلیخان صاحب دیوان پسر میرزا علیاکبر قوامالملک شیرازی و پسرخوانده حاجی علی رضا درآمد.^۸ همسر فرخخان دختر لطفعلی بیگ اصفهانی و خواهر حاجیه خاتون خانم زن فتحعلیشاه و خاله شمس بانو خانم معقوده میرزا موسیخان پسر بزرگ قائم مقام بود.^۹ مسعود میرزا ظل السلطان میگوید: «طایفه غفاریها که از اولاد اباذر غفاری هستند در کاشان توقف دارند و امینالدوله از آن طایفه است.^{۱۰} در میان رجال دوره قاجاریه هفت نفر به لقب امینالدوله ملقب بودهاند به این قرار: ۱- میرزا محمد حسینخان صدراصفهانی ۲- میرزا عبداللهخان پسر میرزا محمد حسینخان ۳- میرزا صادق قائم مقام برادرزاده میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری ۴- فرخخان غفاریکاشانی ۵- میرزا هاشمخان برادر فرخخان ۶- میرزا علیخان پسر میرزامحمدخان مجدالملک سینکی جد خانواده امینی ۷- میرزامحسنخان پسر میرزا علیخان .

لازم است تذکر داده شود که اشخاص سابق الذکر قبلا به القاب دیگری

ملقب بوده و بعدها به ترتیب امین‌الدوله لقب گرفته‌اند. عبدالله مستوفی در ذیل صفحه ۹۱ چاپ دوم جلد اول تاریخ اجتماعی قاجاریه سهواً عبدالله خان پسر حاج محمد حسین‌خان صدر اصفهانی را اولین امین‌الدوله ضبط کرده است در صورتیکه ابتدا صدر اصفهانی بسال ۱۲۲۱ ه.ق امین‌الدوله لقب گرفت^{۲۱}. و در ۱۲۲۸ که مأمور نظم فارس و عراق شد به نظام‌الدوله ملقب گردید و لقب سابق که امین‌الدوله بود به پسرش عبدالله خان داده شد^{۲۲}.

فرخ خان غفاری در زمان سلطنت محمد شاه سرعت مدارج ترقی و تعالی را پیمود و رفته رفته مورد توجه مخصوص مقام سلطنت قرار گرفت در مواقعی که حکام ایالات و ولایات از حدود خود تخطی و به مردم اجحاف و تعدی می‌کردند فرخ خان که مورد اعتماد کامل محمد شاه بود مأمور رسیدگی میگردید. او هم پس از صدور حکم به عجله به محل مأموریت میرفت و بعد از تحقیقات کامل شرح موقوف را بعرض شاه میرساند. محمد شاه نیز فوراً به گزارش وی ترتیب اثر میداد و پیشنهادات ویرا مطابق النعل بالنعل بموقع اجرا میگذاشت.

محمد شاه بسال ۱۲۵۲ ه.ق بعزم تدمیر و سرکوبی ترکمانان یموت و گوکلان تهران را ترك گفت^{۲۳}. و پس از ورود بدولت آباد دامغان اطلاع یافت که مردم ساری از جور و بیداد گماشتگان فضل‌علی‌خان قزاقی حاکم مازندران بستوه آمده و علیه او قیام و شورش بزرگی برپا کرده‌اند و فضلعلی‌خان در ارك ساری محصور گردیده است^{۲۴}. شاه پس از اصغای این مطلب فرخ‌خان غفاری کاشانی پیش خدمت خاصه را که مردی کاردان و با حضانت عقل و اصابت رأی بود مأموریت داد تا به مازندران عزیمت و حقیقت امر را کشف کرده نتیجه تحقیقات را ضمن نظر خود بعرض برساند فرخ خان شتابان روانه ساری گردید و پس از ورود اطلاع حاصل کرد که هفت نفر از اهالی شهر بدست مأمورین حکومتی بقتل رسیده و کار شورش و غوغا بالا گرفته و ماده فساد غلیظ شده است. او با مشاهده این وضع صلاح در این دید که برای یکنفر از اهالی ساری که جانب بیطرفی را رعایت میکند و از پیروزی هیچیک از طرفین شاکی و متشکی طرفی نمی‌داند فرود آید و سپس با سرپنجه تدبیرگره مشکل کار را بگشاید تا اغتشاش و آشوب مرتفع و نظم و آرامش اعاده و مستقر شود.

فرخ خان شبانگاه مجرمانه چند تن از سران جماعت کرد و ترك را که از زمان آقا محمد خان در مازندران نشیمن گرفته و مأمور اجرای اوامر و نواهی حکام محل بودند احضار و آنان را از زدو خورد و مبارزه با مردم شهر برحذر ساخت، حسن محاوره و بیانات مستدل و منطقی او ریش سفیدان کرد و ترك را قانع و در ضمن متوجه ساخت که خونریزی و کشتار جز ایجاد کینه و نفرت نتیجه دیگری نخواهد داشت و صلاح در این است که دست از ستیزه جوئی بردارند و بیش از این مردم شهر را نیازارند. جماعت نامبرده به توصیه فرخ خان از گردارک شهر پراکنده شدند و صبحگاهان که فضلعلیخان دیده از خواب گشود خود را یکه و تنها دید و ناچار از در مسالمت درآمد. فرخ خان بیدرنک او را تحت الحفظ بمرکز فرستاد و ضمناً جریان امر را به تفصیل بعرض رسانید حسب الامر محمد شاه قرار شد که فرخ خان شخصاً به رتق و فتق امور بپردازد تا حاکم جدید مازندران تعیین و وارد محل مأموریت شود.^{۱۵} فرخ خان که مردی پخته و کار آزموده بود در فاصله کوتاهی نظم و امنیت را در شهر برقرار و دست فتنه انگیزان را کوتاه کرد و پس از ورود اردشیر میرزا حکمران جدید روانه پایتخت شد. (تاریخ قاجاریه صفحه ۴۸ سپهر مینویسد: «اردشیر میرزا برادر کهنتر شاهنشاه غازی در علوم عربیه و فنون ادبیه و آداب رزم و بزم هنری به کمال داشت.»)

فضلعلیخان در غائله مازندران آنقدرها تقصیر نداشت و فقط سهل انگاری و سوء تدبیر او بود که موجب شد کار بدست رجاله و عوام الناس بیفتد. فرخ خان هم با توجه بهمین حقیقت مسلم در اولین فرصت چنانکه بعد خواهیم گفت موجبات ترضیه خاطر او را فراهم ساخت اما در آن تاریخ مقتضی چنان دانست که از نظر حفظ مصالح کشور فضلعلیخان را از مازندران روانه تهران کند تا نایره فساد خاموش و دست آشوب طلبان از کار کوتاه شود.

محمد شاه در اوایل سال ۱۲۵۳ عازم هرات شد و همان روزیکه قصد حرکت داشت خبر رسید که جمعی از اجامر و اوباش اصفهان نظم عمومی را بهم زده و عمارت هفت دست یعنی مقر حکومت و محل نشیمن خسروخان گرجی حاکم شهر را محاصره کرده اند. شاه بیدرنک فرخ خان را با اختیارات تام به اصفهان فرستاد و به او مأموریت داد که هرچه زود تر غایله را فیصله دهد. اصفهان از اواخر سلطنت

فتحعلیشاه همواره در معرض فتنه و غوغا بود و جمعی از آشوب طلبان بتحریر متنفذین محلی پیوسته شورش و بلوا میکردند. در زمان تصدی خسروخان گرجی مالکین لنجان از پرداخت مالیات و منال دیوان سرباز زدند و والی اصفهان چنین پنداشت که محرك این پیش آمد محمد ابراهیم درچه‌ای یکی از کدخدایان لنجان است. کدخدای نامبرده به دستور والی به زندان افتاد و سرانجام در کنج بازداشتگاه به مرگ طبیعی یا در اثر شکنجه و آزار چهره در نقاب خاك کشید. متنفذین محل که منتظر فرصتی مناسب بودند بدستاور این واقعه اذهان عمومی را مشوب کردند تا نظم و امنیت مختل و وضع شهر مغشوش شود و خود از آب گل آلود ماهی بگیرند. چند روز بعد از شیوع خبر درگذشت کدخدای لنجان، یکی از سرشناسان نجف آباد به نام آقا شفیع به حکم والی شهر دستگیر و زندانی شد. خویشاوندان وی که همه از معاریف محل بودند از بازداشت او به وحشت افتادند و با خود گفتند که بی گمان آقا شفیع نیز به سرنوشت شوم محمد ابراهیم درچه‌ای دچار خواهد شد. چند تن از بزرگان شهر و معتمدین محل از آقا شفیع نجف آبادی وساطت و از والی تقاضا کردند که او را از زندان آزاد کند. والی به درخواست آنان ترتیب اثر نداد و حتی به توصیه کتبی میر محمد مهدی امام جمعه اصفهان هم وقتی نهاد بلکه به قید و بند آقا شفیع بیفزود. این وضع باعث شد که تحریکات مفسدین قوم مؤثر و راه برای اغتشاش و بی نظمی هموار شود و مأمورین دولت و اخلاگران و غوغا طلبان با اسلحه گرم بجان هم بیفتند. عباسقلی خان توپچی باشی از طرف والی و آقا محمدعلی مذهب از طرف امام جمعه تا مورچه خورت از فرخ خان استقبال کردند و هر يك اصرار داشتند که از بازرس تام الاختیار دولت در منزل خود پذیرائی بعمل آورند. فرخ خان بدروازه شهر که رسید جمع کثیری از مردم اصفهان از وی پیشواز و در ضمن تقاضا کردند که به منزل امام جمعه وارد شود. فرخ خان بتقاضای این جمع روی موافق نشان نداد و از اجرای درخواست نماینده والی نیز امتناع ورزید و منزل مستقل و جداگانه‌ای برای خود انتخاب کرد تا تحت تأثیر گفته‌های موافق و مخالف قرار نگیرد و وضع را باکمال بیطرفی رسیدگی کند.

فرخ خان پس از چند روز بتحقیق چنین تشخیص داد که باپیش آمد اخیر آبرویی

برای والی شهر باقی نمانده و حیثیت و اعتبار او برباد رفته و صلاح در این است که خسروخان به مرکز احضار و دیگری به حکمرانی اصفهان منصوب شود. دولت طبق پیشنهاد فرخ خان غفاری خسروخان گرجی را احضار و چندی بعد فضلعلی خان قراباغی را بحکمرانی اصفهان انتخاب کرد. ازقراین و امارات چنین استنباط میشود که انتصاب فضلعلی خان حاکم سابق مازندران بنا به پیشنهاد فرخ خان و به جبران برکناری او از حکومت محل سابق الذکر بوده است. فرخ خان تا چهارماه بعد از ورود والی جدید در اصفهان توقف کرد و پس از رسیدگی به دفاتر محاسباتی و تصفیه امور مالیاتی و همچنین تهیه و تدارك «ادوات و آلات مرصع به لآلی» که باو دستور داده شده بود روانه هرات گشت.^{۱۶} رضاقلی خان هدایت مینویسد: «در همین ایام فرخ خان پیش خدمت خاصه و صندوق دار جنسی با قطار قطار از هر گونه حمل و بار به اردوی اعلی رسید.»^{۲۳}

محمدشاه در جنگ هرات معمولاً چندتن از محارم درباری و کسانی را که کاملاً مورد اعتماد او بودند برای بازرسی و نظارت در عملیات صاحب منصبان قشون به سنگرهای مختلف میفرستاد. او این مأموریت را بیشتر اوقات به افراد خانواده سلطنتی و شاهزادگان قاجاریه از قبیل محمدرضا میرزا و سلطان محمد میرزا سیف الدوله و علیقلی میرزا (که بعدها اعتضادالسلطنه شد) پسرهای فتحعلیشاه محول میکرد و از میان رجال درباری فقط فرخ خان غفاری و حسین علی خان معیرالممالک را تالی شاهزادگان قاجار قرار میداد و این نکته را دلیل اعتماد کامل محمد شاه به فرخ خان غفاری تلقی باید کرد.

رو نوشت دستخط محمدشاه به حسین علی خان معیرالممالک ذیلاً برای اطلاع درج میگردد:

هو

«معیرالممالک برویه سنگر امیرتومان که در دروازه قندهار هستند شاهد باش (رجوع شود به شماره نهم سال هشتم مجله یغما مقاله آقای دوستعلی خان معیرالممالک. حسین خان معیرالممالک نیای آقای دوستعلی خان معیراست و عین دستخط محمدشاه هم اکنون در اختیار خانواده ایشان است) فرخ خان و دوستعلی خان هر دو مأمور نظارت در اردوی دروازه قندهار بوده اند. سپهر مینویسد: «فرخ خان غفاری

پیش خدمت خاصه که به صدق لهجه معروف بود مأمور آمد که در این رزمگاه نگران باشد و لشکر را به یورش تحریض کند و جبن و جلادت هر کس را معروض دارد.»^{۱۸} میرزا محمد تقی لسان‌الملک سپهر شرح عملیات جنگی اردوی محمدشاه را هنگام محاصره هرات از فرخ‌خان کاشانی همشهری خود شنیده و به استناد اظهارات او وقایع این کارزار خونین را جمع‌آوری و تدوین کرده است. (همان کتاب صفحه ۸۵) جنگ دروازه قندهار از پیکارهای شدید محاصره هرات بود و پس از تلاقی فتنین جمع‌کثیری از طرفین کشته شدند و فرخ‌خان فی‌الفور حضور شاه شرفیاب گردید تا لشکریان آن دروازه را مددی برساند. (همان کتاب صفحه ۸۷).

در همان ایامی که محمد شاه هرات را محاصره کرده بود علی‌رضا پاشا والی بغداد بتحریر بیگانگان بندر محمره (خرمشهر) را مورد تعرض قرار داد و تلفات و خسارات جانی و مالی فراوانی به اتباع دولت شاهنشاهی وارد آورد. شاه قاجار سال بعد (۱۲۶۵ ه.ق) به دستاویز تنبیه و مجازات آشوب‌طلبان اصفهان روانه پایتخت صفویه شد و باطناً مصمم بود که در جنوب و مغرب ایران به تجهیز قوا بپردازد و سپس مأمورین متجاوز بابعالی را گوشمال دهد. محمدشاه بهمین منظور از اصفهان به همدان رفت و بعد بعللی چند که از موضوع بحث ما خارج است خواه‌ناخواه از اجرای این تصمیم منصرف شد.

پس از ورود اردوی سلطنتی به ناحیه کرون (به فتح حرف اول و سوم و بر وزن گردن از توابع اصفهان) وضع نابسامانی رشت و بی‌مبالاتی یحیی میرزا و امان‌الله خان (یحیی میرزا پسر چهل و سوم فتحعلیشاه و برادر پشت و کالبدی جهانسوز میرزا و ساراسلطان و قیصرخانم و بدرجهان خانم از بطن قمرنسایگم دختر حسین قلی‌خان پسر امام قلی‌خان افشار است - تاریخ قاجاریه سپهر چاپ امیرکبیر جلد اول صفحات ۳۲۳ و ۳۳۰ و ظاهراً امان‌الله خان افشار از منسوبات مادری او بوده) والی و پیشکار گیلان بسمع شاه رسید و فرخ‌خان کاشی مأموریت یافت که برای رسیدگی و برقراری نظم امور روانه آنجا شود. فرخ‌خان بلافاصله بعد از ورود به محل مأموریت وضع رفتار والی و پیشکار گیلان را مورد رسیدگی قرار داد و چگونگی را کتباً بعرض شاه رسانید.

محمدشاه از همدان عازم قزوین شد تا از آنجا به پایتخت مراجعت کند و در

بین راه چاپار گیلان به اردوگاه رسید و عریضه فرخ خان را بشاه تقدیم کرد. گزارش فرخ خان غفاری حاکی از این بود که: «امان الله خان افشار وزیر گیلان طریق زهد گرفته و چنان در تزه نامبرداری میکند که هنگام عبور از بازار و برزن اگر حیات گندم و ارزن در نگرَد که از جوال زراعت پنبه پاشیده شود ایستاده و جبهه بدست بگیرد و جامه پشمینه پوشد و بر حصیر نشیند. از این روی فیصل امور بدست او مهمل مانده و منال دیوانی مأخوذ نیفتاده است.»^{۱۹}

شاه با مطالعه این گزارش فرخ خان را مأمور کرد تا یحیی میرزا حاکم گیلان و امان الله خان افشار وزیر او را روانه تهران سازد و خود بنظم امور و استیفای حقوق دیوانی و اخذ مالیاتهای معوقه بپردازد. چندی بعد یحیی میرزا که گناهی متوجه او نبود مجدداً بحکمرانی گیلان منصوب شد و امور پیشکاری به محمد امین خان نسقچی باشی محول گردید.^{۲۰} (محمد امین خان پسر محمد حسین خان دولوی قاجار است که پس از فوت پدر در ۱۲۴۵ بجای او نسقچی باشی شد.^{۲۱} محمد امین خان شوهر اول گوهر ملک خانم خواهر اعیانی عباس میرزا نایب السلطنه و علی خان ظل السلطان است.^{۲۲} گوهر ملک خانم با محمد امین خان سازش نکرد و از او طلاق گرفت و ضجیع میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی شد.^{۲۳} نسقچی باشی پسر خاله گوهر ملک خانم و خواهرزاده امیرخان سردار دائی عباس میرزا نایب السلطنه است.^{۲۴} محمد امین خان نسقچی باشی در جنگهای دوره دوم ایران و روسیه بتاريخ ۱۲۴۳ ه. ق. باتفاق عباس خان سرکرده فوج بختیاری و چندتن دیگر در قلعه عباس آباد بدست روسها اسیر و به تقلیس گسیل شد.^{۲۵} و پس از عقد معاهده ننگین ترکمانچای آزاد گردید محمد امین خان بعد از فوت فتحعلیشاه ملک سلطان خانم همسر او مادر ملک زاده خانم دختر خاقان که بعدها به عقد محمود خان فومنی درآمد یا بعبارت اخری دختر عموی خود یعنی دختر ابراهیم خان دولوی قاجار و خواهر محمد ناصر خان ظهیر الدوله رابه زوجیت گرفت.^{۲۶}

ولی در ضمن به فرخ خان غفاری دستور داده شد که برای تعلیم و راهنمایی پیشکار جدید کماکان در رشت بماند و حساب مالیاتهای عقب افتاده را تصفیه و تکلیف منال دیوانی سنوات بعد را تعیین کند تا جریان امور صورت عادی بخود بگردد. مأموریت فرخ خان در شهر رشت هشت ماه تمام بطول انجامید و پس از انقضای

این مدت و حصول اطمینان از نظم و ترتیب حسابهای مالیاتی و سایر وظایف دیوانی بپهران مراجعت کرد^{۲۷} چندی بعد یعنی اوایل سال ۱۲۵۸ ه.ق خبر رسید که فرهاد میرزا (بعدها معتمدالدوله شد) نایب‌الایاله فارس (فرهاد میرزا پسر پانزدهم عباس میرزا نایب‌السلطنه است که در ۱۲۳۳ ه.ق متولد شد و در ۱۳۰۵ به سن ۷۲ سالگی وفات یافت و جنازه او در ۱۳۰۶ به کاظمین فرستاده شد) تاریخ تبریز صفحات ۷۵ تا ۷۷ و منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۱۱۸ و المآثر و الآثار صفحه ۱۹۵) فرهاد میرزا در ۱۲۷۸ معتمدالدوله لقب گرفت (منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۲۷۵) این شاهزاده را به چندین علت نایب‌الایاله میگویند و در ۱۲۵۳ که محمدشاه عازم تسخیر هرات شد او را بعنوان نایب‌الایاله مأمور به توقف در تهران کرد (تاریخ قاجاریه سپهر جلد دوم صفحه ۵۰ و روضة‌الصفای ناصری چاپ خیام جلد دهم صفحه ۱۹۶ و صفحه ۲۴۱ و منتظم ناصری جلد سوم ص ۱۶۷). در ۱۲۵۵ که محمدشاه به اصفهان رفت فرهاد میرزا مجدداً با سمت نایب‌الایاله در تهران به رتق و فتق امور اشتغال داشت (تاریخ قاجاریه سپهر جلد دوم صفحه ۱۰۰ و منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۱۷۳) در سفر اول ناصرالدین شاه به فرنگستان که در ۲۱ صفر ۱۲۹۰ از تهران خیمه بیرون زد فرهاد میرزا به معاونت و نیابت کامران میرزا منصوب گردید تا بمهام امور کشوری و لشکری رسیدگی نماید (منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۲۶) اطلاق عنوان نایب‌الایاله در مأموریت اول فارس به او باین جهت است که در آن تاریخ حکومت فارس رسماً به ناصرالدین میرزا محول گردید و فرهاد میرزا به نیابت از طرف ولیعهد وقت به فارس رفت (فارسنامه ناصری جلد اول صفحه ۲۹۷).

با مأمورین دولت انگلیس سروسری پیدا کرده است و بیم آن میرود که مواضعه و تبانی او باعمال بیگانه نتایج شومی برای دولت شاهنشاهی بیار آورد. محمدشاه این خبر را به قید تردید تلقی کرد و صلاح ندانست که برادر کهنتر را صرفاً به اتهام سازش با بیگانه که یحتمل مبتنی بر اغراض خصوصی است از ایالت فارس احضار و بدون رسیدگی مؤاخذه کند. بهمین سبب برای تشخیص صحت و سقم اتهام برادر مورد علاقه خود یکی از مأمورین بی‌غرض و طرف اطمینان یعنی فرخ‌خان غفاری را بفارس فرستاد. در همین اوان میرزا فضل‌الله علی‌آبادی (بعدها نصیرالملک) وزیر فارس (میرزا فضل‌الله نصیرالملک پسر حاج میرزا نصرالله علی‌آبادی مازندرانی

است. میرزا فضل‌الله چندین مرتبه بسمت وزارت و پیشکاری به فارس رفت و در سفر دوم ناصرالدین میرزا به تبریز وزارت او را بعهده داشت و در زمان سلطنت ناصرالدین شاه به وزارت اوقاف منصوب شد) به مرکز احضار و به فرخ‌خان دستور داده شد که علاوه بر انجام مأموریت سابق مالیاتهای عقب افتاده فارس را که مجموعاً بالغ بر یکصد هزار تومان است وصول و حواله مرکز کند.

فرخ‌خان این مأموریت را نیز مانند مأموریت‌های سابق بی‌ملاحظه و باکمال بیطرفی و بدون در نظر گرفتن اینکه متهم یعنی نایب‌الایاله فارس از خانواده سلطنتی و برادر پادشاه وقت است، به احسن شقوق انجام داد و محمدشاه باشاره او فتح‌الله خان مافی (فتح‌الله خان مافی عموی حسین‌قلی‌خان نظام‌السلطنه است)^{۲۸}.

را با عده‌ای سوار مسلح به شیراز فرستاد تا فرهاد میرزا را تحت‌الحفظ به تهران بیاورند. فتح‌الله خان سرتیپ مافی در ۱۲۶۱ هجری قمری در اثر شیوع وبا و فساد یافت. فرخ‌خان همچنان در شیراز به رتق و فتق امور اشتغال داشت تا میرزانی‌خان امیردیوان والی جدید وارد شد و او آنگاه به تهران مراجعت کرد^{۲۹}. با مطالعه سطور بالا بخوبی مدلل میشود که فرخ‌خان کاشی مورد محبت و اعتماد کامل محمد شاه بود و شاه قاجار نه فقط رسیدگی به تخلفات مأمورین سرشناس دولت و رجال معتبر مملکت را به او محول مینمود بلکه در مواقعی هم که در صدد تفقد و نوازش یکی از افراد خانواده سلطنتی برمیآمد فرخ‌خان غفاری را برای انجام این منظور در نظر میگرفت. جهانگیر میرزا پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه که در اوایل سلطنت محمدشاه و خسرو میرزا برادر اعیانی وی راکور و مکفوف‌البصر نمودند مینویسد از قم برای گله و شکایت به تهران رفتم و در نجف آباد با حاج میرزا آقاسی ملاقات کردم. حاجی صلاح چنین دید که به تویسرکان باز گردم و کماکان بدعاگوئی مشغول باشم. در این ضمن «فرخ‌خان کاشی خلعت و نوازش و دستخط‌التفات از پادشاه مرحوم به این دعاگو رسانید و مرابدلخوشی تمام روانه قم کرد»^{۳۱}.

اوایل سلطنت ناصرالدین شاه حکومت کاشان به شاهزاده شاهرخ میرزا پسر حسین‌علی میرزا پسر فتح‌علیشاه محول و محمدحسین خان کاشی به پیشکاری او منصوب شد و چندی بعد رسیدگی بکارهای پیش‌کاری به سایر مشاغل فرخ‌خان

غفاری ضمیمه گردید و بهمین مناسبت بین افراد خانواده محمد کاظم خان و فرخ خان شکراب شد.

رضاقلی خان هدایت مینویسد: «در همان اوقات چراغ علی خان زنگنه کرمانشاهی (بعدها سراج‌الملک) برای تفتیش و رسیدگی روانه اصفهان گردید و پس از اینکه به کاشان رسید کاشف بعمل آمد که «درمیان دوطایفه معتبر کاشان یکی معروف به غفاری و متعلق به فرخ خان کاشانی از سلسله ابوذر غفاری حاکم لاحق کاشان و دیگری منسوب به محمد کاظم خان پسر محمد حسین خان حاکم سابق کاشان منازعتی است.... و آخر الامر به اهتمام شاهرخ میرزا و در اثر نصایح چراغعلی خان کار به مصالحه گذشت»^{۳۲}

در زمان صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر فرخ خان دارای مقام و منصب مهمی نبود و از قراین چنین استنباط میشود که امیر با او صفائی نداشته و او را به بازی نمیگرفته است.

هنگام زمامداری میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری ریاست اداره صندوق خانه مبارکه و اداره صرف جیب به عهده فرخ خان واگذار میشود.^{۳۳}

در سنه ۱۲۷۲ ه. ق که مهدی خان تبریزی صاحب جمع و جوه نقد صرف جیب فوت میکند فرخ خان غفاری به جای او این سمت را عهده دار میگردد^{۳۴} از این تاریخ ببعد روز بروز به تقرب فرخ خان افزوده میشود و پس از انتصاب به ریاست اداره صرف جیب به دریافت يك قطعه گل کمر الماس سرافراز و ضمناً به لقب امین‌الملک ملقب میگردد^{۳۵}.

رضاقلی خان هدایت مینویسد: مقرب‌الخاقان فرخ خان کاشانی خازن خاص سلطانی که از عهد دولت خاقان صاحبقران نورالله مضجع در خدمتگذاری نایب السلطنه مغفور و سلطان محمد شاه طاب‌ثراه الی الان در این دولت ابد مدت پیوسته مصدر خدمات کثیره گردیده روز بروز بواسطه ظهور کفایت و بروز کیاست به مدارج ترقی برآمده شایسته مرحمت‌های بزرگ آمد در این ایام که هشتم شهر شوال المکرم بود به ملاحظه ظهور امانت و وفور صیانت به لقب بزرگ‌امین‌الملکی ملقب گشت و فرمان مهر لمعان شاهانه به دستخط مبارک مزین گردید و به اعطای يك قطعه نشان مصور به تمثال بی‌مثال اقدس‌اعلی که مکمل به الماس گران بها بود قرین افتخار

گردید و به خدمتی بزرگ نامزد شد.^{۳۶}

مراد از خدمت بزرگی که رضاقلی خان هدایت به آن اشاره کرده همان مأموریت فرخ خان به فرنگستان و سفارت او به دربار فرانسه است. میرزا محمد تقی سپهر ملقب به لسان الملك در باب این مأموریت چنین مینویسد:

«چون میان دولت ایران و فرانسه مبانی محبت تشدید یافت واجب افتاد که سفیری چرب زبان به دارالسلطنه پاریس سفر کرده قائمه و داد را نیک تر مرصوص و محکم بدارد لاجرم فرخ خان غفاری کاشی که خازن دینار و دراهم مخصوص بود بر حسب فرمان شاهنشاه ایران به سفارت کبری مأمور گشت و ملقب به امین الملك آمد.... و سفر پاریس را تصمیم عزم داد و هم جداگانه فرمان رفت که در دارالسعاده اسلامبول قرب حضرت خداوندگار روم جوید و شطری از مراتب اتحاد دولت ایران و روم بازگوید و اجازت یافت که در اسلامبول یا فرانسه سفیر انگلیس را دیدار کند و سوء سلوک سفرای انگلیس را در ایران و بهانه جوئی و شراست طبع ایشان خاصه مستمروری و ناهمواری او را باز نماید... و بنماید که کارداران ایران در فتح هرات و تسخیر افغانستان ناچار شدند و اگر تواند آرایش که زلال صفا و صدق دولتین را به اندامی سفر اعراض شده مرتفع سازد لاجرم بانایب و مترجم و منشی و دیگر مردم از تبعه سفارت روز دوشنبه یازدهم ذی قعده از حضرت دارالخلافه راه برگرفت»^{۳۷}.

پیرامون مأموریت فرخ خان غفاری به دربار بابعالی و فرانسه و انعقاد معاهده ننگین پاریس (معاهده پاریس در تاریخ چهارم مارس ۱۸۵۷ میلادی مطابق هفتم شهر رجب ۱۲۷۳ هجری قمری مابین فرخ خان سفیر کبیر ایران و لارده کولی سفیر کبیر انگلیس مقیم پاریس و بواسطت ناپلئون سوم امپراتور فرانسه و وزیر امور خارجه آن دولت انعقاد یافته است).

و از آن پس مسافرت او به انگلستان گفتگو بسیار است. طبق اسناد و مدارکی که اخیراً به لطف آقای حسن علی معاون الدوله نواده فرخ خان مورد استفاده این جانب قرار گرفت معلوم میشود که ناصرالدین شاه از قطع روابط ایران و انگلیس و حمله دولت اخیرالذکر به بوشهر و محمره (خرمشهر) فوق العاده هراسان بوده و میرزا آقاخان نوری کراراً به فرخ خان سفارش کرده است که هرچه زودتر و بهر

ترتیب که مصلحت بداند به عقد قرارداد صلح مبادرت نماید. (برای اطلاع از چگونگی تعرض قوای مهاجم انگلیس به بوشهر و محصره رجوع کنید به تاریخ جنگ انگلیس و ایران تألیف هنت و ترجمه راقم این سطور و همچنین «کتابچه خانلر میرزا احتشام‌الدوله درباره جنگ ایران و انگلیس در محصره».

بموجب فصول پنجم و ششم و هفتم معاهده شوم پاریس دولت ایران تعهد کرد که هرات و تمام خاك افغانستان را از نیروی نظامی خالی کند و از کلیه حقوق خود در افغانستان صرف نظر نماید و باین ترتیب هرات بکلی از ایران متزع و مجزا گردید.

(برای متن فارسی این معاهده رجوع کنید به کتاب معاهدات ایران با ممالك خارجه تألیف مؤتمن‌الملک (میرزا حسین خان پرنیا) صفحات ۴۱ تا ۴۹ و تاریخ قاجاریه سپهر و حقایق الاخبار ناصری و روضه‌الصفاء در وقایع سال ۱۲۷۲ و تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف محمود محمود جلد دوم صفحات ۵۳۲ تا ۵۳۶ و متن انگلیسی کتاب معاهدات بریتانیای کبیر و ایران تألیف هرستل).

بامراجعه به اسناد سابق‌الذکر باید معتقد شد که در انعقاد قرارداد پاریس شاید خطا و قصوری متوجه فرخ‌خان غفاری نباشد ولی اظهار نظر صریح نسبت به این موضوع قبل از بررسی دقیق اسناد مورد گفتگو دوازده صواب خواهد بود. (شرح مسافرت فرخ‌خان را منشی‌او میرزا حسین بن عبدالله سرابی تحت عنوان مخزن‌الوقایع نوشته است). عجله و شتاب میرزا آقاخان نوری در عقد قرارداد پاریس سرشکستگی فراوانی برای ایران به بار آورد و احتمال می‌رود که بعدها حتی کسانی هم که فریب بیگانگان را خورده و سلسله جنبان انعقاد پیمان مزبور شده بودند انگشت حسرت و ندامت به دندان گزیده باشند.

واتسون انگلیسی مینویسد: «هنوز نسخ معاهده صلح پاریس در بغداد مبادله نشده بود که خبر انقلاب هندوستان رسید و قوای مأمور ایران به عجله مراجعت نمودند تا آتش فتنه شورشیان هند را فروشانند و اگر جنگ ایران و انگلیس به پایان نرسیده بود انقلابیون بطور حتم مدتها میدان‌داری میکردند و در این صورت خسارت هنگفتی به امپراطوری بریتانیا وارد می‌آمد.»^{۳۸}

سپهر و هدایت راجع به مسافرت فرخ‌خان غفاری به انگلستان و پذیرائی‌های

گرمی که مقامات امپراطوری بریتانیا از او بعمل آورده‌اند شرح مبسوطی نوشته و درواقع داد سخن داده‌اند. رضاقلی‌خان هدایت پیرامون ضیافت مجلل و باشکوهی که از طرف شهردار لندن به افتخار سفیر ایران ترتیب داده شده قلمفرسائی مفصل نموده ولی نتایج شوم قرارداد منحوس پاریس و انتزاع هرات را از ایران مسکوت گذاشته و متأسفانه تنها موضوعی که توجه او را جلب نموده مخارج این میهمانی است که از آن چنین یاد میکند: «همانا اخراجات این مجلس معادل سه هزار تومان تخمین یافت!!»^{۳۹}.

محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه در کتاب خلسه از قول میرزا آقاخان اعتمادالدوله چنین مینویسد: «برای اینکه فرخ‌خان امین‌الدوله را هم دورکرده باشم بعنوان اصلاح مقدمه جنگ با انگلیس ویرا مأمور فرنگ کردم اما میل نداشتم کار به زودی انجام گیرد. برخلاف منظور و مقصود من اوپولی از انگلیس گرفته و عاجلاً کار صلح را انجام داد. اگر عجله نکرده بود (طبق اسناد متعلق به آقای معاون‌الدوله و مدارک موجود در بایگانی وزارت امور خارجه ایران خلاف این مدعا ثابت میشود و میرزا آقاخان نوری عجله در انعقاد قرارداد داشته است). فتنه و بلوای هند بروز کرده بود و انگلیسی‌ها مضروب شده کار بدخواه ما می‌گذشت در این صورت هرات را واگذار نمی‌کردیم و بنادر خود را نیز مسترد نموده بلکه قسمت بزرگی از افغانستان را هم دست می‌انداختیم و خسارت جنگ قابلی هم از دولت انگلیس می‌گرفتیم. افسوس که عجله فرخ‌خان نگذاشت و آن مقدمه برعکس نتیجه داد و هرات از دست رفت بلکه حق ثابت ما در افغانستان باطل گردید و ایران بجای اینکه منتفع شود مبلغی گزاف متضرر شد.» (کتاب خلسه یا یک پرده تاریخی از اسرار انحطاط ایران چاپ بنگاه بازرگانی زوار (مشهد) صفحات ۳۰ و ۳۱).

مأموریت فرخ‌خان در سال ۱۲۷۴ در کشورهای اروپا خاتمه یافت و قرار شد که وی مدتی بسمت سفارت کبری در اسلامبول بماند و مسایلی مورد اختلاف ایران و عثمانی را حل و فصل نماید^{۴۰}.

فرخ‌خان غفاری در تاریخ دهم شعبان ۱۲۷۴ نامه‌ای به شرح زیر به وزارت خارجه فرانسه نوشت و روز بعد پاریس را به قصد اسلامبول ترك کرد: «جناب جلالت نصابا فاختام و مناعت ما با دوستان استظهاراً مشفقاً معظماً، موافق احکامی

که از تهران وصول نمودم اولیای دولت علیه ایران سفارت دوستدار را در دربار دولت امپراطوری اختتام داده مرا احضار دارالخلافة فرموده‌اند لهذا لازم آمد درضمن اظهار این خبر آن جناب را مطلع سازم که دوازدهم ماه آوریل از دربار دولت امپراطوری مرخص شده روانه اسلامبول خواهیم گردید. در پاریس فی‌دهم شهر شعبان ۱۲۷۴ محل مهر فرخ‌خان امین‌الملک. (برگه ۴۸ جلد ۲۹) اسناد ایران در وزارت خارجه فرانسه).

ازجمله قراردادهائی که بوسیله فرخ‌خان غفاری با دولت‌های خارجی انعقاد یافته یکی هم پیمانی است که هنگام اقامت او در اسلامبول با وزیرمختار امریکای شمالی منعقد گردید. (برای اطلاع از متن این پیمان رجوع کنید به جلد سوم تاریخ قاجاریه سپهر صفحات ۳۷۶ تا ۳۷۹).

فرخ‌خان پس از رفع پاره‌ای از اختلافات ایران و عثمانی اجازه مرخصی می‌خواهد و تقاضا می‌کند که با مراجعت او به تهران موافقت بعمل بیاید. صدراعظم نوری بتصور این که او داعیه صدارت دارد بدرخواست او روی موافق نشان نمیدهد و خاطر نشان می‌سازد که مراجعت وی موکول به این است که کلیه مسایل مختلف فیه فیصله پذیرد. در همین اوقات است که صدراعظم نوری به عناوین مختلف از فرخ‌خان مذمت و بدگوئی می‌کند تا ذهن شاه نسبت به او مشوب شود و وی را مورد بی‌مهری قرار دهد. اعتمادالدوله ضمن یکی از نامه‌های خود به شاه مینویسد «میرزا یعقوب خان از جانب شارژ دافروسی آمده است و اظهار میکند که مقامات امپراطوری روسیه از اعمال فرخ‌خان که با انگلیس‌ها دوست شده است بشدت دلتنگ هستند و متأسف باید بود که با این ترتیب روس از دست میرود.» (سیاستگران دوره قاجار نوشته خان ملک ساسانی صفحه ۳۹ میرزایعقوب پدر ملکم و از ارامنه جلفای اصفهان است که در آن تاریخ در سفارت روسیه به خدمت اشتغال داشت و در ضمن برای انگلیس‌ها جاسوسی میکرد. خود ملکم هم در این تاریخ عضو هیئت نمایندگی ایران وزیر دست فرخ‌خان غفاری مشغول خدمت بود).

مسیویشون وزیرمختار و ایلچی دولت فرانسه که بسال ۱۲۷۴ وارد تهران شده است^{۴۱}. ضمن نامه‌ای به وزارت خارجه دولت متبوع خود چنین مینویسد:

«من تصور میکنم که اگر فرخ‌خان در همین موقع وارد تهران میشد و برنامه‌های مترقی خود را بعرض شاه میرساند و این برنامه‌ها با دستورالعمل‌های دستگاه اداری صدر اعظم مورد مقایسه قرارمیگرفت سقوط صدراعظم حتمی بود اما ورود فرخ خان بسبب مأموریتی که باو در قسطنطنیه محول گردیده چند ماهی به عقب افتاده است»^{۴۲}.

فرخ خان غفاری از سعایت و تضریب صدراعظم نوری که آگاه میشود عریضه‌ای به تهران میفرستد ورك وراست و صاف و پوست‌کنده میگوید: «مطالب دولت علیه که در اسلامبول باید بگذرد بعضی گذشته و گذشتنی است که تا بیست روز دیگر يك طرفی میشود... و آن مطالبی که گذشتنی نیست اگر تا بیست ماه دیگر هم فدوی در اسلامبول بماند یقین است به این طورها نخواهد گذشت» شاه در جواب این نامه مینویسد: «وقتی که مایوس شدی که ابداً دیگر پیشرفت ندارد البته به چاپاری و به زودی خودت را به حضور ما برسان.» خصوصت و عناد صدراعظم نوری و فرخ‌خان غفاری نسبت بیکدیگر بعد از فوت هردو تقریباً حکم‌الحب و البغض یتوارثان به اعقاب و احفاد طرفین انتقال یافت. حاج حسین قلی‌خان صدرالسلطنه (حاج حسین قلی‌خان متولد بسال ۱۲۶۴ پسر هفتم میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری است که در ۱۳۰۲ معتمدالوزاره لقب گرفت و ژنرال قنصل ایران در هندوستان شد. وی بعدها به صدرالسلطنه ملقب گردید و در ۱۳۰۵ با مقام وزیرمختاری ایران در امریکای شمالی به واشنگتن رفت. صدرالسلطنه با این که به دو زبان فرانسه و انگلیسی آشنائی داشت از آداب و رسوم مغرب زمین‌ها بی‌اطلاع بود. از زمان مأموریت او در امریکا حکایات شیرینی نقل میکنند که داستان ذبح گوسفند در روز عید قربان و سرازیر شدن سیل خون از بالکن سفارت‌خانه ایران و هجوم مردم و مأمورین انتظامی به آنجا از همه معروف‌تر است و به همین مناسبت در مراجعت او را حاج واشنگتن میخواندند. صدرالسلطنه مرد ساده‌ای بود و اشعار احمدای او از نظر سستی وزن و ابتذال مضمون همواره مورد بحث و تفریح محافل ادبی تهران قرارمیگرفت. از جمله اشعار او منظومه‌ایست که راجع به میرزا رضا کرمانی قاتل ناصرالدین شاه به رشته نظم کشیده و در مطلع آن گفته است:

آن میرزا رضای قد کمانچه زد شاه شهید را طیانچه
اولین وزیرمختار ایران در امریکای شمالی بسال ۱۳۰۶ یعنی چند سال
بعد از فوت فرخ‌خان غفاری شرحی به تهران نوشته و به استناد اظهارات مأمورین
وزارت خارجه امریکا او را به اخاذی و رشوه‌گیری متهم کرده است.

میرزا عباس خان قوام‌الدوله وزیرخارجه وقت در ۱۹ شوال همان سال با
ملکم وزیرمختار ایران در لندن در این خصوص مکاتبه و چگونگی را از او
استعلام میکند: «جناب‌جلالت مآبا از قراریکه حاج حسین قلی‌خان از واشنگتن
نوشته بود در وقت انعقاد عهدنامه دولت علیه با دولت اتازونی، به مرحوم فرخ
خان امین‌الدوله دولت مزبور دوهزار دلارکه عبارت از هفت‌هزار و پانصد قران
باشد داده است. اگرچه به نظر من خیلی غریب آمد و دلیلی ندارد که وجهی در
این گونه مواقع به سفیری بدهند ولی از آنجائی که انعقاد همه عهدنامه‌ها با اطلاع
جناب‌عالی بوده یقین است کماهو حقه از این فقره استحضار کامل دارند. زحمت
کشیده حقیقت امر را جهت اطلاع من قلمی دارید تا صحت و سقم این مطلب معلوم
شود. همه اوقات مجاری حالات را قلمی خواهید داشت که مسرور و خوشوقت
شوم زیاده زحمتی نیست.» (اصل نامه بوسیله همسرملکم به کتابخانه ملی پاریس
اهدا گردیده و جزو اسناد فارسی کتابخانه مزبور بایگانی است).

ملکم چون در فاصله کوتاهی بعد از وصول نامه نامبرده از کار برکنار
گردیده ظاهراً جوابی به نامه مزبور نداده است. فرخ‌خان برخلاف اعتمادالدوله
کینه‌توز و انتقام‌جو نبوده و در زمان انفصال و تبعید صدراعظم نوری انتظار
داشته است کسان میرزا آقاخان باو متوسل شوند تا موجبات آسایش و آزادی
ویرا فراهم نماید. اعتمادالدوله ضمن يك نامه خصوصی مینویسد: «فرخ‌خان ده
دفعه گفته است يك كاغذ به من بنویسد تا کار ایشان را درست کنم و بیایند
سرخانه و زندگی خود ولی عارم آمد به او کاغذ بنویسم.»

صدراعظم نوری در بیستم محرم ۱۲۷۵ معزول و از کار برکنار گردید و
فرخ‌خان امین‌الملک هم که مأموریت خود را به پایان رسانیده بود در ربیع‌الاول
همین سال به تهران آمد و به يك قطعه گل‌کمر مرصع ممتاز و يك ثوب جبه ترمه
کشمیری حاشیه‌دار از ملاس خاصه مخلع و سرافراز شد. در همین اوان تحف

و هدایائی که از طرف ناپلئون امپراطوری فرانسه و دولت‌های متحده امریکا و سران بعضی از کشورهای اروپائی برای ناصرالدین شاه فرستاده شده بود رسید و فرخ خان به وزارت حضور و مهرداری مهر همایونی و ریش سفیدی و ریاست عمله خلوت برقرار گردید.^{۴۳} دو سه ماه بعد از میرزا محمد صادق امین‌الدوله وزیر داخله بواسطه علت مزاج از خدمت معاف شد و فرخ خان امین‌الملک به لقب امین‌الدوله ملقب و مقرر گردید که عرایض علما و شاهزادگان بوسیله او بعرض مقام سلطنت برسد و ضمناً عزل و نصب حکام ایالات و ولایات به مشاورت و صوابدید او انجام پذیرد.^{۴۴} شاه در اواخر ۱۲۷۵ به تشکیل اردوی نظامی درچمن سلطانیه فرمان داد و از طریق قم و محلات و بروجرد و سنندج و گروس و صاین قلعه افشار به آذربایجان رفت.

میرزا علی‌خان امین‌الدوله میگوید: «در این سفر فرخ خان به چرب زبانی و بذله گوئی که مخصوص او بود در میان وزراء و خاصان خلوت شاه و اعیان دولت که در رکاب بودند به القاء اختلاف و نفاق شروع کرد».^{۴۵} از این تاریخ به بعد فرخ خان روز به روز مقرب‌تر میگردید و ناصرالدین شاه در کلیه امور نظر او را به کار می‌بست. مسیویشون وزیرمختار فرانسه ضمن گزارش که به دولت متبوع خود فرستاده است چنین مینویسد: شاه بسیار با فرخ خان گرم گرفته است و بادقت خاص به اظهارات و نظرات و پیشنهادات او گوش فرامی‌دهد و حتی ساعت‌ها با فرخ خان می‌نشیند و يك کلمه نمیگوید و مثل این است که می‌خواهد از تجربیات و مشاهدات او برای پیشرفت کشورش استفاده کند.^{۴۶}

دیپلمات نامبرده ضمن گزارش دیگری چنین اظهار نظر میکند: «خلاصه اینکه فرخ خان افکار بسیار عالی و پسندیده‌ای دارد و از برنامه‌ای که ایران را بطرف ترقی و تعالی سوق می‌دهد حمایت میکند و من معتقدم که اجرای افکار و نظرات او در ایران بهیچ وجه اشکال و صعوبتی نخواهد داشت».^{۴۷}

میرزا علی‌خان امین‌الدوله برخلاف دیپلمات فرانسوی افکار ترقی خواهانه فرخ خان را مورد انتقاد قرار داده و چنین نوشته است: «شاه در تعمیرات و آبادانی باغها هوس مخصوص داشت و میخواست شهر تهران پاکیزه و لطیف باشد چنانکه فرخ خان کوچه‌های ارك دولتی را بدستور کوچه‌های فرنك با سنگ تراشیده

مفروش کرد افسوس که چون از راه غلط بود و سبب لغزش اسب و کالسکه میشد دوباره با خرج و زحمت مجدد سنگ‌ها را از معابر برچیدند. شخصی در معلومات فرخ خان به همین کار تمایل میکرد که در فرنگستان چیزی که بیشتر دیده میشود کوچه است و این سفیر ایران وقتی که خواست نمونه سنگ فرش کوچه‌های فرنگ را که بیش از همه چیز دیده بود بسازد بقدری غلط ساخت که مجبور شدند به حال اول بگردانند.» (خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله صفحه ۲۰ میرزا محمد خان مجدالملک سینکی پدر میرزا علی خان امین‌الدوله خواهرزاده میرزا آقا خان اعتمادالدوله نوری است) (مقدمه سعید نفیسی به رساله مجدییه) که با فرخ خان غفاری خصومت داشت و همین سبب قضاوت میرزا علی‌خان امین‌الدوله خالی از غرض نیست.

بقراریکه در بالا گفته شد تقرب فرخ خان به مرحله‌ای رسید که ناصرالدین شاه در کلیه امور با او مشورت و تبادل نظر میکرد و بعضی از نمایندگان خارجی هم که به این جریان واقف شده بودند بجای مراجعه به وزیر خارجه وقت به فرخ خان امین‌الدوله متوسل میگرددیدند. حسن روابط شاه و فرخ خان امین‌الدوله چنان حس رشک و حسادت و بخل و ضنت رجال درباری را نسبت به فرخ خان غفاری برانگیخت که بعضی آشکارا او را طرفدار دولت انگلیس معرفی کردند تا در انتظار خوار و خفیف شود و به حیثیت اجتماعی او لطمه وارد بیاید شاه ضمن دستخطی خطاب به امین‌الدوله مینویسد: «درفقره‌ایکه نوشته بودی بعضی شما را طرفدار انگلیسی‌ها می‌شمارند بخدا قسم از هیچ کس از این نوکرها که حالا هستند این فقره را نشنیدم و ابداً همچو عرضی نکرده‌اند. (سوگند شاه مقرون به حقیقت است و لابد نوکرهای سابق چنین اظهاراتی کرده‌اند کما اینکه اعتمادالدوله نوری قبلاً بعرض شاه رسانیده بود که فرخ خان با انگلیس‌ها دوست شده است). و البته چون میدانند که بسیار بسیار حرف لغو بیهوده است اگرهم در دل داشته باشند عرض نمی‌کنند و حال آنکه گویا در دل نداشته باشند و توهم همچو نوکر نیستی که این نوع حرف‌ها در حق تو بزنند. در دنیا همیشه در میانه نوع بشر حسد و بخل بوده و هست و هیچوقت دنیا از این خالی نخواهد بود. لیکن پادشاهان بزرگ باید عاقل باشند و گوش به حرف‌های بیهوده ندهند.» رالینسون وزیر مختار انگلیس

در تهران که معتقد بود دولت متبوع وی در مناسبات روابط خود با ایران باید از سیاست صلح جویانه و مسالمت آمیز پیروی کند بسال ۱۲۷۷ در نتیجه عدم هم آهنگی با خط مشی سیاسی مقامات امپراطوری بریتانیا مستعفی و این پیش آمد موجب تأسف شاه و درباریان شد شاه دستخطی خطاب به فرخ خان امین الدوله صادر و استعلام میکند: «پولطیکی که لارلنس (رالینسون) همراه خود آورده بود این جامیگذازد با آن پولطیک تازه را که دوستی و حمایت ایران است باخودش میرد؟» رالینسون راجع به موضوع مورد گفتگو چنین میگوید: «خبر تغییرش در تهران حکم صاعقه مهیبی را داشت و موجبات حیرت عموم رافراهم کرد. صبح قصد ملاقات فرخ خان را داشتم ولی این ملاقات صورت نگرفت چون به حضور شاه رفته بود و من بعد از ظهر به ملاقات او رفتم. در همان ساعت نامه ای هم از شاه برای او رسیده و امر شده بود علت تغییر مرا جویا شود شاه ضمن این نامه به من ابراز علاقه فراوان کرده و ضمناً از تغییر اینجانب اظهار نگرانی نموده بود. من ضمن توضیحات لازم گفتم که این پیش آمد در اثر تغییراتی است که در سازمان های اداری داده شده. فرخ خان فکر میکرد که علت احضار من بواسطه طرفداری از دولت ایران است و دولت انگلیس در صدد فرستادن نماینده خشن و تندخویی به ایران میباشد. و دوسه روز بعد با حضور فرخ خان و میرزا سعیدخان وزیر خارجه حضور شاه شرفیاب شدم.... شاه یادداشتی بمن داد و به فرخ خان امر کرد که راجع بمن در جات یادداشت توضیحات بیشتری به من بدهد» (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف محمود محمود صفحات ۵۶۰ تا ۵۶۲).

فرمان شاه به فرخ خان امین الدوله و عدم ارجاع این موضوع به میرزا سعید خان وزیر خارجه حاکی از این است که ناصرالدین شاه از حسن مناسبات و روابط نزدیک فرخ خان غفاری و مأمورین انگلیس واقف و آگاه بوده است.

استویک انگلیسی که اواخر ۱۲۷۷ به ایران آمده در کتاب خود از فرخ خان غفاری توصیف و تعریف فراوان کرده است. وی پس از ورود به تهران اول به سراغ او میرود و در این باره مینویسد: «من فرخ خان را در انگلستان دیده بودم و پس از دیدار وی از میرزا سعیدخان وزیر خارجه ملاقات نمودم.» استویک موضوع امتداد سیم تلگراف از خاقین به تهران و از آنجا به بندر بوشهر را با میرزا سعیدخان مؤتمن—

الملك در میان میگذارد و پس از اینکه از جانب او مأیوس میشود مطلب را با فرخ‌خان امین‌الدوله مطرح میکند و سرانجام با مساعدت وزرای نامبرده که هردو عضو فراماسون بوده‌اند امتیاز به صحنه‌شاه میرسد. (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف محمود محمود صفحات ۵۷۹ و ۵۸۵ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۶۱۳ میرزا محمدناظم‌الاسلام کرمانی در صفحه ۱۱۳ تاریخ بیداری ایرانیان مینویسد: میرزا سعیدخان عضو فراماسون بود. فرخ‌خان نیز بموجب اسنادی که فعلاً در تصرف آقای معاون‌الدوله است در پاریس به عضویت لژ فراماسونری «گران اوریان» انتخاب میشود و در ورقه عضویت او مورخ ۱۸۵۷ میلادی سال تولد وی را ۱۸۱۴ نوشته‌اند.

سرپرسی سایکس راجع به تأسیس فراموش‌خانه و اقدامات ملکم در این زمینه مینویسد: «ناصرالدین‌شاه در اوایل برای این جمعیت اهمیتی قایل نبود و خیال میکرد پس از چندی ازین میرود ولی فرخ‌خان که درامضای عهدنامه پاریس از طرف دولت ایران نمایندگی داشت شاهرا ترسانید و گفت اگر به مردم اجازه اجتماع بدهد ممکن است علیه شاه توطئه‌ای ترتیب بدهند و شاه بر اثر اظهارات او تکان خورد و رئیس فراموش‌خانه‌را که یکی از شاهزادگان اصیل بود و دیگر اعضای آنرا زندانی نمود^{۴۹}. مراد از شاهزاده رئیس فراموش‌خانه جلال‌الدین میرزا مؤلف نامه خسروان و پسر فتحعلی‌شاه است و با این ترتیب معلوم میشود فراموش‌خانه دست پخت ملکم و دارودسته او ارتباطی به جمعیت فراماسونری نداشته است.

مسعود میرزا امین‌الدوله پسر ناصرالدین شاه که بعدها ظل‌السلطان لقب گرفت در ۱۲۷۹ به فرمانفرمائی فارس انتخاب گردید. وی راجع به این مأموریت مینویسد: «اعلی‌حضرت همایونی مرا احضار فرمودند. در حضور همایونی فرخ‌خان امین‌الدوله بود. به من فرمودند فلانی‌ترا و ولایت ابواب جمعی ترا کلاً به این امین‌الدوله که در حضور من ایستاده است سپردم و این شخص لله تو و مختار است و هر عرضی که بن داری یا به هر اداره و هر یک از وزارتخانه‌ها باید با و بگوئی و او بعرض برساند و آنچه او نوشت و دستور العمل داد فقط برای تو و سندن تو کافی و سندن صحیح است. فرمایش او فرمایش شاه است»^{۵۰} ظل‌السلطان از خانواده غفاری و اقوام وبستگان فرخ‌خان امین‌الدوله تمجید و توصیف میکند و مخصوصاً بی‌نظری و وارستگی میرزا همایون یکی از بنی‌اعمام او را میستاید^{۵۱}. میرزا همایون بنا بر گفته آقای معاون‌الدوله عموی

فرخ‌خان بود. وی مدتی نیز حکومت کاشان را به عهده داشت.^{۵۲} میرزا ابراهیم‌خان صدیق‌الممالک شیانی مینویسد: میرزا همایون غفاری معظم‌السلطنه در کاشان بسال ۱۳۱۷ درگذشت و بخواش میرزا محمدخان اقبال‌الدوله لقب‌او به پسرش میرزا آقاخان فخرالممالک داده شد و میرزا احمدخان پسر میرزا آقاخان به فخرالممالک ملقب گردید.^{۵۳}

میرزا محمدخان سپهسالار که به روی کار آمد بافرخ‌خان امین‌الدوله که داعیه صدارت داشت بنای بدسری را نهاد و ناصرالدین‌شاه به اغوای سپهسالار مصمم شد که فرخ‌خان را به سمت پیشکار مظفرالدین میرزا ولیعهد به آذربایجان بفرستد ولی فرخ‌خان از قبول این خدمت استنکاف کرد و حتی فرمانفرمائی هیچ یک از ایالات خراسان و فارس را هم که باو پیشنهاد شد نپذیرفت (تاریخ غفاری یا اندرز نامه نوشته محمدعلی‌خان مصدق‌الدوله نسخه خطی متعلق به آقای معاون‌الدوله) محمدعلی‌خان مصدق‌الدوله از بنی‌اعمام فرخ‌خان امین‌الدوله و پسر میرزا ابراهیم و برادر میرزا نظام‌الدین مهندس‌الممالک غفاری است. مهندس‌الممالک به سال ۱۲۶۰ ه. ق درقریه برزآباد کاشان متولد گردیده و از رجال دانشمند دوره قاجاری است که درزمان سلطنت ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه مشاغل مهمی به عهده او بود و در دوره مشروطه به دفعات عیدیه وزیر فوایدعامه و وزیر تجارت و وزیر معارف شد و درسال ۱۳۳۳ درگذشت. (برای اطلاع از شرح حال او رجوع کنید به کتاب «ایران در جنگ بزرگ» تألیف آقای احمد علی‌مورخ‌الدوله سپهر صفحات ۱۷۲ و ۱۷۳).

سپهسالار سرانجام وسایل طرد فرخ‌خان امین‌الدوله را فراهم کرده و وی ناگزیر در اوایل ۱۲۸۲ به کاشان رفت و درقریه فرح‌آباد واقع در شش‌دانگی شهر منزوی شد (تاریخ غفاری). میرزا محمدخان سپهسالار به تبعید فرخ‌خان قناعت نکرد و پاشاخان امین‌الملک و میرزا هاشم‌خان امین خلوت برادر فرخ‌خان را هم از دربار اخراج نمود (مرآت‌البلدان جلد سوم صفحه ۴۳) میرزا هاشم‌خان پدر میرزا محمدخان اقبال‌الدوله و غلام حسین‌خان صاحب‌اختیار و برادر فرخ‌خان امین‌الدوله است که پس از فوت برادرش به امین‌الدوله ملقب گردید).

حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار قزوینی (مشیرالدوله) ضمن عریضه‌ای به

ناصرالدین‌شاه در مقایسه سنخ‌فکر خود و عملیات زمامداران سابق مینویسد: «سپهسالار مرحوم که به ریاست کل معین شد اولاً امین‌الملک مرحوم (یعنی پاشا خان) را خانه‌نشین کرد و بعد امین‌الدوله مرحوم (یعنی فرخ‌خان) و امین‌الدوله حاضر (یعنی میرزا هاشم‌خان) را گرفت و به اقتضای به کاشان فرستاد.»

ناصرالدین‌شاه در زمان تبعید فرخ‌خان هم از حمایت و پشتیبانی او دریغ نداشت و دلیل این مدعا دست‌خطی است که خطاب به میرزا محمدخان سپهسالار صادر نموده: «جناب سپهسالار تا وقتی که جناب امین‌الدوله کاشان است رسیدگی به عرایض مردم آنجا با خود اوست بخصوص اقوامش شما بهیچوجه دخل و تصرف نکنید. (تاریخ غفاری) در همین اوان سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه مأمور فارس میشود و ظل‌السلطان برای انجام مراسم ازدواج به تهران میرود. ظل‌السلطان میگوید: «امین‌الدوله فرخ‌خان که حسب‌الامر دولت از تهران خارج و در کاشان مسکن گرفته بود در ملک و عمارت شخصی خودش فرح‌آباد. (اسم این قریه در تاریخ سرگذشت مسعودی اشتباهاً فرح‌آباد چاپ شده ولی صحیح آن بنابه ضبط محمدعلی‌خان مصدق‌الدوله در تاریخ غفاری و اظهارات شفاهی آقای معاون‌الدوله همان فرح‌آباد است که در متن نوشته شده). منزل کرده بود من تلگرافی از کاشان مستقیماً به حضور همایونی عرض کردم که با آن سفارشات که ولینعمت روحی‌فداه با این بنده فرمودید در حق امین‌الدوله سزاوار نیست که من در کاشان باشم و جناب معزی‌الیه در فرح‌آباد و همدیگر ملاقات نکنیم. مرخص بفرمائید رفته او را ملاقات نمایم. جوابی با کمال مرحمت داده شد که البته بروید و از طرف ما هم احوال‌پرسی از امین‌الدوله بکنید. من از فین به فرح‌آباد رفته یک شب هم در فرح‌آباد بیتوته کرده و مهمان جناب امین‌الدوله شدم و با کمال گرمی و خوبی از هم جدا شدیم. در یک دومجلس حضوری هم به پدر تاجدار شرح خدمات امین‌الدوله را عرض کردم و حکم احضار او را به دارالخلافه گرفتم و احضار شد.^{۵۶}

فرخ‌خان یا در اثر وساطت ظل‌السلطان و یا به علل و جهات دیگر به تهران احضار گردید و ضمن تلگراف مورخ ۲۸ شوال ۱۲۸۲ به او تأکید شد که بیدرنک به تهران حرکت نماید و وسائل مسافرت خود را به نحوی فراهم نماید که در ساعت مقرر برای شرکت در مراسم سلام عید نوروز در پایتخت حاضر باشد. (نسخه خطی تاریخ

غفاری و اسناد شخصی فرخ خان امین الدوله).

در ۱۲۸۳ ناصرالدین شاه کارهای دولتی را تقسیم و رسیدگی امور کشور را به وزارت خانه‌های مختلف واگذار نمود. در تشکیلات جدید، وزارت حضور و اداره حکومت کاشان (میرزا همایون که قبلاً بنام او اشاره شد در همین اوقات به حکمرانی کاشان منصوب شد) و اصفهان و فارس و نظنز و سرپرستی گمرک خانه‌های ولایات به فرخ خان امین الدوله محول گردید.^{۷۰} در پانزدهم ذی حجه ۱۲۸۳ که ناصرالدین شاه به اتفاق مهدعلیا و عده‌ای از افراد خانواده سلطنتی و جمعی از درباریان برای عتبه بوسی حضرت رضا علیه‌آل‌التحیه و الثنا از تهران به مشهد مقدس حرکت کرد فرخ خان امین الدوله با سمت وزیر دربار ریاست ملتزمین رکاب را عهده داشت. فرخ خان در این تاریخ کبکش خروس میخوانده و خودش هم خوابه طبل و اسبش همسایه اصطبل بوده و مسلماً یکی از علل خوشوقتی او را همان برکناری دشمن و رقیب سرسختش میرزا محمد خان سپهسالار از مقام صدارت باید دانست که در آن ایام بالاجبار به پیشکاری والی خراسان سلطان حسین میرزا جلال الدوله (این سلطان حسین میرزا جلال الدوله را باهمنام و هم لقبش پسر مسعود میرزا ظل‌السلطان اشتباه نباید کرد). پسر شاه قناعت کرده بود در این مسافرت چندتن از اقوام و بستگان فرخ خان و جمعی از هواخواهان وی با داشتن مشاغل و مناصب مهمی افتخار همسفری شاه را داشتند و دو نفر از پسرهایش یعنی نصراله خان و محمدحسن خان و همچنین برادرش میرزا هاشم خان امین خلوت (امین الدوله بعد) و میرزا محمد خان (بعدها اقبال الدوله) پسر میرزا هاشم خان جزو ملتزمین رکاب شاه بودند.^{۷۱} امین الدوله در سفر خراسان مورد توجه مخصوص شاه قرار گرفت و میرزا علی تقی حکیم الممالک مینویسد: «امین الدوله وزیر حضور همایون که در این سفر خیریت اثریاباً و ذهاباً در تعهد انتظام اردو اعم از نظام و غیر نظام و خدمات و فرمایشات مرجوعه بخوبی از عهده برآمده خاطر بیضاً مظاهر ملوکانه را از خود خرسند و مشعوف ساخته بود محض ازدیاد اعتبار و افتخار معزی الیه از جانب سنی الجوانب همایون شاهنشاهی به اعطای یک جبه‌ترمه کشمیری اعلا سرافراز آمد.»

امین الدوله پنج فرزند پسر داشت به نام نصرالله خان و محمدحسن خان و محمد حسین خان و محمد ابراهیم خان و دیگری میرزا مهدی خان که فرخ خان اسم پدرش

میرزا مهدی را به روی او نهاده. نصرالله‌خان و محمدحسن‌خان بعد از مراجعت از خراسان یکی بعد از دیگری بدرود زندگی گفتند و این پیش آمد ناگوار بالطبع امین الدوله را مهموم و پریشان ساخت. فرخ‌خان بعد از مرگ این دو فرزند از قبول مشاغل دولتی امتناع ورزید تا در هیجدهم صفر ۱۲۸۸ که اجل محتوم گریبان خود او را هم گرفت و کسیکه یکی از رجال شاخص دوره قاجاریه و از بازیگران زبردست سیاسی آن ایام بود چهره در نقاب خاک کشید و در آرامگاه خانوادگی واقع در صحن کهنه قم به خاک سپرده شد. ناصرالدین شاه فرزندان و بازماندگان فرخ‌خان را مورد تفقد قرار داد و میرزا هاشم‌خان برادرش را به امین الدوله ملقب کرد^۶ و محمد حسین‌خان را فرخ‌خان مخاطب قرارداد. (ناصرالدین شاه به هریک از درباریان که تعلق خاطر داشت یکی از فرزندان او را به نام پدر خطاب میکرد کما اینکه آقا عبدالله رئیس عمله خلوت را بنام پدرش آقا محمد حسن خطاب میکرد^۷. در سفر اول و دوم ناصرالدین شاه به اروپا فرخ‌خان نامی که جزو ملتزمین رکاب دیده میشود همین محمد حسین‌خان است که شاه او را بنام پدرش فرخ‌خان صدا میکرد.) محمد ابراهیم خان بعدها معاون الدوله لقب گرفت و بتدریج مدارج ترقی را پیمود و چندین بار مشاغل مهمی از قبیل سفارت و وزارت بعهده او محول گردید. (آقای حسن علی غفاری معاون الدوله فعلی که در حال حاضر تنها فرد شاخص این خانواده بشمار میرود فرزند محمد ابراهیم خان معاون الدوله است). میرزا مهدی‌خان هم که به ترتیب آجودان مخصوص و قائم مقام و وزیر همایون لقب گرفت در ادوار مختلف به وزارت رسید و شرح زندگی این دو برادر از حوصله این سطور خارج است. از فرخ‌خان امین الدوله آثار خیریه متعددی در کاشان و تهران باقی مانده است که از آن جمله مسجد چالمیدان است (المآثر والاثار صفحه ۸۷ در محل این مسجد فعلا دبستان خیام دایر گردیده است و آقای حسن علی معاون الدوله آن مسجد را که متروک گردیده بود تبدیل به احسن کرده و به وزارت فرهنگ واگذار نموده است). فرخ‌خان به اشاعه فرهنگ جدید و نشر آثار تمدن مغرب زمین در ایران زیاده از اندازه علاقمند بود و اقدامات او در این زمینه و تشویق ناصرالدین شاه به فرستادن محصلین ایرانی به اروپا مستلزم تنظیم مقاله جداگانه‌ای خواهد بود.

- ۱- خاطرات و خطرات نوشته حاج مخبرالسلطنه هدایت صفحات ۵ و ۶
- ۲- تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه - نوشته عبدالله مستوفی جلد اول صفحه ۹۰
- ۳- خاطرات و خطرات صفحه ۶
- ۴- دیوان سروش جلد اول صفحات ۶۰۶ و ۶۰۷
- ۵- خاطرات و خطرات صفحه ۶
- ۶- تاریخ عضدی - چاپ کوهی - صفحه ۷۲
- ۷- خاطرات و خطرات صفحه ۶
- ۸- تاریخ قاجاریه - جلد اول صفحه ۳۳۳ و تاریخ عضدی صفحات ۱۷ و ۳۸ و خاطرات و خطرات صفحه ۶
- ۹- تاریخ قاجاریه - جلد اول صفحات ۳۲۶ و ۳۳۳
- ۱۰- تاریخ سرگذشت مسعودی صفحه ۸۳
- ۱۱- تاریخ قاجاریه جلد اول صفحه ۸۵
- ۱۲- تاریخ قاجاریه - جلد اول - صفحه ۱۵۱
- ۱۳- تاریخ قاجاریه - جلد دوم - صفحه ۴۳
- ۱۴- منتظم ناصری - تألیف محمد حسن خان اعتمادالسلطنه - جلد سوم - صفحه ۱۶۶
- ۱۵- تاریخ قاجاریه - جلد دوم - صفحه ۴۶
- ۱۶- تاریخ قاجاریه - صفحات ۶۸ و ۶۹
- ۱۷- روضة الصقای ناصری - جلد دهم - صفحه ۲۳۵
- ۱۸- تاریخ قاجاریه - جلد دوم - صفحات ۸۱ و ۸۴
- ۱۹- تاریخ قاجاریه - جلد دوم صفحه ۱۱۰ و منتظم ناصری جلد سوم - صفحه ۱۷۴
- ۲۰- روضة الصقای ناصری - جلد دهم - صفحه ۲۵۵
- ۲۱- تاریخ قاجاریه - جلد اول - صفحه ۲۶۳
- ۲۲- تاریخ نو - صفحه ۶۹
- ۲۳- تاریخ قاجاریه - جلد اول - صفحه ۳۲۵
- ۲۴- تاریخ عضدی صفحه ۲۵
- ۲۵- تاریخ قاجاریه جلد اول - صفحه ۲۲۶ و تاریخ نو - صفحه ۸۲
- ۲۶- تاریخ عضدی - چاپ کوهی - صفحات ۱۸ و ۲۵
- ۲۷- تاریخ قاجاریه سپهر - جلد دوم - صفحه ۱۱۰
- ۲۸- صفحه ۳۴ شماره دوم - مجله یادگار
- ۲۹- روضة الصقای ناصری جلد دهم - صفحه ۲۹۳
- ۳۰- تاریخ قاجاریه - جلد دوم - صفحات ۱۴۴ و ۱۵۰ و روضة الصقای ناصری - جلد دهم صفحه ۲۵۸ و فارسنامه ناصری جلد اول - صفحه ۲۹۸
- ۳۱- تاریخ نو - صفحه ۲۸۳
- ۳۲- روضة الصقای ناصری - جلد دهم - صفحات ۴۵۹ و ۴۶۰
- ۳۳- المآثر والآثار صفحات ۲۰ و ۲۱

- ۳۴- روضة الصفا - جلد دهم - صفحه ۵۷۴
- ۳۵- مرآت البلدان - جلد دوم صفحه ۱۸۲ و منتظم ناصری جلد سوم - صفحه ۲۴۶
- ۳۶- روضة الصفا جلد دهم - صفحه ۶۲۹
- ۳۷- تاریخ قاجاریه - جلد سوم - صفحه ۳۴۵
- ۳۸- تاریخ قاجاریه - نوشته رابرت گرانت واتسون - ترجمه عباسقلی آذری - صفحات ۳۰۵ و ۳۰۶
- ۳۹- روضة الصفا ناصری - جلد دهم - صفحه ۷۷۱
- ۴۰- منتظم ناصری - جلد سوم - صفحه ۲۵۷ و مرآت البلدان - جلد دوم - صفحه ۲۲۱
- ۴۱- منتظم ناصری - جلد سوم - صفحه ۲۵۶
- ۴۲- اسناد بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه - جلد ۲۹ - صفحه ۱۰۷
- ۴۳- منتظم ناصری - جلد سوم - صفحه ۲۶۰
- ۴۴- منتظم ناصری - جلد سوم - صفحه ۲۶۲
- ۴۵- خاطرات سیاسی میرزا علیخان امین الدوله - صفحه ۱۹
- ۴۶- جلد بیست و سوم - اسناد ایران در بایگانی وزارت خارجه فرانسه - صفحه ۲۲۸
- ۴۷- جلد ۲۹ - اسناد ایران در وزارت خارجه فرانسه - صفحه ۲۳۹
- ۴۸- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس - تألیف محمود محمود - صفحات ۵۶۰ تا ۵۶۲
- ۴۹- جلد دوم تاریخ ایران - نوشته سرپرسی سایکس - ترجمه فخرداعی - صفحه ۵۶۷
- ۵۰- سرگذشت مسعودی صفحه ۷۷
- ۵۱- سرگذشت مسعودی - صفحات ۸۳ تا ۸۵
- ۵۲- المآثر والآثار - صفحه ۳۴
- ۵۳- منتخب التواریخ مظفری - صفحه ۵۰۹
- ۵۴- خاطرات سیاسی میرزا علیخان امین الدوله - صفحه ۲۴
- ۵۵- کتاب سه سالار اعظم تألیف محمود فرهاد معتمد - صفحه ۱۱۸
- ۵۶- سرگذشت مسعودی - صفحات ۱۷۶ و ۱۷۷
- ۵۷- منتظم ناصری - جلد سوم - صفحه ۲۹۹ و مرآت البلدان - جلد سوم - صفحه ۵۹
- ۵۸- سفرنامه ناصرالدین شاه - بقلم میرزا علینقی حکیم الممالک صفحات ۱۳ و ۱۵ و ۱۶
- ۵۹- ایضاً سفرنامه ناصرالدین شاه - صفحه ۴۰۹
- ۶۰- منتظم ناصری - جلد سوم - صفحه ۳۲۰
- ۶۱- مرآت البلدان - جلد دوم - صفحه ۲۲۰ و المآثر والآثار صفحه ۲۰

محمد حسن خان ابروانی

یا

خان بابا خان سردار

شاه عباس اول بسال ۱۰۱۱ ه. ق پس از مدتی محاصره قلعه ابروان را متصرف شد و حکمرانی آن ناحیه را به امیرگونه خان قاجار داد و سه سال بعد شهر گنجه را از عثمانی ها پس گرفت و محمدخان زیاداوغلی قاجار را به حکومت آنجا منصوب کرد^۱ از همان اوان جماعتی از تیره های مختلف طایفه قاجاریه در حدود گنجه و ابروان و ماکو دارای تسلط و اقتدار شدند و دوره نفوذ و اعتبار آنان متجاوز از دویست سال یعنی تا ۱۲۴۳ و هنگام انعقاد معاهده ننگین ترکمن چای بطول انجامید. حسن علی خان قاجارلوی ابروانی از زنهای متعدد چندین فرزند پسر داشت بنام علی خان و محمدعلی خان و محمدخان^۲ که هر یک بعدها در زمان فتحعلی شاه و محمد شاه مشاغل حساس و خطیری را عهده دار شدند و اعمال و افعال آنان مکرر در تواریخ دوره قاجاریه مورد بحث قرار گرفته است.

در اوایل جنگهای ایران و روسیه عباس میرزا نایب السلطنه هنگام حرکت از تبریز بعزم ابروان اطلاع یافت که محمدخان قاجار ابروانی باسیسیانوف سردار قشون روسیه تزاری وارد گفتگو شده و او را به تسخیر ابروان تحریض کرده است عباس میرزا بسال ۱۲۱۹ مهدی قلی خان قاجار را باشش هزار سوار مسلح مأموریت داد تا از دست اندازی قوای سیسیانوف به قلعه ابروان جلوگیری بعمل آورد. در اثر این پیش آمد محمدخان ابروانی ناچار شد که حسن علی خان^۳ پسر خود را با پیشکشی

فراوان به اردوی عباس میرزا بفرستد و از اعمال ناروای سابق اظهار ندامت نماید عباس میرزا خواه ناخواه از گذشته صرف نظر کرد و قلم عفو بر گناهانش کشید اما این وضع دیری نپایید و شنیده شد که محمدخان ایلروانی مجدداً باعمال روسیه تزاری محرمانه سازش نموده است. چندی بعد محمدخان حضور خاقان رسید و با عجز و انکسار طلب عفو کرد و از نوب حکمرانی ایلروان منصوب گردید و پسرش هم که بعنوان گروگان ملازم رکاب بود در خصلت انصراف حاصل نمود^۴ رضاقلی خان هدایت مینویسد: محمدخان قاجار زیادلوی ایلروانی مورد نوازش و التفات حضرت خاقانی گردیده کماکان بحکومت ایلروان مقرر و پسرش نیز مرخص و قرین پدر شده. متعاقب تجدید انتصاب محمدخان زیادلو بحکمرانی ایلروان مهدیقلی خان قاجار در خفا مأموریت یافت که بمحل عزیمت و پیرامون اعمال و افعال خان ایلروان تحقیقات لازم نماید.

اسمعیل خان شامبیاتی که قبلاً بقلعه ایلروان رفته بود به مهدیقلی خان اطلاع داد که محمدخان ایلروانی به استناد قراین و امارات موجود به روسهای تزاری دل بسته و با اینکه چندین بار از این عمل ناپسندیده توبه کرده باز توجه خود را شکسته ورشته الفت از ایران و دولت قاجاریه گسسته است. مهدیقلی خان نیز شبانه وارد قلعه ایلروان شد و محمدعلی خان را از کار برکنار ساخت و بحکم دولت ایران شخصاً به رتق و فتق امور پرداخت^۵ و عباس میرزا که از تذبذب و نفاق و دورویی محمدخان ایلروانی بستوه آمده بود ویرا تحت نظر محمدعلی خان شامبیاتی به تهران فرستاد^۶. مهدیقلی خان بسال ۱۲۲۱ از حکومت ایلروان معزول و احمد خان بیکریگی تبریز و مراغه بجای او منصوب گردید. چندی بعد حکمران جدید مریض و بستری شد و چون قادر به انجام وظیفه نبود حسین خان سردار از قاجارهای قزوین که در خراسان به خدمت اشتغال داشت به ایلروان رفت. دوره حکمرانی حسین خان سردار تا پایان جنگهای دوم ایران و روسیه بطول انجامید و از آن پس ایلروان به قلمرو حکومت روسیه تزاری ضمیمه شده^۸.

محمدخان ایلروانی پس از انفصال از حکمرانی ایلروان مدتی بیکار بود و بالاخره بواسطه انتساب به خانواده سلطنت^۹ مورد عفو قرار گرفت و به سرکردگی فوج ماکو انتخاب شد و در ۱۲۴۷ که شاه مرادبیک از اگرادراندوز علم طغیان بر-

افراشته بود حسب الامر به کمک خسروخان والی کردستان رفت و در جنگهای حوالی سلیمانیه و شهرزور شرکت کرد^{۱۰}. در موقع زدو خورد جهانگیر میرزا پسر عباس میرزا بااکراد جلالی که بسال ۱۲۵۰ و قبل از فوت فتحعلیشاه اتفاق افتاد خان باباخان (محمدحسن خان) پسر محمدخان ایروانی باجمعیت ماکوئی همراه جهانگیر میرزا بود^{۱۱}.

محمدخان زیادلو درایروان دارای زندگی عریض و طویل و دستگاه مفصل و عمارات باشکوه و مجللی بود. محمدهادی علوی شیرازی که در ۱۲۲۹ با اتفاق حاج میرزا ابوالحسن خان ایلچی^{۱۲} به سن پترزبورغ رفته است در سفرنامه دلیل السفرا میویسد: «جناب ایلچی (یعنی ابوالحسن خان شیرازی) به قلعه رفته در خانه محمدخان ایروانی که محل نشیمن سردار و الاتبار بود (یعنی حسین خان سردار) فرود آمدند. آن خانه عمارات عالی بسیار دارد، از جمله تالار دیوانخانه آن مکانی است دلنشین و دور و ساخته شده، یک طرف بفضای دیوانخانه متصل است و سمت دیگر تمام صحرا و باغات آنجا در نظر است و رودخانه زنگی از زیر آن میگذرد و اصل تالار منقش و آئینه کاری است^{۱۳}.

پس از روی کار آمدن حاج میرزا آقاسی ستاره اقبال محمدخان ایروانی و سایر خوانین ایروان و ماکو درخشیدن گرفت و محمدخان و اقوام و بستگانش که حاج صدراعظم بوسیله آنان بادستگاه عباس میرزا و لיעهد ارتباط پیدا کرده بود مشاغل عمده ای بعهده گرفت. اللهقلی خان ایلخانی دخترزاده خاقان که مادرش عزت نساخانم به زوجیت حاج میرزا آقاسی درآمد میگوید:

علی خان ماکوئی به مناسبت دوستی باپدر مرحوم حاجی، حاجی را به ماکو آورد و محمدخان پدرخان باباخان سردار (یعنی محمدحسن خان) یک زن محترمه داشت که بواسطه ناسازگاری او را مطلقه نمود. آن زن را باباخان واثاالبیت به مرحوم حاجی داد و قرارداد داده بودند در ماکو بماند.

حاجی بهمین جهت خان باباخان را به لفظ پسر (او غلم) می نامید و خطاب می فرمود از آن زن یک پسر متولد شد که در سن چهار سالگی برحمت خدا رفت و تا اواسط دولت شاه مرحوم (یعنی محمدشاه) که حاجی در تهران بود آن زن هم در تبریز بود. مرحوم محمدخان بافوج ماکو به تبریز احضار شد حاجی را هم با خود

از ماکو به تبریز آورد. در آن مدتی که در تبریز بود بامرحوم فریدون میرزای فرمانفرما القتی پیدا کرد و در آن وقت مرحوم ولیعهد، نایب السلطنه عباس میرزا، معلمی جهت دروس و تربیت اولادشان میخواستند مرحوم فرمانفرما از مرحوم حاجی تعریف کردند و او را خدمت ولیعهد آوردند و سالی هزار تومان مقرری از برای آن مرحوم قرار دادند و معلم عمومی اولاد ولیعهد شد^{۱۴}.

محمدخان ایروانی بسال ۱۲۵۲ باتفاق فریدون میرزا در سرکوبی اشرار ترکمان شرکت داشت^{۱۵} و در همین سال به درجه امیرتومانی مفتخر و بحکمرانی عراق منصوب شد^{۱۶} در سنه ۱۲۵۵ در جنگهای هرات از سرکردگان معروف بود و در بحبوحه این زدوخوردها مریض و بستری گردید و پس از سه روز زندگانی را وداع گفت و مقام و منصب او از طرف محمدشاه به پسرش محمدحسن خان ایروانی (خان باباخان سردار) داده شد^{۱۷}.

در ۱۲۵۷ که محمدناصرخان ظهیرالدوله دولو (پدر میرزا علی خان ظهیرالدوله خلیفه حاج محمدحسن صفی علیشاه) حاکم استرآباد بود یکی از مشایخ فرقه نقشبندی مدعی کشف و کرامت شد و بزبان ترکی ترکمانی مناجات و اشعاری به نظم درآورد. مخدومقلی خان ترکمان و جماعتی از ترکمانان یموت و گوکلان به مرشد فوظهور گرویدند و از نظر احترام نام او را بر زبان نمی آوردند ویرا «حضرت ایشان» خطاب میکردند. محمدناصرخان چگونگی امر و عصیان ترکمانان را به عرض محمد شاه رسانید و محمدحسن خان سردار با ده هزار سرباز سواره و پیاده و چند عراده توپ مأمور استرآباد شد. وی بامعاضدت و کمک جعفرقلی خان بجنوردی که باشش هزار سوار خراسانی به محل رفته بود هواخواهان مرشد قلابی را سرکوب کرد و سرشد و پسر مخدومقلی خان را به تهران فرستاد و محمدشاه هردو را به جان امان داد^{۱۸}. پس از فوت محمدشاه وافول ستاره اقبال حاج میرزا آقاسی گروهی از رجال درباری به مخالفت با حاجی صدراعظم برخاستند و حتی جماعت ماکوئی هم که از پرتو او از هیچ به همه چیز رسیده بودند کفران نعمت کردند و بدشمنان حاجی پیوستند عجیب این است که محمدحسن خان سردار هم که حاجی صدراعظم او را «فرزند» خطاب میکرد با دشمنان حاجی همگام شد و او و میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا نصرالله صدرالممالک اردبیلی و عباسقلی خان جوانشیر و میرزا محمد

خان کشیکچی باشی (بعدها سپهسالار اعظم) و حسین علی خان معیر الممالک و چند تن دیگر سوگند یاد کردند که تاجان در بدن دارند به صدارت حاجی تن در ندهد و برای عزل حاجی به سفارت روس و انگلیس رفتند.^{۱۹}

چنانکه قبلاً گفتیم محمدخان ابروانی بسال ۱۲۵۲ به حکمرانی عراق منصوب گردید و در ۱۲۵۵ که از جهان درگذشت مناصب و مشاغل او به محمدحسن خان سردار محول شد و عبدالله خان پسر ارشد محمدحسن خان به نیابت او بعراق رفت پس از اینکه محمدشاه چهره در نقاب خاک کشید و وضع پایتخت قرین اغتشاش گردید مردم عراق به تحریک غلامحسین خان سپهدار که قبلاً حاکم عراق بود علیه عبدالله خان قیام و او را مجبور به کناره گیری کردند سپهدار محمدعلی خان آقا سردار پسر خود را به عراق فرستاد و بوسیله او وسایل حرکت فوج آنجا را به تهران فراهم کرد تا از این جا به استقبال ناصرالدین شاه بروند. محمدحسن خان سردار که وضع را چنین دید در صدد جلوگیری برآمده و به اغوای او حسین پاشا خان فرمانده سابق فوج مراغه با عده ای از هواخواهان خود شبانه بسر بازان عراقی تاخت و همگی آنها را خلع اسلحه و یراق چین کرد. این خبر که به ناصرالدین شاه رسید از قزوین نامه شدیدالحنی به محمدحسن خان سردار فرستاد که «مارا مسموع افتاد بیرون از قانون چاکری جنبش همی کنی اگر از این پس سرازسرای خود بدر کردی بفرمایم تا سرت برگیرند و لاجرم محمدحسن خان ملازم سرای خویش بود» و مقارن ورود شاه جدید به تهران که مردم دسته دسته به استقبال او میرفتند وی به کنج خانه خزید و با انتظار پیش آمد و فرصت مقتضی نشست^{۲۰} میرزاتقی خان امیرکبیر که به مسند صدارت مستقر گردید از محمدحسن خان سردار وساطت نمود و شاه اعمال گذشته او را غمض عین کرد.^{۲۱}

محمدحسن خان بسال ۱۲۶۵ به حکمرانی یزد منصوب گردید و آقاخان ابروانی را که از خویشاوندانش بود به نیابت از طرف خود به آنجا فرستاد^{۲۲} چون آقاخان باستقرار نظم و آرامش توفیق حاصل نکرد شیخعلی خان عموزاده محمدحسن خان سردار مأمور یزد شد و محمد عبدالله را که سرکرده اشرار شهر و مخل نظم و امنیت بود و یک روز به فرقه شیخیه میگروید و روز دیگر به سید یحیی دارابی و پیروان باب ملتجی میگردد از میان برداشت^{۲۳} جهانگیر میرزا در تاریخ نو مینویسد: شیخ-

علی خان ماکوئی از طرف خان باباخان سردار به نیابت یزد رفت و بعد از ورود به یزد محمدالاندار را بقتل رسانید.^{۲۴}

در ۱۲۶۷ که ناصرالدین شاه باتفاق میرزاتقی خان امیرکبیر و جمعی از رجال درباری روانه اصفهان شد محمدحسن خان سردار هم جزو ملتزمین رکاب بود.^{۲۵} پس از عزل امیرکبیر از مقام صدارت دالقرورکی چند نفر تائبین و صاحب منصب روس بخانه او فرستاد و اعلام کرد که میرزاتقی خان در پناه امپراطور روسیه تزاری است. ناصرالدین شاه محمدحسن خان سردار را مأمور کرد که با وزیر مختار روسیه ملاقات و از او سؤال کند به چه حق و مجوزی نظامی روس به خانه ای فرستاده است که مادر و خواهر شاه در آنجا سکونت دارند.^{۲۶} (نامه میرزا آقاخان اعتمادالدوله به میرزا محمد حسین دیوان خانه سفیر ایران در پترزبورغ - کتاب امیرکبیر تألیف عباس اقبال ص ۳۳۷).

محمد حسن خان سردارییوسته اوقات از خوان نعمت ایران متنعم بود و مشاغل و مناصب مهمی داشت و حتی در زمان محمدشاه در سلام عام سپرد و بوس بدست می گرفت و در صف جلو دوشادوش شاهزادگان و رجال اول می ایستاد.^{۲۷} باین وصف به پیروی از پدرش به همسایه شمالی تمایل وافر داشت و خود را تحت الحمایه روسیه تزاری معرفی مینمود. او بهمان ترتیب که با حاج میرزا آقاسی تفاق ورزید پس از سقوط امیرکبیر هم که در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه از او وساطت کرده بود با دشمنان او از قبیل میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری و سایرین عقد اتحاد بست. خان باباخان در ۱۲۶۸ بدریافت تمثال همایون مفتخر و هشت فوج از افواج قشون ایران ابواب جمع او شد و در ضمن به حکمرانی یزد و کرمان و بلوچستان منصوب گردید. در همین اوقات عبدالله خان پسر ارشداو نیز بدرجه میرپنجی ارتقاء یافت و فرماندهی پنج فوج قشون را به عهده او گذارده شد.

مقارن انتخاب محمدحسن خان سردار به سمت جدید دوازده تن از جوانان متعصب بابی به تحریک ملاشیخ علی ترشیزی که بهائی ها او را حضرت اعظم لقب داده بودند در صدد قتل ناصرالدین شاه برآمدند و سه تن از این جمع وارد معرکه شدند. در همان ایام شایع گردید که شب قبل از واقعه صدراعظم نوری و محمدحسن خان سردار ایروانی بعنوان مذاکره پیرامون اوضاع یزد و کرمان تاصبح خلوت کرده اند

و طرح این نقشه خائنانه بدست این دو نفر ریخته شد.

طبق قراین و امارات موجود این شایعه حقیقت داشته و ظاهراً اعتمادالدوله در صدد بوده است که ناصرالدین شاه را از بین ببرد و با انتخاب یکی از پسرهای خردسال او به سلطنت، خود بعنوان نایب السلطنه زمام امور را بدست بگیرد. پوشیده نماند که میرزا حسین علی نوری نیز در طرح نقشه قتل ناصرالدین شاه شرکت داشته و از مندرجات کتب مورخین بهائی بین السطور چنین مستفاد میشود که ملا شیخ علی به اشاره او جوانان متعصب و ساده لوح بابی را تحریک به قتل کرده است. میرزا حسین علی بعد از ملاقات شیخ ترشیزی از تهران به لواسان میرود تا در صورت عدم توفیق مجریان نقشه قتل و تعقیب متهمین بعنوان اینکه در تاریخ وقوع قضیه در تهران نبوده و مداخله ای در این کار نداشته است خود را بری الذمه نماید.

نبیل زرندی مورخ بهائی شرحی در این زمینه نوشته است که ذیلاً به نقل خلاصه آن باندک تصرف عبارتی مبادرت میشود: «میرزا حسین علی بهاء الله که مقارن حرکت ناصرالدین شاه باصفهان از ایران به عراق عرب تبعید شده بود به دعوت میرزا آقاخان اعتمادالدوله به تهران آمد. اعتمادالدوله برادر خود جعفرقلی خان را به میزبانی او تعیین کرد و بعد به شمیرانات رفت و در اینجا با شیخ علی ترشیزی ملاقات کرد. شیخ نقشه قتل ناصرالدین شاه را به اطلاع او رسانید و میرزا حسن علی بعد روانه لواسانات شد و مدتی در قریه افجه که متعلق به صدراعظم نوری بود رحل اقامت افکند و در آنجا هم جعفرقلی خان برادر اعتمادالدوله میزبان او بود»^{۲۸} توطئه که به نتیجه نرسید نقشه دیگری طرح گردید و جمعی را بعنوان گرایش به فرقه ضاله بابیه بطرز فجیعی به قتل رسانیدند تا ایران و ایرانی در انظار خودی و بیگانه خوار و خفیف شود اما در این میان میرزا حسین علی نوری و چند نفر دیگر از بابیه های سرشناس آن دوره که سلسله جنبان واقعه بودند جان سلامت در بردند و آنان را بعذر اینکه «بیعت با این جماعت (یعنی فرقه بابیه) و ارتداد در دین به ثبوت شرعی نرسیده فرمان رفت تادر حبس خانه بازدارند و به حقیقت حال ایشان باز رسند»^{۲۹} پس از مدتی میرزا حسین علی نوری از حبس آزاد و از ایران تبعید شد و سرانجام در باغ نجیبیه بغداد (باغ رضوان) به اصطلاح بهائی ها اظهار امر کرد و فرقه بهائی را تأسیس نمود.

میرزا حسین علی واعتمادالدوله هردو اهل نور بودند و مسلماً بایکدیگر ارتباط داشته‌اند زیرا دختر میرزا ابوطالب عموی صدراعظم نوری ضجیع میرزا حسن برادر صلبی بهاءالله بود^{۳۰}. شاه سلطان خانم معروف به غزیه خواهر ابی بهاءالله شهربانو خانم دختر میرزا حسن سابق‌الذکر را که نامزد عباس افندی بود به عقد میرزا علی خان پسر صدراعظم نوری درآورد. غزیه خانم از طرفداران میرزا یحیی صبح‌ازل بود و درطول عمر شوهر اختیار نکرد و بسال ۱۳۳۲ هـ. ق بسن ۹۵ سالگی وفات یافت و در امامزاده معصوم به خاک سپرده شد. غزیه خانم کتابی نوشته است بطرف داری ازل موسوم به «تنبيه النائمین» که بهائیان مدعی هستند بقلم میرزا احمد امین الاطباء رشتی یکی از ازلیهای دوآتشه است. عباس افندی درلوحی که بنام غزیه خانم عمه‌اش نوشته او را «یاعمتی‌الحتونه» خطاب کرده است. (اقلیم نور ص ۱۸۵)

بی‌مناسبت نیست متذکر شویم که چون نساخانم خواهر اعیانی میرزا حسین علی نوری همسر میرزا مجید آهی منشی سفارت روس بود (ایضاً ص ۲۱۰) همان ایادی مرموزی که پیشوایان فرقه جدید را تقویت مینمودند به لطایف الحیل روس‌ها را به حمایت بهاءالله وادار نمودند تا بدین وسیله افکار عمومی منحرف و اذهان مردم نسبت به شناخت محرکین اصلی پیشوایان فرقه جدید مشوب شود.

مطلب دیگر که تذکرش زاید بنظر نمیرسد این است که میرزا مسیح خواهر زاده میرزا آقاخان اعتمادالدوله از دوستان میرزا حسین علی و در مسافرت بندرگز همراه او بوده است میرزا مسیح درین راه فوت میکند و جنازه او را به تهران می‌فرستند و در راه روین‌الحرین حضرت عبدالعظیم (ع) بخاک میسپارند و طبق اطلاع سنگ قبرهم دارد بهاءالله گفته است «من زارالاخت والمسیح فی‌الری کمن زارنی» که مراد از «اخت» سارا خانم خواهر ابوینی اوست.

میرزا محمدتقی خان لسان‌الملک سپهر و رضاقلی خان هدایت هردو ضمن تعریف و توصیف از اقدامات میرزا آقاخان اعتمادالدوله راجع به وابستگی محمدحسن خان سردار به دولت روسیه و سایر اعمال ناروای او شرح مفصلی نوشته‌اند که اینک خلاصه آن از قول سپهر بنظر خوانندگان میرسد:

محمدحسن خان ایروانی که درشمار رعایای دولت روسیه میرفت و حق کار داران روس درحمایت او ثابت میفتاد از قضا در حضرت شاهنشاه غازی محمدشاه

قربتی بدست کرد و به محل امیرتومان منصب یافت و به «سردار» ملقب گشت و این مکان را به شرف مصاهرت متظاهر کرد و خواهر پادشاه را به شرط زناشوئی به سرای آورد^{۲۹} و از آن پس فرمان حکومت بعضی از اراضی عراق یافت و افواج لشکر عراقی را به تحت فرمان کرد. آنگاه همه ساله جرده سامی لشکر را به آواره نگاران دیوان و دفتر آورده و خط اجرای مرسوم و مواجب ایشان را مأخوذ میداشت و از آن سوی دروجه لشکریان مبذول نمیداد و برزیارت سند رسید از ایشان میگرفت. بالجمله کار از این گونه میکرد تا بمحل سیصد هزار تومان زرمسکوک فراهم داشت و آن را بر ذمت دولت دینی افکند و حاجی میرزا آقاسی اگرچه از مراتب علم و حکمت بیگانه نبود اما بامر رموزات مملکت و زیبا و زشت دولت آشنائی کم داشت و نیز مهاجرین ایروان و ماکو را انصار خویش می پنداشت باین همه محمدحسن خان سردار ایروانی نخلی بلند و فحلی ارجمند گشت و اگر روزی کارداران دولت را به وجه عبوس مینگریست باستظهار دولت روس بی هول و هرب از سیصد هزار تومان سجل معمول خویش را طلب کرد. این بود تا شاهنشاه منصور ناصرالدین شاه که چشم بداد دولتش دورباد به تخت ملک جای کرد و میرزا تقی خان زمام وزارت و عنان امارت بگرفت و با آن تکبر و تنمر که او داشت کردار سردار را بر نمی تافت و چاره نمیدانست چند کُرت همیخواست تا آن زربدهد و از بلای او برهد بدین اندیشه نیز دست نیافت تا هنگامیکه سردار از جهان جای پرداخته و تفوق خود را در دولت روس بوجهی صعب تر در میان اولاد انداخته بود. جناب اشرف صدراعظم به حسن تدبیر که شرح هریک را کتابی تحریر باید چنانکه نه عصیانی به اولاد او بست و نه زیانی بخزانه دولت پیوست ایشان را از رعایت روسیه باز گرفت و در شمار رعیت ایران باز داد^{۳۰} قسمت اخیر عاری از حقیقت است و سپهر و هدایت این مطلب را برای خوش آمد صدراعظم وقت نوشته اند زیرا بقراریکه بعد گفته خواهد شد فرزندان و نوادگان خان بابا خان سردار به تبعیت از پدر و نیای خود تحت الحمايه روسیه تزاری بودند و بهمین مستمسک به حقوق دولت و ملت ایران تجاوز میکردند.

محمدحسن خان در عین حال که اهل ساده و بادیه بود و اغلب اوقات را با جوانان غیر ملتحمی در باغ سعیدی کرمان به عیش و عشرت میگذرانید^{۳۱} به آبادی و عمران و توسعه صنایع و حرف ورفاه و آسایش مردم حوزه مأموریت خود علاقه فراوان

داشت. شیخ یحیی احمدی کرمانی مؤلف «فرماندهان کرمان» مینویسد: «مشهور است وقتی قصابان شهر ششصد تومان به میرزا عبدالعلی کدخدا دادند که خدمت سردار پیشکش نماید مگر صد دینار بقیمت گوشت بیفزایند، سردار آن مبلغ را گرفت و به فقرا بذل کرد و چوب کاملی بر ساق کدخدا بزد و صد دینار از آنچه بود بکاست^{۳۲} در دوره حکمرانی محمد حسن خان عمارات دیوانی یزد و سرای گنجعلی خان و بدنه برج کرمان که رو بخرابی نهاده بود تعمیر و مرمت گردید و قنات نه گنبد واقع بین راه یزد و اصفهان بدستور اولای روبی و تنقیه شد^{۳۳} از اقدامات بسیار مهم و مفید او در کرمان تشویق مردم به غرس اشجار است^{۳۴} که هرگاه این عمل خیر و پسندیده دنبال شده بود منطقه مزبور خضارت و سرسبزی ادوار گذشته را از سر میگرفت^{۳۵} احداث باغ ناصری کرمان نیز که بعدها در زمان حکومت عبدالحمید میرزا فرمانفرما تکمیل گردید از آثار دوره حکمرانی محمد حسن خان است^{۳۶} روزنامه وقایع اتفاقیه در شماره ۲۱۷ مورخ پنجشنبه دهم رجب (۲۷) مینویسد: «در سمت دروازه ارک شهر کرمان امیرالامراء العظام سردار باغی تازه بنام اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی موسوم بناصریه طرح انداخته بود و از قراریکه نوشته اند در این اوقات که زمان اشجار بوده است از اطراف نهالهای میوه و غیره از هر قسم فرستاد آورده اند و بطور سلیقه به ردیف و ترتیب نشانده اند و بسیار جای باصفا و خوبی شده است و بهترین باغات آنجا خواهد شد». از جمله اقدامات سودمند محمد حسن خان سردار تشویق هنرمندان کرمان به تهیه شالهای نفیس و ممتاز است - اعتماد السلطنه می - نویسد: در شال بافی کرمان خیلی ترقی کرده... يك طاقه شال هفت رنگ بقیمت صد و پنجاه تومان و طاقه دیگر سفید و آبی بقیمت یکصد تومان که بدستور العمل محمد حسن خان سردار در کرمان بافته بودند بدار الخلافه آورده باشالهای خوب کشمیری که بهمین قیمت است هیچ فرقی ندارد. حاشیه ترمه در کرمان بافته اند که مثل حاشیه عبدالعظیم خانی است^{۳۷} در سنه ۱۲۷۰ محمد حسن خان به تقاضای اهالی یزد شیخعلی خان را احضار و بعدها او را به فرماندهی پادگان شهر کرمان منصوب کرد و یوسف خان پسر خود را بجای او بسمت نایب الحکومه به یزد فرستاد^{۳۸} علت این نقل و انتقال ظاهراً فعالیت های مضره معدودی از پیروان باب مخصوصاً ملا غلام علی اصفهانی بود که در همان سال دستگیر و به کرمان فرستاده شد و در آنجا به فتوای

علمای اسلام و بحکم محمدحسن خان بقتل رسید. در دوره حکمرانی محمدحسن خان امنیت طرق و شوارع و نظم و آرامش شهرهای کرمان مورد توجه بود و گردنکشان اطراف بندرعباس و آشوب طلبان و سران یاغی و متمرّد بلوچستان از قبیل گل محمد خان که در قلعه ایرندگان نشیمن داشت قلع و قمع گردیدند. در این زد و خوردها قلعه کهیز به تصرف قوای دولتی درآمد و چند نفر از امرای بلوچستان از قبیل سالار مهدی خان و دیگران برای اظهار اطاعت و انقیاد بشهر کرمان و به حضور سردار رفتند. ناگفته نماند که در سرکوبی اشرار این منطقه عبدالله خان پسر ارشد محمدحسن خان نقش مهمی بعهده داشت و بواسطه شجاعت و لیاقت او بود که قوای دولتی به قلاع مستحکم «سورمیک» و «سرباز» و مکران مسلط گردیدند. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه مینویسد: در اردوئی که عبدالله خان میرنچ ببلوچستان رفته بود از بمپور و قلعه «سرباز» و تمامی خاك بلوچستان تجاوز کرده بود به قلعه سورمیک رسیدند و در هرجا طایفه بلوچ از بادیه نشین و غیره به تقدیم خدمات پرداختند... قشون ظفرنمون که به طرف مکران رفته بودند قلعه «مکران» را که از قلاع صعبه مستحکمه است تصرف نمودند و سردار دین محمد خان که مقدم بزرگان بلوچستان است بدون اظهار مخالفت از در اطاعت درآمد. تاکنون به صفحات مکران قشون نبرده بود. در قلاع و نواحی مکران قریب دوست هزار ایل تمکن دارند^{۳۹} در ۱۲۲۰ سرمای زمستان کرمان بقدری شدت کرد که تا آن تاریخ بی سابقه بود حتی در جیرفت که هرگز برف نمی آمد سه شبانه روز برف سنگینی بر زمین ریخت و تعدادی مواشی در اثر برودت هوا و بارندگیهای پیایی از بین رفت^{۴۰} از حوادث عجیب دوره حکمرانی محمد حسن خان یکی تولد دختری است در کرمان که سه سر داشته و پاهای او کج و کف پای او با پشت پا شبیه و يك ساعت هم زنده بوده و دیگری جوجه ای که دو سر داشته و در يك سر سه چشم و سه منقار و در سر دیگر نه چشم و نه منقار و از حیث سایر اعضا مستوی الخلقه و چند روز هم زنده بوده و دانه میخورده است خان باباخان سردار در ذی حجه ۱۲۷۱ در قریه سیدی (سعیدی) يك فرسنگی شهر کرمان عالم فانی را وداع گفت و چند روز بعد اطفال شهر در کوچه و بازار به آهنگ مخصوص به این ترانه مترنم شدند.

سردار نمرود و کشتنش به آب سیدی شستش^{۴۲}

ظاهراً سردار بمرگ طبیعی نمرود است و او را تلف کرده‌اند. می‌گویند نامه‌هایی بدست ناصرالدین شاه می‌افتد و ثابت می‌شود که وی در بحبوحه فتنه خراسان با حسن خان سالار پسر اللهیارخان آصف‌الدوله مکاتبه داشته است بقراریکه در بالا گفته شد محمد حسن خان سردار خواهر ابوینی محمد شاه را به زوجیت داشت و چون یکی از خواهران اعیانی شاه غازی نیز همسر میرزا محمد خان برادر سالار بود شایعه ارتباط او با سران غائله خراسان ممکن است واقعیت داشته باشد کما اینکه در زمان محمد شاه هم بهمن میرزا برادر اعیانی او رضاقلی خان اردلان والی کردستان که از طرف مادر نوه فتحعلیشاه بود و یکی از خواهران پشت و کالبدی محمد شاه را به حباله نکاح داشت بهمن جرم از کاربرکنار شد و بطن قریب به یقین وساطت امیرکبیر از محمد حسن خان سردار در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه و بعداً همراه بردن او با شاه به اصفهان که شرح هردو مطلب در بالا بنظر خوانندگان رسید از نظر حزم و احتیاط بوده و امیرکبیر باین تدبیر می‌خواسته است از اقدامات احتمالی او در غیاب شاه جلوگیری بعمل آورده. منتها در آن تاریخ مسئله ارتباط سردار و سالار به مرحله تحقق و ثبوت نرسیده بوده و امیر سند قاطعی در این موضوع بدست نداشته. در زیر نویس صفحه ۱۴۶ متن دیوان طرب نوشته شده است که «حسن خان سردار ایروانی جد قهرمان میرزا برادری هم بنام حسین خان سردار داشت و داستان کرامت آمیزی در باره وی و مرحوم حاج محمد کریم خان کرمانی مابین جماعت شیخیه معروف است: می‌گویند حاج میرزا آقاسی حکومت کرمان را به حسین خان سردار داد و او را محرمانه مأمور ساخت که حاج محمد کریم خان رئیس طایفه شیخیه را بقتل برساند. اتفاقاً در کرمان پیش آمدی برای حسین خان روی داد که انجام آن مأموریت قهراً دو سه روز به تأخیر افتاد در این اثنا روزی به گرمابه شد و در اثر افراط در خوردن میوه به قولنج شدید مبتلا گردید و درگذشت. میرغضبی که همراه او بود این واقعه را مبتنی بر کرامت حاج محمد کریم خان کرد و در جزو مریدان و پیروان خاص او گردید. می‌گویند که خود سرکار آقا (یعنی حاج محمد کریم خان) همه این وقایع را پیش‌بینی کرده بود. متأسفانه نویسنده محترم حسین خان سردار

ایروانی و برادرش حسن خان ساری اصلان را با محمد حسن خان سردار ایروانی خلط فرموده‌اند در زمان محمد شاه به استناد کتب تاریخی خاصه (تاریخ مفصل کرمان) نوشته احمد علی خان وزیری و «فرماندهان کرمان» تألیف شیخ یحیی احمدی کرمانی که هر دو به اهتمام دوست فاضل بزرگوار آقای دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی با حواشی و تعلیقات مفید و محققانه به چاپ رسیده حاکمی بنام حسین خان سردار در کرمان حکومت نکرده است. مضافاً اینکه حسین خان سردار ایروانی و برادرش حسن خان ساری اصلان از قاجارهای قزوین بودند که مأمور ایروان شدند و بعد از عقد معاهده ننگین ترکمن‌چای برای استقرار نظم خراسان مجدداً به مشهد مقدس رفتند و در ۱۲۴۵ بپهران احضار گردیدند. حسین خان سردار باستناد صفحات ۲۵۶ و ۲۶۹ جلد اول تاریخ قاجاریه سپهر چاپ قائم مقامی با اینکه نود سال از عمرش میگذشت حاکم فریدن و چهارمحال شد و پس از قلیل مدتی در حدود پنج سال قبل از فوت فتحعلیشاه چهره در نقاب خاک کشید. در این صورت داستان مندرج در دیوان طرب مربوط به او نیست و ظاهراً این داستان پس از مرگ ناگهانی محمد حسن خان سردار ساخته و پرداخته شده است.

بی‌مناسبت نیست متذکر شویم که باغ بهارستان و ابنیه مجاور این باغ از آثار محمد حسن خان ایروانی است که حاج علی خان اعتمادالسلطنه قاتل امیرکبیر آنجا را به هشت هزار تومان خریداری نمود و در ۱۲۸۰ در دو نوبت یکبار سه دانگ و دفعه دیگر دو دانگ و نیم آن را نزد پاشاخان امین‌الملک گرو گذاشت. حاج علی خان در ۱۲۸۵ فوت کرد و در ۱۲۸۹ پاشاخان امین‌الملک پنج دانگ و نیم بهارستان را که در رهن او بود به حاج میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی (مشیرالدوله) فروخت. خریدار برخلاف قباله هرشش دانگ را متصرف شد و کاخ بهارستان و مسجد سپهسالار را بناکرد.

از محمد حسن خان سردار ایروانی پنج فرزند پسر باقی ماند به نام عبدالله خان و محمدخان و یوسف خان و ابوالفتح خان و عبدالحسین خان که بعد از فوت وی مورد تفقد ناصرالدین شاه قرار گرفتند و با توجه به سوابق خدمت خود بدریافت خلعت و مواجب نایل آمدند.

ابوالفتح خان در زمان حکومت مسعود میرزا ظل‌السلطان به ریاست قشون

اصفهان منصوب گردید و ابتدا صارم الدوله و سپس سردار اعظم لقب گرفت. وی کسرا ئیل خانم افتخار الدوله خواهر اعیانی ظل السلطان را که بعد لقب بانو عظمی به او داده شد به حباله نکاح درآورد. ثمره این ازدواج چند فرزند بود و یکی از پسر ها به نام قهرمان میرزا با شوکت السلطنه دختر ظل السلطان ازدواج کرد و آقای ابوالفتح قهرمان (سردار اعظم فعلی) پسر قهرمان میرزا است.

ضمن سطور بالا گفته شده که لسان الملك سپهر و رضاقلی خان هدایت مدعی هستند که در اثر اقدامات صدراعظم نوری بازماندگان محمد حسن خان سردار از تحت الحمایگی روسیه صرف نظر کردند. این ادعا واقعیت ندارد و فرزندان و نوادگان خان باباخان سردار تا زمانی که اوضاع مملکت حسین قلی خانی و بلبشور بود به پشتیبانی روسهای تزاری و بعنوان تحت الحمایگی به حقوق ملت و دولت ایران تجاوز میکردند و گاهی هم باین وسیله از تعرض دولت های زورگوی خارجی مصون میماندند این مدعا شواهد بسیار دارد و ذیلا بذکر دو واقعه که یکی شاهد مدعی اول و دیگری گواه دومین مدعا است مبادرت میگردد. عبدالله مستوفی میگوید :

دولت انقلابی هیئت مدیره مالیاتی بروسایط نقلیه و تریاک و مشروبات الکلی و حق قپان وضع و بعدها مجلس هم آنها را تصویب کرده بود. اتباع خارجی نمیخواستند این مالیات را به پردازند. پاره ای از ایرانی ها هم که من آنها را در هر طبقه ای که باشند ننگ جامعه میدانم برای عدم پرداخت این مالیات تشبثات عجیب و بعضی از آنها هم کالای خود را به اسم قفقازی ها وانمود می کردند. برخی درباری های سابق و حتی شاهزادگان که در روزهای ورود مجاهدین به تهران از ترس جان خود بیرق هایی که از سفارت روس گرفته بودند حالا هم که تا حدی نظم عمومی برقرار شده و لامحاله کسی بآنها کاری نداشت بواسطه همان بیرق ها میخواستند از کلیه مقرارت دولت های جدید طفره ببروند. مجلس مالیاتی برای نمک از قرار من يك قران برقرار کرده بود. گذشته از قاچاقچی های قفقازی قاچاقچی های داخلی هم با دادن حق العمل به قفقازی ها نمک های خود را به عنوان مال اتباع خارجی از ادای مالیات معاف میکردند... کم کم عده ای از پرداخت مالیات های قدیمی هم استنکاف کرده هرجا ملکی داشتند

یکنفر سالدات روسی با قزاق ایرانی بغل مباشر خود انداخته مالیات خود را نمی‌پرداختند سهل است بوسیله سالدات یا قزاقی که در اختیارشان بود از اجرائیات مشروع حکومت در دهات مجاور ولو اینکه برضد آنها نبود مانع می‌شدند و با این کیفیت درس ترمرد به اشخاص خالی‌الذهن میدادند... پسرهای صارم‌الدوله پسر خان باباخان سردار که پسرهای بانو عظمی و دخترزاده‌های ناصرالدین شاه بودند معلوم نبود بچه مناسبت خود را وابسته روس‌ها کرده و در جامعه کاران ورامین خود دوسه نفر قزاق گماشته از چرای مادیان‌های دولت در «لات» جنب این ده که همیشه مرتع مادیانهای دولت بود ممانعت میکردند و اگر ایلچی بدبخت اشتباهاً یا از روی ناچاری از آن حدود میگذشت بوسیله قزاق‌های خود او را حبس کرده شلاق میزدند.

جامعه کاران ورامین ملك دراز نسبتاً كم عرضی است و نقشه آن به ماهی شباهت دارد. طرفین طول آن که از شمال به جنوب امتد است دوتا «لات» وجود دارد. این دومجرا سابقاً بستر یکی از شعب جاجرود بود و بعدها که رودخانه تغییرمسیر داد خالی ولات ماند و کف آن علف روئید و بصورت چمن درآمد و از اموال عمومی محسوب شد و تصرف دولت در آن بهمین واسطه بود. منتهی پسرهای صارم‌الدوله میخواستند به زور سفارت روس این قاعده کلی وقانون عمومی را بهم بزنند و در ملك عمومی تصرف شخصی کنند. چرا؟ به جهت اینکه این دو «لات» وصل به جامعه کاران است.^{۴۴}

داستانی را که شاهد مدعای دوم است از زبان خان ملك ساسانی بشنوید: «يك روز اداره پلیس اسلامبول خبردار شد که حاج عبدالله خان پسرخان باباخان سردار در مراجعت از مکه به اسلامبول وارد شده است. شبانه مأمورین ضبطیه به خانه‌اش ریختند و اموالش را غارت کردند و خودش را هم چون در صدد دفاع برآمده بود به اداره پلیس بردند. فردا صبح، خان، که تبعه روس بود به سفارت روس شکایت کرد سفیر روس ضمن اعتراض سخت تنبیه مرتکبین را تقاضا کرد و اسباب‌ها را هم پس گرفت.^{۴۵}»

لازم است تذکر داده شود که نام «علی» در خانواده حسن‌علی خان نیای محمد حسن خان ایروانی دور میزده است چنانکه یکی از بنی اعمام محمد حسن

خان سردار مجبعلی خان نام داشت و بقراری که در بالا گفته شد مدتی نایب الحکومه یزد بود یکی از برادران محمد حسن خان نیز علی قلی خان نام داشت و از شاگردهای دوره اول دارالفنون بود و بسال ۱۲۸۳ به سرهنگی فوج سمنان منصوب گردید و پس از مدتی درگذشت^{۴۶} شرح حال علی خان و محمد علی خان و مجبعلی خان پسرهای حسن علی خان نیز به ایجاز و اختصار ذیلا بنظر خوانندگان خواهد رسید. علی خان همان کسی است که دو ماه قبل از فوت محمد شاه به صوابدید حاج میرزا آقاسی بسرداری کل عساکر ایران منصوب و بدریافت شمشیری که قبضه آن مرصع به الماس بود و نشانی مکمل به جواهر شاهوار مفتخر گردید و میرزا تقی خان که در آن تاریخ وزیر نظام بود به مبارکباد این منصب مجلس جشن باشکوهی در تبریز منعقد ساخت. علی خان پس از انتشار خبر فوت محمد شاه بیدرنک از تبریز به زاغه ماکو رفت و گوشه انزوا گزید^{۴۷}.

محمد علی خان ماکوئی که به نصرت الدوله ملقب بود در جنگ های هرات شرکت داشت و سپس در اوایل غایله خراسان و طغیان محمد حسن خان سالار مأمور کمک به حمزه میرزا حشمت الدوله و بسال ۱۲۶۳ در قلعه بجنورد بقتل رسید و جنازه وی برای دفن به مشهد مقدس منتقل گردید^{۴۸} مجبعلی خان هم به اتفاق محمد علی خان و محمدخان برادران خود در جنگ های هرات شرکت داشت و در موقع محاصره آن شهر بسال ۱۲۵۵ دستش بضرب شمشیر مجروح گشت و به درجه میرپنجی ارتقاء یافت^{۴۹} وی در ۱۲۵۷ که شجاع الدوله لقب گرفته بود با شش عراده توپ و شش فوج سرباز به خوزستان رفت و به اردوی منوچهرخان معتمدالدوله گرجی پیوست. بعد بمعیت کلبعلی خان و جعفرقلی خان هفت لنگ برای سربازگیری و وصول مالیات های عقب افتاده از فلاحیه عازم بختیاری شد و این مأموریت را به نحوی شایسته انجام داد و ضمن وصول مالیات های معوقه پنجساله دو فوج سرباز نیز در محل بسیج کرد^{۵۰} وچندی بعد به کرمانشاه رفت و بحکمرانی آنجا منصوب گردید خبر فوت محمد شاه و سقوط حاجی میرزا آقاسی که شایع گشت مردم کرمانشاه براو شوریدند اضطراباً روانه ماکو شد. اما حوالی خمسه به اردوی ناصرالدین شاه رسید و به جرم اینکه بدون اجازه محل مأموریت خود را ترک نموده است بازداشت و خلع درجه شد^{۵۱} در ۱۲۶۶ مورد عفو قرار

گرفت و مجدداً بدرجه میرپنجی مفتخر گردید^۲ و در ۱۲۶۶ که ناخوشی وبا در میان افراد قشون مقیم ییلاقات تهران بروز کرد از طرف شاه به احوال پرسى سربازان بیمار رفت^۳ و در ۱۲۷۱ زندگی را وداع گفت^۴.

- ۱- عالم آرای عباسی جلد دوم صفحات ۶۵۶ و ۷۱۶ و منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۲۷
- ۲- روضةالصفای چاپ خیام جلد دهم صفحه ۳۵۹ و تاریخ قاجاریه سپهر چاپ جهانگیر قائم مقامی جلد اول صفحه ۳۱۵ در صفحه ۳۱۷ تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران تألیف سعید نفیسی ضمن شرح حال یکی از جانشینانهای گرجستان که از منابع روسی ترجمه شده اسم پدر محمد خان بجای حسین علی خان به چاپ رسیده که ظاهر از اغلاط مطبعی است محمد حسن خان سردار را نخست حسن علی خان صدا میکردند (روضهالصفای جلد نهم صفحه ۳۹۶) و چون همنام نیای خود بود بعدها او را به خان باباخان مخاطب ساختند (رجوع کنید به شرحی که در حاشیه صفحه ۲۵۰ جلد سوم منتظم ناصری نوشته شده)
- ۳- روضةالصفای ناصری جلد نهم صفحه ۳۹۶
- ۴- تاریخ قاجاریه سپهر جلد اول صفحه ۷۴
- ۵- روضةالصفای جلد نهم صفحه ۴۰۰
- ۶- ایضاً صفحات ۴۰۸ و ۴۰۹ و تاریخ قاجاریه جلد اول صفحه ۷۸
- ۷- تاریخ قاجاریه سپهر جلد اول صفحه ۸۱
- ۸- ایضاً صفحه ۸۹ و صفحه ۹۳
- ۹- خانواده محمد خان ایروانی با خانواده سلطنتی قاجاریه قرابت سببی داشتند و یکی از دخترهای محمد خان ضجیع محمود میرزا و دیگری همسر امام وردی میرزا پسر خاقان بود (تاریخ قاجاریه جلد اول صفحه ۱۵۶ و روضةالصفای جلد نهم صفحه ۵۰۹ و صفحه ۵۱۰ و تاریخ عضدی چاپ کوهی صفحه ۲۶ و صفحه ۲۷) یکی از معتوده های محمد شاه دختر امام وردی میرزا و بعبارت اخری دخترزاده محمد خان ایروانی بود و شاه این همسرش را عموم قزی خطاب میکرد (تاریخ عضدی صفحه ۸۵) و از او يك دختر داشت بنام آسیه خانم (تاریخ قاجاریه جلد دوم صفحه ۲۱۳) که بعد عزیزالدوله لقب گرفت و به عقد عموزاده خود کیومرث میرزا عمیدالدوله پسر قهرمان میرزا درآمد. کامران میرزا و سلطان ابراهیم میرزا پسرهای فتحعلیشاه نیز دخترهای حسن علی خان پسر محمد خان ایروانی را به زوجیت داشتند (تاریخ عضدی صفحه ۲۸) محمد خان ایروانی هم بعد از فوت فتحعلیشاه یکی از دخترهای او را بنام رخساره خانم زینتالدوله به حباله نکاح درآورد. این بانو بعد از فوت همسر اولش بترتیب به عقد محمد علی خان ماکوئی (برادر محمد خان) و امیر اعلان خان مجدالدوله و میرزا زکی ضیاءالملک درآمد (تاریخ قاجاریه جلد اول صفحه ۳۲۷ و یادداشتهای اعتمادالسلطنه صفحه ۵۵) دختر محمد علی خان (برادر محمد خان) هم ضجیع محمد ولی میرزا بود (تاریخ قاجاریه جلد اول صفحه ۳۵) ماه باجی خانم ملقب به بدرجهان خانم دختر فتحعلیشاه نیز بعد

- از فوت پدر به زوجیت محبعلی خان درآمد (تاریخ عضدی ۹۲)
- ۱۰- تاریخ قاجاریه جلد اول صفحه ۲۵۷ و روضة الصفا جلد دهم صفحه ۶ و تاریخ نو صفحه ۱۴۲ و ۱۵۸ و ۱۶۹
- ۱۱- روضة الصفا جلد دهم صفحه ۸۰ و تاریخ نو صفحه ۲۰۳ و ۲۰۵
- ۱۲- رجوع کنید به شرح حال مفصل او بقلم نویسنده این سطور در شماره سوم دوره سوم نشریه وزارت امور خارجه
- ۱۳- نسخه خطی کتابخانه وزارت امور خارجه طبق اطلاع از این سفرنامه يك نسخه هم در کتابخانه ملی موجود است ولی بنظر اینجانب نرسیده
- ۱۴- صدرالتواریخ نسخه خطی کتابخانه دانشکده ادبیات. هدایت نیز در صفحه ۷۹۲ جلد دهم روضة الصفا مینویسد حاجی میرزا آقاسی محمد حسن خان را فرزند میسرمد.
- ۱۵- تاریخ قاجاریه جلد دوم صفحه ۴۵
- ۱۶- ایضاً صفحه ۴۹ و روضة الصفا جلد دهم صفحه ۱۹۰ و منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۱۶۷
- ۱۷- تاریخ قاجاریه جلد دوم صفحه ۸۸ و روضة الصفا جلد دهم صفحه ۲۴۰
- ۱۸- ایضاً صفحه ۲۶۶ و تاریخ قاجاریه جلد دوم صفحه ۱۱۶ و منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۱۷۷ خدیجه خانم چهریقی همسر محمد شاه و مادر عباس میرزا ملک آرا از پیروان نقشبندیه بود و محمد شاه به پیروی او همه ساله مبلغی برسم نیاز به خانقاه مشایخ این فرقه میفرستاد و شاید از همین نظر از قتل مرشد ترکمانی صرف نظر کرد
- ۱۹- تاریخ قاجاریه جلد سوم صفحه ۵
- ۲۰- تاریخ قاجاریه جلد سوم ۲۹
- ۲۱- مردم به جان ماکوئی ها افتادند و آنان بمنزل خان بابا خان سردار پناهنده شدند تاریخ نو صفحه ۳۱۶ تاریخ قاجاریه جلد سوم صفحه ۷ و ۸ و ۱۵ و
- ۲۲- تاریخ قاجاریه صفحه ۱۰۱ و مرآت البلدان جلد دوم ص ۲۴
- ۲۳- ایضاً صفحه ۲۵ و تاریخ قاجاریه جلد سوم ص ۱۰۲ و منتظم ناصری جلد سوم ص ۲۰۱ و ص ۲۰۷
- ۲۴- تاریخ قاجاریه جلد سوم ص ۱۴۱ و روضة الصفا جلد دهم ص ۴۸۶ و مرآت البلدان جلد دوم ص ۶۶ در صفحه ۲۳۷ تاریخ مسعودی شرحی راجع به آقاخان ایروانی نوشته شده وی بعد از ابراهیم خان سهام الدوله به ریاست قشون اصفهان منصوب شد
- ۲۵- تاریخ قاجاریه جلد سوم صفحه ۱۴۱ و روضة الصفا جلد دهم صفحه ۴۸۶ و مرآت البلدان جلد دوم صفحه ۶۶
- ۲۶- نامه میرزا آقاخان اعتماد الدوله به میرزا محمد حسین صدر دیوانخانه سفیر ایران در سن پترزبورگ. امیر کبیر تألیف عباس اقبال صفحه ۳۳۷
- ۲۷- تاریخ عضدی صفحه ۷۳
- ۲۸- تلخیص تاریخ نبیل زرندی صفحه ۶۲۵
- ۲۹- تاریخ قاجاریه صفحه ۱۷۶ (جلد سوم)

- ۳۰- همسر محمد حسن خان خواهر ابوبنی محمد شاه و اسمش ماه رخساره خانم و لقبش فخرالدوله بود. سرگذشت مسعودی صفحه ۱۹۸
- ۳۱- تاریخ قاجاریه جلد سوم صفحه ۱۵۹ و صفحه ۱۶۰ و روضه الصفا جلد دهم صفحه ۷۹۲
- ۳۲- فرماندهان کرمان مصحح باستانی پاریزی صفحه ۳۹
- ۳۳- ایضاً همان صفحه
- ۳۴- مرآت البلدان جلد دوم صفحات ۱۱۷ و ۱۳۱ و ۱۴۶ و منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۲۲۶
- ۳۵- مرآت البلدان جلد دوم صفحه ۱۲۹
- ۳۶- بارتلد خاورشناس روسی در صفحه ۱۹۷ کتاب (جغرافیای تاریخی ایران) مینویسد «بنابقول مقدسی (۴۶۲) در قرن دهم بردسیر تاماهاان یکسره باغات بود و در این زمان بطوب- ریکه خانیکف (۱۹۹) مینویسد تمام این مسافت صحرای لم یزرع و از حیث بی آب و علفی تقریباً مانند «دشت لوت» است. افضل کرمانی نیز میگوید «ومن وقتی که در خدمت مجدالدین بن ناصح الدین از بم می آمدم در ناحیت دارزین بر بام سرای ملک نشسته بودیم و در آن دیها متصل و مزارع مقسق و انها ر مطرد نگاه می کردیم، پنداشتیم بر زمین آن ناحیت بساطی زمردین گسترده اند و به در و مرجان مرصع کرده... زین الدین حلفا بن المتوج رحمت الله با ما بود گفت اتفاق است که ملک فارسی ولاتین بزرگ است و معمور و آن را نصف العالم می خوانند و من جمله آن ولایت دیده ام بقلان سوگند که در همه فارس ناحیتی چون این ناحیت ندیدم با نراحت ریاض و صفاء و حیاض و لطافت هوا و کثرت منال» (عقد العلی مصحح علی محمد عامری صفحه ۷۲)
- ۳۷- منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۲۳۸ و فرماندهان کرمان صفحات ۴۲ و ۶۹ عبدالمجید میرزا فرمانفرما پسر فیروز میرزا پسر عباس میرزا نایب السلطنه از ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۹ که چشم از جهان پوشید والی کرمان بود. وی پدر سرلشکر مجید فیروز است که در زمان اعلیحضرت فقید رئیس دادرسی ارتش و یک چند فرمانده کل ژاندارمری و مدتی نیز وزیر راه و یک دوره هم نماینده مجلس سنا بود و در ششم تیرماه ۱۳۴۰ وفات یافت سرلشکر فیروز دارای کتابخانه معتبری بود و در زمان حیات شش هزار جلد از کتب خود را به کتابخانه مجلس شورای ملی اهدا نمود.
- ۳۸- مرآت البلدان جلد دوم صفحات ۱۴۳ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و منتظم ناصری جلد صفحات ۲۴۴ و ۲۳۱
- ۳۹- منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۲۲۹ و مرآت البلدان جلد دوم صفحه ۱۴۰ و روزنامه وقایع اتفاقیه شماره ۲۴۴
- ۴۰- تاریخ قاجاریه جلد سوم صفحه ۱۹۶
- ۴۱- مرآت البلدان جلد دوم و منتظم ناصری جلد سوم ذیل وقایع سنوات ۱۲۶۹ و ۱۲۷۰ و ۱۲۷۱
- ۴۲- مرآت البلدان جلد دوم صفحه ۱۴۲. مؤلف فرماندهان کرمان نزول برف و باران و شدت سرما را در ذیل وقایع ۱۲۶۹ ضبط نموده و در ضمن مینویسد در همین سال ناخوشی وبا نیز بروز کرد. در شماره ۲۱۷ روزنامه وقایع اتفاقیه مورخ ۱۲۷۱ نیز مطالبی بشرح زیر درج

گردیده است: «دیگر نوشته‌اند که در ماه گذشته جمادی‌الآخر در کرمان و بلوکات بارندگی زیاد شد. اگرچه تسعیرجنس بجهت این بارندگی بسیار، چندی تنزل کرد و زراعت کاران زیاد امیدوار شدند ولی بسبب برف و باران شدیدی که سه شبانه روز علی‌الاتصال آمد به قنوات آنجا از آب سیل و پشته خرابی بسیار رسیده است بطوریکه اغلب قنوات را باید مخارج زیاد نمود. و همچنین در آن برف و باران گوسفند بسیار تلف گردیده است و ضربه صاحبان قنوات و احشامی که گوسفند داشته‌اند رسید و به عمارت شهر و اراک نیز از قراریکه نوشته‌اند یا اینکه اغلبی استحکام داشته‌اند از این برف و باران خرابی زیاد بهم رسیده است و امیرالامراء العظام سردار در صدد تعمیر عمارات اراک میباشند.» در این صورت شدت سرما و بارندگی یا در ۱۲۷۱ اتفاق افتاده و یا اینکه سه سال متوالی این پیش‌آمد در کرمان تجدید گردیده است. آقای دکتر باستانی پاریزی در ذیل صفحه ۳۹ و فرماندهان کرمان مینویسد این برف و بادهنوز در افواه معروف به برف سرداری و وبای سرداری است

۴۳- فرماندهان کرمان ص ۴۳

۴۴- اسم زن رضاقلی‌خان والی کردستان لوبی‌خانم بود که اول شعبان ۱۲۹۹ فوت کرد ماه رخسار خانم زن محمد حسن خان و فوت او از سفرنامه ناصرالدین شاه بفرنگ اضافه میشود - رضاقلی‌خان پسر خسروخان پسر امان‌الدوله اردلان است. همین رضاقلی‌خان پسر حاج‌ابوالحسن فخرالملک پدر امان‌الدوله اردلان (حاج عزالمالک) و عباسقلی‌خان اردلان دکتر علیقلی‌خان اردلان و... است صفحه ۵۸۳ جلد دوم مستوفی - ابوالحسن‌خان فخرالملک اردلان با عبدالحسین‌خان که اوهم مدتی فخرالملک لقب داشت و پسر محمد حسن سردار بود پسر خاله بودند.

۴۵- شرح زندگانی من جلد دوم صفحات ۴۳۶ و ۴۳۷

۴۶- یادبودهای سفارت استانبول نوشته خان ملک ساسانی صفحات ۲۵۹ و ۲۶۰

۴۷- مرآت‌البلدان جلد دوم ص ۹۲ و جلد سوم ص ۶۳

۴۸- تاریخ قاجاریه جلد سوم ۲۶

۴۹- ایضاً جلد دوم صفحات ۸۲ و ۱۸۸ و روضة‌الصفاء جلد دهم صفحه ۳۲۸ و تاریخ نو صفحه ۳۰۶ و منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۱۹۳

۵۰- تاریخ قاجاریه جلد دوم صفحات ۸۶ و ۸۸ و روضة‌الصفاء جلد دهم صفحات ۲۳۹ و ۲۴۰

۵۱- تاریخ قاجاریه جلد دوم صفحات ۱۲۰ و ۱۲۲ و ۱۲۳

۵۲- ایضاً جلد سوم صفحات ۱۵ و ۲۸

۵۳- ایضاً صفحه ۱۳۰ و منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۲۰۴

۵۴- مرآت‌البلدان جلد دوم صفحه ۱۳۲

۵۵- تاریخ قاجاریه جلد سوم صفحه ۲۳۸

سلیمان خان معروف به خان خانان

اوایل سلطنت ناصرالدین شاه بسال ۱۲۶۵ سلیمان خان معروف به خان خانان به حکومت اصفهان منصوب گردید. سلیمان خان پسر امیر محمد قاسم خان پسر سلیمان خان اعتمادالدوله قوانلو دائی آقا محمد خان مؤسس سلسله قاجاریه است. امیر محمد قاسم خان شاهزاده بیگم خانم دختر فتحعلیشاه و خواهر اعیانی حسین علی میرزا فرمانفرما را به زوجیت داشت و ثمره این ازدواج دو دختر و یک پسر بود یکی از دخترها ملک جهان خانم مهد علیا مادر ناصرالدین شاه است و آن پسر نیز همین سلیمان خان است که به نام نیای پدری خود خوانده میشد.

خان خانان که دائی ناصرالدین شاه بود بسال ۱۲۴۹ در زمان فتحعلیشاه حکومت قمشه (شهرضا) را داشت و در همان اوان میان او و مرتضی قلی خان ایلخانی قشقائی شکرآب شد. ایلخانی هم شاهرخ میرزا پسر امیر حسین علی میرزا فرمانفرما را از شیراز با خود به شهرضا برد و سلیمان خان را از آنجا اخراج و شاهرخ میرزا را بجای او منصوب نمود. البته این مطلب که بگوش اولیای حکومت مرکزی رسید تصمیم به مجازات ایلخانی گرفتند و مرتضی قلی خان زندانی شد.

امیر محمد قاسم خان پدر خان خانان چون خواهر تنی فرمانفرما را به زوجیت داشت اغلب اوقات به شیراز می‌رفت هر وقت هم بین قبایل بختیاری و قشقائی اختلاف حاصل میشد فتحعلیشاه برای اصلاح ذات‌البین او را به قمشه و سمیرم می‌فرستاد. امیر محمد قاسم خان سرانجام نیز در قمشه چشم از جهان پوشید و همان جا به خاک سپرده شد.

در همان روزی که ملک جهان خانم مهد علیا با محمد میرزا (بعدها محمد شاه) عروسی کرد سلیمان خان برادرش هم با دختر محمد قلی میرزا ملک آرا پسر فتحعلیشاه ازدواج نمود. مهد علیا به این برادر فوق العاده علاقمند بود و به همین سبب ناصرالدین شاه که به سلطنت رسید او را به حکمرانی اصفهان فرستاد. بقراریکه عباس میرزا برادر ناتنی ناصرالدین شاه ضمن یادداشتهای خود مینویسد پیش از اینکه ناصرالدین شاه از تبریز وارد تهران شود مهد علیا سلیمان خان را با اسدالله خان یکی از برادرهای ناتنی خود مأمور کرد تا عباس میرزا را نایبنا کند و او در نتیجه اقدامات حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله و وساطت سفارت انگلیس از این مخمصه نجات یافت.

سلیمان خان پس از دریافت فرمان حکومت اصفهان به اتفاق میرزا عبدالوهاب گلستانه که به وزارت و پیشکاری او منصوب گردیده بود عازم مأموریت جدید شد. یکی از سررشته دارها و مستوفی های اصفهان بنام میرزا عبدالحسین که مدتها به انتظار وزارت و پیشکاری اصفهان بود با میرزا عبدالوهاب از در مخالفت درآمد. میرزا عبدالوهاب هم چون از طرف دولت به مقام پیشکاری برگزیده شده بود آنقدرها نسبت به سلیمان خان خضوع و خشوع نمیکرد. میرزا عبدالوهاب برخلاف به امید اینکه حریف را از میدان خارج و مقام او را اشغال کند نسبت به خان خانان تملق فراوان میگفت و جناب حاکم نیز در باطن از او حمایت و جانبداری میکرد. دامنه اختلافات میرزا عبدالوهاب و میرزا عبدالحسین رفته رفته توسعه یافت و نظم شهر بهم خورد و طرفداران این دو نفر به جان هم افتادند.

در این تاریخ آتش فتنه و فساد در سرتاسر کشور شعله ور بود و جمعی از پیروان باب به قیادت ملاحسین بشرویه و حاج محمد علی بارفروش در قلعه طبرسی مازندران و عده ای هم در قلاع زنجان به حمایت ملامحمد علی زنجانى موضع گرفته بودند و با سپاهیان دولت زدوخورد میکردند. مردم کرمان و ماجراجویان آن سامان فضلعلی خان قراباغی حاکم محل را از شهر خارج کرده بودند. آشوب طلبان شیراز علیه حسین خان نظام الدوله آجودان باشی والی فارس ستیزه جوئی مینمودند. محمد حسین خان سالار پسر اللهیار خان آصف الدوله در خراسان علم طغیان برافراشته بود و داعیه سلطنت داشت. فتنه جویان لرستان و بختیاری با

خانلر میرزا احتشام الدوله حکمران و مأمورین او مجادله میکردند. روحانیون تبریز پیروان فرقه شیخیه را تکفیر نموده بودند و هر روز عده‌ای بی‌گناه بر اثر اختلافات شیخی و بالاسری کشته می‌شدند. میرزا تقی‌خان امیرکبیر که میدانست تمام این اغتشاشات به تحریک عمال خارجی است و انگشت بیگانگان در این آشفته‌گی‌ها دخالت دارد به حسن تدبیر همه آشوب‌طلبان را سرکوب و بتدریج امنیت و آرامش در اقصی نقاط کشور مستقر گردید.

خبر اغتشاش اصفهان که به اطلاع امیر رسید بیدرنگ چراغعلی‌خان کلهر زنگنه را که بعدها سراج‌الملک لقب گرفت با تعلیمات لازمه به اصفهان فرستاد. چراغعلی‌خان پس از ورود به اصفهان متوجه شد که مردم شهر به دو دسته تقسیم گردیده و نیمی جانب گلستانه را گرفته و نیمی به حمایت میرزا عبدالحسین برخاسته‌اند ولی طرفداران این شخص اخیر از معاریف و متنفذین اصفهانند. وی با در نظر گرفتن اغتشاشات سایر نقاط صلاح در آن دید که عاقلانه آتش فتنه را خاموش کند تا دولت اقلا از این رهگذر آسوده شود و حاجت به فرستادن قوای نظامی از مرکز نباشد و از نیروهای تأمینیه در مناطق دیگر که بیشتر حائز اهمیت است استفاده شود. بهمین سبب به خان خانان و سید محمد امام جمعه روحانی معروف و متنفذ شهر خاطر نشان ساخت که دولت با توجه به اوضاع و احوال اصفهان میرزا عبدالحسین را برای وزارت اصفهان در نظر گرفته و او مأمور است میرزا عبدالوهاب گلستانه را به تهران بفرستد. چند روز بعد نیز جمعی از محترمین و معتمدین شهر را در کاخ چهل ستون دعوت کرد و چگونگی را بایکایک آنان در میان نهاد و از کملین قوم تقاضا نمود که مردم عوام را از جنجال و آشوب برحذر سازند و کاری نکنند که دولت ناگزیر به اتخاذ تصمیمات شدید شود.

پس از مراجعت چراغعلی‌خان به مرکز امیرکبیر متوجه شد که خان خانان از عهده برقراری نظم اصفهان بر نمی‌آید و صلاح در این است که او را احضار و یکی از مأمورین مجرب و کارآمد دولت را به حکمرانی اصفهان منصوب کند. امیر پس از مطالعات کافی علیرغم مهد علیا که از برادرش خان خانان پشتیبانی مینمود سلیمان خان را معزول کرد و غلامحسین خان سپهدار را به حکمرانی اصفهان برگزید. دوره حکمرانی سلیمان خان، خان خانان حتی به یک سال هم نرسید و اواخر سال

۱۲۶۵ غلامحسین خان سپهدار حسب الامر امیرکبیر مأمور اصفهان شد سلیمان خان خان خانان بعدها سال ۱۲۷۱ ه. ق چهره در نقاب خاك كشید. غلامحسین خان سپهدار ماه بیگم خانم دختر بیست و دوم فتحعلیشاه را به زوجیت داشت و پدرش یوسف خان گرجی بانسی شهر سلطان آباد است که مدت کوتاهی به نیابت از طرف سلطان محمد میرزا سیف الدوله پسر خاقان حکومت اصفهان را به عهده داشت و شرح حالات او جداگانه به نظر خوانندگان عزیز خواهد رسید. در زمان فتحعلیشاه پسرهای او هر يك حاکم یکی از ولایات بودند و بدون توجه به تحولات جدیدی که در دنیای آن روز در شرف تکوین بود اغلب اوقات مثل دو دولت خارجی به حدود قلمرو حکومت یکدیگر تجاوز میکردند و حتی گاهی کار به جنگ و جدال و خون ریزی و کشتار می کشید و از قوای طرفین عده ای بقتل می رسیدند. خاقان هم به این رسوائیها و افتضاحات با نظر لاقیدی مینگریست و تنها کاری که میکرد همین غلامحسین خان سپهدار مورد بحث را مأموریت میداد تا برای رفع اختلافات به میدان جنگهای داخلی برود و تخم و ترکه های او را به صلح و آرامش دعوت کند.

لاردگرزن سیاستمدار معروف انگلیس در کتاب «ایران و مسئله ایران» می نویسد :

«حرام سرای فتحعلیشاه و دستگاه پر عرض و طول و مجلل آن در تاریخ شرق شهرت فراوان دارد. کلنل دارویل انگلیسی که در سال ۱۸۱۳ به ایران رفته عده زنان فتحعلیشاه را هفتصد و تعداد فرزندانش را شصت و چهار پسر و یکصد و بیست و پنج دختر ضبط کرده است. کلنل ستورات که در ۱۸۱۴ از ایران دیدن نموده است میگوید فتحعلیشاه يك هزار زن و یکصد و پنجاه پسر و دختر دارد. مستر بی تینگ میگوید در سال ۱۸۲۴ که فتحعلیشاه در گذشت یکصد و هفتاد دختر و یکصد و سی پسر و پانصد نوه و هشتصد زن از خود بیادگار گذاشت. مادام دلافا تعداد زن ها را هفتصد و شماره فرزندان و نوادگان او را هنگام مرگ پنجهزار و ششصد نفر نوشته است صاحب ناسخ التواریخ مدعی است که فتحعلیشاه متجاوز از یک هزار زن اختیار نمود و قریب دویست و شصت فرزند دختر و پسر از این زن ها بدینا آمد اما هنگام فوت او فقط یکصد و ده پسر و دختر در قید حیات بودند.

پسران فتحعلیشاه نیز مانند پدر بارور بودند و تنها شیخ علی میرزا حاکم ملایر شصت پسر چابک سوار داشت که هنگام مسافرت در رکاب وی حرکت مینمودند با توجه به اوضاع ایران و این کثرت اولاد حال و روز مردم بدبخت این کشور معلوم است.

معمولاً تمام این شاهزادگان و شاهزاده خانم‌ها از دولت حقوق میگیرند و گذشته از آن حکومت شهرهای ایران به دست شاهزاده‌هاست و غالباً آنها سالهایتمادی و متوالی در يك شهرستان فرمانروائی مینمایند و مانند ملخهای گرسنه دسترنج دهقانان ایران را بلع میکنند و گاهی به جان هم میفتند و حتی پسرهای یکدیگر را به هلاکت میرسانند.»

سپهدار قبل از حرکت تهران محمد حسین خان خلیج را که به نیابت برگزیده بود روانه اصفهان ساخت و خود نیز چند روز بعد متعاقباً حرکت کرد. هنوز چند روزی از حکومت سپهدار نگذشته بود که باز دست سیاست خارجی بکار افتاد و نظم و آرامش جای خود را به اغتشاش و آشوب داد. روزی سید محمد امام جمعه برای نماز جماعت به مسجد رفته بود که شنید بین طلاب حوزه درس او و چندتن از افراد قشون نزاع شدیدی در گرفته است و دستاربندان به عنوان اینکه نظامیها با يك زن راهگذر شوخی و مزاح کرده‌اند به رگ غیرتشان برخورد کرده و آتش تعصبشان گل کرده و هنگامه‌ای برپا ساخته‌اند. امام جمعه بیدرنك برای فرونشاندن فتنه و غوغا از مسجد خارج میشود و ارباب عمام را ساکت میکند ولی نظامیها که از طرف طلاب مورد اهانت قرار گرفته بودند به اظهارات و نصایح او ترتیب‌اثر نمیدهند امام جمعه از این پیش‌آمد دلگیر و روانه دارالحکومه میشود. سپهدار بمنظور جلوگیری از بروز حوادث ناگوار قول میدهد که روز بعد شخصاً در محل وقوع حادثه متخلفین را مجازات خواهد کرد. خشم و غضب امام جمعه در اثر اظهارات ملایمت‌آمیز سپهدار برطرف و روانه خانه خود میشود.

هنگامه طلبان به اغوای احمد میرزا نامی از نواب‌های صفوی به عنوان اینکه چرا باید به علما و روحانیون بدگوئی و توهین شود پیشه‌وران و کسبه بازار را به بستن دکاکین تحریض و روز بعد در مسجد جامع اجتماع میکنند. محمد حسین خان خلیج بدستور سپهدار به مسجد جامع میرود تا چگونگی را معلوم و مردم

را به سکون و آرامش دعوت نماید اما بمحض ورود او به مسجد جامع احمد میرزا صفوی بنای فحاشی را میگذارد و با چوب دستی نایب الحکومه را مضروب میکند. در این گیرودار چند تن از قداره بندها و اشاری هم که حضور داشته‌اند با قمه و دشنه و قنذاق تفنگ به جان محمد حسین خان میافتند و او را زخمی و مجروح میسازند. محمد حسین خان هم برای اینکه از دست غوغا طلبان عوام نجات پیدا کند خود را به وسط آبگیر مسجد میاندازد.

امام جمعه متوجه میشود که موضوع حمایت از او بهانه‌ای بیش نیست و غائله از منبع دیگری سرچشمه میگیرد لذا بهر ترتیبی که بوده با نصیحت و اندرز آمیخته به ارباب و تهدید آشوب طلبان و ماجراجویان متمرّد را متفرّق میسازد و محمد حسین خان را برای مداوا به خانه یکی از آشنایان میبرد. اما اقدامات پزشکان معالج به نتیجه نمیرسد و به امر سپهدار او را به دار الحکومه منتقل میکنند و دو روز بعد جان به جان آفرین می‌سپارد احمد میرزا که بازیگر و عامل اصلی این صحنه غم‌انگیز بود به اتفاق میرزا عبدالحسین سر رشته‌دار که از اقدامات خود در زمان حکومت خان خانان نتیجه نگرفته و اینک مجدداً بیکار شده بود به تحریک مردم ادامه میدهد و جمعی برای تحصن به خانه امام جمعه میروند. ولی وی که حقیقت قضیه برایش روشن شده بود از پذیرفتن غوغا طلبان بخانه خود امتناع میورزد. در این ضمن حسن آقا سرهنگ و یک دسته نظامی از طرف سپهدار مأمور دستگیری احمد میرزا و سایر محرکین میشوند. احمد میرزا و همراهان نیز به مسجد سید و خانه سیدزین العابدین فرزند سید محمد باقر شفتی پناه میبرند و میرزا سیدزین العابدین هم حمایت آنان را بعهده میگیرد. سیداسدالله بیدآبادی هرچه برادرش را نصیحت میکند که در این غائله دخالت ننماید و بی‌جهت بحمایت ماجراجویان برنخیزد مؤثر واقع نمیگردد و میرزا سیدزین العابدین به نصایح حکیمانانه برادر ترتیب اثر نمیدهد. زدو خورد اتباع میرزا سیدزین العابدین و هواخواهان احمد میرزا و میرزا عبدالحسین با مأمورین دولت چندین روز متوالی ادامه پیدا میکند. در همین گیرودار آقا سیداسدالله که از اقدامات برادر ناراضی بوده به عنوان اعتراض اصفهان را ترک میکند و عازم عتبات عالیات میشود ولی چندی بعد به اشاره امیرکبیر برای رفع غایله از گلپایگان مراجعت مینماید. پس از بازگشت وی

قرار میشود احمد میرزا و میرزا عبدالحسین و چند نفر دیگر از سران محرکین به تهران بروند. این عده از اصفهان حرکت میکنند و مرحوم آقا سید اسدالله اعلی الله مقامه نیز برای شفاعت آنان روانه پایتخت میشود.

در همین اوقات یکی از پسرهای فتحعلیشاه بنام کیکاوس میرزا که چند قریه اصفهان تیول او بوده تصادفاً در اصفهان اقامت داشته است. این شاهزاده بدون دستور حکومت مرکزی و بی خبر از سپهدار حاکم اصفهان صرفاً برای خود شیرینی و بتصور اینکه اقداماتش مورد تمجید دولت قرار میگیرد با عده ای از گماشتگان خود مسافرت تهران را تعقیب و حوالی مورچه خورت ناگهان به آنان حمله می کند. در این زدوخورد چند نفر کشته میشوند و احمد میرزا و حیدر میرزا برادرش با چندتن از بستگان خود به قم میروند و در آنجا پسرهای محمد حسین خان خلج به خونخواهی پدر احمد میرزا و یکی از پسرهای حیدر میرزا را هدف گلوله قرار میدهند. میرزا عبدالحسین نیز به نظرنکاشان فرار میکند و چون خبردار میشود که میرزا فضل الله وزیر نظام حاکم قم (برادر میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری) در صدد دستگیری اوست بطور ناشناس خود را به دهنو یکی از آبادی های نزدیک اصفهان میرساند. کدخدای این آبادی چگونگی را به غلامحسین خان سپهدار اطلاع میدهد و دوسه روز بعد میرزا عبدالحسین وسیله رضا قلی خان برادر سپهدار دستگیر و به اصفهان گسیل میشود و در اینجا او را با چند تن دیگر از آشوب طلبان به امر حکمران شهر اعدام میکنند.

چون در زدوخوردی که در حوالی مورچه خورت اتفاق میافتد گماشتگان کیکاوس میرزا به مرحوم آقا سید اسدالله اهانت میکنند سپهدار از مرحوم سید پوزش میطلبد و کیکاوس میرزا را مورد مؤاخذه قرار میدهد. چند روز بعد شاهزاده نامبرده به تهران احضار میشود و در مرکز بحکم امیرکبیر به جرم اینکه بدون اجازه در کارها مداخله و به آقای سید اسدالله بی جهت اهانت نموده است او را بچوب می بندند. ناصرالدین شاه بهمین سبب همیشه اوقات برای سید اسدالله بیدآبادی احترام فراوان قایل بود و در سفرنامه خود بفرنگستان در ذیل وقایع روز شنبه ششم رجب ۱۲۹۰ مینویسد: «از تهران تلگرافی رسیده بود که حاج سید اسدالله مجتهد اصفهانی که به عتبات میرفته در کردند فوت شده است بسیار

بسیار افسوس خوردم.»

غلامحسین خان سپهدار تا اواسط سال ۱۲۶۷ ه.ق در اصفهان بود و چون امیرکبیر مصمم شد که برای سرکشی و مجازات آشوب طلبان پایتخت صفویه ناصرالدین شاه را به اصفهان ببرد لذا سپهدار را احضار کرد و چراغعلی خان زنگنه کلهر را که مورد اطمینانش بود بکفالت و نیابت حکومت اصفهان معین نمود و به او دستور داد که مقدمات ورود موکب شاهانه و ملتزمین رکاب را آبرومندانه فراهم نمایند .

چراغعلیخان زنگنه کلهر ملقب به سراج الملك

چراغعلیخان پس از ورود به اصفهان حسب الامر امیرکبیر تأمین نظم و آرامش آن منطقه و سرکوب ساختن گردنکشان و اشرار را وجهه همت خود قرار داد. اولین اقدام او در این زمینه دستگیری کریم بروجنی یاغی معروف بود که مدتها به دزدی و راهزنی اشتغال داشت گماشتگان چراغعلیخان بدستور او و به منظور جلوگیری از قتل و کشتار مردم بیگناه کریم را به حيله و نیرنگ دستگیر و روانه اصفهان کردند. کریم مدتی در زندان بود و بعد که ناصرالدین شاه وارد آنجا شد حسب الامر امیرکبیر به کیفر تبه کاری های خود رسید.

محمد رضاخان نایب الحکومه چهارمحال به فرمان چراغعلیخان قلعه کریم راهزن را که از قلاع معتبر بود با خاك یکسان کرد. چراغعلیخان که خیالش از این رهگذر آسوده شد به فکر قلع و قمع سایر گردنکشان فریدن و چهارمحال افتاد. سرکرده راهزنان فریدن علی میرزا خان و سردسته گردنکشان یاغی چهارمحال آقا محمد گندمانی بود.

چراغعلیخان همراه با يك فوج سرباز دماوندی که تحت فرماندهی ابوالقاسم خان سرهنگ بود و رستم سلطان فرمانده رسته توپخانه و سه عراده توپ از راه نجف آباد روانه چهارمحال شد. پس از ورود به نجف آباد نامه ای بمحمد گندمانی نوشت که چون قشون دولتی عازم چهارمحال می باشد مقتضی است او و تفنگچی های پیاده و سواره هرچه زودتر به استقبال قشون بشتابند. آقا محمد گندمانی باتفاق پسرش جعفرقلی و چندتن از خویشاوندان او پیشواز چراغعلیخان رفتند ولی احتیاطاً مراقب بودند که مبادا از طرف افراد نظامی غافلگیر شوند چراغعلیخان چند روزی

را با آنان بمدارا گذراند و سپس ناگهان همگی آن جماعت را یراق‌چین کرد و وباکند و زنجیر باصفهان فرستاد.

علی میرزا خان فریدنی که این خبر را شنید در قلعه خود که از قلاع معتبر فریدن بود موضع گرفت و آماده دفاع شد. چراغعلیخان ضمن نامه محبت‌آمیزی باو اطمینان داد که از ناحیه مأموران دولت خطری متوجه او نخواهد بود. علی میرزا خان هم پسرش را نزد نایب‌الحکومه فرستاد و چراغعلیخان او را خلعتی فاجر بخشید و مورد نوازش قراوان قرار داد و بلافاصله ویرا نزد پدرش فرستاد. چراغعلیخان بعلی میرزا خان پیغام داد که فردا فقط با چهل سوار بقلعه او خواهد رفت و انتظار دارد که وسایل پذیرائی وی و همراهانش آبرومندانه فراهم شود. پس از اینکه چراغعلیخان بقلعه علی میرزا خان رفت بنای اندرز و نصیحت را نهاد و اظهار داشت که هرگاه خان فریدن را خیال تمردی در سر نیست صلاح در این است که شخصاً بخرابی قلعه و برج و باروی خود بپردازد تا در نزد امیرکبیرمسئول و مقصر نباشد. علی میرزا خان بفرمان نایب‌الحکومه قلعه و تکیه‌گاه خود را خراب و ویران ساخت. برادران خان فریدن با مشاهده این وضع برسر میراث پدر با او درافتادند و او نیز چون قلعه و معقلی برایش نمانده بود راه مسالمت پیمود ولی برادرها که از سابق کینه او را بدل گرفته بودند برای وصول مطالبات حقه خود به نایب‌الحکومه شکایت نمودند. چراغعلیخان هم بهمین مستمسک دستور داد که او را دستگیر و مغلولاً روانه اصفهان نمایند چراغعلیخان گردنکشان اصفهان و تواب آنجا را یکی بعداز دیگری منکوب نمود و میرزا جعفر نائینی را هم که از زمان منوچهرخان معتمدالدوله گرجی امام‌زاده‌ای را در بلوک قهپایه مأمن و ماوای خود قرار داده بود و از مأمورین دولتی تمکین نمیکرد و مطیع و منقاد ساخت. چراغعلی خان در ۱۲۶۷ رسماً به حکمرانی اصفهان انتخاب گردید و در زمان مأموریت او جبهه‌خانه‌ای در این شهر تأسیس شد که همه ماهه سیصد قبضه تفنگ و مقدار زیادی آلات و ادوات جنگی برای قشون تهیه مینمود. در همین اوان مقرر گردید که صنف نساج اصفهان سالی پنجاه هزار دست ملبوس نظامی تهیه و بنرخ عادلانه به مأمورین صلاحیت‌دار تسلیم نمایند. صنعت کالسکه‌سازی نیز در همین اوقات در شهر اصفهان رواج و رونق یافت.

پس از استقرار نظم و آرامش چراغعلیخان به تعمیر ابنیه صفویه همت گماشت و پل خواجه را که در بنیادش رخنه‌ای پدید آمده بود زیر نظر معماران زبردست اصفهان مرمت کرد و سپس بتعمیر سایر بناهای دولتی پرداخت و در ضمن حوالی هفت دست عمارت باشکوهی مشرف برودخانه ساخت که هنگام مسافرت ناصرالدین شاه باصفهان مورد استقبال قرار بگیرد. در دوره صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر ابنیه و عمارات زیبای صفویه در اصفهان تعمیر و از خرابی آنها جلوگیری شد اما افسوس که بعدها داماد امیر و اعوان و انصار او کم و بیش همه این بناهای تاریخی را که از مجد و عظمت گذشته ایران حکایت میکرد خراب و ویران ساختند.

بدیهی است خوانندگان گرامی توجه خواهند داشت که مقصود از داماد امیرکبیر مسعود میرزا ظل السلطان حاکم معروف اصفهان است. پس از قتل امیرکبیر ملک جهان خانم مهد علیا مادر ناصرالدین شاه دو نوه دختری خویش را که ثمره ازدواج امیر و عزت الدوله بودند بعقد دو نوه پسرى خود درآورد. همدم الملوک که بعدها به همدم السلطنه ملقب گردید بعقد ظل السلطان و تاج الملوک به حباله نکاح مظفرالدین میرزا ولیعهد درآمد. تاج الملوک مادر محمد علی میرزا بعدها ام الخاقان لقب گرفت و در زمان ولایتعهدی شوهرش مطلقه شد وچندی بعد با میرزا ابراهیم معتمدالدوله ازدواج کرد.

پس از اینکه مقدمات مسافرت ناصرالدین شاه باصفهان فراهم آمد و اشرار و گردنکشان دستگیر و زندانی شدند و ابنیه تاریخی تعمیر و مرمت گردید چراغعلیخان چگونگی اوضاع و آمادگی خود را برای پذیرائی موکب شاه و همراهان بعرض امیرکبیر رسانید. روزنامه وقایع اتفاقیه در شماره دوازدهم مورخ ۲۲ جمادی الثانی سال ۱۲۶۷ چنین مینویسد:

«موکب فیروزی کوکب اعلیحضرت شاهنشاهی در روز سه شنبه ۱۹ بقصر قاجار نقل مکان فرمودند که در ماه رجب از آنجا تشریف فرمای صفحات اصفهان و عراق شوند.»

ایضاً در همین شماره راجع باوضاع اصفهان چنین نوشته شده است: «از اصفهان اطلاع داده‌اند که بجهت تشریف‌فرمائی اعلیحضرت شهریاری بآن صفحات

عمارات سلطانی آن جا را تعمیر میکنند و از قراریکه خبر داده‌اند و مذکور میشود بسیار خوب تعمیر مینمایند. از اخبار موثقه و معتبره معلوم میشود که عالیجاه چراغعلیخان امور اصفهان را بسیار منظم و مضبوط دارد که هیچکس را قدرت خلاف و اجحاف و تعدی بدیگری نیست و تجار و کسبه و رعایا هرکس آسوده بکسب و کار خود مشغول‌اند. سید محسن‌خان سرهنگ فیروزکوهی شب یکنفر سلطان فرستاده که قبضی از منوچهرخان تحویلدار اصفهان بگیرد بیاورد. فراش، مانع سلطان شده و او را برگردانده است صبح سلطان مزبور چند نفر سرباز را فرستاده و آن سرباز را زده‌اند محسن‌خان سربازهای مرتکب این حرکت را تنبیه کامل نموده و سلطان‌شان را فرستاده است که عالیجاه چراغعلیخان او را تنبیه نماید سلاطین قاجاریه همه باستثنای مظفرالدین شاه و محمد علی میرزا از اصفهان دیدن کرده‌اند قبل از شروع مسافرت ناصرالدین شاه بیایتخت صفویه بی‌مناسبت نیست شمه‌ای پیرامون چراغعلیخان گفتگو شود. چراغعلیخان زنگنه کلهر اهل کرمانشاه و از دست‌پروردگان و برکشیدگان امیرکبیر بود و در مأموریت او در ارزنة‌الروم ملازمت وی را داشت. در گرما گرم فتنه خراسان و عصیان محمد حسن خان سالار از طرف امیر بمشهد مقدس رفت تا امکاناً از برادرکشی جلوگیری و سالار را از دسایس و تحریکات خارجی برحذر نماید. دستگیری گردنکشان اصفهان و اعاده نظم و امنیت آنجا نیز به عهده چراغعلیخان واگذار شد تا شاه بسی دغدغه خاطر عازم اصفهان شود.

چراغعلیخان برخلاف سایر دست‌نشانندگان امیرکه در موقع صدارت میرزا آقاخان نوری از کار برکنار شدند کماکان شاغل مقامات مختلف بود. وی در سال ۱۲۷۲ حاکم شاهرود و بسطام شد و در ۱۲۷۶ بحکمرانی خمسه منصوب گردید و در همین مأموریت «سراج‌الملک» لقب گرفت. در سال ۱۲۷۹ با سمت رئیس دیوان نظامی و بیگلریگی باصفهان رفت و در ۱۲۸۱ بریاست اداره احتساب (شهرداری) تهران انتخاب شد.

بعد از فوت چراغعلیخان لقب سراج‌الملکی بسال ۱۲۸۷ بمیرزا حسین باقرخان پیشکار اصفهان داده شد.

مادر دانشمند معروف آقا سید محمد علی جمال‌زاده از خانواده همین

سراج‌الملک است. مسعود میرزا ظل‌السلطان بسال ۱۲۹۱ که حاکم اصفهان بود میرزا حسین باقرخان سراج‌الملک را شکنجه فراوان کرد و به زور ده هزار تومان از او گرفت. این سراج‌الملک در ۱۲۹۷ حاکم گلپایگان شد و در همین مأموریت وفات یافت یا به روایتی بوسیله گماشته‌اش شعبان نام بامر ظل‌السلطان مسموم گردید. لقب سراج‌الملک بعدها بسال ۱۲۹۹ برضاقلی‌خان ایروانی پیشکار ظل‌السلطان داده شد و بعداز او میرزا حسن علی‌خان نیای آقایان سراجی‌ها و سپهرهای اصفهان سراج‌الملک لقب گرفت.

چراغعلی‌خان سراج‌الملک در اولین وهله ورود باصفهان با منظره‌ای روبرو میشود که شرح آن خالی از تفریح نیست. دکتر مهدی ملک‌زاده مینویسد: «معروف است که در زمان ناصرالدین شاه چراغعلی‌خان نامی حاکم اصفهان شده بود. چون معمول بود که عموم طبقات از حاکم تازه وارد دیدن کنند روزی که در تالار بزرگ چهل ستون بارعام داده بود عده‌ای مردمان معمم عبا بدوش وارد تالار میشوند. چراغعلی‌خان خیال میکند که آنان علمای شهراند و برای تکریم آنها پیاف میخیزد و به اندازه‌ای که درخور مقام روحانیون است به آنها احترام میگذارد. درضمن متوجه میشود که دستهای همه واردین سیاه است. از روی تعجب علت سیاه بودن دستهای آنان را سؤال میکند یکی از آنها جواب میدهد ما صنف رنگرز هستیم و برای عرض تبریک شرفیاب شده‌ایم. چراغعلی‌خان از احترام و کرنش بیموردی که بیک عده کارگر کرده متغیر میشود و آنها را بیرون میکند و سپس با علمای معروف از آنچه گذشته بود شکایت میکند و پس از مباحثه بسیار که چندین ماه بطول می‌انجامد علما موافقت میکنند که کسبه بجای عمامه سفید، عمامه بخور یا زرد رنگ برسرگذارند و از همان زمان عمامه شیروشکری که تا چند سال قبل هم در ایران مرسوم بود معمول میشود.»

ضمن اخبار مندرج در شماره ۴۵ مورخ ۱۲۶۸ روزنامه وقایع اتفاقیه شرحی راجع به صباغ‌های اصفهان نوشته شده که ممکن است با یادداشتهای دکتر ملک‌زاده بی‌ارتباط نباشد. بقرار ظاهر چراغعلی‌خان به صنف رنگرز که باشتباه مورد احترام او واقع میشوند تغیر و پرخاش میکند و احتمالا یکی دوتفر از افراد صنف نامبرده نیز متقابلا با واسائه ادب و به اصطلاح اصفهانی‌ها گنده‌بار او مینمایند. چراغعلی‌خان

کینه این صنف را به دل میگیرد و منتظر فرصت میشود که بدست‌او وزارتکاب تخلف افراد رنگرز را دسته جمعی جریمه و مجازات کند خبرزیر که از روزنامه وقایع اتفاقیه نقل میشود مؤید این مدعاست:

«طفلی شاگرد صباغ به جهت کرباس به آفتاب انداختن به بام بازار صباغها رفته و غفلت نموده از سوراخ به پائین افتاده و مرده است صادق محمد قلی که نایب داروغه اصفهان است اصناف صباغ را هر طاقی پانصد دینار جریمه کرده است اما معلوم نیست از این وجه چیزی به پدر طفل داده باشد.»

چراغعلیخان از حکام و مأموران جدی اصفهان بوده و از دوره حکمرانی خود در آنجا یادگارهای نیکی باقی گذاشته است با مطالعه سطور زیر که از شماره‌های مختلف روزنامه وقایع اتفاقیه نقل میشود ملاحظه خواهد شد که چراغعلیخان در حفظ نظم و امنیت و توسعه و اصلاح امور کشاورزی و آبیاری ولای روبی و تنقیه قنوات و توزیع بذر بین روستائیان و ارزانی نرخ کالاهای مورد احتیاج همگانی و جلوگیری از تعدی و اجحاف مأموران دولت به افراد و آحاد ملت، مراقبت کامل بعمل میآورد. اینک به نقل چند خبر از شماره‌های مختلف روزنامه وقایع اتفاقیه که در همان اوقات در تهران طبع و منتشر میگردد مبادرت مینمائیم:

«بقراریکه از اصفهان نوشته‌اند عالیجاه چراغعلیخان سوای روزهای دوشنبه و جمعه که حسب‌الامر نوکرها مرخص‌اند سایر ایام هفته را اولاً به میدان مشق افواج قاهره متوقف اصفهان آمده و رسیدگی کامل به مشق آنها مینماید و احیاناً اگر خلاقی از سربازی سرزده باشد به توسط سرتیپ و سرهنگان تنبیه نظامی میشود و بعد از آن کارهای رعایا را رسیدگی مینماید و اگر به کسی اجحاف و زیادتى شده باشد رفع نموده و احقاق حق بعمل میآورد.»

«چون در بعضی پل‌های مادیهای اصفهان که در معابر بود خرابی بهم رسیده بود و به جهت عابرین مشقت حاصل میشد عالیجاه چراغعلیخان معمار و بنا و عمله معین مینمود که جمیع پل‌های خارج شهر را که معابر مردم بوده در نهایت استحکام ساخته و تعمیر نمایند. اغلب آنها در این روزها به اتمام رسیده است و با آجر و سنگ در کمال استحکام ساخته شده و مابقی نیز قریب به اتمام است «عالیجاه

چراغعلیخان در نظم امور رعیت و زراعات بلوکات و توابع از نسق غله و صیفی کمال اهتمام را دارد و دقیقه‌ای غافل نیست. کدخدایان و ریش سفیدان بلوک را در حضور ضابط همان جا دسته بدسته حاضر مینماید و در امور جزئی و کلی ترتیب زراعت و صیفی‌کاری قراء خاصه و اربابی را میدهد و تأکید بلیغ مینماید که از امور زراعت و جمع‌آوری رعیت تغافل نکنند و در هرقریه از قراء خاصه که درسنه ماضیه بسبب ناخوشی رعیت آنجا فوت شده است و امر زراعت آنجا اختلالی داشته رعیت آنجا را مشخص کرده بقدر ضرورت مساعده داده است که باطلاع ضباط و کدخدایان عاید رعایا شده درکمال دلگرمی مشغول امر رعیتی و زراعت خود باشند و آنچه بذر صیفی باید در قراء خالصه زراعت شود مطابق دستورالعمل روزبروز بدست رعیت بدهند که مزروع نماید و به جهت بازدید صیفی کاری و غله‌کاری چند نفرمساح صاحب وقوف بی‌غرض در هر جاکه لازم بوده است روانه نموده که معلوم شود از قرار دستورالعمل که بآنها میدهند رفتارکنند. و همچنین در تنقیه مادیهای بلوکات و قنوات آن جا کمال اهتمام را دارد که بلکه صیفی‌کاری زیاد شود و تلافی ضررائمار اشجاری را که سرمازده است بکنند.

«در این اوقات اجناس و مأكولات از اهتمام عالیجاه چراغعلیخان در اصفهان و فور دارد و هر چیزی فراوان و ارزان است. گندم يك من سیصد دینار، جویك من يك عباسی، نخود يك من دو عباسی، گوشت يك من یک هزار و يك شاهی و سایر اجناس آنجا هم از این قرار مسعر است.»

میرزا تقی‌خان امیرکبیر پس از اینکه شنید اصفهان قرین امن و آرامش است و آشوب‌طلبان و گردنکشان در مقابل چراغعلیخان و مأمورین دولت سر تسلیم و انقیاد فروود آورده‌اند نقشه مسافرت ناصرالدین شاه را به اصفهان به مرحله عمل درآورد. شاه به تاریخ غره رجب ۱۲۶۷ با عده‌ای از درباریان منجمله امیرکبیر و آقاخان اعتمادالدوله و علیقلی میرزا (بعدها اعتضادالسلطنه) وزیر مهد علیا و محمد رضا میرزا و کیومرث میرزا ایلخانی قاجار و بهمن میرزا بهاءالدوله و صاحبقران میرزا پسرهای فتحعلیشاه و امامقلی میرزا (بعدها اعتمادالدوله پسر محمد علی میرزا دولتشاه) و محسن میرزا پسر عبدالله میرزا دارا طهران را به قصد اصفهان ترک کرد. میرزا یوسف مستوفی‌الممالک و میرزا شفیع صاحب‌دیوان و محمدحسن خان ایروانی

معروف به خان بابا خان سردار و حسینعلی خان معیرالممالک و میرزا زین‌العابدین ملک‌الکتاب و چند نفر از صاحب منصبان لشکری و عده‌ای قشون پیاده و سواره نیز ملتزم رکاب بودند.

شاه و همراهان روز پانزدهم رمضان وارد اصفهان شدند و اقدامات چراغعلی خان و حسن خدمات او در راه برقراری نظم و آرامش مورد توجه و تقدیر قرار گرفت. پسر نس‌الدگورکی وزیرمختار روسیه و کلنل جستین شیل وزیرمختار انگلیس و سامی افندی وزیرمختار عثمانی نیز قبلاً از راه ساوه عازم اصفهان شده بودند. هنگام توقف شاه در اصفهان چندتن از اشرار و گردنکشان را که قبلاً بوسیله چراغعلیخان زندانی شده بودند در میدان نقش‌جهان اعدام نمودند.

روز پنجشنبه پنجم شهرشوال ۱۲۶۷ شاه و ملتزمین رکاب از راه نظن‌وکاشان به تهران مراجعت نمودند. طهماسب میرزا مؤیدالدوله والی کرمان (پسر محمد میرزا دولت‌شاه) و فیروز میرزا نصرت‌الدوله والی فارس (پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه) و محمدقلی‌خان ایل‌بگی قشقائی و ابوالفیض‌خان برادر سام خان ایلخانی ایل زعفرانلوی خراسان و وزرای مختار خارجی که برای تقبیل سده سلطنت به اصفهان رفته بودند یکی بعد از دیگری پایتخت باشکوه و زیبای صفویه را ترک نمودند.

مأموریت چراغعلیخان تا ۱۲۷۱ بطول انجامید و در ظرف این مدت وی با عشق و علاقه‌ایکه به انجام کارهای عام‌المنفعه داشت به اجرای طرح‌های اصلاحی ادامه داد. پس از چراغعلیخان حکومت اصفهان به عهده حمزه میرزا حشمت‌الدوله پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه واگذار گردید.

وقایع اصفهان

هواله تعالی شانه

چراغعلیخان زنگنه کلهر ملقب به سراج‌الملک یکی از حکام با اقتدار و مدبر دوران قاجار بوده است. وی از دست پروردگان میرزا تقیخان امیرکبیر و مورد حمایت و عنایت خاص او بوده و باعتبار کفایتی که داشته پس از عزل امیر نیز سالها مصدر مشاغل مختلف بوده و کارش رونقی بسزا داشته است. چراغعلیخان سالها حکمران شاهرود، بسطام و خمسه بوده و در اوانی که حکومت خمسه را داشته بلقب سراج‌الملک ملقب شده است.

وی سالها عهده‌دار حکومت اصفهان بوده و مدت مأموریتش از سال ۱۲۶۷ الی سال ۱۲۷۲ هجری قمری طول کشیده است و هم در این مأموریت است که جزوه وقایع اصفهان را برشته تحریر درآورده و یادگاری نیکو از خود برجای نهاده است. قبل از سراج‌الملک غلامحسین خان سپهدار فرزند سلطان محمد میرزا سیف‌الدوله و داماد فتحعلیشاه حاکم اصفهان بوده و بعلت بی‌کفایتی او اصفهان دستخوش نا امنی شده و مالیاتها بحیثه وصول درنیامده و هرج و مرج پیش آمده بوده است و چراغعلیخان برای انتظام امور شهر اصفهان و وصول مالیاتها و برقراری نظم و نسق درکارها در ۱۲ ذیقعد ۱۲۶۷ بسوی اصفهان حرکت کرده و ۲۴ ذیقعد به شهر وارد شده و کار خود را شروع کرده و با سرافرازی پایان برده است. و نیز در اصفهان موفق شده است که مالیاتهای معوقه را وصول کند و گردنکشان را در ربقة اطاعت خود درآورد و آنان را منکوب نماید و رعیت را از بند ظلم آزاد

سازد و محیط را طوری آماده نماید که ناصرالدین شاه در اوایل سلطنت خود باصفهان سفرکند و ایامی را در آن شهر بگذراند. داستان حکومت او را در اصفهان در صحایف این کتاب خواهید خواند. س — وحیدنیا

در اول این دولت روزافزون و بدو سلطنت اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه جمجاه روح‌العالمین فده این بنده درگاه بعضی خدمات مأمور شد که ذکر آنها قابل تحریر و بیان نیست مثل مأمور سمنان و دامغان برای راه انداختن توپ و نوکری که با عالیجاه یحیی خان حسب‌الامر مأمور خراسان و با عالیجاه مصطفی قلیخان سرتیپ هرزگی کرده متفرق شده بودند و مرحوم میرزا تقی‌خان آنها را مأمور نموده بود بعد از فضل خدا خدمت خود را بروفق فرمایش و مطابق خواهش امنای دولت بانجام رسانیده مراجعت نمودم آن اوقات زمانی بود که مقرب‌الخاقان خان خانان بحکومت دارالسلطنه اصفهان مأمور و مرحوم میرزا عبدالوهاب گلستانه از جانب اولیای دولت بوزارت و پیشکاری او برقرار بود. مرحوم مرقوم بعد از ورود اصفهان چندی متصدی خدمات محوله بخود بود نمیدانم چه واقع شده که میانه میرزا عبدالحسین سررشته‌دار اصفهان و میرزا عبدالوهاب نقاری اتفاق افتاد و مناقشه ایشان بمنازعه کشید و کیفیت بعرض خان خانان رسید بعد از گفتگوی بسیار سرکار معظم الیه میرزا عبدالحسین را در عاملی و خدمت دیوان قابل تردید و باین ملاحظه در مقام رعایت و حمایت او برآمد رفته رفته کار ایشان از آن آشوب بمقاتله و جنگ کشید و بانداختن تیروتفنگ رسید چون مراتب فتنه و فساد باولیای دولت عرض شد این بنده درگاه را از دربار معدلت مدار با آوردن میرزا عبدالحسین و استقلال میرزا عبدالوهاب بوزارت اصفهان مأمور فرمودند، بعد از گرفتن احکام با اسب چاپاری روانه شدم در ورود بکاشان اهل آنجا را دوبرقه دیدم که با یکدیگر منازعه داشتند یکی جماعت غفاری و یکی دوستان حاج محمد کاظم خان که در آن اوان وزیر و پیشکار نواب شاهرخ میرزا بود که آنروز با یکدیگر با تیروتفنگ مقاتله و جنگ داشتند بعد از اطلاع از آن کیفیت چون حسب‌الامر اولیای دولت بنظم آنجا مأمور بودم یکروز توقف نمودم آن غایله را رفع کرده باصفهان رفتم و در مراجعت هم یکروز در کاشان جهت اطمینان مانده اثر فتنه و فساد ندیدم بالجمله چون وارد اصفهان شدم فتنه و غوغای غریبی برپا بود و

صدای تیروتفنگ چنان شدتی داشت که تا عصر آنروز نتوانستم عبور نمایم ناچار از راه بازار روانه شده خدمت خان خانان رسیدم نوشتجات و احکام را داده بی توقف بمنزل امام جمعه رفتم که کاغذهای او را برسانم هنگام عبور از صحن مسجد جمعه جمعیت زیادی دیدم که همیانهای سرب و باروط را در میان گذاشته بتقسیم آن مشغولند از یکی جویا شدم که این اجتماع از کدام دسته است گفت اینها از کسان میرزا عبدالوهاب میباشند خودش هم الآن در مسجد خدمت آقای امام جمعه است آنوقت رفتم نوشتجات امام را دادم و بهمان ملاقات اکتفا نموده مراجعت کردم آنروز تمام بازارها را از ترس اشرار و الواط بسته بودند مگرقلیلی از خباز و بقال که در بعضی گذرها بقدر کفایت باز بود و متصل صدای تیروتفنگ می آمد نصف شهر با میرزا عبدالحسین و نصف با میرزا عبدالوهاب بودند اما اکثر اهل بلوک با میرزا عبدالحسین و اشرار الوار بودند فدوی اول کاری که کردم اهل بازار و عموم کسبه را اطمینان دادم که دکانها را باز کردند واصل مقصود را هم تا حدی اظهار نکردم زیرا اگر میگفتم به بردن میرزا عبدالحسین مأمورم چنان اوضاعی فراهم میآوردند که توپ و قشون دولتی مأمور شود و این معنی باعث خرابی اهل ولایت و عموم رعایا می باشد لهذا بعقل ناقص خود چنان دانستم که اظهار این مطلب را بهیچوجه نکرده بلکه واقعه را بعکس شهرت دادم که میرزا عبدالحسین بالاستقلال وزیر است و میرزا عبدالوهاب باید بدارالخلافة برود مردم هم باینواسطه ازبابت بودن میرزا عبدالحسین بسیار خوشحال بودند.

سرکار خان خانان فرمود فردا باید برویم عمارت چهل ستون واعیان و اشراف شهر را هم اخبار نمائیم درملاء عام فرمایش اولیای دولت قاهره را بمردم برسانی که مردم آسوده شده از این تیروتفنگ انداختن دست بردارند و این ولایت آرامی بگیرد همانروز که قرار این اجتماع شد گویا تمام اهل شهر و بلوک را مجهز ساخته بودند بحدی جمعیت آمده بود که در چهل ستون با آنهمه وسعت جای خالی نمانده بود. سرکارخان خانان حسبالقرار تشریف آوردند بنده نیز بالای دست انداز ایوان ایستاده در حضور سرکار خان مطلب را باین شرط بیان کردم که اگر امروز یکنفر از این اجتماع در شهر بماند تمامی بکشتن خواهند رفت ایشان هم این شرط را قبول کرده هریک رو بمنزل خود روانه شدند اهل شهر نیز بفراغت هر

کدام بکسب و کار خود اشتغال نموده بدعاگوئی دوام دولت جاوید مدت پرداختند همان روز عصر در بالا خانه خلوت سرپوشیده نشسته بودیم ناگاه از طرف میدان صدای تفنگی بلند شد گلوله آن پیش روی فدوی بزمین خورده سرد شد سرکار خان دست پاچه شد که بروید شخص تفنگ انداز را پیدا کنید. بنده گفتم لازم نیست و گلوله را برای بنده نینداخته اند شاید برای قوش یا چیز دیگر انداخته اند باینجا خورده خلاصه روز هشتم ورود رفتم منزل امام جمعه حکماً میرزا عبدالوهاب را حرکت دادم و جناب امام جمعه نه این بود که از او حمایت کند بلکه باو گفت اگر خود نروی عالیجاه چراغعلیخان ترا حکماً خواهد برد. همانروز بیاغ خودش نقل مکان نمود از آنجا خدمت خان خانان رفته نوشتجاتی که باید بنویسند نوشتند مبلغ سیصد تومان وجه نقد و یکدست لباس ابره از قبیل جبه و قبا و ارخالق و شال التفات فرمودند مرخص شدم و بیاغ آمدم دیدم میرزا عبدالوهاب خودش مانده و دو نفر نوکر پرسیدم آدمها چه شدند گفت مواجب خواستند من هم چیزی ندارم که برای خود صرف نمایم چه جای اینکه تمنای نوکر بعمل بیاید فدوی از همان وجه سیصد تومان مزبور دویست و پنجاه تومان جهت مخارج او دادم که خدمت دیوان تعویق نیفتد و توقف او در اصفهان باعث تجدید فتنه و فساد نشود و همان ساعت او را سوار کرده بقریه جز - فرود آمدم و شب از آنجا سوار شده به مورچه خورت منزل نمودیم و در راهی موسوم به نائه افتادیم که خاك نظنز بود دو روز در آنجا توقف کردیم تا آدمهای او از عقب رسیدند و از آنجا روانه قهرود شدیم بعد از ورود به قهرود واهمه بروغلبه نمود که سلوك اهل بلوك را با من میدانی همه در سر راه اراده کشتنم را دارند مرخص کن از بیراهه روانه قم شوم پس فردا هردو در قم بهم خواهیم رسید فدوی چون از این بابت او را بسیار متزلزل دیدم خواهش او را اجابت نموده و خود از راه راست بدارالخلافة آمدم ده روز بعد از ورود فدوی وی نیز رسید و تدبیر فدوی مرضی طبع امنای دولت گردید بلکه همه تصدیق کردند که آوردن میرزا عبدالحسین و گذاشتن میرزا عبدالوهاب فتنه شدیدی میشد از آنجا که اول دولت مقتضی التیام و اصلاح امور رعایاست مصلحت دولت و آسایش رعیت در همین کار بود و از این خدمت زیاده از حد مورد عنایت اولیای دولت شدم.

در سال ایت‌ئیل ۱۲۶۷ هجری زمان حکومت مقرب‌الخاقان سپهدار در دارالسلطنه اصفهان اغتشاشی که در آن اوان رو داد و از دارالخلافه الباهره حسب‌الامر قشون دولتی و توپ برای نظم آنجا مأمور شد و بعد از مدتهای مدید و خرابیهای بسیار که باهل اصفهان رسید رفع آن فتنه و آشوب شد که امر آنجا انتظام یافت. البته حسب‌الامر اولیای دولت مقرب‌الخاقان معزی الیه مفصلا خواهد نوشت که باعث فساد اول چه بود و سبب آرام آن چه شد ولی از بابت نرسیدن قسط و گرفته نشدن نسق ولایت و تفرقه رعیت که مکرر باولیای دولت عرض شده بود بعد از مراجعت فدوی از خراسان و تصرف آن مملکت امنای دولت ابدآیت چنان مصلحت دیدند که حسب‌الامر این بنده درگاه را روانه اصفهان دارند که اولاً تفرقه رعایای آنجا را جمع‌آوری نماید و ثانیاً نسق ولایت را چه از قرای خالصه و چه اربابی محصلی کرده پس بگیرند و از بابت مالیات هر قدر تعویق افتاده محصلی کرده بزودی ارسال دارد و باقی مالیات سیچی‌ئیل را که یکسال پیش از آن وزمان حکومت خان خانان بود از محل وصول داشته بدیوانیان عاید سازد احکام و دستورالعمل خدمات مفصله را کتاب سعادت اقتساب نوشته بمهر مبارک رساندند این جان نثار دوازدهم ذیقعد ماه مزبور حسب‌الامر روانه دارالسلطنه اصفهان گردیدم و بیست و چهارم ذیقعد وارد شده در باغ مرحوم معتمدالدوله منزل نموده بعد از چند روز که توقف کرده از اوضاع آنجا اطلاع درستی بهمرساند ملاحظه نمودم که اگر بخواهم برطبق دستورالعمل اولیای دولت رفتار نمایم بالمره شیرازه کار آنجا از یکدیگر گسیخته خواهد شد این جان نثار که خود را ادنی چاکر این دولت جاویدآیت میدانستم و تدبیرکارهای جزئی را نمی‌توانستم بکنم ولی از قوت اقبال این دولت بی‌زوال چنین بخاطرم رسید که با دو سه نفر سوار شده و دهات خالصه را سرکشی بکنم بعد از رفتن بدهات خالصه چند قریه از قرای آنجا را بایر و رعایای همه را متفرق دیدم برخی هم نزدیک بتفرقه بودند. بعد از تحقیق مکان ایشان فرستادم کدخدای آنها را آورده همگی را اطمینان دادم و گندم وجوی که برای بذر داشتند از شهر خریده بایشان تحویل نمودم در هر دهی هم یکنفر آدم برای گرفتن نسق گماشته بعد از فضل خدا از کار خالصه نهایت خاطر جمعی را بهم رساندم که اقلاً بذر کاشته شده و از کار سال نو امیدواری

حاصل است آنوقت بوصول بقایای معامله سرکارخان خانان پرداختم و چوب و فلکی که حسب الامر بآن مأمور بودم موقوف ساختم و هرکس حرفی داشت می شنیدم و ضرر بندگان خدا را نمی پسندیدم همین که چوب و فلک را موقوف کردم بقایای سرکارخان خانان آنچه وصولی بود بزودی وصول کرده بخزانه عامره ارسال گردید از بابت مالیات ایت ثیل حکومت سپهدار هرقدر توانستم بوصول رسانده انفاذ خزانه عامره داشتم هرقدر ملاحظه کردم در حقیقت اغتشاش ولایت و تفرقه رعیت و آنهمه خرابی و کشت و قضا و ضرر که بدولت علیه رو داده بود تقصیری برمقرب الخاقان سپهدار نبود بلکه چند نفری که در دور و دایره او بودند مایه فساد شده از آن جمله محمد حسین خان خلج که در بدو حکومت سپهدار بنیابت رفته بود باعث هرزگی و فساد شد عموم اهل اصفهان از بدزبانی و سوء سلوک او رنجش بهم رسانده بودند بالاخره درمسجد جامع اصفهان از اهالی آنجا بسزای خود رسید تفصیل این واقعه موقوف بنوشتن سرکار سپهدار است.

بعد از کشته شدن محمد حسین خان مزبور هرقدر از خرابی باقی بود میرزا حسن تفرشی وزیر سپهدار اتفاق افتاد تا تمامی خرابی و آشوب را باتمام رساند و چون کار باینجا کشید سلوک اهل اصفهان با سرکار معظم الیه و کسان او بهیچوجه امکان نداشت زیرا که طرفین هیچیک از یکدیگر مطمئن نبودند سرکار سپهدار چون کار خود را از اینقرار دید و قطع کرد که با وجود این پریشانی از عهده خدمت دیوان نمی تواند برآید احضار خود را بدربار معدلت مدار از اولیای دولت استدعا کرده بنده درگاه را موافق فرمان مهرلمعان اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه عالم پناه روح العالمین فداه نایب الحکومه اصفهان فرموده او را بدارالخلافه حسب الاستدعای خود احضار نمودند مدت توقف این اخلاص نشان در دارالسلطنه اصفهان از ششماهه ثانی ایت ثیل سال ۱۲۶۷ تا چهارم ماه توشقان ثیل ۱۲۷۲ بود یک سال متجاوز توقف اصفهان فدوی در وزارت مرحوم میرزا تقی خان امیرنظام و مابقی در صدارت جناب جلالتما ب ارفع امجد افخم اعتمادالدوله العلیه العالیه صدراعظم واقع شد که در جزئی و کلی امور از مصدر صدارت هر حکمی شرف صدور مییافت چه در نظم و محارست طرق و شوارع و چه در پرستاری و دادرسی بندگان خدا و چه در وصول و ایصال منال دیوان دقیقه ای در انجام آن و عموم

خدمات دیوان خودداری نداشتیم و حسب الامر اولیای دولت قاهره در ضمن روزنامه دولتی ماه بماء بنظر اولیای دولت میرسید و کیفیت رفتار و سلوک فدوی در شهر و بلوک مفصلاً عرض شده و تجدید تفصیل آنها موجب ملال خاطر امنای دولت دوران مدت خواهد شد.

ولی چند فقره که در زمان حکومت جان نثار واقع شده و نوشتن آن را لازم دانستم عرض میشود. اولاً هنگام تشریف فرمائی موبک همایون بدارالسلطنه اصفهان پل خواجه که از پلهای مشهوره دنیا است و در واقع پلی باین استحکام، هیچکس در خاطر ندارد چون بنظر آفتاب اثر قبله عالم و عالمیان رسید و آن پل را خراب و منهدم دید حکم و مقرر شد که جان نثار حسب الامر در صدد تعمیر آن برآید فی الواقع اگر آن تعمیر نمی شد تا دو سال دیگر اثری از او نمی ماند حسب الامر اقدس پل مزبور چنان ساخته شد که الحال بابنای قدیم تفاوتی ندارد و مبالغ کلی هم از جانب اولیای دولت صرف تعمیر آنجا شده مدت سه سال بانجام رسید و از این بابت عموم اهل ولایت بدعاگوئی دوام دولت ابد مدت اشتغال دارند و نیز عمارتی نزدیک عمارت هفت دست حسب الحکم اقدس مشرف برودخانه زاینده رود برپا نمود آن عمارت در کمال آراستگی باتمام رسیده نهایت صفا را دارد که هیچیک از عمارات سابقه چنین وسعت فضا و کثرت صفا را نداشته هنگام مراجعت این جان نثار جزئی ناتمامی داشت که حال باتمام آن اشتغال دارند و نیز الواط و اشراری که در زمان حکومت مقرب الخاقان منشأ فتنه و فساد بودند اولیای دولت فدوی را بگرفتن ایشان مأمور نمود جان نثار همگی آنها را گرفته در میدان نقش جهان اصفهان هریک را بسزای سیات اعمال و شنائع افعال خود گرفتار نمودم و اشخاصی چند که میان ایشان قابل سیاست نبودند باکند و زنجیر بافراشخانه مبارکه بدارالخلافة الباهره آورده حبس نمودند اکثری از ایشان هم در انبار مرده بسزای خود رسیدند.

فقره دیگر اینکه کریم نام اروجنی در زمان سلطنت خاقان خلد آشیان نورالله مضجعه و حکومت نواب سیف الدوله با جمعی از طایفه و کسان خود پیوسته بکار قطاع الطریقی اشتغال داشت و هیچوقت قرار راهزنی و آزار مسلمانان را از دست فرونمیگذاشت مسکن او در اروجن و جاده اش در کمال اشکال بود چنانچه اواخر

دولت شاهنشاهی رضوان جایگاه و حکومت مرحوم معتمدالدوله سلیمانخان سهامالدوله با دو عراده توپ و یک فوج سرباز لرستانی و میرزا عبدالحسین با جمعی از تفنگچی بلوکات اصفهان بگرفتن او مأمور شده بعد از توقف مدتی چند در اطراف مکان او و کشته شدن جمعی از صاحب منصب و سرباز چاره آن قطاع الطريق را نکرده بی نیل مقصود مراجعت نمودند. هنگام مأموریت جان نثار نیز بهمان عمل ناشایست راهزنی و آزار مسلمانان اشتغال داشت و چون منزل بسیار خاطر جمعی داشت که تصرف آن مشکل بود این جان نثار هم در آنجا چنین خدمات جزئی و بدست آوردن دزد بی سروپا زحمت قشون و توپ دولتی را شایسته ندیده در مقام تدبیر و گرفتن آن مرد شریر برآمده محض آسایش مترددین و تحصیل نیکنامی دولت دوران مدت آن بدکردار ستم شعار را مطمئن کرده بشهر آوردم و او را درخانه عالیجاه علی اکبرخان منزل داده اظهار محبت بسیار باو نمودم روز ورود قریب پنجاه سوار با او آمده تا تخته فولاد همراه بودند و از آنجا چند نفری نزد او مانده بگفته خودش مراجعت کرده در مقام خواهش نیابت بلوک برآمده فدوی هم او را وعده داد و امیدوار نمودم که مایوس نشود و در باطن درکار تدبیری بودم که او را با کسانش دستگیر نمایم او تنها فایده نداشت خواستم شر این طایفه را از سر مسلمانان رفع کرده باعث مزید دعاگوئی دولت شود چند روزی که ماندن او طول کشید هر دو از نیت یکدیگر مطلع شده یأس کلی براو حاصل شد که نیابت محل مزبور باو داده نمی شود یکروز رقعۀ به عالیجاه علی اکبرخان که مهماندار او بود نوشت که الآن سوار شده میروم ترا خبر کرده میروم که نگوئی کریم آدم نامردی بود و بیخبر رفت بعد از رفتن بشما معلوم میکنم که چه خواهد شد. علی اکبرخان بعد از اطلاع برآن مضمون از ترس جان خود رقعۀ را نزد جان نثار فرستاد رقعۀ بعلی اکبرخان نوشتم بلی آقا کریم بسیار معطل شد عصراو را باتفاق خود نزد من بیاور که احکام او را داده مرخص کنم برود متوجه محال مزبور شود بعد از فرستادن آن رقعۀ کاغذی بعالیجاه حاجی محمد رضا خان نایب چهارمحال نوشتم که امشب که شب فلانست کریم اروجی را خواهم گرفت آنعالیجاه برسیدن این کاغذ باید جمعیت کرده پس فردا صبح زود اطراف قلعه آن بدکردار خبیث را گرفته نگذار یک نفر از کسان او بیرون بروند اگر توانستی تمامی آنها را دستگیر

کرده بفروست والا بزودی زود آدمی فرستاده مرا خبر کن بعد از آن هرطور نوشتم اقدام خواهی کرد کاغذ را بدست غلامی داده فرستادیم کریم را آورده همان شب گرفته حبس نمودم حاجی محمد رضا خان بعد از اطلاع بر آن مضمون هزار نفر تفنگچی و سواره آماده نموده در همان اطلاع صبح که قرارداد بودم دور قلعه را محاصره کرده آنروز تا شام مشغول تیرو تفنگ شدند چون اهل اروجن سالها بود که از قبایح افعال کریم صاحب مال خود نبودند و از دست او بتنگ آمده بودند فرصت را غنیمت دانسته در مقام امداد عالیجاه مشارالیه برآمده نردبانها از اطراف قلعه نهادند و خاشاک بسیار آتش زده میان قلعه ریختند و متصل درکار جنگ بودند تا از قوت بخت سلطنت و امداد شوکت شهریاری اقوام و عشایر او را از صغیر و کبیر دستگیر کرده بدون اینکه یکنفر از آنها بیرون برود. از طرفین هم چند نفر بقتل رسیدند. بعد از گرفتاری آنها قلعه را باجماع خراب کرده گرفتاران را با کند و زنجیر باصفهان آوردند بعد از ورود موکب همایون باصفهان اکثری از ایشان بسزای خود رسیده پاره هم در انبار دارالخلافه چندان مانده که بدرک واصل گردیدند عموم بندگان خدا از شرایشان آسودند و بدعاگوئی دوام دولت در شکرانه دفع این بلیت افزودند اکنون تمام ارباب عبور و مرور با آسودگی و فراغت از آن محال میگذرند و شب و روز بدعاگوئی مشغول هستند و نیز اولاد آقا محمد گندمانی که سالهای سال شیوه و شعار ایشان دزدی و راهزنی بود و از اول حکومت نواب سیف الدوله تا آخر ایالت مرحوم معتمد الدوله مکرر عزم دستگیری آن سلسله را نموده مقصود بعمل نیامد و از طرف دیگر علی میرزاخان فریدنی هم در آن اوقات بنای خودنمائی و هرزه درائی نهاده روزی جان نثار در عمارت اشرف نشسته بود که دو نفر رعیت آمده زبان تظلم گشودند و آغاز دادخواهی که حضرت ظل الله ترا براین بیچارگان دادخواه فرموده و اسباب استعداد و تقویت تراهیم مهیا نموده که بقدر قوه داد مظلوم را از ظالم بستانی و رعیت بیچاره را از اثر اهل ظلم ایمن گردانی بفریاد مایرس سبب شکایت ایشانرا پرسیدم شرحی از شرارت و جسارت علی میرزاخان اظهار داشتند گفتم حالا شما بروید و ابراز این فقره را بجائی نکرده ده روز بعد از این خبر من بشما خواهد رسید که چگونه این مطلب را انجام داده ام. همان شب مراتب بی اعتدالی او را در عریضه درج کرده

خدمت جناب جلالت‌آب اشرف امجد ارفع صدر اعظم دام‌اجلاله‌العالی بصحابت
چاپار ارسال داشتم که باجازه اولیای دولت باشد همان ساعت نجفقلی سلطان را
با سه عراده توپ خبر کرده و قورخانچی را حاضر ساخته ابوالقاسم خان سرهنگ
فوج دماوندی را اخبار نموده بعد از انجام تهیه و تدارک از شهر حرکت کرده شب
در خارج شهر مانده روز دیگر بنجف آباد رفتم و در آنجا کاغذی باولاد آقا محمد
نوشته آنها را به بیانات مرضیه و نویدات رضیه بآمدن ترغیب و تحریض نمودم و
نیز اظهار داشتم که با جمعیت و سوار و کسان خود بتعجیل آمده در اره بما ملحق
شوید نوشته را بچاپار داده فرستادم و خود از نجف آباد حرکت کرده دو روزه
بچارمحال رسیدم خود آقا محمد برای کاری آنجا آمده بود جان نثار بحاجی
محمد رضاخان سپرد که او را بلطایف الحیل نگاه دارد تا خبر ثانی باو برسد از
آنجا که حرکت کردم روز دیگر جعفرقلی پسر آقا محمد باقریب بیست سوار از
اقوام و اقارب خود در عرض راه رسیدند از آنجا که از خیانت و شرارت خود
ترسان بود همه جا بدوربر و کناره‌گیری حرکت مینمود جان نثار هم متفکر بودم
که بی‌مرارت دفع شرارت ایشان را از مسلمانان نموده بلکه بی‌معرکه دستگیر شوند
دو روزیکه بدین قرار گذشت شبی در منزل زرده که یکی از قرای فریدن است
خیال گرفتن آنها را نمودم باز بملاحظه چند آن شب گرفتن آنها را موقوف داشته
از بابت اظهار محبت گوسفند و شیرینی برای ایشان فرستادم تا اطمینان کلی‌جهت
آنها حاصل شد روز دیگر همه اردو را حرکت داده سی نفر سرباز را سپردم که در
آن نزدیکی بمانند و هروقت صدای شیپور بلند شد حاضر شوند خود در آن
صحرا ایستاده مشغول تیراندازی شدم آنها هم درهمان حول و حوش اول بطور
کناره‌گیری و بی‌اعتنائی قدری گردش کرده متوجه ما بودند فدوی جعفرقلی را
خواستم که توهم بیا چند تیر بینداز خودش پیاده شده بنای تیراندازی گذاشتند
جان نثار در آن اثنا با ایازخان یوزباشی گفتم که هر وقت کفش خواستم همه آنها
را بگیر پس باخود اندیشه کردم که مبدا یراقهای ایشان مستعد باشد و فتنه بپاکنند
ایشان را چندان به تیراندازی تشویق کردم که همه اسلحه ایشان خالی شد دیگر
فرصت ندادم یراقها را پرکنند کفش خواسته حرکت نمودم فی‌النور همه ایشانرا
گرفتند و سرباز بصدای شیپور حاضر شده همه را کند کرده بسرباز سپرده روانه

شهر نمودم همان ساعت هم حاجی محمد رضاخان نایب چهار محال موافق دستور العملی که سابق باو داده بودم آقا محمد پدر آنها را گرفته باصفهان فرستاده بود بعد از روانه داشتن حضرات از آنجا حرکت نموده بسمت فریدن روانه شدم در آن حین خبر رسید که علی میرزا خان جمعیتی باطراف خود فراهم آورده از بیم جان مشغول حراست خود شده است جان نثار دید که هوا بسیار سرد و برف زیاد هم در صحرا است و فصل مناسب جنگ وجدال و نزاع و قتال نیست و امثال علیمیرزاخان اگرچه باجمعیت زیاد و نهایت استعداد باشند قابل این نیستند که توپ و قشون دولتی را برای اینها زحمت داد و حال اینکه بدون زحمات او را بتدبیر دستگیر میتوان کرد لهذا مجادله را موقوف داشته بدو فرسخی ننادجان که قریه محل سکنای او بود فرود آمده در همان شب چند کاغذ باهالی آنجا نوشته فرستادم باین مضمون که از بابت اتمام حجت بشما مینویسم که عبث خود را مورد سیاست و عقوبت ننمائید و بی جهت در صدد اذیت و آزار جان و مال و عیال خود برنیائید که این دزد قطاع الطریق آخر الامر سیاست اعمال خود گرفتار شده شما هم بآتش او خواهید سوخت اگر خود را از این مخمصه آسوده میخواهید اول او را براه خیردلالت ننمائید که خود برخواسته بدون اکراه و اجبار بیاید و شما و خود را از هر گونه اتهام بیرون نماید و اگر این معنی را که عین صلاح اوست از شما قبول نکرد از او کناره بگیرید که من او را بسزای خود خواهم رساند نظر برعایت شما را اعلام کردم که مورد بحث نشوید نوشتجات را شبانه بآن قریه رسانده سکنه آنجا علی میرزا خان را از کماهی آگاهی دادند آدمی هم پیش خودش فرستادم که اگر از خود اطمینان نداری پسر را بفرست تا او را ملاقات نموده مطمئن کنم که باعث رفع توهم تو بشود خودت هم خواهی آمد او هم پسر خود را فرستاد فدوی از روی مصلحت کمال مهربانی را نسبت باو نموده یکتوب جبه هم باو دادم تا در نهایت مسرت مراجعت کرد باو نوشتم که فردا صبح خود بتنهائی مهمان تو هستم که یکدیگر را ملاقات نموده صحبتی شده باشد صبح زود توپ و قشون را از راه دیگر بطرف قهنر (قهنرخ) روانه نمودم و خود با چهل نفر سوار پیاپی قلعه علی میرزا خان رفتم چون معدودی اندک بنظرش آمد مطمئن شده نزدیک آمد زبان موعظه و نصیحت گشودم که بیجهت خود را بکشتن دادن و در مقام مخاصمه ایستادن

باعث تلف شدن مال و پریشانی عیال است این سخنان درحق او مؤثرآمده اظهار اطاعت و انقیاد نمود جان نثار اول او را بخراب کردن برجهای چندی که دراطراف قریه مزبوره بنانهاده بود تکلیف کردم که آن بروج در واقع برای حفظ طغیان او درکمال تشید و استحکام بود مشارالیه ناچار آن بروج مشیده را خراب کرد بعداز آن او را بخراب نمودن سربرجهای قلعه خود تکلیف کردم اطاعت کرد بعداز آن او را بخراب کردن بدنه قلعه وا داشتم که از هرطرف بدنه بقدر تردد چند نفر باهم راهی باز نماید و با لکلیه از تهمت بیرون آید اورا هم پذیرفت از آنجا که باقتضای تقدیر اسباب دفع شرآن شریر باید فراهم آید درآنوقت برادران او که سالها ادعای ملک موروثی داشتند درمقام شکوه برآمدند که این مرد ملک ما را بغصب تصرف کرده و رفع ستم برتو لازم است.

جان نثار مراتب را از او استفسار نمود انکارکرد که اصلاً اینها صاحب حق نیستند از حضرات مدعی پرسیدم که بروفق مدعا سند دارید گفتند حکمی از غفران مآب حجة الاسلام در دست است حکم را گرفته ملاحظه نمودم مرحوم مرقوم بخط خودش نوشته بود مردود ملائکه زمین و آسمان علی میرزا خان بداند که از خدا و پیغمبر اندیشه نما و غضب مال مردم و ضبط حق ارباب حقوق را روا مدار و مال برادران خود را بایشان واگذار بعد از اطلاع برین مضمون ازو پرسیدم تو در مقابل این حکم سندی داری چون جواب حسابی نداشت بمرحوم سیداعلی الله مقامه بنای بی ادبی را گذاشت دیدم آن مردود علاوه بر مردم آزاری منکرا حکام شرع نیز هست دفع او را شرعاً و عرفاً لازم دانسته گفتم او را با پسروکسانش که منشأ فتنه و فساد بودند گرفته نگاه داشته سکنه آن قریه را از گرفتن او مشوش دیدم خود میان آبادی رفته جمیع رعایا را آسوده و مطمئن ساختم بعداز آنجا حرکت نموده بقریه داران قهیز فرود آمدم و نیز در انبار قلعه جنسی که از قبیل گندم وجو داشت بخواجه قراپت مسیحی دادم که در آنوقت نایب محل مزبور بود و در آن چند روز سیورسات سرباز و سواره و توپچی را که همراه بودند و همه روزه موافق قبض سیورسات خود را از خرید دریافت می نمودند و قرار بود که سیورسات قشون و یا دیوان همایون محسوب شود فدوی محض دولتخواهی جنس قلعه را مسعر کرده عوض مأخوذه قشون بخواجه قراپت دادم که ضرر سیورسات قشون

بدیوان اعلا وارد نیاید و از آنجا بدون تأمل و توقف روانه اصفهان شدم. و نیز پاره‌ای شهرهای بزرگ و کوچک در اطراف شهر واقع بود که مرور و عبور از آنها برای مترددین نهایت صعوبت را داشت گاهی برای گذشتن از آنها تیر می‌انداختند و گاهی پل عاریه می‌ساختند از آنجهت کار مترددین بسیار مشکل شده بود و مورد ضرر و خسارت زیاد می‌شدند چنانکه در ورود موکب همایون جهت گذراندن توپ و کالسکه نهایت زحمت برای عساکر منصوره دست‌داد جان نثار محض دعاگوئی دوام دولت آیت و آسایش عموم رواحل و قوافل بیست و چهارپل در کمال استحکام با گچ و آجر و آهک بالای نهرهای مزبوره بسته که الآن در نهایت رفاهیت از آنها عبور میشود.

و نیز از دارالسلطنه اصفهان تا قریه مهیار که در سر راه شیراز واقع است از بابت بعد مسافت که نه فرسخ است از شهر بآنجا و از آنجا بشهر برای مترددین بسیار بد میگذشت خاصه در زمستان و در آن محل توقف نبود فدوی محض نیکنامی دولت و دعاگوئی قاطبه خلق و آسایش عباد در مرغ که سه فرسخی شهر است کاروانسرائی بنهاد که الآن یکمزل قوافل در آنجا مقرر است و این معنی باعث دعاگوئی وجود شاهنشاه عالم پناه ارواح العالمین فداه شده.

و نیز پاره از قلعه‌جات که صاحبان آن منشأ فساد بودند گرفته و کوفته شد که تفصیل آنها قابل بیان نیست از جمله در جرقویه که یکی از بلوکات اصفهان است در قریه پیکان و ینگ آباد غالب اوقات مالکین آن در قلاع خود نشسته چندان اعتنائی بحاکم اصفهان نداشتند حتی اینکه هنگام ورود موکب شاهنشاه خلد آرامگاه طاب‌اله ثراه بدارالسلطنه اصفهان زمان حکومت مرحوم معتمدالدوله سهام‌الدوله با توپ و فوج بخرابی آن قلعه‌ها مأمور شده خدمت او درست بانجام نرسید فدوی محکمه آنها را بطوری منهدم کرد که احتیاج به توپ و سرباز نشد و بعدالایوم ابداً پیرامون اینگونه حرکات نخواهند گشت.

چندی قبل از این شبی از شبها یکی از مجتهدین پیغامی باین جان نثار داده بود که الآن بمن خبر رسید که جمعی از طایفه ضالّه مضله بایه درجائی نشسته شور دارند حاصل مطلب ایشان آنکه فردا صبح آشوبی پیا نمایند بمحض اطلاع داروغه و کدخدایان حاضر کرده تأکیدات بلیغه نمودم که طلوع صبح این اشخاص

از فلان خانه بیرون می‌آیند باید همگی را گرفته بیاورید آنها نیز کوتاهی نکرده موافق دستور العملی که داده بودم از بخت بلند سرکار اقدس شهریاری همانوقت که بخیال فساد از منزل حرکت کرده بودند تمامی ایشانرا دستگیر نموده آوردند بعد از تفحص احوال آن جماعت خسران مآل هر يك ادعای منزلت یکی از ائمه هدی میکرد و از میان خود دوازده امام برای خود ترتیب داده بودند فدوی ایشان را از آن بیانات کفرآمیز ممانعت کرده در مقام نصیحت برآدم هرچه بیشتر گفتگو میشد فساد عقیده ایشان بیشتر بظهور میرسید ناچار علما را زحمت داده در صدد استفسار عقاید ایشان برآمدند باز بر جاده ضلالت مستقیم بودند و اعتنائی بمکالمات مجتهدین نمی نمودند جمیع حکم قتل آنها را نوشته رفتند فدوی مراتب طلوع آن جماعت گمراه را بجانب جلالمتاب ارفع امجد معروض داشته بصحابت چاپار فرستادم روز پنجم چاپار مراجعت کرد حکم سیاست ایشان موافق احکام علمای اعلام رسید فدوی حسب الحکم در میدان نقش جهان همگی را بسزای خود رساندم اجساد خبیثه ایشان را در مقبره مسلمانان راه ندادند آرامنه و یهود هم برخود هموار نکردند که در قبرستان ایشان سپرده شوند چندان ماندند که خوراك سگ وسایر جانورها شدند.

و نیز وقتی از اوقات قسط مالیات حواله شده بود از جمله بقریه مهیار که نزدیک قمشه است تخواهی حواله شده بود بعد از ورود محصل مالیات زین العابدین نام کدخدای آنجا با مشهدی علی نام که یکی از رعایا بود و کدخدا احتیاط می نمود که مبدا ادعای کدخدائی بکند یا از این بابت یا راه دیگر عداوت سابقه داشته میفرستد او را که باید مالیات داد بیا حساب خود را بکن و قسط بدهی خود را بده مشهدی علی بیچاره خالی الذهن برخاسته بمنزل آن بی انصاف رفت کدخدای مزبور پیش از آمدن او تهیه کشتن او را دیده بود محض رسیدن طنابی بحلق او انداخته او را در انبار کاه خفه کرد شب بدستکاری پسرخواهر و پسر خود نقش او را برداشته بصحرا میرند و بندبند او را جدا کرده بروی سینه اش میگذارند و در میان کوره آجرپزی زیر خاک کرده میروند عیال و اطفال آن بیچاره شب هر قدر انتظار می کشند می بینند نیامد آدم میفرستند منزل کدخدا جواب میگوید عصر از اینجا رفت روز

دیگر هم پیدا نشد ورثه او از بابت عداوت سابقه که میان او و کدخدا بود گریبان او را میگیرند که هرچه بسر این مرد آمده تو خبرداری خلاصه مراتب را بفدوی گفتند محصل فرستادم طرفین را با جمعی از اهل آن قریه بشهر آوردند و در مقام تفحص برآدم پیش از اینکه کدخدا بروز مطلب را بدهد برادر و پسرخواهرش بروز دادند که بمحض ورود آن بیچاره طناب بحلق او انداخت یکسر طناب را خودش گرفت و یکسر دیگر را بدست ما داد بعد از کشتن دیگر نمیدانیم با او چه کرد طرفین را بدارالشرع فرستادم پیش از آنکه مرافعه ایشان تمام شود روزی مرد شبانی می بیند دوسه لاشخور درهوا بهم می زنند و یکدست آدم از منقارشان افتاد شبان دست را برداشته بقریه می آید جمعی از اهل مهیار در مقام تجسس برمی آیند تا کشته آن بیچاره را در کوره زیر خاك پیدا می نمایند که اعضای او را از هم بریده بروی سینه اش گذاشته و خاك برویش ریخته اند همین که این خبر بشهر رسید کدخدا ناچار بروز داد که این عمل از من بظهور رسیده امنای شرع انور حسب الامر قرار حکم قتل او را دادند چون مرد با اوضاعی بود هزار تومان بجان نثار قرارداد و پانصد تومان بورثه مقتول که حکم قتل به ابد مقرر شود به دوهزار تومان هم راضی بود فدوی ورثه مقتول را که دو پسر تازه مکلف و یکدختر بزرگ و یک زن بود خواسته بجز قصاص تمنا نکردند گفتیم قاتل را بمیدان نقش جهان بردند و بورثه مقتول سپردند زن او پسرهای خود را گفت اگر واهمه دارید کنار بایستید ده تومان بمیر غضب داد و پنج تومان بفراش که کنار بایستند و رجوع نداشته باشند خودش با دخترش پیش رفته اول طناب بحلق او انداخته سر طناب را بدست دختر داد و او را در کمال جرأت خفه کردند بعد از آن حربۀ برداشته بهمان طور که آن روباه محیل با دستیاریش دست و پای آن بیچاره را بریده بودند آن دوشیره زن اعضای آن بیرحم را بهمان طریق قطعه قطعه نمودند پسرهای او کنار ایستاده بمادر و خواهر خود نگاه میکردند بعد از کشتن او را در میدان انداختند رفتند هر کس جسد آن ظالم را میدید تعجب کنان بر آن بی ایمان لعنت می نمود و رو به زن و اولاد کدخدای مزبور کرده و میگفت درست نگاه کنید از عدالت شاهنشاه جمجاه قصاص شوهر را چنین میکنند.

البته خدمات نالایق که در عرض مأموریت این جان نثار که خود را ادنی رعیت دولت ابد مدت قاهره میدانند روداده و بانجام میرسانده عرض شد آنچه را مصلحت است و قابل تاریخ است البته خواهند نوشت. زیاده عرض نمودن جسارت بتاریخ غره شهر ربیع الاول ۱۲۷۲ .

حاج محمد حسن شیرازی آشتیانی - وکیل الدوله

این حسن با آن حسن ، هزار و صد گزرسن

یکی از وقایع مهم دوره ناصرالدین شاه قیام مردم و مخالفت با امتیاز تنباکو است که به يك شرکت انگلیسی و به کمپانی رژی داده شده بود. سلسله جنبان شورشیان تهران میرزا حسن آشتیانی بود که میگفت میرزای شیرازی (حاج محمد حسن شیرازی مجتهد اعلم وقت) حکم به تحریم استعمال تنباکو داده ومادام که امتیاز مورد بحث لغو نگردیده است این حکم به قوت خود باقی خواهد ماند. میرزای شیرازی یکی از علمای بزرگ شیعه و فرزند میرزا محمود است که در تاریخ ۱۲۳۰ ه.ق در شیراز متولد گردیده و از سن شش سالگی به تحصیل علوم پرداخت وی به سرعت مراحل مختلف تحصیلی را طی کرد و در سن هفده سالگی به اصفهان که در آن ایام دارالعلوم دینی بود رهسپار شد و نزد علمای بزرگ آن عصر از قبیل شیخ محمد تقی صاحب معالم (نیای آقاجفی معروف) و میرزا محمد حسین خاتونب آبادی به تحصیلات خود ادامه داد. میرزا در ۱۲۵۹ به عتبات رفت و در نجف اشرف رحل اقامت افکند وچندی درحوزه درس شیخ محمد حسن صاحب جواهر حاضر شد و پس از فوت او در محضر درس شیخ مرتضی انصاری حضور یافت وبعداز ارتحال شیخ مرتضی از طرف عموم علمای امامیه به ریاست برگزیده شد. میرزا در ۱۲۹۱ به سامره مهاجرت کرد و حوزه تدریس خود را در آنجا قرارداد وآن تاریخ سامره که قبلا حکم کشتارگاه شیعیان را داشت وکسی را جرئت اقامت در آنجا نبود به صورت مأمن پیروان تشیع درآمد. بعداز واقعه رژی و صدور حکم تحریم استعمال تنباکو ودرهم شکستن سیاست استعماری انگلیس در ایران

میرزای شیرازی شهرت جهانی به دست آورد. از کارهای برجسته او تأسیس مدرسه بزرگی است در سامره که امروز به نام او مشهور است و دیگری بنای دارالایتمی که آن تاریخ بی سابقه بود. ساختمان پل بزرگ شط سامره که در آن زمان هزارلیره عثمانی خرج آن شد و شهر سامره را احیا کرد یکی دیگر از اقدامات شایان میرزای شیرازی است. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در کتاب المآثر والاثار وی را به این شرح معرفی کرده است:

«حاج محمد حسن شیرازی امروز در نظر اهل علم اعلم مجتهدین است کافه مقلدین شیعه فتاوی وی را مناط صحت عمل قرار داده اند. باریکی نظر و نازکی فکر او را در فقاقت میگویند کسی از معاصرین ندارد. به حسن خلق و مجاهدت نفس ضرب المثل می باشد. زمانی بعد از رحلت شیخ الطایفه استاد الكل حجت الحق مرتضی انصاری مقام تقدم این بزرگوار را ظهور بهم رسانید. کافه افاضل عراق و مجتهدین آفاق در حق او بر براعت و رجحان اذعان آوردند و به موجبی از نجف اشرف به سامره رفته آنجا را دارالهجره قرار داد و در جوار مشهد مبارك عسكرين و سرداب مقدس مجاورت اختیار فرمود و به افاضه و ترویج اشتغال گرفت. السید السند والفقیه المؤید جناب میرزا محمد فرزند نامدارش در مزایای صوری و معنوی بر پدر بزرگوارش همی تأسی می نماید و اقتدا می فرماید. الحاصل علامه مشارالیه در جمیع فنون و فضایل پیشوائی است کامل.»

روز دوشنبه هشتم ماه شعبان ۱۳۱۲ طایر روح پرفتوح حاج میرزا محمد حسن شیرازی به شاخسار جنان پرواز کرد و عالم تشیع را عزادار ساخت. عبدالله مستوفی در باب فوت میرزای شیرازی چنین می نویسد:

در تمام شهرها بمناسبت ارتحال میرزای شیرازی مجالس ترجمیم برپا داشتند. در تهران گذشته از مجالس فاتحه محلات و علما از طرف دولت هم در مجلس شاه مجلس ترجمیم منعقد شد. ناصرالدین شاه با رجال درباری برای جمع کردن ختم به مسجد شاه رفت. در همین ایام کورویا تکین ژنرال روسی که بسمت سفارت کبرای فوق العاده به دربار ایران مأمور شده بود به تهران آمد. دولت به احترام مقام روحانی شیرازی وفوت آن مرحوم پذیرائی های سفیر کبیر فوق العاده را تعطیل کرد و بعد از برگزار شدن مراسم ترجمیم مجدداً شروع نمود.

این ژنرال یکی از رجال مهم نظامی روسیه تزاری و در استقرار نفوذ روسها در ترکستان زحماتی کشیده و مأموریتش در ایران نیز البته باطناً برای مطالعات نظامی بود ولی مردم از تجلیلاتی که دولت از این سفیر کبیر به عمل آورد خرسند نبودند و بهمین جهت اشعاری ساختند که بچه‌ها در معابر عمومی می‌خواندند. از آوردن عین‌اشعار به جهت فحاشی رکیکی که بجناب سفیر کبیر در بردارد خودداری میکنیم. اجمالاً تمام اشخاص و اشیائی را که در استقبال سفیر به کار رفته بود مع شیئی زاید به جناب ایشان حواله داده بودند. شنیده شد که از طرف سفارت روسیه تزاری در نزد صدراعظم گله‌ای هم شده بود و برخلاف معمول از طرف دولت جلوگیری‌هایی هم از خواندن این اشعار به عمل آمد ولی بچه‌های پایتخت یکی دوساعت بعد از غروب که کوچه‌ها خلوت میشد و چشم پلیس را دور می‌دیدند اشعار خود را طوری بلند و شمرده می‌خواندند که در اعماق خانه‌ها هم مضمون آنها را همه کس می‌شنید و مقصود را بدون اینکه حرفی از سفیر روسیه در کار باشد درک میکرد.

میرزا محمد حسن آشتیانی هم یکی از علمای بزرگ ایران بود و محمد حسن خان اعتماد السلطنه راجع به او چنین می‌نویسد: «میرزا محمد حسن آشتیانی سلمه‌الله در تاریخ جمع این تألیف (یعنی ۱۳۰۶ ه.ق) از رؤسای بزرگ دارالخلافه است. تحصیل و تکمیل وی در خدمت استاد السکل شیخ الطایفه حجة الحق شیخ مرتضی شوشتری انصاری رضوان‌الله علیه شده. از وقتی که این بزرگوار به تهران آمده است تکمیل اصول الفقه را بر سبک جدید وسیله عظمی پدید شده بعد از مرحوم حاج ملاهادی عمده تلمذ طلاب و مستعدین در دارالخلافه بر این دانشور یگانه است و سالها می‌گذرد که زحمات حکومت شرعیه کلیتاً بر عهده وی قرار گرفته.» علامه فقید استاد او شیخ مرتضی انصاری اعلی‌الله مقامه تاکنون مابین علمای شیعه هیچ کس مطلقاً و اصلاً به بحر و احاطه او در علم اصول فقه وسعه اطلاع او از جمیع جزئیات و شقوق مسایل آن نیامده است و حاشیه بسیار مفصل و مبسوط او بر «فراید الاصول» مشهور به «رسایل» تألیف استاد او مرحوم شیخ مرتضی انصاری سابق‌الذکر در ۱۳۱۵ قمری در تهران به طبع رسیده است. وفات او در روز بیست و هشتم جمادی‌الاولی سنه ۱۳۱۹ در تهران روی داد و تقریباً تمام اهالی

تهران در تشییع جنازه آن مرحوم با مشاهده عبور آن بیرون آمده بودند و جمیع بازارها و دکانین بسته شده بود و مردم در کوچه و بازار زار می گریستند. سنش قریب به هفتاد بود رحمت الله علیه رحمة واسعة».

به استناد مطالب مندرج در کتاب تحریم تنباکو «بازرگانان و علمای تهران تلگرافات خود را که علیه کمپانی رژی انگلیسی بود به حاج محمد حسن وکیل الدوله مقیم کرمانشاه مخابره میکردند. حاج محمد حسن وکیل الدوله نیز مطالب این تلگرافات را عیناً به حاج عبدالرحیم پسرش که در بغداد اقامت داشت مخابره می نمود و وی شخصاً این تلگرافات را به سامره نزد میرزای شیرازی می برد و جواب میگرفت بمنظور استحضار خوانندگان گرامی مجله وحید از سابقه حاج محمد حسن وکیل الدوله به ترجمه شرحی که لارد کرزن راجع باو در کتاب «ایران مسئله ایران» نوشته است مبادرت میشود: «تمام مسافران انگلیس از حاج محمد حسن وکیل الدوله به نیکی یاد کرده اند. حاج محمد حسن را مسترالتبسون از بغداد به ایران برد و بنمایندهای دولت انگلیس در کرمانشاه برگماشت حاجی از آن تاریخ تاکنون خدمات برجسته ای انجام داده و چون دارای نشان سی.ام.جی از دولت انگلیس است فوق العاده از این رهگذر به خود می بالد. حاجی محمد حسن بواسطه کاردانی و مهارت در امور بازرگانی به زودی ثروت هنگفتی به دست آورد و دارای صد قریه و آبادی در بست و شش دانگ شد. وی به تدریج شش کاروان سرا ساخت و باغ و عمارت محمد علی میرزا دولت شاه پسر فتحعلیشاه را خریداری نمود. البته سرعمده پیشرفت کار او تحت الحمایگی دولت انگلیس بود و بهمین سبب مأمورین دولت نمی توانستند هر روز به عناوین مختلف او را بدوشند. وی در جشن تولد ملکه ویکتوریا تمام شهر کرمانشاه را آذین بندی و چراغانی کرد و به اعیان و معارف شهر شام و ناهار داد و باین طریق آبرو و حیثیت نمایندگی ما را حفظ نمود. در این اواخر که من او را در تهران ملاقات کردم خیلی پیر شده بود و از بیماری مالاریا رنج میکشید چون طبای تهران از معالجه او عاجز ماندند به سفارت انگلیس رفت و تحت درمان طبیب مخصوص سفارت و سایر پزشکان اروپائی قرار گرفت و نزدیک بود معالجه و از بیماری و از چنگ مرگ خلاص شود ولی متأسفانه با همه تلاش هائی که برای بهبود او به کار رفت ناگاه اجل گریبان او را گرفت و بالاخره او را

بخاک کشید.» ۱۳۱۰ فوت کرد. (صفحه ۹۷۸ اعتمادالسلطنه).

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود او را چنین وصف میکند: «امروز صبح به دیدن آقا حسن وکیل الدوله که از کرمانشاه تازه آمده رفتم نشان سنت میشل با لقب بهادرخانی از طرف دولت انگلیس به حاج آقا حسن داده شد و این دلیل برکمال اعتمادی است که انگلیسی‌ها به او دارند.»

بقراریکه ملاحظه میشود حاج محمد حسن وکیل الدوله مورد اعتماد دولت انگلیس بوده و در این صورت معلوم نیست که وی از هم آهنگی با مخالفان کمپانی رژی انگلیسی چه مقصود و منظوری داشته که تلگرافات تهران و سامره و یا بالعکس را به مقصد میرسانیده است!!

پس از درگذشت حاج آقا حسن فرزند او حاج میرزا عبدالرحیم بلقب وکیل الدوله انگلیس و خانهداری ملقب گردید. حاج میرزا عبدالرحیم در ۱۳۲۱ ه.ق درگذشت یکی از فرزندان ذکور او با دختر آقای محمد باقر بهبهانی امام جمعه کرمانشاه ازدواج کرد ثمره این ازدواج دو پسر بنام هدایت‌الله پالیزی و عنایت‌الله دهبان بود هدایت‌الله پالیزی در دوره‌های پانزده و شانزده نمایندگی مجلس شورای ملی را داشت و یکدوره هم سناتور بود.

حاج آقا اسمعیل پیش خدمتباشی سلام - آقا رضا اقبال السلطنه

میرزا علی نقی حکیم العمالک

در میان وزرا و رجال دوره قاجاریه فرخ خان غفاری از جمله کسانی می- باشد که به نشر فرهنگ و تمدن علاقه وافر داشته و هم میهنان خود را به رفتن فرنگستان و کسب علم و دانش تشویق و ترغیب کرده است. فرخ خان غفاری در ۱۲۷۲ ه. ق به ریاست هیئت سفارت فوق العاده ایران منصوب و عازم اروپا گردید. میرزا علی نقی (بعد حکیم الحکما) یکی از اعضای همین سفارت بود که پس از ورود به پاریس خدمت دولت را موقتاً ترک کرد و به ارشاد و راهنمایی رئیس متبوع خود به اکمال و ادامه تحصیلات پزشکی پرداخت. پیاس قدردانی از خدمت مرحوم امین الدوله غفاری و اقدامات مؤثر او نسبت به ترویج علوم و معارف جدید و بالا بردن سطح افکار عمومی و تنویر و تشحیذ اذهان ایرانیان راقم این سطور سلسله مقالات زیر را به جناب آقای حسن علی غفاری (معاون الدوله) نواده فرخ خان امین الدوله که معارف پروری و دانش پژوهشی را از نیای خود به ارث برده و اخیراً گنجینه ای نفیس از کتب و اسناد ذیقیمت تاریخی خود را به کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران اهدا نموده اند تقدیم مینماید.

عبدالله مستوفی میگوید: «از رسوم ابتکاری فتحعلیشاه یکی این بود که در موقع سلام قلیان تمام مرصعی را پیش خدمتباشی سلام در دست بگیرد و در کنار تخت بایستد و نی پیچ آن در دست شاه باشد که گاهی پکی به این قلیان بزند. این کار در زمان او به حاج آقا اسمعیل که... پیش خدمت باشی سلام شده بود

محول گردید و در زمان ناصرالدین شاه به پسرش حکیم‌الحکما (جدآقایان فرارانه) رسید و در دوره مظفرالدین شاه این شغل متروک شد و رفته‌رفته این رسم از میان رفت.^۱»

دوست علی‌خان معیرالممالک آداب سلام دوره ناصری را چنین توصیف میکند: «پس از اینکه آجودان باشی آغاز سلام را اعلام میداشت دفعته ده دسته موزیک سلام ایران را می‌نواخت. آنگاه شیپورچی باد به شیپورکرده متعاقب آن غرش توپ‌ها بگوش می‌رسید و تا شاه بر تخت بود شلیک ادامه داشت. از سردر تقارخانه تقاره چنیان باد به کرنا و سرناها نموده طبل‌ها را به نوازش درمی‌آوردند. و چون موزیک خاموش می‌شد خطیب‌الممالک آغاز خطبه می‌نمود و پس از وی شمس‌الشعرا قصیده غرائی که در وصف عید و ذات شاهانه سروده بود با آدابی خاص و حرکاتی مخصوص می‌خواند. سپس حکیم‌الممالک با شال و کلاه و چاقچور قصب سرخ قلیان فی‌پیچ سلام را در سینی مرصع تا حضور می‌آورد از تخت بالا شده آن را در پای شاه می‌نهاد و نای را به دستش می‌داد و شاه نیز علی‌الرسم به کشیدن می‌پرداخت.^۲»

در ۱۲۴۲ ه. ق که خبر طغیان عبدالرضاخان یزدی به سمع خاقان رسید حکومت یزد و کرمان به حسن علی میرزا (شجاع‌السلطنه) واگذار گردید و او به اتفاق آقا اسمعیل و آقا محمد حسن پیش خدمت مازندرانی به یزد و از آنجا به کرمان رفت. آقا اسمعیل مأموریت داشت که همراه شجاع‌السلطنه عازم یزد و پس از استرداد اموال محمد میرزا از عبدالرضا خان طاغی به طهران مراجعت کند. آقا اسمعیل در اجرای این حکم روانه یزد گردید و پس از انجام مأموریت محوله با مقداری از اموال منهوبه به پایتخت معاودت نمود.^۳ ظاهراً پس از بازگشت از همین مأموریت است که آقا اسمعیل پیش خدمت باشی شب هنگام به تهران میرسد و چون دروازه شهر را بسته می‌بیند شب را در «یکه برج» بیتونه میکند و صبح روز بعد وارد تهران میشود. احمد میرزا عضدالدوله در این زمینه چنین می‌نویسد: «شب خاقان مرحوم با شاه پسند خانم در طبقه اول برج جهان نما که مشرف به باغ و میدان ارک بود به عشرت و راحت بسر می‌بردند. مشتری خانم شیرازی یکی دیگر از زوجه‌های شاه که در علم موسیقی مهارت کامل و بالفطره آوازی سرشار داشت

در طبقه دوم بود و این شعر را به آواز بلند خواند:

بالای بام دوست چو نتوان نهاد پای هم چاره آنکه سر بنهم زیر پای دوست
آقا اسمعیل پیش خدمت باشی در مهتابی خانه خودش که در محله دروازه
شمیران بود و در این زمان متعلق به اولاد مرحوم مؤیدالدوله است این شعر را
شنید و نوشت. بعضی چنین گویند، پیش خدمت باشی آن شب از اصفهان آمده
و چون دروازه بسته بوده است در «یکه برج» نزدیک شاهزاده عبدالعظیم تا صبح
می ماند و این شعر را از راه دور می شنود و روز بعد که حضور خاقان مشرف
میشود عرض میکند که صدای آواز مشتری خانم دیشب بقدری واضح و روشن
به گوش من رسید که کلمات شعر را نوشتم.^۴

لازم به یادآوری است که رضاقلی خان هدایت در روضه الصفای ناصری مأموریت
یزد و کرمان را به نام آقا محمد حسن مازندرانی پیش خدمت خاصه ثبت کرده ولی از
سیاق عبارت بخوبی مفهوم میشود که این اشتباه ناشی از سهو القلم کاتب می باشد و
آقا محمد حسن مأمور کرمان بوده است. اگر آقا محمد حسن پیش خدمت مازندرانی
مأمور یزد بوده و به تصریح هدایت از آنجا به تهران مراجعت نموده چگونه توانسته
است که چند روز بعد آتش فتنه اشرار کرمان را خاموش و گردن کشان آنجا را مطیع
و منقاد سازد. و شعاع السلطنه را در مقر حکمرانی جدید مستقر نماید.^۵ عبدالغفور
طاهری مؤلف تذکره جلالی نیز مأموریت یزد را بنام محمد اسمعیل پیش خدمت باشی
ثبت کرده است نه آقا محمد حسن مازندرانی پیش خدمت خاصه.^۶

آقا محمد اسمعیل بعدها در دستگاه نایب السلطنه وارد خدمت شد و در نامه ای
که عباس میرزا در ۱۲۴۸ ه. ق. بقلم میرزا ابوالقاسم قائم مقام به علی خان ظل السلطان
نوشته و از سیف الدوله میرزا و سیف الملوك میرزا و اعمال و افعال آنان در صفحات
یزد و کرمان انتقاد کرده است می گوید: آدم های من هریک آنجا می رفتند فوراً رنگ
از آنها بر می داشتند مثل اسمعیل ج. که گفتم به محمد رضا خان هر چه به او خورانده اند
از حلقش در آورد و خودش را آواره کند.^۷

در اوایل ۱۲۵۰ که محمد میرزا ولیعهد از خراسان به تهران و سپس به آذربایجان
رفت آقا محمد اسمعیل در التزام رکاب او بود. جهانگیر میرزا می نویسد: «یک ساعت
بیشتر بغروب نمانده بود که آقا اسمعیل پیش خدمت ج. ا. از طرف پادشاه مرحوم

آمده این دعاگو را احضار نمود^۸.

آقا اسمعیل در دوره سلطنت محمدشاه رفته رفته مدارج ترقی را پیمود و مأموریت‌های مهمی به عهده او واگذار شد. بسال ۱۲۵۳ که اردشیر میرزا پسر عباس میرزا حاکم مازندران بود قیات نام ترکمان از طایفه جعفربای در جزیره چرکن واقع در بحر خزر علم طغیان برافراشت و والی مازندران به سرعت ریشه فساد را قلع و قمع کرد. اقدامات اردشیر میرزا نسبت بسرکوبی اشرار ترکمان مورد توجه محمد شاه قرار گرفت و شاه قاجار که در آن موقع در راه هرات بود «مقرب الحضرت آقا اسمعیل پیش خدمت را که از پروردگان نایب السلطنه مغفور و از خاصان شهریار منصور بود مأموریت داد که بمازندران رفته خلایع آفتاب شعاع خسروانی را زیب برودوش حکمران آن ناحیه مینو نشان نماید^۹». آقا اسمعیل در راه مراجعت به اردو همین که به مشهد مقدس رسید متوجه شد که محمدحسن خان سالار پسر اللهیارخان آصف الدوله «مبلغی خطیر و مقداری کثیر از وجوه نقد خزانه و مصارف قورخانه و ملبوس و ماکول که فریدون میرزا فرمانفرمای فارس و دیگر ممالک محروسه برای مصارف اردو فرستاده اند نگاه داشته است و به خیالات فاسد از نقل و حرکت آن ممانعت می کند^{۱۰}».

آقا اسمعیل بلاد رنگ چگونگی رابه اطلاع اولیای دولت رسانید و از طرف محمدشاه دستور داده شد که عراده توپ و پانصد سوار و پیاده از محمدحسن خان سالار گرفته آن احوال و نقود و اجناس رابه جانب اردو حرکت دهند. سالار هم که هنوز اوضاع و احوال اجازه طغیان علنی به او نمی داد ناگزیر امتثال امر کرد و موجب حرکت آقا اسمعیل را فراهم ساخت.

شیر محمدخان برادر یار محمدخان و اتباع او که در اردو بودند محرمانه یار محمدخان را از جریان امر آگاه ساختند و او به یک هزار سوار افغان و هزاره مأموریت داد تا درین راه به آقا اسمعیل و همراهان حمله و نقود و سیورسات را اخذ و تصرف و روانه هرات نمایند. آقا اسمعیل در منزل بالاخاف از مآقع خبردار شد^{۱۱} و چون سابقه داشت که چند هفته قبل پنجهزار تومان وجه نقد و بارخانه و آذوقه که از تون و طبس به اردو حمل میگردید مورد دستبرد افغانها قرار گرفته و به هرات فرستاده شده است^{۱۲}. چگونگی را مجدداً به اولیای دولت اطلاع داد و چند روز بعد که

حبیب‌الله‌خان شاهسون امیرتوپ‌خانه به کمک اورفت خزانه عامره را به مقصد رسانید و مورد عنایت قرار گرفت. آقا اسمعیل در ازای این خدمت پس از چندی مأمور اصفهان شد تا سی هزار تومان بقایای منال دیوان را از فضل‌علی‌خان قراباغی حاکم آن ناحیه وصول و عاید خزانه دولت کند وی این مأموریت را نیز به شایستگی انجام داد و وجوه دریافتی را مقارن با مراجعت اردو از حوالی هرات تسلیم امنای دولت کرد^{۱۳}. در ۱۲۷۵ که منوچهرخان معتمدالدوله گرجی قبیله بختیاری و گردن‌کشان عرب زبان خوزستان را سرکوب و محمدتقی‌خان چهارلنگ را دستگیر نمود محمد شاه آقا اسمعیل پیش خدمت را باکمر و شمشیر مرصع و خلعت و نشان مخصوص دولتی نزد معتمدالدوله فرستاد.

آقا اسمعیل پس از ورود به خاک بختیاری و استمالت از جعفرقلی‌خان پسر اسدخان همراه او به اردوی معتمدالدوله رفت و حوالی رودخانه شوشتر به اردو رسید. سپس به میان قباایل کعب و فلاحیه رهسپار گردید و اموال محمدتقی‌خان بختیاری و شیخ ناصرخان را با مقداری اسلحه و پنجاه اراده توپ و خمپاره به غنیمت گرفت و به نزد معتمدالدوله فرستاد. بعد روانه حویزه شد و در بستن سد رودخانه اهتمام کافی نموده خدمتی شایسته به ظهور رسانید^{۱۴}.

در ۱۲۵۵ که محمدشاه به اصفهان و از آنجا به صفحات غرب رفت آقا اسمعیل پیش خدمت در رکاب شاه بود.

جهانگیر میرزا می‌نویسد: «موکب پادشاهی پس از انتظام امور از دارالسلطنه اصفهان حرکت فرموده از راه گلپایگان منزل بمنزل تشریف فرما شده و پس از ورود به بروجرد و انضباط ولایات بختیاری و لرستان از راه نهاوند و کنگاور به ولایت همدان رسیدند و از بین راه آقا اسمعیل ج. ا. را با دستخط‌های مرحمت آئین و خلاع فاخره به احوال‌پرسی این دعاگویان به توپسیرکان فرستادند^{۱۵}».

آقا اسمعیل در زمان ناصرالدین شاه نیز کماکان از مقربین درگاه بود و او را با اسمعیل‌خان فراش‌باشی که به سال ۱۹۶۴ در توطئه علیه میرزاتقی‌خان امیرکبیر شرکت داشت اشتباه نباید کرد.

اسمعیل‌خان قراچه‌داغی فراش‌باشی همان کسی است که در ۱۲۵۰ پس از فوت خاقان به اردبیل رفت و مأموریت داشت که جهانگیر میرزا و خسرو میرزا پسرهای

عباس میرزا را کور و نابینا کند. فراش باشی پس از ورود به اردبیل و ابلاغ حکم به بهمن میرزا در آستانه شیخ صفی الدین نشیمن گرفت و شخصاً از اجرای حکم امتناع ورزید. مؤلف تاریخ نو میگوید وی در جواب بهمن میرزا که چرا حکم را به موقع اجرا نمیگذارد گفته بود که من از زبان پادشاه چنین فرمانی نشنیده‌ام و این رقم را میرزا ابوالقاسم قائم مقام به من داده است.^{۱۶} اسمعیل خان فراش باشی قاتل قائم مقام است که در سلخ صفر ۱۲۵۱ وی را به یکی از سردابهای باغ نگارستان برد و بگفته رضاقلی خان هدایت «پیغام اجل به گوش آن میراجل» فروخواند.^{۱۷} جهانگیر میرزا می نویسد: قائم مقام را اسمعیل خان فراش باشی و الله وردی بیک و سایر دژخیمان مورد اهانت قرار دادند و به ریشخند و تمسخر از او تقاضا کردند که از شاه برای آنان ترفیع مقام و اضافه مواجب بگیرد و بعد اسمعیل خان نزدیک او رفت و نشست و دیگران نیز به همین نوع رفتار کردند.^{۱۸}

فراش باشی قراچه داغی پسری داشت بنام محمد کاظم خان که بسال ۱۲۶۴ با ناصرالدین میرزا و لایعهد به تبریز رفت.^{۱۹} و هنگامی که سید علی محمد باب را برای محاکمه از قلعه چهریق به تبریز احضار نمودند میزبانی او را به عهده داشت و به ظن قریب یقین همان کسی است که در ۱۲۸۶ به حاجب الدوله ملقب گردید.^{۲۰} تردیدی نیست که امیرکبیر از اسمعیل خان فراش باشی چون قاتل قائم مقام بود اظهار تنفر می نمود و به همین جهت وی نیز در توطئه ای که علیه امیر ترتیب داده شد شرکت کرد و سرانجام با پرداخت سی هزار تومان جریمه از کاربرکنار شد و حاج علی خان مقدم (حاجب الدوله و ضیاءالملک بعد و اعتماد السلطنه بعدتر) به جای او به سمت فراش باشی منصوب گردید.^{۲۱} آقا اسمعیل پیش خدمت باشی با این ماجراجوئی ها سروکار نداشت و بواسطه صداقت و سلامت نفس همواره مورد عنایت بود و هیچگاه بیکار و خانه نشین نشد. رجال دوره ناصری برای آقا اسمعیل احترام خاصی قایل بودند و حتی میرزا محمد خان مجدالملک سینکی که در رساله مجدیه کلیه درباریان ناصرالدین شاه را زیر تازیانه انتقاد کشیده فقط بشوخی ملیحی با حاج آقا اسمعیل اکتفا کرده است و ضمن گفتگو پیرامون صدارت میرزا یوسف مستوفی الممالک میگوید: «کاش این تکلیف (یعنی قبول مقام صدارت) ریش حاج آقا اسمعیل را می گرفت اقل احرف های قدیم او اسباب نظم جدید و اثر جاوید میشد.» (رساله مجدیه چاپ سعید نفیسی).

درحاشیه نوشته شده است که حاج آقا اسمعیل ریش بلندی داشت و ج. ا. بود). عباس میرزا ملك آرا میگوید: «از اصفهان که اردوی کیوان شکوه به شهر قم رسید (یعنی اواخر سال ۱۲۶۷ که ناصرالدین شاه از اصفهان به پایتخت باز می‌گشت). شبی آقا اسمعیل ج. ا. که از پیش خدمتان مقرب بود بادستخط همایون آمد و مختصر مطلب این بود که چون در طهران مفسدین بسیارند تو باید در قم بمانی و طهران آمدنت صلاح نیست. چون بجز اطاعت چاره‌ای نبود ماندم»^{۲۲} آقا اسمعیل پیش خدمت باشی سلام در ۱۲۷۳ به دریافت يك قطعه نشان شیروخورشید از مرتبه اول سرهنگی بایک رشته حمایل سفید مخصوص این رتبه سرافراز گردید^{۲۳} و هنگام تشکیل مصلحت خانه بسال ۱۲۷۶ مبلغ احکام شاهی به شورای مزبور بود.^{۲۴} آقا اسمعیل به تعلیم و تربیت فرزندان خود علاقه فراوان داشت و يك پسرش بنام آقارضا که در ۱۲۸۰ به لقب عکاس باشی^{۲۵} و در ۱۲۹۰ به آجودان مخصوص^{۲۶} و در ۱۳۰۳ به اقبال السلطنه^{۲۷} ملقب گردید در فن عکاسی تبحر و تخصص داشت. سواد دستخط ناصرالدین شاه دایر به انتصاب آقارضا به سمت آجودانی مخصوص ذیلا به نظر خوانندگان میرسد:

«آقارضای عکاس باشی پیش خدمت خاصه که از عهد صبی و اوایل حال در آستان اعلی تربیت شده و در رجوع هر خدمت قابلیت خود را ظاهر کرده و خاطر مارا راضی داشته است این اوقات منصب تحویل داری وجوه صرف جیب مبارک و جنسی رابه عهده او محول فرموده محض مرحمت خاطر مهر مآثر اورا به سمت آجودانی مخصوص حضور مبارک اختصاص دادیم که باین موهبت قرین کمال مباهات و سرافرازی بوده در خدمت محوله شرایط امانت و صداقت مرعی دارد. فی شهر شعبان المعظم ۱۲۹۰»^{۲۸}.

محمد حسن خان صنیع الدوله (بعدها اعتماد السلطنه) میگوید: «مسیو کارلیان که برای انتشار علم و عمل عکاسی بافرخ خان امین الدوله از پاریس بطهران آمد صنعت عکاسی را شایع کرد و چون خاطر خطیر همایون به رواج و ترقی این علم تعلق گرفت خود ذات ملکوتی صفات شاهنشاهی براین علم اطلاع تمام یافته برآن شدند که یکی از چاکران دربار حضرت شاهنشاهی و خاصان خلوت همایون نیز در این فن مهارتی تمام یابد که سفرأ و حضرأ به موجب امر قدر قدرت ملوکانه آشنا و غریبه و ابنیه و

آثار قدیم را عکس بردارد و خاطر مبارک همایون را در اوقات فراغت بدان مشغول سازد. پس آقارضا پیش خدمت خاصه که امروز آجودان مخصوص حضور همایون و خازن جیب اعلی حضرت شاهنشاهی و محل وثوق و اعتماد کامل الصفات خسروانی و از خانه زادن حقیقی و تربیت یافتگان این دولت قوی شوکت است به آموختن این علم شریف بر حسب امر همایون مأمور گشت. چندی بر نیامد که از یمن توجهات ملوکانه در این علم تکمیل شد و شناسائی کامل حاصل نمود. خاطر مبارک خسروانی از این معنی خرسند گشته مشارالیه را به عواطف ملوکانه مفتخر ساخته و از برای انتشار این علم و وسعت در این عمل یکی از عمارات مخصوص پادشاهی را به عکاسخانه مبارکه اختصاص داده و گاهی که از کارها فراغت حاصل میفرمودند برای تماشا و ترقی این علم عملاً به آنجا تشریف میبردند^{۲۹}». در سفر اول و دوم ناصرالدین شاه به فرنگستان که به ترتیب در ۱۲۹۰ و ۱۲۹۵ - اتفاق افتاد آقارضا خان عکاس باشی جزو ملتزمین رکاب بود. در اولین مسافرت ناصرالدین شاه بخراسان بسال ۱۲۸۴ - آقارضا عکاس باشی افتخار حضور داشت و در شهر سبزوار هنگام ملاقات شاه با حاج ملاهادی سبزواری «حسب الامر عکسی از جناب حاجی برداشت و چون ایشان تا این وقت عمل عکاسی را ندیده بلکه آنرا مخالف قانون و براهین علمیه حکمای سلف میدانستند نهایت متعجب شدند^{۳۰}». مؤلف سفرنامه خراسان پیرامون این امر چنین میگوید: «آقارضای عکاس باشی که حسب الامر به انداختن عکس جناب حاج ملاهادی مأمور بود انجام خدمت مرجوعه را نموده به حضور مشرف شده شیشه عکس جناب معزی الیه را که بسیار ممتاز برداشته بود از نظر انور مبارک گذرانیده مورد تحسین و مرحمت شد و به خاک پای همایون معروض داشت که چون جناب حاجی تاکنون اسباب و آلات این فن را ندیده و انعکاس و انطباع هیکل اشیاء را در صفحه خارج مشاهده ننموده بودند از ملاحظه آن کمال تحیر را پیدا کرده متفکر شدند و چون بر حقیقت آن فی الجمله بصیر گشتند آنرا در استدلال علوم مناظر و مرایا اسبابی نیکو شمردند^{۳۱}».

اقبال السلطنه مدتی هم رئیس توپخانه و وزیر قورخانه بود و پسری داشت بنام رحیم از محصلین دوره اول دارالفنون، که قبل از اتمام تحصیلات چهره در نقاب خاک کشید^{۳۲}. میرزا علی نقی حکیم الممالک برادر کوچک اقبال السلطنه^{۳۳} نیز دارای پسری بود بهمین نام که بعد راجع به او گفتگو خواهیم کرد. از ابنیه خیریه اقبال السلطنه

مدرسه‌ای بود که درگذر سرچنبک حوالی منزل خود واقع در محله عودلاجان بنا نموده و آن را برای سکونت ایتم فقیر اختصاص داده بود^{۳۴}. اقبال السلطنه در ۱۳۰۷ هـ. ق درباغ آجودانیه شمیران که از مستحذات خود او بود به مرض سخته درگذشت محمدحسن اعتمادالسلطنه ضمن اظهار تأسف از فوت رضاخان اقبال السلطنه میگوید: «از اوایل دولت ناصرالدین شاه هردو غلام بچه و باهم آشنا بودیم اما دنیا به او خیلی مساعدت کرد خودش هم بسیار عاقل و قابل بود و دارای مناصب و شئونات شد البته يك كروهم مال دارد^{۳۵}».

یکی از رسوم دوره ناصری این بود که وزرا و رجال و بزرگان کشور با تقدیم مبلغ بالنسبه هنگفتی بنام «پیشکشی» و «دم‌جا» فرزندان‌شان را هنگامی که به سن رشد و تمیز میرسیدند به سمت غلام بچه و یا پیش خدمت درخلوت شاه به خدمت بگمارند. این غلام بچه‌ها وظایف خود را مطابق تشریفات معمول انجام میدادند در صورت استعداد و لیاقت رفته رفته مناصب و مشاغل بالاتری را احراز می نمودند، البته انجام این امر هم برای همه کس میسر و مقدور نبود و اکابر و اعیان وقت واسطه ها برمی انگيختند تا فرزندان‌شان به کسب چنین افتخاری نایل شوند.

حاج مهدی قلی خان چند روز بعد از دریافت حکم پیش خدمتی خود و برادرش محمد قلی خان که در رمضان ۱۳۱۱ به امضای امین خلوت (یعنی مرحوم غلام حسین خان صاحب اختیار برادر کهر میرزا محمدخان اقبال الدوله) صادر گردیده می نویسد: «روزی صحبت از بیلاق تابستان بود اعلیحضرت (یعنی ناصرالدین شاه) به من فرمودند دره یونس را دیده‌ای؟ عرض کردم از کوه آن طرف تر زرفته‌ام. فرمودند امسال همراه مایا ماخودمان آن جا را معرفی میکنیم. اشخاص تقدیمی‌ها می دادند که اجازه سفر به آنها داده شود قوام السلطنه پانصد پنج هزاری تقدیم کرده بود جز در طبه چادر ندیدمش نهایت لطف بود که به من فرمایش رفت^{۳۶}».

ضمن شرحی که اعتمادالسلطنه راجع به فوت رضاخان اقبال السلطنه نوشته و در بالا نقل گردیده است ملاحظه میشود که خود او هم در اوایل خدمت، افتخار غلام بچگی داشته است. باوجود این در تلفیق و ترکیب عبارات مربوط به دونفر از غلام بچه‌های کاشانی که بتوصیه میرزا محمدخان اقبال الدوله بدربار راه یافته اند حيله‌ای بکار برده است که چگونگی امر بر خوانندگان مشتبه شود^{۳۷}. فاضل دانشمند آقای

دکتر باستانی پاریزی طی سلسله مقالات ممتع و خواندنی و بسیار شیرین «جزرومد سیاست و اقتصاد در امپراطوری صفویه» به استناد شرح مزبور ناصرالدین شاه را متهم به غلام‌بارگی کرده‌اند (مجله یغما سال بیستم صفحه ۳۵۲ شماره ۷) در صورتی که میرزا علی‌خان امین‌الدوله که از اغلب اعمال ناصرالدین شاه انتقاد کرده است میگوید: «به غلام‌بارگی هرگز رغبت نکرده و بی‌نهایت این فعل شنیع را مذموم میداشت^{۳۸}». روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه از لحاظ روشن شدن حوادث تاریخی دوره ناصری از کتب بسیار مفید و سودمند می‌باشد ولی اظهارات او راجع به رجال معاصر چون مبتنی بر اغراض خصوصی است غیر قابل اعتماد و استناد به گفته‌های وی دور از صواب خواهد بود. او به همه رجال دوره ناصری از صدر تا ذیل ناجوانمردانه نسبت‌های ناروا داده و دست رد به سینه احدی نکشیده و تعجب این است که اگر بندرت از کسی مختصر تمجید و توصیفی هم کرده است در موارد دیگر گفته‌های سابق خود را تکذیب و از همان شخص به لحن زننده‌ای مذمت می‌نماید وی کلیه رجال دوره ناصری را به حق یا ناحق و بلااستثناء دزد و خائن و بدعمل و بد سابقه جلوه می‌دهد و حتی برادرزاده‌های خود را که از عمله‌خلوت بوده‌اند «لوس و نر و پرتوقع و بدذات و حقه‌باز» معرفی می‌کند، بی‌جهت نیست که مخبرالسلطنه هدایت می‌گوید: «اعتمادالسلطنه مردی بد زبان و کج‌بین است و دهانش به‌خیر نمی‌گردد^{۳۹}».

بدوست علی‌خان معیرالممالک راجع به اقبال‌الدوله چنین می‌نویسد: «میرزا محمدخان اقبال‌الدوله ابتدا در زمره پیش‌خدمتهای مخصوص ناصرالدین شاه بود و بر اثر حسن خدمت و بروز لیاقت ریاست تفنگ‌داران شاهی به وی ارزانی گشت در سفر دوم ناصرالدین شاه به اروپا جزو ملتزمین رکاب بود و پس از بازگشت از فرنگستان وزیر خالصه شد و سال‌ها بدین سمت برقرار بود. اقبال‌الدوله مردی بود ادیب و بذله‌گو و غزل را نیکو میسرود و در زمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه یعنی در دوران زمامداری میرزا علی‌اصغرخان اتابیک و پس از عزل او و روی کار آمدن امین‌الدوله و بعد از برکنار شدن او و بازگشتن اتابیک از قم همچنان به سمت وزیر خالصه برقرار بود. علت دوام او آنکه مردی عاقل و صاحب نفوذ و باسیاست بود... و صدراعظم‌ها و وزراء در موارد باریک با او مشورت میکردند و رأیش را حجت می‌شمردند.»

میر الممالک از صاحب اختیار هم به نیکی سخن میگوید و او را مردی خوش نیت و بی آزار و دست و دل باز معرفی میکند نظر به دلایل بالا مطالبی که اعتماد السلطنه راجع به اقبال الدوله نوشته و ترهات و باطلیل او در خصوص مرحوم غلامحسین خان صاحب اختیار به ضرس قاطع عاری از حقیقت و حاکی از خبث طینت اوست. باغ اختیاریه، بقراری که معمرین قوم دیده و یا شنیده اند، در زمان حیات صاحب اختیار نه فقط ملاذ و ملجاء ینوایان و ارباب احتیاج بود بلکه رجال استخواندار قدیمی هم هروقت که از گردش دور زمانه و ناملایمات روزگار خسته و دل تنگ می شدند به اختیاریه پناه می بردند و در اثر حسن محاورت و پذیرائی های گرم میزبان کریم النفس که دستگاهی شاهانه و پیوسته اوقات سفره ای گسترده داشت زنگ غم از آئینه خاطر می زدودند. مستوفی الممالک اغلب اوقات چندین شبانه روز متوالی و ذر او اخر عمر تمام فصل تابستان را در اختیاریه بسر میبرد و با صاحب اختیار محشور بود. بقراری که در بالا تذکر داده شد میرزا علی نقی عضو هیئت سفارت فوق العاده ای بود که روز دوشنبه یازدهم ذی قعدة به ریاست فرخ خان امین الملك غفاری (بعدها امین الدوله) از طهران عازم اروپا شد. اعضای هیئت تا روز جمعه بعد برای تهیه و تدارك مقدمات مسافرت در قریه کن توقف نمودند. حسین بن عبدالله سراجی نویسنده مخزن الوقایع (سفرنامه فرخ خان امین الدوله) میگوید:

«مقرب الخاقان آقا اسمعیل پیش خدمت خاصه سلام از حضور مبارک همایون به احوال پرسى جناب ایلچی کبیر به کن آمد»^{۴۰} میرزا علی نقی ظاهراً نسبت به سایر اعضای هیئت از قبیل میرزا زمان خان، ملکم خان، نریمان خان، میرزا رضا غفاری و میرزا حسن گرانمایه ارشدیت داشته است (برای اطلاع از احوالات این اشخاص رجوع کنید به صفحه ۴۲۹ مخزن الوقایع زیرا مؤلف مخزن الوقایع شرح ملاقات فرخ خان غفاری و همراهان او را با سلطان عثمانی چنین توصیف میکند: «وهمین که از پلکانها بالا رفته از اطاق وارد رواق شدیم که اعلیحضرت سلطان عظیم الشان عبدالمجید خان خداوندگار دوم پادشاه اسلام پناه و ستون متین دین مبین مجرد و تنها چون سرو آزاده صحن رواق را مزین فرموده منتظر ورود سفارت است. همه سفارت تعظیم نموده پیشتر رفته صف کشیده ایستادیم. جناب امین الملك قدری پیشتر رفته دوسه قدم فاصله در حضور مبارک ایستاد در

طرف راست جناب عالیجاه سعید بیک مترجم و در پهلوی او جناب فواد پاشا وزیر دول خارجه و در طرف چپ عالیجاه حاج میرزا احمد خان (یعنی مصلحت گزار و باصطلاح امروزکاردار دولت شاهنشاهی) و پهلوی او عالیجاه میرزا علی تقی نامه مبارک همایون را در دست گرفته ایستادند و صاحب منصبان نیز باندک فاصله خودداری نمودند.

میرزا علی تقی پس از ورود به پاریس خدمت دولت را موقتاً ترك کرد و به ادامه تحصیلات پزشکی پرداخت و پنجسال بعد یعنی سال ۱۲۷۸ ه. ق از پاریس به طهران مراجعت نمود^{۴۱}.

درسفر اول ناصرالدین شاه به خراسان که بتاريخ يك شنبه ۱۵ ذی حجه ۱۲۸۳ اتفاق افتاد میرزا علی تقی به نیابت از طرف پدرش حاج آقا اسمعیل که بواسطه کھولت سن و ضعف مزاج از تحمل رنج سفر معذور بود همراه شاه به مشهد مقدس مشرف شد و ضمناً نگارش سفرنامه خراسان نیز بعهده او محول گردید. صاحب ترجمه در این خصوص چنین مینویسد: «این ذره بی مقدار و خانه زاد دولت گردون مدار علی تقی بن اسمعیل که از تفضلات الهی و از عنایات حضرت شاهنشاهی در خاک پای فلک فرسای همایون بسمت پیش خدمت و طبابت حضور سرافراز و مفتخر است و همه اوقات را لیلانهاراً و حضراً از سعادت زیارت آستان مهر نشان دور نیست شکرانه این موهبت عظمی را لازم دید که روزنامه سفر مبارک اثر را بطور مختصر بنگارد. پس آرزوی خود را بعرض عاکفان حضور معدلت دستور رسانیده و اجازه اجرای آن را درخواست نمود. این مطلب مقبول طبع مبارک همایونی آمده مقرر شد که در ثبت این روزنامه تنها به بیان احوال ذات خجسته صفات همایون و وقایع حادثه اکتفا نکند بلکه حتی الامکان مختصری نیز از تعلیمات جغرافیائی یعنی حالت راه و هیئت اراضی و جبال و انهار و بلادی که مسیر موکب فیروزی کوکب اند بطور اختصار اطلاعی بدهد و این کتاب را برحسب امر علیه روزنامه حکیم الحکما نام نهد^{۴۲}. و چون حاج آقا اسمعیل پیش خدمت باشی سلام، پدر این بنده درگاه شاهنشاهی در این سفر به جهت ضعف مزاج از التزام رکاب همایونی محروم بود برحسب نیابت، این غلام قلیان مرصع به پیشگاه تخت اعلا بگذاشت و سلام انعقاد یافت»^{۴۳}.

میرزا علی نقی در ۲۸ ذی حجه ۱۲۸۳ در پاوه از دهستانهای خوار به حکیم الممالک ملقب گردید. خود او در ذیل وقایع روز بیست و هشتم چنین مینویسد: «ذات والاصفات همایونی اندکی راحت فرموده و این بنده به خواندن کتاب و عرض واحوال سلاطین هندوستان و حکما و ادبای آن سامان مشغول بود. چون از خواب برخاستند و مزاج مبارک همایون را اعتدال یافتند بصرافت طبع منیر مبارک بر آن شدند که موهبتی خاص در حق این ذره بی مقدار و چاکر دربارگیتی مدار فرمایند همت ملوکانه مقتضی اعطای لقب حکیم الممالک شد و این خانه زاد سرافتخار به افلاک سوده و در شکر مراحم خسروانه عاجز ماند.»^{۴۴}

مؤلف مرآت البلدان میگوید: «میرزا علی نقی حکیم الممالک ولد حاج آقا اسمعیل پیش خدمت باشی سلام از متعلمین اول مدرسه است. بعد از چند سال تحصیل علم طب در مدرسه دارالفنون، در سفارت کبرای مرحوم فرخ خان امین الدوله بسمت نیابت دوم مأمور پاریس گردید. بعد از ورود به پاریس کارهای رسمی خود را کنار گذاشته به تحصیل علم طب پرداخت. بعد از هفت سال اقامت در آن مملکت و دادن امتحانهای متعدد و گرفتن تصدیق از جمیع اطبای فرانسه که دکتر و دانشمند در علم طب است به ایران مراجعت کرده به نیابت مرحوم والد خود سالها برقرار بود و از اطبای خاصه همایونی محسوب میشد. کتاب سفرنامه خراسان از تألیفات اوست در جزو وزرای دارالشوری مناسک و بعد از فوت مرحوم حاج آقا اسمعیل به پیش خدمت باشی گری سلام مفتخر و دارای شئونات و امتیاز مخصوص است»^{۴۵}.

نویسنده مرآت البلدان یعنی محمد حسن خان اعتماد السلطنه که در روزنامه خاطرات خود به دفعات عدیده آنهم به لحن زننده ای از حکیم الممالک مذمت و بدگویی کرده است در یک مورد دیگر راجع به او چنین مینویسد: «میرزا علی نقی حکیم الممالک از مفاخر ایران است و مآثر دوران، سالها در دیار غربت پافشرده ورنجها در تحصیل فنون اروپا برده و علم طب و لغت فرانسه و بعضی از شعب فلسفه متعالیه و حکمت متوسطه را کامل ساخته است. امروز علماً و عملاً و تجربیاً در مرتبه کبرای دکترهای اروپا محسوب میگردد و نیز از کمالات و فضایل ایرانی در شعر ثانی خاقانی شیروانی است»^{۴۶}.

حکیم الممالک مورد عنایت مخصوص ناصرالدین شاه بود و اشعاریکه شاه بطور فکاهی در وصف او به رشته نظم کشیده مؤید این مدعاست. صاحب ترجمه در ذیل وقایع پنجم شهر ربیع الاول ۱۲۸۴ مینویسد: «میرزا علی تقی منشی حضور (بعدها امین الدوله) مختصر روزنامه اردوی کیوان شکوه را که بدو حرکت موکب منصور همایون در دارالطباعه اردو چاپ میشد متضمن ورود ارض اقدس و بعضی وقایع و اتفاقات بعرض حضور مبارک رسانده مقبول خاطر مبارک همایونی گشت. بدین تقریب در حضرت خسروانی سخن از نظم و نثر بمیان آمد طبع منیر مبارک ملوکانه که محیط هر علم و دارای هر گونه کمال است بدان مایل گشت که این ذره بی مقدار و غلام جان نثار را مخاطب بفرمایشات علیه فرموده مقرر داشتند، حکیم، مدتهاست هیچ شعر نگفته ایم و جز صحبت رسمی نداشته ایم. هم اکنون خاطر مبارک ما مایل است که با لبداهه قطعه ای در حق تو انشاد فرمائیم و بدون تأمل و تخیل این چند شعر را با لبداهه فرمایش فرموده و بدان تفریح نمودند...

ای حکیم الممالک سلطان	که به شاگردیت سزد لقمان
ای فلاطون تراکمینه غلام	ای ارسطو بنزد تو نادان
لبک او صاف حکمت را من	نکنم برجهانیان پنهان
نسخه ات را چومی برند بروم	زیره گوئی برند در کرمان
گربگیری تو نبض بیماری	روز محشر بگیرد دت دامان
گر معالج شوی به مسکینی	ندهی فرق گوش از دندان
زعفران گردهی به گریه شود	آنکه بودی به صبح و شب خندان
خواهی ارداروئی نمائی سحق	جای هاون بیاوری سندان
اثر ملح خواهی از شکر	خشکی معده جوئی از ریحان
صاحب ثقل گر بود بخدی	میکنی شاف بر بنی همدان
هردوائی که میدهی به مریض	واجب است استخاره قرآن
چون به عجز آئی از علاج کسی	مدد و بخت جوئی از شیطان
گر شفا یافت از تو بیماری	داد عمر دوباره اش یزدان
گرتوباشی طبیب یک دوسه سال	کس نماند به خطه ایران
این چنین بوالعجب فلاطون را	شاید ارشه نواز د از احسان

حاج آقا اسمعیل تا اواخر ۱۲۸۴ که ناصرالدین شاه از خراسان به طهران مراجعت نمود در قید حیات بود و اسم او در ردیف مستقبلین دیده میشود. نویسنده سفرنامه خراسان میگوید: «شاه از دروازه دولت مستقیم به ارک رفت و در تالار تخت مرمر به سلام نشست و حاج آقا اسمعیل قلیان سلام را به حضور برد^{۴۷}. از این تاریخ به بعد دیگر در کتب دوره ناصری سخنی از حاج آقا اسمعیل به میان نمیآید و معلوم میشود که وی در فاصله کوتاهی بعد از ورود شاه به تهران بدرود زندگی گفته است.

حکیم الممالک در ۱۳۸۶ که ناصرالدین شاه به گیلان رفت ملتزم رکاب بود و در ۱۲۸۸ بسمت ناظم دفترخانه منصوب و مأمور گذراندن محاسبات کل و معاملات دیوانی گردید^{۴۸} و چندی بعد انجام این وظایف به آقای آشتیانی ملقب به امین حضور محول شد^{۴۹}. در ۱۲۹۲ به ریاست خیام خانه نظام (روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۱۴) در ۱۲۹۳ بسمت والی بروجرد منصوب گردید (منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۴۰) و به اعتبار همین مأموریت بود که از آن تاریخ ببعد او را والی خطاب میکردند. حکیم الممالک تا ۱۲۹۵ که بروجرد ضمیمه اصفهان و حکمرانی آنجا به سایر مشاغل مسعود میرزا ظل السلطان افزوده شد در این سمت باقی بود. (مرآت البلدان جلد سوم صفحه ۲۲۷) در ۱۲۹۶ حاکم عراق شد و به دریافت یک قطعه نشان و یک رشته حمایل سرتیپی از درجه اول سرافراز گردید. (منتظم ناصری جلد سوم صفحات ۳۵۴ و ۳۵۶) و این مأموریت تا سال بعد که عراق هم در قلمرو حکومت های ظل السلطان قرار گرفت بطول انجامید (همان کتاب صفحه ۳۶۳) در ۱۲۹۸ به ریاست اداره کل معادن منصوب گردید (ایضاً صفحه ۳۶۹) و در اواخر همان سال از این سمت برکنار و ریاست اداره نامبرده مجدداً به علی قلی خان مخبر الدوله وزیر علوم واگذار شد (روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۱۰۸ و المآثر والاثار صفحه ۲۰) در اواخر رمضان ۱۲۹۸ حکیم الممالک و چند تن دیگر از درباریان بکلی از خدمات دولتی برکنار ولی یکی دوهفته بعد مورد عفو واقع شدند. (روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه صفحات ۱۱۴ و ۱۲۱ و وی سال بعد «به خدمت وساطت ابلاغ احکام همایونی به دیوانخانه عدلیه عظمی و مراقبت در ختم اعمال دیوانخانه مبارکه مأمور شد». (منتظم ناصری جلد سوم

صفحه ۳۷۷).

حکیم الممالک مثل نویسنده روسیاه این سطور ظاهراً اهل بعضی فعل و انفعالات نبوده مضافاً اینکه علم معاش نداشته و همیشه مدیون و به اصطلاح آن دوره مبلغی «باقی کار» بوده است. اعتمادالسلطنه در کتاب خلسه او را باین شرح معرفی میکند: «میرزا علی نقی حکیم الممالک پسر حاج اسمعیل مردی است طیب و امینی حبیب، رفیقی شفیق و مهربان و نزدیک بدل و خوش زبان. چنانکه در تملق و مداهنه مشهور است و اسمش در طومار خوش گویان مذکور برای خدمتگذاری هرکسی از اعلی تا ادنی و برای هر خدمت از علیاً تا سفلی حاضر است. از جارو کشی تا رتبه امارت و مقام صدارت هر چه باو رجوع شود حرفی ندارد و از آن کار به وجهی میگذارد. دشمن ترین مردم به شخص وی خود اوست، چه از بی مبالائی کارش بقدری تودرتو است که با مواجب گزاف و دخل کلی هرگز نشده که چیزی داشته باشد در تحصیل نقود در هر راه می دود و هرکاری میکند باوجود این اغلب گرسنه و پریشان است و احتیاج او را به انجام کارهای ناشایسته و امیدارد. از بیچارگی برخلاف آداب و رسوم انسانیت راه می رود و هر بیوه زن متمولی را برای خوردن مال خواستگار است و هر یتیم و بیمار با مکتبی را پدر و پرستار.» (عصر بی خبری صفحه ۱۸۶) همین نویسنده در روزنامه خاطرات خود در ذیل وقایع روز یکشنبه بیستم شوال ۱۳۰۲ میگوید: «امین حضور در خدمت شاه شکایت میکرد که حکیم الممالک حساب بروجرد را نداده است و هفت هزار تومان باقی دارد» شاه درغیاب حکیم تغیر زیاد فرمودند. در این بین حکیم رسید و امین حضور تجدید مطلب کرد. حکیم روبه امین حضور نمود و گفت تورا به ارواح پدرت، به جوانی پسرت، دست از من بکش. امین حضور به شاه عرض کرد آدمی باین جسارت نمیشود. تکلیف من جز این که عرض کنم چیست و بعد تعظیم کرد و بیرون رفت، مجدداً شاه هردو را احضار کردند. حکیم الممالک به شاه عرض کرد این روزها چون شما بمن التفات میفرمائید امین حضور پایی من است. امین حضور گفت مرد که چهل هزار تومان از عراق مال دیوان را خوردی و تخفیف گرفتی. هفت هزار تومان از بروجرد تخفیف گرفتی باز هفت هزار تومان دیگر به دیوان مقروضی. باز رو داری حرف میزنی، شاه که کار را سخت دیدند مجلس را

بهم زدند.» (روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۴۲۵).

ظاهراً در همین ایام است که حکیم‌الممالک اضطراراً حکیمیه را که از مستحادثات خود او بود به میرزا زین‌العابدین امام جمعه میفروشد تا مطالبات دولت را بپردازد (المآثر والاثرار صفحه ۸۷) و چندی بعد عریضه‌ای بشاه تقدیم و تقاضای مرخصی کربلا مینماید و شاه ضمن ابراز تفقد و دلجوئی و وعده انعام قول میدهد که گذران او را منظم خواهم کرد. (روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۴۹۸).

حکیم‌الممالک در ۱۳۰۶ حاکم گلپایگان و خوانسار شد. (روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۷۱۴ و سفرنامه ناصرالدین شاه به فرنگستان ذیل وقایع روز سه‌شنبه ۱۵ شعبان ۱۳۰۶) گلپایگان و خوانسار بسال ۱۳۰۹ ضمیمه اصفهان و حوزه حکومت ظل‌السلطان شد و حکیم‌الممالک مجدداً به حکمرانی عراق منصوب گردید. (منتخب‌التواریخ صفحه ۴۳۷ و خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۸۹۵) در اوایل همین سال بیماری وبا بروز کرد و ناصرالدین شاه به اتفاق جمعی از رجال و درباریان تهران را به قصد فراهان ترک نمود. دکتر فوریه فرانسوی مینویسد: قم را پشت‌سرنهاده‌یم و «بعد از آنکه از قلعه چم که در طرف دست چپ ما قرار داشت گذشتیم کنار قم رود رسیدیم... در میان راه حاکمی سوار بر اسب با یک عده سوار مجلل رسید. چون نزدیک آمد قیافه خوش نمای حکیم‌الممالک را شناختیم. از این حسن تصادف و از این که یکی از همکاران با محبت و دوست داشتنی خود را در این جا یافته‌ام کمال مسرت بمن دست داد.»

«حکیم‌الممالک هم در همان ایامی که یحیی‌خان (یحیی‌خان پسر میرزا نبی‌خان قزوینی و برادر حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار (مشیرالدوله) که اول معتمد‌الملک لقب داشت و پس از فوت برادرش به مشیرالدوله ملقب گردید.) در فرانسه تحصیل میکرد در آنجا به تکمیل معلومات مشغول بوده و هر دو آنها زبان فرانسه را در کمال خوبی یاد گرفته و از منبع مهر و محبت و مناعت و از خودگذشتگی مخصوص فرانسه بهره‌ای وافی برده‌اند. حکیم‌الممالک بعد از بیرون آمدن از مدرسه متوسطه بکار تحصیل طب پرداخته و طبیب بیرون آمده است ولی این هنر چندان به سعادت و اقبال او کمک نکرده چه اگر شاه غیر از طبابت شغل دیگری به او در

دربار یا در ولایات رجوع نکرده بود گذران زندگانی او دچار اختلال میشد. با این حال بازهم همه وقت کار او از این بابت خوب نبوده. حکیم‌الممالک حالا حاکم ولایتی بود که ما باید از آن بگذریم و آمدن او به استقبال شاه از همین بابت است.»

«ظل‌السلطان که باین‌جا وارد شد چهار رأس اسب اصیل و مقداری فرش و پارچه سنگین قیمت و بعضی نفایس دیگر تقدیم پیشگاه پدر خود کرد بعلاوه چند کیسه اشرفی... حکیم‌الممالک که اگر روزگاری چیزی به چنگ او بیفتد از راهی غیر از راههای معمول به ظل‌السلطان است فقط يك تخته قالی سلطان‌آبادی به شاه پیشکش کرد ولی همین يك تخته قالی هم باندازه‌ای بزرگ بود که آن را به پشت يك شتر بارکردند و از جهت بافت نیز خالی از اهمیت نبود زیرا که نقش آن از سادگی صنعت قالی در زمانی که آن را بافته بودند حکایت میکرد.» (سه‌سال در دربار ایران بقلم دکتر فوریه ترجمه استاد فقید عباس اقبال آشتیانی صفحات ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۴).

حکیم‌الممالک در این مأموریت به تعمیر و مرمت ابنیه دولتی پرداخت و اقدامات او در این زمینه به اندازه‌ای مورد توجه قرار گرفت که حتی اعتمادالسلطنه هم که با او میانه خوبی نداشت در این مورد چنین نوشته است: «بندگان همایون در ارك سلطان‌آباد که از بناهای یوسف خان سپهدار است و در زمان فتحعلیشاه ساخته شده منزل دارند. بناهای خوبی است حکیم‌الممالک هم تعمیر خوبی کرده است.» (روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۹۳۴).

بقراریکه در بالا تذکر داده شد حکیم‌الممالک بسال ۱۲۸۸ ناظم دفتر استیفا بود و از همان تاریخ برای مطالبه بقایای مالیاتی با ظل‌السلطان سروکار پیدا کرد. (روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۴) اصرار و پافشاری او نسبت به وصول مال دولت به ظل‌السلطان که فرزند ارشد شاه بود گران می‌آید و منتهم فرصت میشود که در موقع مقتضی از وی که گناهی جز حسن انجام وظیفه نداشت انتقام بگیرد. عریضه‌ای که حکیم‌الممالک به شاه نوشته حاکی از این است که ظل‌السلطان در ضمن نقل و انتقال حوزه حکمرانی حکیم‌الممالک به قلمرو فرمانروائی اصفهان یا از پرداخت مطالبات ابوابجمعی سابق او خودداری و یا احیاناً نسبت بوصول و

ایصال آن مشکلاتی ایجاد مینموده است. اینک متن عریضه حکیم المسالك به ناصرالدین شاه :

«خداوند جان ناقابل خانه‌زاد را تصدق خاك پای اقدس همایونت بنماید.

اقل و احقر خانه‌زادان علی‌تقی

به جلال قدر خدای تعالی بدرجه‌ای شاکر مرحمت‌های شاهنشاهانه هستم و به اندازه‌ای دعاگو که میتوانم ادعا کنم در عالم دعاگوئی و شکرگذاری اول دعاگوی قبله عالم هستم و میدانم مسلماً هرکس شاکر تفضلات شاهنشاه با این رأفت و رحم نباشد حرام‌زاده است. عرض این عریضه و تمسك به قبله عالم اضطراری است و برای این است که هرروز به خاك پای مبارك جسارت ننمایم. به عظمت و جلال قدر خدا امروز از خانه‌زاد مستأصل‌تر و وپریشان‌تر و بیچاره‌تر و عاجزتر در خانه نیست. عزت و آبرو و شأن همه تمام شد. چهار سال است یکساعت آرام نبوده‌ام و بازهم آسوده نیستم. مطالبات دیوانی هنوز تمام نشده مطالبات مردم که بی‌اندازه است با دویست نفر عیال به نمك قبله عالم روحنا فداه به نان شب محتاج هستم. بی‌پرده عرض کنم سه طفل را که تفضلاً به غلام بچگی سرفراز فرمودند. نتوانستم لباس تهیه کرده به حضور بیاورم.»

میدانم — قربان خاك پایت شوم — همه این بلاها بواسطه نادانی و نفهمی و غرور خودم وارد شده و دخلی باحدی ندارد. هرچه کردم خودم کردم و تمام شدم. حالا اینطور شد والله بالله تالله از جان سیر شدم و به غیر از فضل خدا وجود و کرم عام سایه خدا محال است به هیچ چیز اصلاح حال خانه‌زاد بشود. در این بیچارگی و بی‌مصرفی از خاکپای و فلك فرسای شاهنشاهانه از دو استدعا یکی را استدعای قبول دارم. شاهنشاه روحنا فداه به خدا و اولیای خدا و بجان سه فرزند بزرگ که هیچ پادشاهی نداشته قسم میدهم بی‌ملاحظه یکی از دو استدعا را به اجابت مقرون فرمائید. استدعای اول محض خدا، محض خدمات پدرم، محض تفضل حرف این خانه‌زادی که آنقدر نادان و احمق و بی‌مصرف است و آنقدر آلودگی دارد که حواس و هوش هیچ خدمتی برای او نمانده، میل دارید محضاً تفضلاً ترحماً حفظ بفرمائید و رضای خاطر مبارك در آن است باقی عمر را در رکاب مبارك جان‌نثار باشد و مثل سگ سرفراز آستان مولای خود بر ندارد و میان این

مردم باشد و اسمی که از تصدق خاکپای مبارك در روی زمین پیدا کرده از میان نرود و بیش از این مفتضح نشود شاید يك وقتی به کار خدمت شاهنشاه بیاید.»

«حضرت اسعد والا ظل السلطان که باطناً و ظاهراً بیش از همه کس رضای خاطر مبارك را می جویند جداً و مخصوصاً از جوانمردی و فتوت و بزرگی و شاه پرستی ایشان میخواهند واسطه و حامی و حافظ و ملجأ خانه زاد بشوند و این خانه زاد مرده بی مصرف تمام شده را برای خدمت و دعاگوئی شاهنشاه زنده فرمائید و نام نیکی اضافه نکنمایم ها بفرمائید. احیای این غلام بی مقدار جز بتوسط و مرحمت حضرت والا بتوسط احدی نمیتواند شد. پیش قبله عالم باید توسط کرد خودشان توسط فرمایند. توسط باید کرد باید خودشان بفرمایند تخفیف باید گفت خودشان بگیرند. ملك باید ضبط کرد خودشان ضبط فرمایند. نان باید داد خودشان بدهند و از شاهنشاه بخواهند.»

والله الملك المدرك خانه زاد بدرجهای گرفتار و مقهور نیست که بوصف بیاید و کاری بتواند بنماید آرزو دارم در خانه زادی قبله عالم، احیا کرده حضرت ظل السلطان روحی فداه باشم. انشاء الله همین قسم که پنج شش سال قبل در خالك پای مبارك به دولت خواهی و خدمتگذاری و بستگی و دعاگوئی حضرت ظل السلطان معروف بودم باز به همان صفت معروف باشم.»

«شق ثانی است که خدای نخواستہ بدبختی به اعلی درجه رسیده باشد و شاهنشاه روحنا فداه بخواهند از خانه زادی که سی و پنج سال است تربیت شده و جانها کنده صرف نظر فرمایند در این صورت هم باز تفضل و ترحم فرمایند امر ملوکانه شرف صدور یابد اگر خانه زاد چیزی دارد هرچه هست منقول و غیر منقول مثل اموال يك مرده از اسباب نوکری و همه چیز، دیوانیان و سایر طلبکاران غرماً بنمایند و خانه زاد را دستخط آزادی بدهند و حکمی محکم که کسی منصرف نشود و به تهران در گوشه ای نشسته دعاگوی وجود مبارك باشد صبح تا شام چهار نفر مریض به بیند يك قران بدهد شاهی از تصدق خاکپای مبارك بگیرد صرف این عیال صغیر و کبیر کند و دعاگو باشد تا تصدق شود. چهار نفر خانه زاد هستند چشمشان کور میشود در رکاب آقایشان خدمت میکنند نان پیدا می کنند. خانه زاد هم دیگر صبر و طاقت و تحمل تمام شده یکی از این دو مرحمت مبذول نشود

خانه‌زاد یا باید ناچار قصد خود کند یا بطور درویشی فرار نماید و هیچ يك بارحم و رسم بزرگ شاهنشاه ارواحنا فداء مناسبت ندارد. امر امر همایون یا بکشید یا زنده فرمائید الامر الاقدس الاعلی جهان مطاع مطاع مطاع مطاع.»

دستخط ناصرالدین شاه در صدر این عریضه بقرار زیر است:

«ظل السلطان حکیم الممالک نوکر خوب دولت است و عریضی که کرده است صحیح است بشما می‌نویسم که توجه احوال او بشود از هر جهت آسوده باشد.» (اصل این سند فعلا در تملک دولت فاضل آقای دکتر سیف‌الله وحیدنیا مدیر مجله وحید می‌باشد.)

ناگفته نماند که ظل السلطان حیات خود را مدیون حکیم الممالک بود زیرا در ۱۳۰۵ که به طهران احضار و از فرمانروائی هفده ولایت جنوب و مغرب ایران منفصل گردید و فقط اصفهان برای او باقی ماند ذهن ناصرالدین شاه را بقدری نسبت باو مشوب کرده بودند که قصد جان او را داشت و حکیم الممالک مانع شد که شاه قاجار دست بخون پسر بیالاید. میرزا حسن جابری انصاری میگوید: «شاه را چنان متغیر کرده بودند که یک روز که ظل السلطان بدربار حاضر میشود شاه تفنگ می‌کشد که او را هدف گلوله قرار دهد ولی حکیم الممالک والی مانع میشود.» (تاریخ ری و اصفهان صفحه ۳۰۲).

حکیم الممالک اصولا مردی رئوف و مهربان بود و همواره آتش خشم شاه را نسبت به مفضوین فرومی‌نشانید. آقای احمد علی مورخ الدوله سپهر نواده دختری حکیم الممالک تحت عنوان «جدال مدرس با ناصر الممالک» مینویسد: ناصر الممالک با ملاطفت دست روی شانه من نهاده گفت شما مثل فرزند من هستید. اجداد شما با پدران من دوست بودند. پدر مادر شما مرحوم حکیم الممالک در حضور ناصرالدین شاه از من حمایت کرد.» (بیست و یکمین سالنامه روزنامه دنیا صفحه ۲۱۰).

حکیم الممالک چون تحصیل کرده و اروپا دیده بود از بیان حقایق امتناعی نداشت و همیشه اوقات در حضور شاه بالصراحه مکنونات ضمیر خود را آشکار می‌ساخت. مستربنیامین اولین سفیر کشورهای متحده امریکای شمالی در ایران که از ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۵ میلادی بسمت وزیرمختار در دربار ناصرالدین شاه انجام وظیفه

کرده است ضمن معرفی رجال دوره ناصری راجع باو چنین مینویسد: «میگویند يك روز تابستان که شاه در قصر سلطنت آباد درچادر خود با درباریان بطورخود مانی صحبت میکرد ناگهان از آنان پرسید چرا انوشیروان را عادل لقب داده اند؟ از حاضران کسی را یارای جواب دادن نبود و سرانجام بعد از اصرار و ابرام شاه فقط حکیم الممالک به پاسخ گوئی مبادرت و عرض کرد قربان انوشیروان را از آن جهت عادل لقب دادند که عادل بود. شاه گفت پس ناصرالدین شاه عادل نیست؟ باز همه سکوت نمودند و فقط حکیم الممالک با ایما و اشاره مشتهای خود را باز کرد و شانه های خود را بالا انداخت و ابروان خود را به نشانه تحقیر درهم کشید.»

دومین دوره حکمرانی حکیم الممالک در عراق یکسال بیشتر دوام نکرد و در روز ۱۳۱۰ حبیب الله خان ساعدالدوله بحکمرانی عراق منصوب گردید. (منتخب التواریخ صفحه ۱۱۳) وی مدتی باز بیکار ماند تا سال ۱۳۱۲ که ناگزیر در منزل میرزا علی اصغر خان امین السلطان متحض شد. (روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه صفحه ۱۱۳۵) تحصن او چند روزی بیشتر بطول نینجامید که مجدداً مورد تفقد قرار گرفت و پیوسته افتخار منادمت داشت. ناصرالدین شاه صبحگاهان یکی از روزهای پائیز سال ۱۲۶۹ ه.ش مطابق ۱۳۱۲ ق (چهارم نوامبر ۱۸۹۰) شانزده سال پس از گشایش مدرسه دخترانه امریکائیا به معیت عده ای سرزده به مدرسه میروند و یکی از دخترها را پای تخته میخواند تا از او امتحان کند اما دختر از هیبت شاه دستش از نوشتن و زبانش از گفتن باز میماند. شاه گچ را از دختر گرفته این کلمات را روی تخته مینویسد، حکیم الممالک اینجا تشریف آوردند، و بعد در زیر القای لاتین مینویسد حکیم الممالک. (نقل از مقاله استاد فقید عباس اقبال آشتیانی راجع به روابط ایران و امریکا مندرج در شماره نهم مورخ (۱۳۲۸) اطلاعات ماهانه).

حاج محمد علی محلاتی معروف به حاج سیاح میگوید: وارد سلطان آباد شدیم اخوی منزلی معین کرد لکن حکیم الممالک که حکومت عراق با او بود و مردم وی را والی میگفتند به منشی باشی خود امر کرده بود بنده را درخانه علی رضا خان پسر مرحوم میرزا اسحق قائم مقامی منزل دادند و زیاد احترام و مهربانی کردند. جناب حکیم الممالک به نوعی با مردم به مهربانی و خوبی سلوک

کرده بود که مردم تعجب میکردند زیرا حکام را همیشه جز درنده‌ای ندیده بودند. حکیم الممالک مدرسه‌ای برای ایتام و اطفال بی‌کس دایر کرده معاش میداد و تعلیم میشدند. خودش بعیادت مریضان و معالجه ایشان مجاناً می‌پرداخت. (خاطرات حاج سیاح صفحات ۱۹۱ و ۱۹۲).

شرح بالا حاکی از این است که حکیم الممالک در نشرو بسط علوم و معارف جدید و تأسیس مدرسه برای اطفال یتیم و تأمین مخارج آن و معالجه بیماران و تهی‌دستان بین رجال آن دوره پیش قدم بوده و نسبت به میرزا علی‌خان امین‌الدوله و حاج مهدی قلی‌خان مخبر السلطنه و میرزا حسن رشیدی و حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی حق تقدم داشته است.

حکیم الممالک در یکی از نشریه‌های دوره ناصری بنام «روزنامه ملتی» شرحی راجع به اسکی نوشته است (شماره ۱۸ مورخ ۲۳ ذی‌حجه ۱۲۸۴) که تا چندین سال اخیر هم در ایران تازگی داشت و در آن تاریخ مردم این دیار جز معدودی از فرنک رفته‌ها این قبیل مطالب را باور نمی‌کردند و گوینده را به باد استهزا میگرفتند. روزنامه ملتی مینویسد:

«میرزا علی نقی حکیم الممالک تفصیل تازه‌ای بطور حکایت در ادراک بهاء و تأثیرات آن نوشته بود که چون خالی از مزه و فایده نبود در این روزنامه طبع نمود.

«بدانکه طبایع ناس مختلف است و هر یک بوضع و طور و قسمتی مخصوص درک بهاء میکنند. گذشته از طبایع مختلفه به حسب سن و سال و پیری و جوانی و طفولیت درک کیفیت بهاء به اختلاف دست میدهد و هکذا در ملل و طوایف مختلفه نیز بواسطه عادات و رسوم و آب و هوا و غیره در تأثیرات بهاء تغییرات کلیه است چنانکه در ملل مختلفه ابتدای سنه و سال هم به اختلاف است. مثلاً در قانون فرنگستان ابتدای سنه آنها در زمستان است در هنگامی که ارامنه عید خاج شویان می‌گویند. و چندان وقت خوبی نیست زیرا که در آن وقت جز باران و برف و گل و سرمای شدید لذتی محسوب نمیشود.

«کامل‌ترین عیش‌ها در آن وقت لغزیدن در روی یخ است و این عیش و لذت بازی را هر بچه‌ای در ایام طفولیت درک کرده است و خوانندگان این اوراق

البته یاد جوانی کرده خواهند فهمید اما انصافاً فرنگیان این بازیچه را بطور کامل کرده‌اند و اسباب عیش قرار داده‌اند که میتوان یکی از صنایع عمده آنها محسوب کرد. چنانکه کفشی اختراع کرده‌اند که زیرش آهن است و پوشیده، در روی یخ بطوری با آن کفش راه می‌روند که بینندگان آنها را مثل مرغی می‌بینند...»

میرزا علی نقی حکیم‌الممالک خطش خوب انشاء و سبک نگارش او روان و خالی از تکلفات منشیانه بوده است.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه میگوید: «شنیدم امروز شاه به خط حکیم‌الممالک دستخطی به امین‌السلطان مرقوم داشتند و بعد تمجید از خط و ربط حکیم فرمودند.» (خاطرات اعتماد السلطنه صفحه ۵۸۶).

حکیم‌الممالک بسال ۱۲۷۲ که برای تکمیل علم طبابت بفرانسه رفت سالی چهارصد تومان مواجب داشت (مجموعه اسناد فرخ‌خان امین‌الدوله صفحه ۳۳۲) و از همان تاریخ پزشکی حاذق و طبیبی مجرب بود کما اینکه فرخ‌خان امین‌الدوله را در اثنای مأموریت بخوبی معالجه کرد و شرحی که میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوشته مؤید این مدعاست. صدراعظم نوری مینویسد: «از ناخوشی شما اوقاتم تلخ شد قدری متوجه احوال خودتان باشید که پس نیفتید. از عالیجاه میرزا علی-نقی و حذاقت او در معالجه شما بسیار راضی شدم. مراتب مهربانی و محبت مرا به او ابلاغ نمائید.» (مجموعه اسناد فرخ‌خان امین‌الدوله صفحه ۸۴).

حکیم‌الممالک مردی بذله‌گو و شوخ طبع و در عین حال رک و صریح‌اللهجه بوده و حتی گاهی به ناصرالدین شاه گوشه و کنایه می‌زده است میگویند یکی از درباریان ظاهراً به تحریک محمد حسن خان اعتماد السلطنه باو مینویسد:

مرا درد اسهال گردید هالك

علاجم بکن ای حکیم‌الممالک

وی در جواب میگوید:

چنین اقتضا میکند حکمت من

که باید بمیری حکمت بذلك

غلامعلی خان ملیجک (عریزالسلطان بعد و سردار محترم بعدتر) به اندازه‌ای نزد ناصرالدین شاه مقرب و مورد توجه بود که حتی فاطمه خانم انیس‌الدوله سوگلی شاه نیز یارای تعرض به او را نداشت. اما حکیم‌الممالک همین عزیزدردانه شاه را اغلب استهزا و ریشخند میکرد. یکی از روزها که ملیجک به اسب سواری سرگرم

بود و ناصرالدین شاه از قد و قواره و شکل و شمایل این بچه زرد نبوی کیف و لذت میبرد و درباریان متملق برای خوش آمد او در تعریف و تمجید ملیجک به یکدیگر سبقت میگرفتند ناگاه حکیم الممالک از آن میان به طنز و طیت گفت: يك دم روان شوقدت بینم (خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۵۴۹).

ناصرالدین شاه به صید و شکار تعلق خاطر فراوان داشت و يك روز پلنگ بزرگی شکار کرده بود و فوق العاده از این رهگذر بخود می‌بالید. حکیم الممالک میگوید دیشب در عالم رؤیا دیدم که اعلیحضرت در تالاری مزین و عالی جلوس کرده‌اید و ریش بلندی دارید. شاه می‌پرسد بعد چه شد؟ وی در جواب اظهار میکند میخواستید چه بشود؟ از خواب بیدار شدم سپس از تسلط شاه در تیراندازی شرحی بیان میکند و میگوید من سیصد خانه سراغ دارم که پس از شکار پلنگ اسفند دود کرده‌اند تا چشم زخمی به اعلیحضرت وارد نیاید (خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۳۷۷).

حکیم الممالک در سفر اول و دوم ناصرالدین شاه به فرنگستان که به ترتیب در ۱۲۹۰ و ۱۲۹۵ اتفاق افتاد از ملتزمین رکاب بود. در سفر اول چند روز قبل از حرکت شاه از تهران به او مأموریت داده شد روانه گیلان شود و از پرنس منچیکف و همراهان او که از طرف تزار به عنوان مهماندار به انزلی می‌آمدند پذیرائی نماید. (سفرنامه ناصرالدین شاه چاپ اصفهان صفحات ۹ و ۱۰ و مرآت البلدان جلد سوم صفحه ۱۷۲). میرزا رحیم پسر حکیم الممالک در همین سفر برای تکمیل تحصیلات خود در لندن توقف کرد ناصرالدین شاه در سفر دوم خود به اروپا میرزا رحیم را دید و راجع به او چنین نوشته است: «روز و شنبه هشتم جمادی الثانی ۱۲۹۵ وارد گارپاریس شدیم. آمدیم پائین نظر آقا (بعدها یمین السلطنه) وزیر مختار پاریس و نریمان خان (بعدها قوام السلطنه) و میرزا جواد خان سرتیپ (بعدها سعدالدوله) که اسباب اکسپوزیسیون آورده است و میرزا رحیم پسر حکیم الممالک که سفر سابق با ما آمده بود والی حال در لندن مشغول تحصیل زبان انگلیسی بوده و زبان را خوب آموخته است همه در کار حاضر بودند.» میرزا رحیم در همین اوقات یعنی بعد از پنجسال تحصیل در لندن به ایران مراجعت میکند و برای او سالی چهارصد تومان مواجب معین میشود.

میرزا رحیم «تاریخ ایران و سلطنت قاجاریه» تألیف مارخام نایب وزارت امور خارجه انگلیس رابه دستور ناصرالدین شاه به فارسی ترجمه کرده است. (از این ترجمه يك نسخه خطی به شماره رف ۲۰۲ در کتابخانه ملی و يك نسخه به شماره ۳۲۷ ج در کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه طهران موجود است.) اعتمادالسلطنه میگوید: «عصر به جهت کتاب تاریخ انگلیس که راجع به تاریخ قاجار است خانه میرزا رحیم پسر حکیم الممالک رفتم. علم چه خوب است، این کم تراست چون انگلیسی میدانند و من نمیدانم شرافتی به من دارد.» (خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۲۳۴) میرزا رحیم سه کتاب دیگر نیز به شرح زیر:

- ۱- سفرنامه دکتر هانری لانسدل انگلیسی به ترکستان روس و خيوه و بخارا.
- ۲- روزنامه گرافیک پیرامون زندگانی پرنس لئوپولد دوک دالبانی پسر کوچک ملکه ویکتوریا.

۳- مجموعه مراسلات متبادله بین ژنرال کافمن روسی فرمانروای ترکستان و امیر شیرعلی خان حاکم افغانستان که پس از فتح کابل به دست مأمورین امپراطوری بریطانیا افتاده و به انگلیسی ترجمه شده (نسخه خطی هر سه کتاب بالا به ترتیب به شماره ۱۴ رف و ۱۶۹ رف و ۲۱۰ رف در کتابخانه ملی موجود است.) از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده و بناصرالدین شاه تقدیم نموده است که اولی و سومی از نظر تاریخ حائز اهمیت فراوان میباشد. میرزا رحیم که جوانی تحصیل کرده و پرکار بود در ماه صفر ۱۳۰۳ به سن سی سالگی به مرض سکتہ دیده از جهان فروبت و این ضایعه ناگهانی لطمه شدیدی به روحیه حکیم الممالک وارد آورد (خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۴۴۵).

در قسمت دوم این سلسله مقالات به قید احتیاط نوشته شد که حاج آقا اسمعیل پدر حکیم الممالک در حدود ۱۲۸۴ چشم از جهان پوشیده است. ضمن تحقیقات و مطالعات بعدی معلوم شد که او در ۱۲۹۰ که ناصرالدین شاه عازم فرنگستان بود حیات داشته (سفرنامه ناصرالدین شاه صفحه ۱) و بعد برای زیارت اعتاب مقدمه به نجف اشرف و کربلای معلی مشرف شده است. حاج آقا اسمعیل بسال ۱۲۹۱ در نجف اشرف وصیت نامه زیر را نوشته و قریه «قصبه» را که از توابع شهریار میباشد وقف می کند: «.... داعی بر تحریر این حروف شرعیه مألوف و باعث برتسطیر این کلمات

ثابته الدلالات اینکه بعد از اقرار به توحید و عدل خداوند تعالی و به ثبوت حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین و ولایت ائمه اثنی عشر... عالیجاه رفعت جایگاه مجدت و نجات دستگاه سعادت و اقبال همراه... حاج آقا اسمعیل پیش خدمت باشی سلام شاهنشاه اسلامیان پناه... در کمال صحت مزاج و کمال عقل و شعور، از روی رضا و رغبت و اختیار، من دون کره و اجبار در نجف اشرف این که هرگاه به مقتضای کریمه کل نفس ذائقة الموت اجل محتوم در رسیده عالیجاه آقامیرزا علی نقی حکیم باشی بندگان شهریاری روحیفده که وکیل عالیجاه معزی الیه می باشد از قرار تفصیل عمل نمایند و ایضاً اقرار کرد بروقفیت و مصالحه خانه ها و ملکیت بعضی اجناس از برای اولاد و زوجات بر تفصیل ذیل و آنچه مرقوم در اوراق علیحده است.

«وصیت اولی که بزرگترین وصایای من است اینکه اولاد و متعلقان من باید در خدمتکاری و دعاگوئی ذات مقدس پادشاه اسلام پناه کوتاهی و اهمال نکنند که رستگاری دنیا و آخرت را در این یافته و هر که از این دوا مر کناره گیری نماید در دنیا و آخرت رستگاری نخواهد یافت. از آنجائی که برای اولاد خود کمال مهربانی را دارم این وصیت را مقدم بر همه وصایای خود داشتم. هرگاه خلاف ادب و جسارت نبود به خدمت پادشاه دین پناه بعرض میرساندم که وصی این قدیمی غلام باشند اما نخواستم که این خلاف بزرگ در حیات و ممات از این ضعیف واقع شود لهذا وصی خود فرزندی میرزا علی نقی را که یکی از خانه زادگان درگاه است قرار داد و فرزندی آقا رضا را که از خانه زادان است ناظر نمودم و باید هر یک از وصایای مرا که معمول و مقبول می پندارند اول بخاک پای مبارک عرضه دارند و بعد به اجازه و حکم محکم مجری سازند که از اولاد راضی نیستم اگر در خیرخواهی و صداقت در حضرت پادشاهی اهمال دارند.

«وصیت دیگر آنکه مبلغ پنجاه تومان خمس و پنجاه تومان رد مظالم احتیاطاً بر ذمه دارم باید از عین مال اخراج کنند ولی نظر باینکه شاید ملک موسوم به «قصبه» زاید بر ثلث باشد از ورثه خواهش دارم که امضاء نمایند اگر امضاء نمودند وصی باید خمس رد مظالم را از منافع ملک به تدریج بدهد و از عین مال خارج نکند و بعد از تمام شدن مخارج ملک را وقف نماید و اگر کمتر از ثلث باشد بالتساوی خمس و رد مظالم و صوم و صلوة را از اصل اخراج کنند و کم بود ثلث را از چیز دیگر اخراج

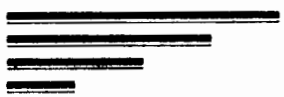
کنند. دیون مسطورہ ذیل قریہ قصبہ را عیناً به عوض ثلث اخراج کنند وعین آن هرگز بفروش نرسد.» (اصل سند در تملک دوست بزرگوار راقم این سطور آقای محسن فرزانه است که سمت مصاهرت مرحوم میرزا حسن مستوفی الممالک را دارند و داماد او به دختر و فرزند اسمعیل مکرم السلطنه فرزند محمدحسین خان احتشام حضور (قبلا امیر معتمد) فرزند حاج آقا اسمعیل می باشد.)

فرمانی هم که ذیلا به نظر خوانندگان میرسد از طرف محمدشاه به افتخار حاج آقا اسمعیل صادر گردیده است:

«آنکه چون وجه همت والا نهمت همایون سلطانی داشته ایم هر يك از محرمان آستان آسمان بنیان و محرمان کعبه حضور ارم نشان که در هیئت بندگی صادقند و در ازای خدمت بر اقران فائق التفاتی در حق او فرمائیم که از امثال ممتاز شود و مرحمتی در باره او مبذول داریم که از اقران مستثنی گردد و عالیجاه مجدت پناه اخلاص و ارادت آگاه مقرب الحضرت العلیه آقا اسمعیل پیش خدمت خاصه شریفه در میان خدام خلوت بهشت نزهت به صفت صداقت و نیکو خدمتی بیشتر متصف می باشد لهذا خدمت بارعام و آوردن غلیان سلام رابه علاوه شغل سابق به او مخصوص فرمودیم که این موهبت و مرحمت مایه مباهات و سربلندی و افتخار او باشد. دفترخانه مبارکه شرح منشور قضادستور همایون را ثبت و از شایه تغییر و تبدیل مصون دانند و در عهده شناسند تحریراً فی شهر رجب المرجب ۱۲۵۲» (اصل این فرمان در تصرف آقای سیروس فرزانه است و ایشان فرزند آقای حسن فرزانه فرزند حکیم الممالک می باشد).

- ۱- شرح زندگانی عبدالله مستوفی- جلد اول
- چاپ دوم - صفحه ۴۰۴
- ۲- یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه - صفحات ۵۹ و ۶۰
- ۳- تاریخ قاجاریه سپهر- جلد اول صفحه ۲۴۲
- ۴- تاریخ عضدی - چاپ کوهی کرمانی - صفحه ۲۰
- ۵- تاریخ قاجاریه سپهر - جلد اول - صفحه ۲۴۳ و روضه‌الصفاء - جلد نهم - چاپ خیام - صفحه ۶۹۷
- ۶- فرهنگ ایران زمین - جلد ۱۳ - صفحه ۱۳۱
- ۷- منشآت قائم مقام - چاپ قائم مقامی - صفحه ۱۷۲
- ۸- تاریخ نو صفحه ۲۱۵
- ۹ و ۱۱ و ۱۰- روضه‌الصفای ناصری - جلد دهم صفحه ۲۲۴
- ۱۲- روضه‌الصفای ناصری - جلد دهم - صفحه ۲۱۰
- ۱۳- روضه‌الصفای ناصری - جلد دهم - صفحات ۲۲۵ و ۲۲۶
- ۱۴- روضه‌الصفاء - جلد دهم - صفحه ۳۱۵ و تاریخ قاجاریه سپهر- جلد دوم - صفحه ۱۲۰
- ۱۵- تاریخ نو - صفحه ۲۷۱
- ۱۶- تاریخ نو - صفحه ۲۲۹
- ۱۷- روضه‌الصفاء - جلد دهم - صفحه ۱۴۵
- ۱۸- تاریخ نو صفحه ۲۳۹
- ۱۹- روضه‌الصفاء - صفحه ۳۴۶
- ۲۰- روضه‌الصفاء - صفحه ۴۲۸ و منتظم ناصری - جلد سوم - صفحه ۳۱۱ و مرآت البلدان - جلد سوم صفحه ۱۱۳
- ۲۱- تاریخ قاجاریه سپهر - جلد سوم - صفحه ۵۶
- ۲۲- شرح حال عباس میرزا ملک آرا - صفحه ۵
- ۲۳- روضه‌الصفاء - جلد دهم - صفحه ۶۲۱ و مرآت البلدان - جلد دوم - صفحه ۲۰۸
- ۲۴- مرآت البلدان - جلد دوم - صفحه ۲۴۹
- ۲۵- مرآت البلدان - جلد دوم صفحه ۲۰ و منتظم ناصری - جلد سوم صفحه ۲۸۵
- ۲۶- منتظم ناصری - جلد سوم - صفحه ۳۳۲
- ۲۷- منتخب التواریخ - صفحه ۴۲۳
- ۲۸- مرآت البلدان - جلد سوم صفحه ۱۸۷
- ۲۹- مرآت البلدان صفحات ۲۱ و ۲۲
- ۳۰- مرآت البلدان - جلد سوم صفحه ۷۴
- ۳۱- سفرنامه خراسان - صفحه ۱۳۲
- ۳۲- مرآت البلدان - جلد دوم - صفحه ۸۸
- ۳۳- مخزن الوقایع - صفحه ۴۲۹
- ۳۴- المآثر والاثار - صفحه ۸۴
- ۳۵- خاطرات اعتمادالسلطنه - صفحه ۷۷۹
- ۳۶- خاطرات و خطرات - چاپ اول - صفحات ۹۵ تا ۹۷
- ۳۷- خاطرات اعتمادالسلطنه - صفحه ۶۱۲
- ۳۸- خاطرات سیاسی امین الدوله - صفحه ۳۱
- ۳۹- خاطرات و خطرات - صفحه ۹۹
- ۴۰- مخزن الوقایع - صفحه ۶
- ۴۱- منتظم ناصری - جلد سوم - صفحه ۲۷۶ و مرآت البلدان - جلد دوم - صفحه ۲۸۲
- ۴۲- سفرنامه خراسان - صفحه ۶
- ۴۳- سفرنامه خراسان - صفحه ۱۴۹
- ۴۴- سفرنامه خراسان - صفحه ۳۴
- ۴۵- مرآت البلدان - جلد دوم - صفحه ۹۷
- ۴۶- المآثر والاثار - صفحه ۱۹۴
- ۴۷- سفرنامه خراسان - صفحات ۲۰۷ تا ۲۷۲ و ۴۸۱ و ۴۸۲
- ۴۸- مرآت البلدان - جلد سوم - صفحه ۱۳۹ و منتظم ناصری - جلد سوم - صفحه ۳۱۹
- ۴۹- المآثر والاثار - صفحه ۲۸

سپهسالارها



میرزا محمد خان سپهسالار

میرزا محمدخان سپهسالار پسر دوم امیرخان سردار دائی عباس میرزا نایب السلطنه است. فتحعلی شاه به دستور آقامحمدخان دختر فتحعلی خان قاجار دولو یعنی خواهرامیرخان سردار را به حباله نکاح درآورد و ثمره این ازدواج عباس میرزا نایب السلطنه بود که به ولیعهدی انتخاب گردید. منظور آقامحمدخان از مواصلت باباخان (فتحعلی شاه) با فتحعلی خان دولو این بود که دولوها را باقوانلوا درسلطنت ایران شریک و سهم کند تا دولوها باین ملاحظه از آن پس به مخالفت باخانواده قوانلو برخیزند.

امیرخان سردار بسال ۱۲۴۲ در صحرای زکم وشمکور حوالی گنجه دراثنای جنگ ایران و روسیه کشته شد^۱ و نصرالله خان فرزند ارشد او در اوایل سلطنت محمد شاه به منصب کشیکچی انتخاب گردید. درسنه ۱۲۵۰ ه. ق که منوچهرخان گرجی و فیروز میرزا و جمعی ازسران سپاه همراه باعده ای قشون مکمل و مجهز برای دستگیری حسین علی میرزا فرمانفرما و حسن علی میرزا شجاع السلطنه به فارس رفتند میرزا محمدخان قاجار جزو سران لشکر بود. پس از ورود اردو به شیراز میرزا محمد خان در منزل رضاقلی میرزا نایب الایاله فرزند ارشد فرمانفرما که چند روز پیش فراراً از شیراز بسمت بصره و بغداد رفته بود سکونت اختیار کرد.^۲

میرزا محمدخان بسال ۱۲۵۶ که میرزا نصرالله خان برادرش به حکمرانی فارس منصوب گردیده بود بجای او کشیکچی باشی شد.^۳ چندی بعد حاج میرزا آقاسی او را از این مقام برکنار و محمدناصرخان (بعدها ظهیرالدوله) را به جای او منصوب کرد

اما دیری نپایید که مجدداً به آن مقام برگزیده شد. زیرا در موقع فوت محمد شاه که بسال ۱۲۶۴ اتفاق افتاد میرزا محمدخان باهمان سمت کشیکچی باشیگری حسین علیخان معیرالممالک و حاج علیخان (حاج الدوله بعد و ضیاءالملک و اعتمادالسلطنه بعدتر) و رضاقلیخان هدایت را احضار و آنان را از مرگ شاه آگاه ساخت.^۵

میرزا محمدخان در زمان ناصرالدینشاه بسمت سابق یعنی کشیکچی باشیگری ابقا گردید و در ربیع الاول سال ۱۲۶۸ يك قبضه شمشیر مرصع به رسم خلعت به او اعطا و ضمناً حکومت دامغان و سمنان نیز باو محول شد. کشیکچی باشی امامقلیخان را به نیابت به سمنان فرستاد و خود کماکان در تهران به انجام وظایف سابق ادامه داد. درواقع سوء قصد سه نفر از پیروان فرقه بابیه به ناصرالدین شاه که در شوال ۱۲۶۸ اتفاق افتاد میرزا محمدخان کشیکچی باشی و اسدالهخان میرآخور^۶ و نظام الملک^۷ که بفاصله چند قدمی شاه مرکب میراندند دو نفر از ضاربین را دستگیر نمودند پس از این حادثه اطرافیان مهدعلیا ذهن شاه را نسبت به برادر کوچکترش عباس میرزا که از مادر دیگر یعنی از بطن خدیجه خانم چهره پتی بود مشوب و او را به همدستی و مواضعه بافتنه جویان متهم نمودند. شاه در ذی قعدة همان سال میرزا محمدخان را مأموریت داد تا عباس میرزا را از قم به سمنان تبعید کند و ظاهراً سوء قصدی هم در حق شاهزاده جوان در کار بود^۸. عباس میرزا مینویسد: «میرزا محمد خان قاجار که به منصب کشیکچی باشی گری مفتخر بود مأمور شد با چهارصد نفر غلام آمده در قم مرا بگیرد و به شهر سمنان برده در قلعه ای حبس نماید و خودش من باب حق نمک شاه مرحوم از کشتن من استعفا کرده بود و قبول شده بود که او مرا به قلعه سمنان رسانیده مراجعت نماید و بعد کس دیگر را مأمور به قتل من فرماید.»^۹

میرزا محمدخان کشیکچی باشی هنگام جنگ ایران و انگلیس بر سر هرات که بسال ۱۲۷۳ اتفاق افتاد به فرماندهی کل قوای فارس منصوب گردید^{۱۰} و محمد مهدی خان فرزند ارشدش را نیابتاً مأمور کشیکخانه کرد و خود او با استعداد کافی به محل مأموریت رفت^{۱۱} رضاقلیخان راجع به انتصاب میرزا محمدخان بفرماندهی قواچنین مینویسد: پس از اینکه بتدریج سپاه نصرت پناه با سرکردگان و سرتیپان رزم آگاه مأمور به فارس شدند لازم افتاد که در این وقت کاردانی بزرگ و حکمرانی امین بفرماندهی آن سپاه تعیین یابد لهذا مقرب الخاقان امیرالامراء العظام میرزا محمدخان

کشیکیچی باشی قاجار خلف‌الصدق مرحوم امیرخان سردار که عمده دولت ورکن حشمت ورئوس انجاب و بازوی ابطال بود بدین خدمت نامزد شد»^{۱۴}.

شرح حوادث این جنگ از موضوع مورد بحث ما خارج است و همین قدر متذکر باید شد که از خان قاجار در این مأموریت خدمات شایانی به منصف ظهور نرسید. اما نویسنده لازم میدانند که توجه خوانندگان را به سطور زیر که از طرایق الحقایق نقل گردیده است جلب نماید: «میرزا محمدخان به مرحوم رحمت‌علیشاه^{۱۵} اظهار ارادت و اخلاص مینمود و با گرفتاری جاه و منصب طریق سلوک می‌پیمود و مایل به صحبت درویشان بود و در سال ۱۲۷۳ که دولت ایران را با انگلیس در حدود بوشهر جنگ افتاد به سرداری کل سپاه ظفرپناه به شیراز آمد و تجدید عهد قدیم از خدمتش نمود تا در شیراز توقف داشت مفارقت حضرتش را روانداشت»^{۱۶} مطالب بالا حاکی از این است که میرزا محمدخان بجای اینکه بیدرنگ از شیراز روانه بوشهر شود مدتی را در محضر رحمت‌علیشاه به کسب فیض اشتغال داشته و سپس بکازرون و برازجان رفته است. بدیهی است که از تربیت‌شدگان مکتب معصوم علی‌شاه دکنی^{۱۷} انتظاری جز این نیست که دم را غنیمت بدانند و دفاع از خاک وطن را به تقدیر حواله کنند. آری این صلح‌طلبان اهل طریقت و پیروان حق و حقیقت‌اند که باید پوست و منتشا و کشکول و تبرزین و صدای بوق درویشی را به صفیر گلوله و شیپور جنگ و شلیک توپ و تفنگ ترجیح دهند و بجای تمرینات به ریاضت و چله‌نشینی پردازند بقراری که از نامه رمز میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری صدراعظم وقت به فرخ‌خان غفاری استنباط میشود میرزا محمدخان در موقع حرکت از تهران مبلغ یکصد هزار تومان وجه نقد از بابت مخارج قشون اعزامی از دولت دریافت داشته است. اعتمادالدوله ضمن گله و شکایت از مضیقه مالی و مشکلات روزافزون دیگر به فرخ‌خان می‌نویسد که صلاح در تسریع عقد قرارداد صلح است و ضمناً متذکر می‌شود که «میرزا محمدخان کشیکیچی باشی صد هزار تومان با خود برد که هیچ‌دخلی به قشون مأمور فارس که از هزارها بیرون است ندارد»^{۱۸}.

میرزا محمدخان پس از مراجعت از بوشهر کماکان اداره امور کشیک‌خانه را بعهده گرفت علی‌قلی‌خان مخبرالدوله پسر رضاقلی‌خان هدایت ضمن یادداشت‌های خود مینویسد: «۱۲۷۴ اسباب تلگرافی میرزا ملکم از پاریس فرستاده بود. از آن

جعبه‌ها یکی در خوابگاه یکی در بالاخانه میرزا محمدخان کشیکچی‌باشی یکی در خانه میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه نصب شده بود»^{۱۹}.

پس از انفصال میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری از مقام صدارت در بیستم محرم ۱۲۷۵ ناصرالدین‌شاه چنین مقتضی دید که از آن ببعد رسیدگی به امور کشوری و لشکری به یک شخص واحد محول نشود و در اجرای این تصمیم مشاغل عمده را بین شش وزارتخانه جدید التاسیس به شرح زیر:

وزارت داخله، وزارت خارجه، وزارت جنگ، وزارت مالیه، وزارت عدلیه، وزارت وظایف تقسیم نمود. در این سازمان جدید میرزا محمدخان به وزارت جنگ منصوب و ضمناً لقب سپهسالاری به او داده شد.^{۲۰} میرزا حسن‌خان جابری انصاری مینویسد: «ظل‌السلطان مشق نظامی میکرد و شاه بدست خود سردوشی باو داد. چند روز بعد که سپهسالار دید سردوشی‌های نظامی ظل‌السلطان را با مقرض‌چید و گفت امتیازات نظامی را باید رؤسای نظام بدهند تا همه بدانند که ترقیات نظامی از رهگذر کوشش و هنر است نه شرافت اصل و گوهر لذا ظل‌السلطان از کودکی کینه سپهسالار را بدل گرفت»^{۲۱} پس از انتصاب میرزا محمدخان به وزارت جنگ منصب کشیکچی‌باشیگری به میرزا محمد مهدی‌خان پسر او واگذار شد.^{۲۲} سپهسالار در ۱۲۷۶ به عضویت مجلس شورای ملی انتخاب^{۲۳} و در ۱۲۷۹ بدریافت یک قطعه گل کمر مکرر مملکت به الماس مفتخر گردید و ناصرالدین‌شاه به منظور تأمین نظم و انضباط قشون فرمانی بشرح زیر بعنوان او صادر کرد:

«اولاً اطمینان کامل به اعمال و افعال سپهسالار داشته و داریم. در باب عزل و نصب و جرح و تعدیل و تصدیق و تکذیب احکام و اوامر در کل عمل قشون، مابدون صوابدید و صلاح سپهسالار به هیچ وجه حکمی نخواهیم فرمود و آنچه سپهسالار عرض بکند همان را ممضی و مجری خواهیم داشت. در باب مواجب و تدارک نوکر که بخرج ولایات می‌آید باید سپهسالار شرحی بنویسد هرطوری که آن صلاح میداند که مواجب و جیره درست و بی‌عیب در وقت و موقع به نوکر برسد بعرض برساند و از آن قرار حکم صادر شود. باید طوری باشد که مواجب سربازی یا سواری را که در اقصی بلاد ایران است مثل مواجب و جیره افواج و نوکر تهران که حاضر رکاب هستند برسانند بدون کم و زیاد.

درباب اینکه هر ولایت رئیس از وزارت جنگ بر سر قشون آنجا باشد از همه مهم‌تر دیوانخانه نظامی است اما منتظم باین‌طوریکه شفاهاً به سپهسالار فرموده‌ایم. اگر غیر منتظم باشد بی‌مصرف است باید سپهسالار همیشه یک نوع مواظبت خاصی در فقره دیوانخانه‌ها داشته باشد و از التفات ظاهری و باطنی مابالمره خاطر جمع باشد.^{۲۴}

میرزا محمدخان سپهسالار بسال ۱۲۸۰ هـ. ق مأمور نظم استرآباد شد و از طرف شاه مأموریت یافت که شخصاً به فرماندهی جمعی سپاهی روانه محل شود و ترکمانان گردنکش و متمرّد را قلع و قمع کند و در ضمن مقرر گردید که محمدخان امیرتومان و پاشاخان که سال بعد امین‌الملک لقب گرفت در غیاب سپهسالار به امور وزارت جنگ رسیدگی نماید.^{۲۵} طغیان ترکمانان استرآباد ناصرالدین شاه را که هنوز آتش خشمش از واقعه ننگین مرو فرو ننشسته بود زیاده از حد تصور هراسان ساخت و بهمین سبب میرزا محمدخان سپهسالار را مأموریت داد که شخصاً به تدمیر متمرّدین به پردازد و از تکرار حادثه‌ای نظیر واقعه افتضاح آمیز مرو جلوگیری بعمل آورد.^{۲۶} میرزا محمد خان این مأموریت را با پیروزی درخشانی به انجام رسانید و ترکمانان یموت و کوکلان را مطیع و منقاد ساخت و پنجاه و شش نفر از رؤسای آنان به چمن کالپوش که محل توقف اردوی دولتی بود نزد سپهسالار رفتند و در ضمن تقاضای عفو متعهد و ملتزم شدند که مالیاتهای عقب افتاده سنوات گذشته را پردازند و اموالی را هم که بتاراج برده‌اند مسترد دارند.^{۲۷} خبر فتح قشون دولتی که به تهران رسید ناصرالدین شاه بعنوان قدردانی و اظهار رضایت از خدمات سپهسالار یک حلقه انگشتر الماس بسیار گران بها برای او به استرآباد فرستاد.^{۲۸}

سپهسالار پس از رفع غائله ترکمانان یموت و کوکلان بسال ۱۲۸۱ به تهران مراجعت نمود و بدریافت یک قطعه نشان اقدس مکلل به الماس باحمایل سربلند و سرافراز و در ضمن به سپهسالار اعظم ملقب گردید.^{۲۹} در همین اوان شاه باز ب فکر تعیین صدراعظم افتاد و سرانجام تصمیم گرفت کارهائی را که شخصاً رسیدگی میکند به دیگری محول و قائم مقامی برای اجرای آن امور تعیین نماید. ناصرالدین شاه برای این کار میرزا محمدخان سپهسالار اعظم را در نظر گرفت و دستخط زیر را بهمین منظور صادر کرد :

«اصل مهمام دولتی عبارت از وزارتخانه‌های سه گانه عسگریه و مالیه و خارجه است که اگر انتظام آنها بروجه کمال باشد باقی شعبه‌های امور دولت بروفق صواب خواهد بود و امروز اداره مهمام وزارت‌های ثلاثه هریک دردست یکی از چاکران بزرگ دربار شوکت مدار همایون ماست که بحسن کفایت و دولت خواهی هر کدام از آنها بفضل الله تعالی کمال وثوق و اعتماد را داریم و مراتب عقل و دانش آنها را به تجربه رسانیده ایم و اکنون بحمدالله از نظم و پیشرفت مهمام مزبور کمال اطمینان برای خاطر همایون ما حاصل است و چون باین همه باز و ارسی بهریک از امور وزارتخانه‌ها و غیره را از چند سال تا به حال نظر به مصالح ملکیه به نفس نفیس همایون خود محول می فرمودیم دیگر برای ما فرصت آن باقی نبود که افکار عالیه ملوکانه را در مهمام خطیره دیگر که خاصه شئون سلطنتی است مصروف داریم به این جهت بسیاری از خیالات بزرگ عالی برحالت تعطیل میماند و الحق درین دانستیم که اوقات گرانبهای مازیده بر این‌ها در اشتغال به آن امور که بعون الله در حوزة توانائی چاکران بزرگ نیز قرار میتواند یافت صرف شود لهذا در ابتدای این سال خجسته فال اودئیل اراده فرمودیم که وقت همایون خود را بیشتر از آنکه بود برای خصایص شئون سلطنتی که تنهادر تحت اقتدار سلطنت متصور است مختص داریم. بطوریکه ملاحظه فرمودیم اصول این درضمن دو قرار جدید مضر بود یکی آنکه برشأن و استقلال این سه وزارت عمده که دارای مهمات امور دولتی است بیفزائیم و آن‌ها رادر کفالت امور دولت و اجرای خدمات ملک و ملت متفق و معین یکدیگر قرار دهیم بطوریکه از نهایت اتفاق بمنزله شخص واحد باشند. دیگر آنکه باوجود دادن امتیاز مزبور بهریک از آنها آن قسمتی را که موقتاً درید اقتدار خودمان گرفته بودیم به یکی از آنها محول فرمائیم که آن یکنفر علاوه بر ادای تکالیف مختصه خود با داشتن آن امتیاز بزرگ مخصوص محل امید و بیم و مرجع تمکین و تسلیم خلاق نیز تواند بود و مردم در موارد رجوع باو تکالیف خودشان را از هر جهت معلوم توانند نمود و بهیچ وجه من الوجوه نقصی در انتظام کلیه امورات دولت و تعطیلی در قاطبه مهمام ملک و مملکت باقی نماند. و از طرف دیگر از میان توجهات ملوکانه که آنآ فائاً بعون عنایت خداوندی جل شأنه در کلیات امور دولت مبذول خواهیم فرمود روز بروز بر شکوه و اقتدار و نریات دولت و امیدواری کافه نوکرهای بزرگ و کوچک از هر سلك و درجه بیفزایند

و انشاءالله تعالی بجائی برسد که در این مدت همیشه مرکوز طبع منیر و پیشنهاد خاطر همایون ما بوده است. بناء علیه به هر یک از وزرای مشارالیه بموجب صدور این دستخط همایون کمال استقلال و تسلط را در مشاغل مرجوعه مقررہ مرحمت میفرمائیم بطوریکه صوابدید رای آن‌ها را بیش از پیش موقع قبول ارزانی خواهیم فرمود.

ومعهذا شخص وجود جناب سپهسالار اعظم را به تفویض شعبه اموری که ما خود موقتاً واری و توجه همایون بر آنها داشتیم مخصوص و مباهی فرموده از تاریخ صدور این دستخط همایون امر و مقرر میفرمائیم که در کمال استظهار به مراحم ملوکانه و عواطف شامله مشغول واری امور و مهام ملکیه شده حسن ارادت و بندگی و کمال کفایت و پرازندگی خود را در نظر ما ظاهر سازد و در آبادی مملکت و انتظام امور سپاهی و رعیت و اصلاح احوال حاکم و محکوم و بالجمله در ترویج آنچه عقل و شرع بر آنها داعی و دلیل اند مجاهده موقور به تقدیم رساند و اغماض از سزای هیچ نیک و بد جایز نداند. می باید شاهزادگان عظام و وزرای کرام و عموم چاکران درباری به مدلول این دستخط مبارک که متضمن صلاح دولت و مملکت است و اراده همایون ما بر آن تعلق گرفته است عمل نمایند و در عهده شناسند فی ۲۵ شهر شوال سنه ۱۲۸۱ ق.

شاه پس از صدور این دستخط یک ثوب جبه ترمه دوز مروارید شمشه مرصع به میرزا محمدخان سپهسالار داد. میرزا یوسف مستوفی الممالک وزیر مالیه و میرزا سعید خان مؤتمن الملک نیز هر یک بدریافت یک ثوب جبه ترمه شمشه مرصع و یک رشته شرابه مکمل به الماس مفتخر شدند^{۳۱}. با توجه به مندرجات دستخط سابق الذکر ملاحظه خواهد شد که در صورت ظاهر اسمی از وزرات اول و صدارت میرزا محمد خان سپهسالار اعظم در کار نیست و شاه بوزرای مالیه و خارجه استقلال کامل داده تنها سپهسالار را قائم مقام خود کرده و کارهائیکه تصویب شخص شاه را لازم داشته باشد به عهده او محول نموده است. محمد حسن خان اعتماد السلطنه راجع به تفویض این شغل به سپهسالار از قول میرزا یوسف مستوفی الممالک در کتاب خلسه چنین مینویسد: «بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی از بسیاری کار و زحمت بی شمار که در مهام ملک و دولت متحمل می شدند

به کسالت و ملالت افتادند و باز بر این شدند که صدراعظم مستقلى تعیین فرمایند که تخفیفی در زحمات شخصی دهند. این بنده و فرخ خان کاشی امین الدوله و میرزا محمد خان سپهسالار اعظم را روزی به باغ نگارستان احضار فرمودند. من آن روز به جهات عدیده یقین داشتم که بمنصب صدارت میرسم، ندانم چه شد که تشریف این شأن شریف را به میرزا محمد خان سپهسالار دادند و از میان ما سه نفر او را مزیت نهادند بعضی پیشکش زیاد را سبب دانستند و برخی عداوت چند تن عمله خلوت را باین جهت پنداشتند، زمره‌ای گفتند حکم استخاره بود^{۳۲}.

میرزا علی خان امین الدوله نیز در این زمینه چنین میگوید: «بالجمله شاه را با آن هوش و استقامت و نزاکت خلقی مجازگوئی و تملقات نزدیکان چنان معیوب کرد که عقل و تجریت خود را بر تمام مردم راجع میدید و رفته رفته لجاج و استبداد در وجود مبارکش ریشه بست خاصان خلوت که طرف انس و اعتماد شاه بودند در این هنگام که رئیس کل و صدراعظم مستقل در کار نبود نفاذی در کار و تصرفاتی در امور یافته خود را با شاه هم زانو میدیدند و با اکابر و وزراء هم تراز و می توانستند... از میان وزراء سه تن را برگزیدند که مرجع کل باشند و تصرفات مختلفه بیشتر مورث هرج و مرج نشود.

وزرای ثلثه میرزا محمد خان سپهسالار، میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا سعید خان وزیر خارجه بودند. مستوفی الممالک را تجارب سابق نگذاشت به اولویت و اولیت تن در دهد. میرزا محمد خان سپهسالار به الحاق اعظمیت رئیس کل شد... چون مراد تاریخ نگاری نیست که بگوئیم میرزا محمد خان آدم بی سواد و بی اطلاعی بود و نتوانست این مقام منیع و مهم خطیر را کفایت کند^{۳۳} در کتاب صدرالتواریخ شرحی راجع به میرزا محمد خان سپهسالار نوشته شده است که خالی از تفریح نیست و عیناً به نقل آن مبادرت میشود:

میرزا محمد خان سپهسالار اعظم ظاهری بد و قلبی رئوف داشت و مثل همه خوانین دولو ممسک بود ولی در عین حال به اشخاص از کار افتاده کمک و مساعدت میکرد. حرص و طمع زیادی در جمع مال و از کینه توزی اجتناب داشت. وی فوق العاده اکول بود و همسایگان و آشنایانش اگر بعنوان هدیه، خوراکی برای او میفرستادند به نظرش بهتر از طاقه و شال و پیش کشی های دیگر جلوه

میکرد. عبدالله خان سپهسالار که از محارم او بود همواره اوقات در اطاق جنب پذیرائی و سائل تنقیه آماده داشت که در صورت لزوم او را تنقیه کند. بیش از آنچه تصور شود فحاش و هتاک بود. فحش بسیار میداد. شاه قدغن کرد فحش و دشنام ندهد نتیجه ای نبخشید و باز تکرار شد و همینکه مورد مؤاخذه قرار گرفت عرض کرد که من مثل سایر صدور چوب و فلک ندارم، نان کسی را هم نمیرم. اگر فحش هم ندهم که کارها روبراه نمیشود. تکیه کلام او در این جا و در آنجا بود در حق او گفته اند:

همی گفت با روی افروخته در این جا در آنجا پدر سوخته
در این جا زتقصیر تو بگذرم در آنجا به عبداللهت بسپرم
(یعنی همان عبدالله خان سپهسالاری که مأمور تنقیه بود) سواد و کمالی
نداشت و خطش بسیار بد بود^{۳۴}.

عبداله مستوفی در باره او چنین می نویسد: این صدراعظم یا سپهسالار اعظم معلوماتی نداشت و از قجرهای درباری و مردی متدین و منظم و خطش بسیار بد بود. توقیعاتی که پای عریضه های مردم می نوشت بقدری لایقراً بود که یکی دو نفر خواندن آنها را وسیله ارتزاق کرده بودند و از صاحب عریضه ها هر يك مبلغی میگرفتند و مطلب را از توقیع صدراعظم استخراج میکردند و در کاغذ علیحده مینوشتند و بدست صاحب کار می سپردند. میدانیم دامغان قبل از آقا محمد خان مرکز قاجاریه بوده و فتحعلیشاه در این شهر متولد شده است. حفظ مولود خانه خاقان مغفور البسه الله من حلل النور باید بایکمی از قجرهای دوآتشه باشد. حکومت دامغان هم بالتبع جزو حفظ این مکان مقدس و از قدیم الایام با پدر وجود جناب سپهسالار اعظم بود، یغماهای جندقی نسل بعد نسل با این خانواده طبعاً سابقه داشته اند. وقتی سپهسالار بمقام صدارت رسید یغمای معاصر برای عرض تهنیت شرفیاب شد. بعد از مبادله احوال پرسى معمولی به سپهسالار اظهار کرد دیشب خوابی دیده ام. سپهسالار گفت انشاء الله خیر است. یغما عرض کرد پدرم را در خواب دیدم و از روزگار کج رفتار شکوه زیادی کردم. گفت حالا که «خان» شخص اول کشور شده است البته از توهم نگاهداری خواهد کرد نزد ایشان برو، گفتم دست خالی بروم؟ گفت خیر، قصیده ای هم عرض کن. گفتم کدام

صفت «خان» را ستایش کنم؟ پس از تفکر بسیار گفت «باز هم خطش»^{۳۵}.
 محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در شرح حال میرزا محمد خان سپهسالار
 از زبان خودش چنین میگوید:

«همه کس میدانند که من از امرای بزرگ طایفه قاجاریه و پسر امیرخان سردار
 مشهور و معروف می باشم. نیاکانم در دولت قاجار همه سردار و امیر بوده اند و
 بزرگی مینمودند. خود در اول دولت پادشاهی ناصرالدین شاه به منصب کشیکچی
 باشی منصوب بودم و این خدمت را با مراقبت و دقت تمام انجام میدادم. ظاهر
 خلقتم چنانکه می بینید شد و قدی داشتم بلند و رسا شانه هایم فراخ، شکم
 سطر، چهره سیاه مایل بزردی، ابروی پیوسته و کمائی، چشمانم قرمز و درشت،
 مختصراً هیکلم خوب بنظر می آمد، هر کس مرا میدید دلیر و رشید می پنداشت.
 در ایران صورت ظاهر جبهه و هیولا در کار نوکری مدخلیتی تمام دارد، از شما
 پوشیده و پنهان نیست که از من کم جرئت تر و کم دل ترا حدی نبوده نیست. حالم بعینه
 مثل نریمان خان گرجی ارمنی بود که هیچ معلوماتی نداشت جز آنکه جوان خوش-
 ترکیبی بود و هیئت او مردم را فریب داده میگویند به جنرال های روس می ماند
 و بهمین جهت با وجود حق مفرط و بی قابلیت و بی کفایتی در دربار اطیش وزیر-
 مختاری یافته^{۳۶}.

باری بهر جهت بظاهر خلقت من میرزا آقا خان صدراعظم مرا در جنگ ایرانیان
 و انگلیس سردار کل قشون قرارداد به جنگ فرستاد اگرچه مقصود میرزا آقاخان
 این بود که مرا از دربار دولت و آستان حضرت پادشاه دور سازد. یعنی منظور
 دشمنی بود نه دوستی. اما این مأموریت بر شأن من افزود. اتفاقاً رفتم و هیچ کاری
 نساختم بلکه روسیاهی بار آوردم. با اینکه عساکر ما بسیار و قشون انگلیس اندک
 بود اما چون من به جنگ رفته و جنگی ندیده بودم اگر با لشکر سلم و تور بجنگ
 میرفتم شکست میخوردم. هر چه امرای عسکر به من گفتند نشنیدم. آنها که
 گفته اند غلام بخت باش صحیح گفته اند. ایران و انگلیس صلح کردند مرا به دربار
 طلب نمودند. روز ورود به تهران در سلام خلعت تن پوش مبارک زینت برودش
 من گردید و این اولین وهنی بود که به ارکان صدارت میرزا آقاخان رسید. طولی
 نکشید که به حکم شاهانه میرزا آقاخان معزول و سه روز بعد از عزل او سپهسالاری

و ریاست کل قشون ایران را به من دادند در صورتیکه من جنگی نکرده بودم. بامنصب وزارت جنگ باز به تکالیف کشیکچی باشی گری خود رفتار مینمودم. يك شب بخانه خودم نرفتم و تمام سال یعنی ۳۶۵ روز در آستان مبارك به سربردم و سر به آستانه داشتم فقط گاهی روزها به منزل رفته میخوابیدم. نجات اصلی و جلالت شأن من همه کس را برآن وامیداشت که به من تعظیم کند. بعد از چند سال برای تنبیه تراکمه بموت مرا با قشون زیاد مأمور به استرآباد و گرگان نمودند در این سفر خدایاری کرد و اگر فتحی نکردم شکستی هم نخوردم. با پاشاخان امین الملك ساخته او را وکیل کارهای خود قراردادم. این مرد دروکالت ید طولائی داشت و جادارد بگویم معجزه میکرد. همیشه کار موکلین خود را در لباس محسنات جلوه میداد از يك دختر يك بهشت حوری می ساخت. در غیاب من کاری کرد که بعد از مراجعت از استرآباد مرا منصب صدارت دادند. جای کمی سواد پیش من خالی بود. خط را بقدری بد مینوشتم که ضرب المثل بودم. ربطم در علم پولتیک و محاسبه دفتري و سایر امور ملکی بر خطم سبقت داشت. چیزی که داشتم صداقت و لئامت و خشم شیر، از این راه مال زیادی اندوختم و باز حرص باخذ عمل داشتم اما نه بقدری که کار به رسوائی و بدنامی بکشد. از فقرا و مساکین دستگیری میکردم و دستگیری ضعفا را اسباب پیشرفت کار میدانستم. پیرایه ظاهری بخود نمی بستم و نجات اصلی من کفایت میکرد و همه مرا معزز میداشتند^{۳۷}. اعتماد السلطنه نسبت به سپهسالار تا اندازه ای بی انصافی و حق کشی نموده و برخلاف او محمود محمود اقدامات او را مورد ستایش قرارداد و او را از مردان شریف و لایق ایران بشمار آورده است^{۳۸}.

در همین اوقات از طرف سپهسالار آئین نامه ای برای تشکیلات قشون تهیه و تنظیم گردید و ضمناً شورائی بنام «مجلس تحقیق دیوان نظام» به ریاست بهرام میرزا معزالدوله انعقاد یافت^{۳۹}. از آن تاریخ به بعد موضوع ارتقاء و ترفیع صاحبان مناصب در این مجلس پیشنهاد و مطرح میگردد و اعضای شورا به سوابق امر رسیدگی کامل بعمل میآوردند و در صورتی به پیشنهادات واصله رأی موافق داده میشد که اشخاص مورد نظر در دوران خدمت ابراز لیاقت کرده و استحقاق ترفیع داشته باشند. بهرام میرزا معزالدوله به رموز و فنون قشون و وسائل نظامی بصیرت

و آشنائی کامل داشت و چند سال پیش ظاهراً به تشویق میرزا تقی‌خان امیرکبیر کتابی بنام «نظام ناصری» تألیف و منتشر نموده بود و سپهسالار بهمین جهت و با توجه باین سابقه او را به ریاست شورا انتخاب کرد. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در ذیل وقایع ۱۲۶۷ مینویسد: «کتاب نظام ناصری در علم نظام از مؤلفات نواب والا بهرام میرزا معزالدوله که در این علم فرد و ماهر می‌باشند تمام و چهارصد جلد از آن در دارالخلافه طبع شده منتشر و موجب بصیرت اهل نظام گردید»^{۴۱}.

سپهسالار به اجرای مقررات و آئین‌نامه سابق الذکر و مصوبات «مجلس تحقیق دیوان نظام» بی‌اندازه مقید بود و به حدی در این زمینه شدت عمل به خرج میداد که برای احدی حتی فرزندان شاه نیز استثنا قائل نمی‌گردید. البته این گرفته‌گریها به مذاق شاهزادگان و افراد خاندان سلطنتی خوش نمی‌آمد ولی ناصرالدین شاه تا موقعی که تحت تأثیر انتقادات بدخواهان صدراعظم قرار نگرفته بود از او پشتیبانی مینمود. شاهد این مدعا آنکه در موقع اعطای درجه سرتیپی به کامران میرزا نایب‌السلطنه حکم و فرمان نظامی آن به امضای سپهسالار صادر و بشاهزاده ابلاغ شد تا موضوع چیدن سردوشی و درجه ظل‌السلطان که بدون تصویب مجلس نظامی و قبل از موافقت سپهسالار داده شده بود تکرار نشود^{۴۲}.

اعتمادالسلطنه مینویسد: «چون حضرت اجل افخم شاهنشاه زاده والا نایب‌السلطنه از فنون نظامی مرتبت و استدرافی بکمال حاصل نموده‌اند به امضای جناب میرزا محمدخان سپهسالار اعظم به یک قطعه نشان از درجه سرتیپی اول و حمایل مخصوص آن درجه مرتبه اختصاص یافتند»^{۴۳}. سعایت و تضریب مخالفان سپهسالار سرانجام به نتیجه رسید و ناصرالدین شاه در اثر دمدمه و افسون درباریان مغرض و سخن‌چینی کارهای مملکت را در ۱۲۸۳ بین چند وزارت‌خانه جدیدالتأسیس تقسیم کرد و باین انتصاب میرزا محمدخان سپهسالار ظاهراً به قائم مقامی شاه و در معنی به مقام صدارت عظمی باعث شده که گروهی از درباریان برای او کارشکنی‌کنند و بمنظور پیشرفت مقاصد خود از اکابر خلوتیان نیز استمداد نمایند. سلسله جنبان دسته مخالف میرزا یوسف مستوفی‌الممالک و میرزا سعیدخان وزیر خارجه بودند که شاه طبق دستخط مورخ شوال ۱۲۸۱^{۴۴}. باین دو نفر هم در کارهای خود استقلال کامل داده بود. مخالفان میگفتند چرا باید کسی که بی‌سواد و عامی بحت و بسیط

است بالاترین مقام مملکت را احراز، و شاه رسیدگی به امور را که شخصاً عهده‌دار بود باو محول‌کند. در این میان میرزا یوسف مستوفی بیشتر از سایر رجال و درباریان رنج میکشید و صدارت سپهسالار او را زیاده از حد ناراحت و عصبانی کرده بود. یکی از نویسندگان معاصر میگوید: «میرزا یوسف مستوفی الممالك قبل از میرزا محمد خان سپهسالار تقریباً شخص اول مملکت بود و غلیون او جلوتر به مجلس میآمد.

بعد از انتصاب میرزا محمد خان به صدارت اتفاقاً روزی هردو در يك مجلس بودند و همین که پیش خدمت غلیون جناب آقا را که بعد از غلیون سپهسالار وارد کرده بود جلوی او برد غلیون را به عنوان اینکه این تفنن را ترك نموده است رد کرد و تا زنده بود جز در اندرون خانه خود غلیون نمی کشید تا خلاف عمل آن يك روز از او مشاهده نشود».^{۴۴}

سپهسالار هم البته از فعالیتهای بداندیشان غافل نبود و سرانجام ناچار شد دست دشمنان سرسخت و متنفذ را از کار کوتاه و باین وسیله مقام و منزلت خود را حفظ کند. نفی و تبعید فرخ خان امین الدوله به کاشان و اخراج میرزا هاشم خان امین خلوت و پاشا خان امین الملك از دربار به همین منظور صورت گرفت.^{۴۵} در سنه ۱۲۸۲ رسیدگی به امور پایتخت کشور و خالصجات دیوانی به سایر مشاغل سپهسالار ضمیمه شد و شاه دستخط زیر را به عنوان او صادر نمود «نظم دارالخلافه تهران و توابع آن از عمل خالصجات دیوانی و غیره را از تاریخ ۲۳ محرم الحرام ۱۲۸۲ اودئیل و مابعدا به سپهسالار اعظم محول و موکول فرمودیم و نیک و بد کل امور دارالخلافه را از ایشان می خواهیم».^{۴۶}

و باین ترتیب اختیارات سپهسالار محدود گشت. فرخ خان امین الدوله به فرمان شاه از کاشان احضار و در تشکیلات جدید به وزارت حضور منصوب و عهده‌دار امور اصفهان و فارس و نطنز و کاشان و گمرک خانه‌های ولایات گردید، پاشا خان امین الملك و میرزا هاشم خان امین خلوت هم که مدتی از کار برکنار بودند مجدداً به خدمت اشتغال جستند و اولی مهردار سلطنتی شد و علاوه بر این مأموریت یافت که امور حکومت‌های بروجرد و خمسه را تحت نظر گرفته رسیدگی نماید. دومی نیز به همان شغل سابق یعنی به ریش سفیدی خلوت و ریاست تفنگداران

سرکاری انتخاب شد^{۴۷}. درتشکیلات جدید، وزارت جنگ و ریاست کل قشون و رسیدگی به امور ایالات خراسان و سیستان و شهرهای استرآباد و شاهرود و بسطام و دماوند و فیروزکوه و جاجرم و نردین و خوار و سمنان و دامغان با سپهسالار بود^{۴۸}.

این وضع دیری نپائید و کسیکه تا چندی پیش کارش در علوشان و نفاذ فرمان به اعلی درجه امکان رسیده بود ناگاه ستاره اقبالش رو به افول نهاد و عزیزخان سردارکل بجای او به وزارت جنگ و ریاست قشون منصوب شد. چند روز بعد میرزا محمدخان سپهسالار اعظم به سمت والی خراسان و سیستان و حکمران خوار و سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام و استرآباد به مشهد مقدس رفت در این تاریخ سلطان حسین میرزا جلال الدوله برادر مسعود میرزا ظل السلطان پسر ناصرالدین شاه در مشهد مقدس و سپهسالار در معنی بجانشینی طهماسب میرزا مؤیدالدوله به وزارت و پیشکاری او تعیین گردید ولی البته شاهزاده جوان که در آن تاریخ پانزده سال بیشتر از سنین عمرش نمیگذشت در کارها دخالتی نمی کرد و سپهسالار مستقلاً امور مربوطه را رتق و فتق می نمود.

میگویند: «سپهسالار از بین راه به میرزا محمد رضا مستوفی دیوان و رئیس دفتر خراسان^{۴۹} کتباً دستور داد یک نفر منشی قابل که بکارهای استیفای خراسان وارد باشد نزد او بفرستند. حاج میرزا محمد رضا این مأموریت را به حاج میرزا علی رضا داد و او بیدرنگ از مشهد حرکت کرد و در مزینان بوالی جدید رسید. سپهسالار پس از تحقیق امور مالیاتی و منال دیوانی خراسان به میرزا علی رضا گفت «فردی بنویس ببینم» میرزا علی رضا مشغول قلم تراشیدن شد و برای اینکه قلم و بالنتیجه فرد را خوب از کار درآورد مدتی بقلم و رفت سپهسالار که دید تراشیدن قلم زیادتر از حد معمولی بطور انجامید از کوره دررفت و گفت این میرزا بنویس ها مثل عمله طرب و نوازندگان تار و کمانچه می باشند که وقتی بآنها گفته میشود يك پنجه تار بزنند تا مدتی ساز را كوك و بقدری معطل میکنند که شنونده از هرچه ساز و آواز است بیزار میشود میرزا علی رضا از اظهارات سپهسالار ناراحت شد و سپهسالار هم که تغییر حالت او را احساس کرد به دل جوئی و استمالت او پرداخت و يك طاقه شال کشمیری به او خلعت داد^{۵۰}»

اسداله فاضل مازندرانی مورخ سمائی راجع به میرزا علی رضا چنین مینویسد: و از اعظم مؤمنین مشهد میرزا علی رضای شیرازی الاصل است که در سنین اولیه ظهور بوسیله (ملاحسین بشرویه) فوزبه ایمان یافت و در اواخر برادر خود میرزا محمد رضا را به خانه ملاصادق مقدس برد و او را در زمره مؤمنین وارد کرد»^{۵۱}. نویسنده این سطور اظهارات فاضل مازندرانی را تضمین نمیکند.

ناصرالدین شاه روز یکشنبه ۱۵ ذی حجه ۱۲۸۳ با جمعی از رجال و درباریان به قصد عتبه بوسی حضرت رضا علیه آلاف التحية و الثنا از تهران به مشهد مقدس روانه شد و چندتن از مخالفان سرسخت سپهسالارهم از قبیل فرخ خان امین الدوله غفاری وزیر دربار و پاشا خان امین الملک وکیل کارهای خراسان و میرزاهاشم خان امین خلوت رئیس تفنگداران خاصه جزو ملتزمین رکاب بودند^{۵۲}.

میرزا محمدخان سپهسالار به اتفاق چندتن از معاریف خراسان و عده ای سوار مسلح به استقبال شاه شتافت و حوالی خسروگرد از توابع سبزوار به موکب همایونی رسید. شاه از نظم و انضباط افراد قشون که همراه سپهسالار به استقبال رفته بودند اظهار رضایت کرد و همین مسئله رشک و حسادت دشمنان او را برانگیخت. سپهسالار با حیدر قلی خان سهام الدوله بجورودی که در جنگ ترکمانها همراه او بود صفائی نداشت و او را با سایر سرداران خراسان به استقبال شاه نبرد. حیدر قلی خان هم کینه او را بدل گرفته بود و محرمانه باشاه ملاقات کرد و نسیبهای ناروایی به والی خراسان داد و ذهن شاه را مشوب ساخت^{۵۳}. میرزا علی نقی حکیم الممالک نویسنده سفرنامه خراسان میگوید: «سپهسالار اعظم حکمران مملکت خراسان و امیرحسین خان ایلخانی زعفرانلو اللهیارخان حاکم درگز و یوسف خان هزاره که با سرکردگان و سواره خراسانی و ترکمانان ساروق و تکه و غیره که زیاده از سه هزار بودند موکب فیروزی کوکب را استقبال کرده از زیارت رکاب نصرت انتساب مستعد و مباهی گشتند. سپهسالار اعظم به توجهات خاطر خطیر ملوکانه مستظهر و بفرمایشات و عواطف شاهنشاهانه مفتخر گردید و حسب الامر سوار شده درکنار کالسکه مخاطب بفرمایشات علیه بود»^{۵۴}.

در کتاب صدرالتواریخ راجع باستقبال سپهسالار از ناصرالدین شاه نوشته شده که شاه وارد سبزوار شد. سپهسالار با میرزا حسین خان ایلخانی زعفرانلو

(شجاع الدوله) و اللهیارخان حاکم درگز و یوسفخان هزاره و سرداران خراسان و ترکمانان ساروق و تکه و غیره که زیاده از سه هزار سوار مسلح بودند باشکوه تمام باستقبال رفت و کبکبه و دبدبه او باعث حسادت دشمنانش شد. عده سپاهیان خراسان هم که باستقبال رفته بودند متجاوز از هشت هزار نفر بود. سپهسالار از همراهان شاه پذیرائی شایانی نکرد. میگویند چند روز بعد به شاه پیغام داد و با حضوراً به عرض رسانید که مرا از صدارت معزول کردید و به خراسان قانع ساختید، به سعایت بدخواهان که من مداخل زیاد دارم گوش ندهید. اظهارات سپهسالار شاه را بیشتر رنجیده خاطر ساخت.

حیدرقلیخان سهام الدوله بجنوردی هم که در جنگ ترکمانها زیردست سپهسالار بود با امرای خراسان مخالف بود محرمانه بعرض شاه رسانید که سپهسالار با سرکردگان محل زدوبند کرده و درخیال طغیان است.^{۵۵}

روز شانزدهم صفر ۱۲۸۴ ناصرالدین شاه به باغ اللهیارخان آصف الدوله منزل سپهسالار رفت و «چون او فی الجمله اظهار افسردگی و دلتنگی و ملال نمود شاه میرزا محمد حسین دبیرالملک را مأمور کرد که وی را از مراحم خسروانه اطمینان دهد و در ضمن اظهار کند که هرگاه میل بفرمانروائی خراسان ندارد در رکاب مبارک بدارالخلافت رفته بخدمت دیگری سرافرازی حاصل نماید والا با کمال دل گرمی به انجام خدمات محوله مشغول باشد و بدون اظهار دلتنگی به لوازم امور حکمرانی و سرحداری پردازد».^{۵۶}

بامداد روز بعد یعنی صبح هفدهم صفر ۱۲۸۴ هنگامی که ناصرالدین شاه هنوز در بستر استراحت غنوده بود میرزا محمد غلام بچه معروف به ملیجک^{۵۷} به حضور مبارک تشریف جسته و عریضه سربسته‌ای از دبیرالملک به نظر انور رسانید. شاه عریضه را که گشودند ابتدای آن همه راجع به بی وفائی دنیای دون و چند سطر آخر حاکی از این بود که سپهسالار هنگام نماز صبح با آنکه هیچ آثار ناخوشی و بیماری در او مشاهده نمیگردید بقتله به مرض سکنه مبتلا گردیده به رحمت ایزدی پیوسته است. اعلیحضرت بی نهایت از این خبر دلتنگ و افسرده شدند بی اختیار فرمودند انالله و انا الیه راجعون...

پس نظر به پاس حرمت شأن و مرتبت آن مرحوم مقرر فرمودند که جمیع

وزراء و اعیان که در رکاب مبارك آمده بودند با خوانین و اعظم خراسان به تشییع جنازه حاضر شده و با احترام تمام جنازه او را به مقبره‌ای که خود آن مرحوم در صحن مقدس معین نموده حمل نمایند و در ضمن انعقاد مجلس فاتحه اطعام مساکین کنند^{۵۸}».

مرگ ناگهانی میرزا محمدخان سپهسالار را بعضی طبیعی نمیدانند و معتقدند که او را بحکم ناصرالدین شاه مسموم کرده‌اند ولی مطلب از حدود شایعه تجاوز نکرده و حقیقت کشف نگردیده است. تردیدی نباید داشت که ناصرالدین شاه در اواخر از میرزا محمدخان سپهسالار ناراضی بود و شرح زیر که از سفرنامه خراسان نقل میشود مؤید این مدعا می‌باشد. حکیم الممالک میگوید: «تا مقارن غروب با ... حضور مبارك بودیم و عمده فرمایشات ملوکانه راجع به طرز رفتار و سبک و سلوک مرحوم سپهسالار بود و حضرت شاه از فوت آن مرحوم اظهار تأسف می‌فرمودند. بدیهی است که نوکر صدیق خدمتگذار و چاکر تربیت شده حقیقت شعار دیرازخاطر ولی نعمت خود محو شود خاصه چنین ولینعمتی مهربان و شاهنشاهی قدردان که در مقابل اندک خدمتی هزارگونه نعمت دهد و پاس صداقت و حقیقت را برشان و منزلت افزاید. چنانکه مرحوم سپهسالار با اینکه مطابق منظور و مقصود همایون از عهده کفایت وزارت عظمی بر نمی‌آمد چون سالها خدمت کرده و از رجوع خدمت کشیکچی‌باشی‌گری و سرداری و وزارت جنگ صداقت و درایت خویش را مشهود خاطر خطیر خسروانی نموده بود پس از خلع از صدارت عظمی به ایالت و حکومت تمام مملکت شرقی مفتخر و سرافراز آمد و همه وقت با شأن و احترام بزیست تا جهان فانی را بدرود کرد^{۵۹}».

انفصال یوسف‌خان هزاره و پسرش که از تحت‌الحمایه‌های سپهسالار بودند به اتهام اینکه در اسفراین مصدر بی‌حسابی و بی‌نظمی شده و در انتظام امور و رساندن مواجب و مرسوم سواران نظام بی‌مبالاتی کرده‌اند^{۶۰} و همچنین طغیان سربازان زرندی مأمورکلات و تحصن آنان در صحن مطهر حضرت رضا و استتکاف از اجرای احکام صادره^{۶۱} و رفتن ناصرالدین شاه منحصراً بخانه حیدرقلی‌خان سهام‌الدوله که از دشمنان سرسخت سپهسالار بود و ابراز رضایت از آداب‌دانی او و اعطای گل کمر مکمل به الماس به خان باباخان پسر دوازده ساله سردار

بجنوردی^{۶۲} از جمله قراین و امارایم، است که شایعه مرگ غیر ملیعی سپهسالار را قوت می‌دهد.

روز ۱۹ صفر ۱۲۸۴ سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله پسر ناصرالدین شاه حسب‌الامر پدر در مجلس فاتحه سپهسالار شرکت نمود و دستور ختم داد. سپس اقارب و بستگان سپهسالار که در مشهد مقدس بودند مانند حاج شریف‌خان بیگلریگی و سلطان احمد میرزا عضدالدوله و سلطان محمد میرزا پسر عضدالدوله و مصطفی‌خان امیرتومان به حضور شاه بار یافتند و ناصرالدین شاه از بازماندگان تفقد و دل‌جوئی کرد. دو روز بعد مرتضی‌خان قولر آقاسی (یعنی رئیس غلامان خاصه) برادر سپهسالار نیز که از تهران رسیده بود به حضور شاه شرفیاب و مورد مرحمت واقع شد^{۶۳}. حاج شریف‌خان بیگلریگی سرتیپ در ۱۲۷۸ که میرزا محمد خان سپهسالار وزیر جنگ بود مستشار لشکر لقب گرفت و در ۱۲۸۶ هنگام حکمرانی تربت حیدریه و ترشیز (کاشمر) به پیشنهاد حمزه میرزا حشمت‌الدوله والی خراسان به مستشارالدوله ملقب شد. در ۱۲۹۱ که حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار عهده‌دار وزارت جنگ بود شریف‌خان مستشارالدوله به سمت عضوارشد در اداره محاکمات قشون بخدمت اشتغال جست و محمد حسین‌خان پسرش مقارن فوت میرزا محمد خان سپهسالار بسمت نایب‌الحکومه شاهرود و بسطام انتخاب گردید^{۶۴} حاج شریف‌خان از بنی‌اعمام میرزا محمد خان سپهسالار و محمد ناصرخان ظهیرالدوله و محمد رحیم خان علاءالدوله است و اولاد این سه خانواده از بنابر قره‌خان قاجار دولو و از اعقاب همایون خان قجری میباشند که در زمان نادرشاه بحکم رضا قلی‌میرزا مأمور کشتن شاه عباس سوم پادشاه صغیر مصنوعی نادرشاه شد و بهمین جهت در میان عوام معروف است که خنجر شمر در خانه این خانواده است. حاج شریف‌خان همان کسی است که میرزا محمد خان مجدالملک راجع باو چنین میگوید: «با درماندگی دولت شدت کند، هل من ناصر گوید» (اشاره بنام محمد ناصرخان ظهیرالدوله) و به شخص دولوئی مستظهر شود که از نواده‌های ساربان معروف است. علی‌الغفله تجهیز سلاح کند، به قبض ارواح پردازد و آن خنجر خون‌آلوده را که در خانه دارند در دست گرفته روی خود را به شهر تربت کند و به آواز نجیف به شخص شریف (در حاشیه نوشته حاج شریف‌خان پسر عم حاج ظهیرالدوله يك

چشم داشت و مستشارالدوله لقبش بود) که بنی عم اوست از این قتل عام چشم روشنی دهد و این الفاظ عربی العبارة را به لحن حجاز قرائت نماید، یا مستشارالدوله و منشارالمله، یا حاکم التربه و حاوی المرتبه، مستراح فی التربه والترشیز و اباح کل الشورتیز، قدقامت المله فی طلب ثاره و احتاج الدوله الی مستشاره علیک به تمهید الایات لتغسیل الدواب^{۶۷}. احمد میرزا عضدالدوله پسر فتحعلیشاه خواهر میرزا محمد خان سپهسالار را به زوجیت داشت^{۶۸}. و شمس الدوله دختر عضدالدوله و بعبارت دیگرخواهرزاده سپهسالار یکی از معقوده های ناصرالدین شاه بود^{۶۹}. که از او فرزندی نیاورد^{۷۰}. سلطان محمد میرزا پسر عضدالدوله و برادر آقا وجیه سپهسالار و عبدالمجید میرزا عین الدوله در ۱۲۹۹ سیف الدوله لقب گرفت^{۷۱}. و او را با عموی هم نام و هم لقبش اشتباه نباید کرد سیف الدوله اول سلطان محمد میرزا پسر خاقان و برادر اعیانی احمد میرزا عضدالدوله در اواخر سلطنت فتحعلی شاه حاکم اصفهان بود و هنگام محاصره هرات به معیت محمد شاه در جنگ های آن حدود شرکت داشت. وی در ۱۲۸۸ یعنی در بیست و پنجمین سال سلطنت ناصرالدین شاه به تولیت آستان قدس رضوی مفتخر گردید. سیف الدوله طبع شعر داشت و تخلص او «سلطان» بود و همان کسی است که حاج محمد اسمعیل تهرانی اولین ناشر دیوان ابوالحسن یغمای جندقی چند غزل او را سهواً جزو اشعار یغما به چاپ رسانیده است. سیف الدوله پسر عضدالدوله بانی باغ مصفا و دلگشائی است موسوم به «پارک ملایر» که دامنه کوهی بنام «کوه گرم» احداث گردیده و فعلاً بصورت یک گردشگاه عمومی درآمده است. بیمارستان سیفیه ملایر و اولین مدرسه ای که سبک جدید در این شهر دایر شده از باقیات صالحات سیف الدوله دوم است که در ۱۳۳۹ ه.ق به جوار رحمت الهی پیوست. در توابع دوره قاجاریه از سیف الدوله دیگری هم گفتگو به میان می آید که مراد سیف الدوله میرزا برادر پشت و کالبدی سیف الملوک میرزا پسر علی شاه ظل السلطان پسر خاقان است.

مصطفی خان امیر تومان و مرتضی خان قولر آقاسی هم که جزو بازماندگان میرزا محمد خان سپهسالار به حضور ناصرالدین شاه باریافته اند برادران او می باشند^{۷۲}. مرتضی خان قاجار در ۱۲۹۱ شهاب الدوله لقب گرفت^{۷۳}. و در همان سال

هر دو برادر به عضویت شورای عالی نظام یا به اصطلاح متداول آن دوره «مجلس شورای عسکریه اعظم» انتخاب شدند.^{۷۳} میرزا علی خان امین الدوله که در سفر خراسان از همراهان ناصرالدین شاه و منشی حضور بوده^{۷۴} و پدرش میرزا محمد خان سینکی در همین مسافرت به مجدالملک ملقب و به تولیت آستان قدس رضوی مباحی گردیده^{۷۵} مدعی است که ناصرالدین شاه پس از درگذشت سپهسالار ماترک او را تملک کرد. ذیلاً به نقل عین عباراتی که او در این زمینه نوشته است مبادرت میشود: «بالجمله شاه بخراسان رفت و میرزا محمد خان سپهسالار که پس از ریاست کل به حکمرانی قسمت شرقی ایران مأموریت یافته بود چند روز بعد از ورود موکب همایون به مشهد مقدس فجأة بدرود زندگی کرد و در این واقعه شاه رسماً وراثت خود را در مال و مخلف نوکرها اظهار فرمود آنچه میرزا محمد خان در مدت زندگی خود به خست و حرص اندوخته بود به مداخله مأمورین سلطنتی برانداخته شد»^{۷۶} میرزا علی نقی حکیم الممالک نویسنده سفرنامه ناصرالدین شاه که مسلماً مندرجات کتابش قبل از چاپ به نظر شاه رسیده و مطالب آن جرح و تعدیل گردیده کوشش کرده است خلاف این مدعا را ثابت کند. ولی هرگاه سفرنامه مزبور با توجه دقیق مورد مطالعه قرار بگیرد صدق گفتار امین الدوله به اثبات خواهد رسید. حکیم الممالک میگوید: «امین الملک (یعنی پاشا خان) را مقرر داشتند که در حفظ اموال و ائقال مرحوم سپهسالار کمال اهتمام وجد و جهد را مرعی دارد که به هیچ وجه تفریط نشود تا بعد از مراجعت همایون به مقر سلطنت عظمی در میان اولاد و احفاد او موافق شرع انور تقسیم شود»^{۷۷}. از کنار باغ خونی که یکی از باغات معروف مشهد است عبور فرموده به باغ خلج که درست جنوبی شهر واقع است تشریف فرما شدند و در باغ مزبور امیرزاده محمد حسین میرزا و حاج محمد قلی بیگ^{۷۸} و ابراهیم خان نایب اصطبل خاصه همایونی اسبان عربی و ترکمانی مرحوم سپهسالار را که در حیات خود از برای پیشکش حضور مبارک گذرانده به اصطبل خاصه بردند.^{۷۹}

مبلغ ده هزار تومان وجه نقد و یک بقچه شال کشمیری که مرحوم سپهسالار در امام آباد دامغان بدست شخص امینی سپرده بود شخص مزبور چون از وفات آن مرحوم اطلاع یافته نقد و شال مزبور را بتوسط امین الملک (پاشا خان) بحضور

باهرالنور همایون تقدیم نمود. اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تمام آن‌ها را به امین‌الملک سپردند که چون موکب مسعود به دارالخلافه شرف ورود ارزانی دارد تمام پول و شال را به وارث و کسان ایشان تقسیم نمایند. وهم بیست رأس اسبان تازی از اسبان مرحوم مزبور که در دامغان گذاشته بود به حضور آوردند و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تماماً را باجلوداری به دارالخلافه با هر میزد میرزا مهدی خان کشیکچی‌باشی که پسر ارشد مرحوم معظم‌الیه بود فرستاد مقرر داشتند که از روی قانون شرع مطاع با سایر املاک و اوضاع در میان خود و سایر وراث تقسیم نمایند.^{۸۰}

میرزا مهدی خان و محمد حسین خان پسرهای میرزا محمد خان سپهسالار که بعدها به ترتیب اعتضادالملک لقب گرفتند هردو داماد ناصرالدین شاه بودند و در فواصل مختلف در شهرهای درجه دوم از قبیل سمنان و دامغان و قم و ساوه و عراق و کاشان حکومت کرده‌اند. مهدی خان اعتضادالدوله را با انوشیروان خان اعتضادالدوله شوهر سوم عزت‌الدوله خواهر اعیانی ناصرالدین شاه که چندی حاکم استرآباد و گرگان بود اشتباه نباید کرد. پسر میرزا مهدی خان که باعتبار مادرش اورا محمد میرزا میخواندند در ۱۳۰۴ به جلال‌السلطنه ملقب شد^{۸۱} و مدتی هم حاکم شاهرود و بسطام بود^{۸۲}.

آثار خیریه سپهسالار بشرح زیر است:

تعمیر و مرمت توحیدخانه مبارکه رضوی^{۸۳}.

مدرسه‌ای در داخل شهر تهران عتیق نزدیک مدرسه خان مروی و سمت شرقی مدرسه فخریه^{۸۴} که در محله حیاط شاهی بنا گردیده^{۸۵} و معروف به مدرسه سپهسالار قدیم است.

تعمیر عمارات و ابنیه چشمه علی دامغان و ارك شهر سبزوار^{۸۶}.

احداث راه نیشابور به مشهد^{۸۷}.

ساختمان راه ارا به رو طرق و دیزآباد به مشهد^{۸۸}.

تسطیح راه شریف‌آباد برای عبور کالسکه و درشکه و بنای طاق‌نماهای «بالاخیابان» مشهد که قرار بود تا دم دروازه شهر امتداد پیدا کند و متأسفانه اجل مهلتش نداد و نصب يك پارچه سنگ مسطح عمودی در راه شریف‌آباد برسر

تپه سلام در دو موضع و نقرزیارت نامه حضرت رضا و نام میرزا محمد خان سپهسالار بانی آن روی سنگ‌ها که بعد از درگذشت ناگهانی او دشمنانش اسم وی را با چکش محو کرده‌اند و هم‌اکنون اثرش باقی است^{۸۹}.

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در عالم خلسه صحنه محاکمه‌ای برای میرزا محمد خان سپهسالار ترتیب داد و او در جواب استنطاق به اردشیر بابکان چنین گفته است^{۹۰}:

«عاقبت دوست محمد خان معیرالممالک کار مرا ساخت خدا بیامرز شاید غریبی بود. مرا فریفت و سندی از من بدست آورد و به نظر اقدس رسانید. پاشا خان امین‌الملک هم از من کناره کرد و بامن دوست نبود که زشت را زیبا کند این بود که از صدارت معزول شدم. اما باز محترماً والی خراسانم کردند یعنی از گردنه دولاب تا سنگ بست هرات را تحت حکومت من قرار دادند. والی ولایات خراسان بودم که شاهنشاه عزیمت آن مملکت فرمودند تشریفاتی که من در آن سفر برای موکب همایون فراهم آوردم مشهور است و هنوز خواص و عوام از آن سخن میگویند، بعد از ورود به مشهد مقدس امیدوار بودم که باز منصب صدارت مرا باشد، اما اعلیحضرت همایونی تقریراتی فرمودند که دانستم درختی را که من شلیل تشخیص داده‌ام بید است و بر ندارد، هرچه اسباب چیده شود ثمر نمیدهد شب از شدت غصه دق کردم و به سخته مبتلا شدم. میان مردم معروف شد که مرا مسموم کرده‌اند ولی دروغ صرف بود. همان سم حرمان مرا کشت و باعث هلاک من گشت. مختصر عرض کنم در تمام مدت نوکری خیانت به ولی نعمت خود و دولت ایران نکردم بلکه خیال خیانت هم در مخیله‌ام نگذشت. بر حسب ظاهر با مردم بانخوت حرکت میکردم اما نه بطوریکه دل‌ها رنجه شود همان قدر هم با نیکی‌های دیگر تلافی میکردم و در حیات من از من راضی بودند. افسوس که فرزند قابلی نداشتم تا چراغ مرا روشن کند. آنها هم که داشتم همه دوره چراغ بودند. این است اصل و فرع کار من.

اردشیر که سادگی وضع میرزا محمد خان سپهسالار را پسندیده و در گفتار او ربیبی ندیده بود فرمود آفرین بر تو که بی‌تکلف سخن گفتی، جزاك الله خيراً حکمی از پس پرده صادر شد و جسمی از کروبیان تا جی مرصع با حمایلی از

مروارید سر و برامیر قاجاریه گوه‌های شاهوار آراسته و به اعلیٰ علین و به عرفات بهشت برینش بردند.^{۹۱}

هنوز یکسال از فوت ناگهانی میرزا محمد خان سپهسالار نگذشته بود که دست اجل گریبان پسر زیبای شانزده ساله ناصرالدین شاه را گرفت و با شیوع بیماری و با درخراسان سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله چهره در نقاب خاک کشد مسعود میرزا ظل‌السلطان این برادر جوان خود را که ناکام از دار دنیا رفت چنین توصیف میکند: «من در عمر خود کمتر جوانی مثل برادرم دیده‌ام. بسیار بلند بالا و خوش هیکل و خوش صورت بود. زبان فرانسه را بسیار بسیار خوب میدانست و باز مشغول تحصیل بود. با میرزا رضای حکیم باشی^{۹۲} و مارگریت زن او که صحبت میداشت آنها تعجب میکردند که در ایران چطور شده این طور تحصیل کرده است. از سواد فارسی و عربی بهره کامل داشت^{۹۳}. اگر مسموم کردن میرزا محمد خان سپهسالار واقعیت داشته باشد باید به مکافات و کيفر الهی معتقد بود و یقین حاصل کرد که جلال‌الدوله به کفاره گناه پدر جوان مرگ شده است.

در حدود شصت سال بعد هم عزیزالله خان سردار معزز بجنوردی از اعقاب سهام‌الدوله با پنج نفر از برادران و خویشان خود روز اول محرم ۱۳۴۳ به حکم جان محمد خان پسر احمد خان علاء‌الدوله پسر رحیم خان علاء‌الدوله از بنی‌اعمام میرزا محمد خان سپهسالار در ارك مشهد بدار آویخته شد. (ص ۳۹۵ قیام کلینل پسیان تألیف آذری.) یا للعجب از دست مکافات الهی!

۱- تاریخ نو ص ۷ و صفحات ۴۳ و ۴۴ و روضة‌الصفاء چاپ خیام جلد دهم ص ۱۱۰ و منتظم ناصری جلد سوم ص ۱۳۳

۲- روضة‌الصفاء جلد دهم صفحات ۱۵۷ و ۱۶۰ و فارسنامه گفتار اول ص ۲۸۸ ۳- تاریخ قاجاریه سپهر جلد دوم ص ۱۰۱ ۴- ایضاً جلد سوم ص ۲۱ ۵- روضة‌الصفاء جلد دهم ص ۳۵۱ ۶- ایضاً ص ۵۲۷ و منتظم ناصری جلد سوم ص ۲۱۵ ۷- مقصود اسداله‌خان برادر ناتنی مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه است که بعدها حاکم همدان و به معتمد‌الملک ملقب شد و سال ۱۲۷۶ درگذشت بعد از اسداله‌خان لقب معتمد‌الملک به محمد ابراهیم خان امیردیوان برادر عباس‌قلی خان معتمد‌الدوله جوانشیر و بعد از او یحیی‌خان پسر میرزا نبی‌خان قزوینی (که بعد از فوت برادرش حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار به مشیرالدوله ملقب گردید) و بعد از وی به حسین‌خان پسر یحیی‌خان مشیرالدوله داده شد ۸- یعنی میرزا کاظم‌خان پسر میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری ۹- منتظم ناصری جلد سوم ص ۲۲۰ ۱۰- شرح حال عباس‌میرزا ملک‌آرا

- صید ۱۱ - ایضاً ص ۱۲۶ - منتظم ناصری جلد سوم ص ۲۵۱ ۱۳ - تاریخ قاجاریه سپهر جلد سوم ص ۳۱۲ ۱۴ - روضة الصفا جلد دهم ص ۷۲۸.
- ۱۵ - مقصود آقای زین العابدین حاج میرزا کوچک شیرازی از درویش شاه نعمت‌اللهی است که لقب طریقتی او رحمت‌علیشاه بود. رحمت‌علیشاه بسال ۱۲۰۸ هـ. ق متولد گردید و در ۱۲۷۸ بسن هفتادسالگی وفات یافت. برای اطلاع از شرح حال او رجوع کنید به طرایق الحقایق جلد سوم صفحه ۱۷۶ بعد وفارسانه ناصری گفتار دوم صفحه ۱۲۳ و مکارم الآثار جلد دوم صفحه ۳۲۷ - ۱۶ - طرایق الحقایق جلد سوم ص ۱۹۴ - ۱۷ - برای اطلاع از شرح حال معصوم علیشاه دکنی رجوع کنید به بستان‌السیاحه ص ۲۵۳ - ۱۸ - صفحه ۱۲۴ شماره ۱۲ مورخ اسفند ۱۳۳۹ دوره دوم نشریه وزارت امور خارجه ۱۹ - خاطرات و خطرات چاپ اول ۸۷
- ۲۰ - منتظم ناصری جلد سوم ص ۲۵۹ و مرآت البلدان جلد دوم ص ۲۲۸ ۲۱ - تاریخ اصفهان وری ص ۲۷۷. انصاری این مطلب را در ذیل وقایع سال ۱۲۸۵ ثبت نموده که البته خطای فاحش است زیرا میرزا محمدخان سپهسالار یک سال قبل از این تاریخ فوت کرده بود. حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار هم در ۱۲۸۵ بعنوان وزیر مختار ایران در اسلامبول به انجام وظیفه اشتغال داشت و هنوز بمقام وزارت و صدارت منصوب نگردیده بود که صلاحیت انجام چنین عملی را داشته باشد، ظل‌السلطان در کتاب سرگذشت مسعودی در موارد عدیده از هر دو سپهسالارها به لحن شدیدی مذمت کرده منتها از میرزا محمدخان کمتر و از حاج میرزا حسین‌خان بیشتر و زنده‌تر ۲۲ - مرآت البلدان جلد دوم ص ۲۴۱ ۲۳ - ایضاً ۲۴۹ و منتظم ناصری جلد سوم ص ۲۶۶
- ۲۴ - مرآت البلدان جلد سوم ص ۱۰ و ۱۱ ۲۵ - منتظم ناصری جلد سوم ص ۳۸۶ و مرآت البلدان جلد سوم صفحه ۲۵ مراد از محمدخان امیرتومان، محمدخان پسر محمد مهدی‌خان یعنی نوه دختری ناصرالدین‌شاه و نوه پسر میرزا محمدخان سپهسالار است ۲۶ - در جنگ مرو که بسال ۱۲۷۷ اتفاق افتاد در حدود سی هزار نفر سرباز و افسر ایرانی در نتیجه سوء تدبیر میرزا محمد قوام‌الدوله وزیر خراسان و مخالفت وی با حمزه میرزا حشمت‌الدوله والی آن سامان مابین قتل و اسار عرصه دچار گردیدند. رجوع کنید به المآثر والآثار ص ۴۱ - ۲۷ - المآثر والآثار صفحه ۴۷ و منتظم ناصری جلد سوم ص ۲۸۹ ۲۸ - مرآت البلدان جلد سوم ص ۳۳۳ ۲۹ - ایضاً ص ۳۴ و منتظم ناصری جلد سوم ص ۲۸۹ ۳۰ - مرآت البلدان جلد سوم صفحات ۳۶ و ۳۷ ۳۱ - منتظم ناصری جلد سوم ص ۲۹۰ ۳۲ - خلسه یا خواب‌نامه ص ۴۸
- ۳۳ - خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله ص ۲۴ ۳۴ - صدرالتواریخ نسخه خطی متعلق به کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، صدرالتواریخ در سال ۱۳۴۹ توسط انتشارات وحید به طبع رسیده است. ۳۵ - شرح زندگانی من جلد اول چاپ دوم ص ۱۰۴ و نیز رجوع شود به «امثال وحکم» دهخدا در عنوان (از هم خطش) ۳۶ - مقصود نریمان خان قوام‌السلطنه برادر جهانگیرخان وزیر صنایع پسر سلیمان‌خان سهام‌الدوله گرجی است که این شخص اخیر - الذکر برادرزاده منوچهرخان معتمدالدوله بود.
- ۳۷ - خلسه صفحات ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ ۳۸ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد سوم ص ۷۰۸ ۳۹ - منتظم ناصری جلد سوم ص ۲۹۳ و مرآت البلدان جلد سوم ص ۴۵
- ۴۰ - مرآت البلدان جلد دوم صفحه ۶۷ ۴۱ - صفحه ۶۴۲ سال ۱۸ مجله یغما

- ۴۲- مرآت البلدان جلد سوم ص ۴۷
- ۴۳- این دستخط در صفحات ۷۷ و ۷۸ شماره دوم سال نوزدهم مجله یغما درج گردیده است.
- ۴۴- شرح زندگانی من بقلم عبدالله مستوفی جلد اول چاپ دوم ص ۲۲۹
- ۴۵- برای اطلاع از تفصیل این جریان رجوع کنید به سلسله مقالات نویسنده این سطور تحت عنوان «فرخ خان امین الدوله» مندرج در مجله وحید سال سوم
- ۴۶- مرآت البلدان جلد سوم ص ۴۳ ۴۷- ایضاً صفحات ۵۹ و ۶۰
- ۴۸- منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۲۹۹
- ۴۹- حاج میرزا محمد رضا مستوفی در سال ۱۲۸۴ به مستشارالملک ملقب گردید و بالاستقلال به پیشکاری و وزارت خراسان رسید و چندی بعد مؤتمن السلطنه لقب گرفت و به حکومت کاشان رفت و از وزرای دربار شد در ۱۳۰۱ ه. ق که عبدالوهاب خان آصف الدوله شیراز (پدر) والی خراسان بود لقب مستشارالملک به میرزا شفیع خان پیشکار او داده شد (منتخب التواریخ مظفری ص ۴۲۱) میرزا شفیع خان پسر میرزا حسن پسر میرزا اسمعیل مستوفی گرگانی است. (شرح زندگانی من نوشته عبدالله مستوفی جلد اول چاپ دوم ص ۵۵)
- ۵۰- صدرالتواریخ نسخه خطی کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران
- ۵۱- ظهورالحق ص ۱۷۴
- ۵۲- سفرنامه ناصرالدین شاه به خراسان صفحات ۱۳ و ۱۵ ذم سهام الدوله بجنوردی درص
- ۳۰۴ جلد سوم تاریخ منتظم ناصری دریک مورد جعفرقلی خان و درجای دیگر حیدرقلی خان نوشته شده و در صفحه ۳۷۵ جلد دوم مطلع الشمس نیز جعفرقلی خان ضبط گردیده است که البته اشتباه کاتب می باشد و سهام الدوله بجنوردی به استناد سایر مدارک و تواریخ دوره ناصری حیدرقلی خان نام داشته است. سهام الدوله بسال ۱۲۸۶ هنگامیکه حشمت الدوله والی خراسان بود بدستکاری حاج محمد رضا مستوفی که با او وصلت و خویشی داشت وسایل طرد اللهیارخان درگری را نیز فراهم نمود. رساله مجدیبه به تبعیت از او از سپهسالار بدگوئی و ناصرالدین شاه را نسبت والی خراسان خشمگین ساخته است.
- ۵۳- حکیم الممالک پسر حاج آقا اسمعیل پیش خدمت باشی سلام از محصلین دوره اول دارالفنون است که مقدمات طب را در تهران فراگرفت و بسال ۱۲۷۲ ه. ق همراه فرخ خان غفاری سفیر ایران به پاریس رفت. میرزا نقی که بسمت نایب دوم عضو هیئت سفارت کبرا بود در پاریس به تکمیل تحصیلات پزشکی پرداخت و در ۱۲۷۸ به تهران مراجعت نمود در سال ۱۲۸۳ با ناصرالدین شاه به مشهد مقدس مشرف و درحین مسافرت به حکیم الممالک ملقب گردید. حکیم الممالک چون مدتی حاکم بروجرد و کمره عراق بود او را والی خطاب میکردید. وی پدر اسمعیل فرزانه (دیرالممالک) از اعضای وزارت خارجه متوفی ۱۳۲۵ شمسی و سرلشکر حسین فرزانه متوفی اسفند ۱۳۴۱ می باشد.
- ۵۴- سفرنامه خراسان ص ۱۲۴ ۵۵- صدرالتواریخ نسخه خطی کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ۵۶- سفرنامه خراسان ص ۲۲۰
- ۵۷- میرزا محمد معروف به ملیچک اول که بعدها امین خاقان لقب گرفت برادر زبیده خانم امینه اقدس کرد از زن های سوگلی ناصرالدین شاه و پدر غلام علی خان عزیزالسلطان

(ملیجك دوم) است احمد شاه در زمان سلطنت به غلام علی خان لقب سردار محترم داد شرح حال مفصل عزیرالسلطان به قلم راقم ابن سطور در روزنامه «اصفهان» به چاپ رسیده است.

۵۸- سفرنامه خراسان ص ۲۲۲ و

۵۹- ایضاً صفحه ۲۲۵ چند نفر از نویسندگان معاصر وقایع مربوط به مرك ناگهانی میرزا محمد خان سپهسالار را در ۱۷ صفر ۱۲۸۴ و درگذشت بی مقدمه حاج میرزا حسین خان سپهسالار (مشیرالدوله پسر میرزا نبی خان قزوینی) را در ۲۱ ذی حجه ۱۲۹۸ که هردو در مشهد مقدس اتفاق افتاده است بایکدیگر خلط و اظهار عقیده کرده اند که ناصرالدین شاه در سفرهای خراسان به این دو نفر قهوه قجری داده است در صورتیکه شاه قاجار در موقع فوت میرزا حسین خان در تهران بود و دفعه دوم روز پنجم شعبان ۱۳۰۰ از تهران روانه مشهد مقدس شد.

۶۰- سفرنامه خراسان ص ۲۴۴ و مرآت البلدان جلد سوم صفحه ۸۱

۶۱- سفرنامه خراسان صفحات ۲۶۵ و ۲۶۶

۶۲- ایضاً ص ۳۵۶

۶۳- ایضاً صفحات ۲۲۸ و ۲۳۳

۶۴- منتظم ناصری جلد سوم صفحات ۲۷۸ و ۳۱۱- و صفحه ششم ملحقات جلد اول مرآت البلدان

۶۵- منتظم ناصری جلد سوم ص ۳۰۷

۶۶- شرح زندگانی من جلد اول صفحات ۱۳۳ و ۱۳۴

۶۷- رساله مجدییه ص ۵۹

۶۸- تاریخ عضدی چاپ کوهی صفحه ۲۸ و وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه صفحه ۲۹

۶۹- زندگی ناصرالدین شاه بقلم دوستعلی خان معیرالممالک

۷۰- وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه صفحه ۱۰۴

۷۱- روضة الصفاى ناصری جلد دوم چاپ خیام ص ۲۱۰

۷۲- منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۳۵

۷۳- صفحه ۶ ملحقات جلد اول مرآت البلدان

۷۴- مرآت البلدان جلد سوم صفحه ۷۰

۷۵- سفرنامه خراسان صفحه ۲۲۳

۷۶- خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله صفحه ۲۷

۷۷- سفرنامه خراسان صفحه ۲۲۶

۷۸- محمد حسین میرزا میرآخور رئیس اصطبل ناصرالدین شاه و پسر محسن میرزا پسر عبدالله میرزا دارا پسر خاقان است. محمد حسین میرزا در ۱۳۱۴ از طرف مظفرالدین شاه یمین السلطان لقب گرفت (منتخب التواریخ صفحه ۴۸۰) و وی پدر عبدالله میرزا دارائی ملقب به سردار حشمت می باشد. حاج محمد قلی بیك پسر حاج نایب ترکمان است که از غلامان خاص و مورد اطمینان محمد شاه بود حاج محمد قلی بیك در شناختن اسبهای نژاده و اصیل تخصص داشت و همان کسی است که اواخر ۱۲۹۸ ناصرالدین شاه او را ظاهراً به عنوان خرید اسب و باطناً برای تفتیش عملیات حسین قلی خان ایلخانی به بختیاری فرستاد. حاج

- عبدالغفار نجم الممالك نیز در همان زمان مأموریت یافت که از سد اهواز بازدید کند و محرمانه پیرامون نقشه و اقدامات ایلخانی و تعداد اطرافیان و اتباع مسلح او تحقیقات لازم بعمل آورد (سرگذشت مسعودی صفحه ۲۴۲ و سفرنامه خوزستان نجم الممالك)
- ۷۹- سفرنامه خراسان صفحه ۲۶۵
- ۸۰- ایضاً صفحات ۳۷۷ و ۳۷۸
- ۸۱- منتخب التواریخ صفحه ۴۲۳
- ۸۲- المآثر والاثار صفحه ۳۶
- ۸۳- مطلع الشمس جلد دوم صفحه ۲۳۸
- ۸۴- المآثر والاثار صفحه ۸۴
- ۸۵- طرائق الحقایق ۳ : ۱۹۴
- ۸۶- مرآت البلدان جلد سوم صفحه ۷۲ و المآثر والاثار صفحه ۷۱
- ۸۷- المآثر والاثار صفحه ۷۲
- ۸۸- سفرنامه خراسان ۱۶۰
- ۸۹- صدالتواریخ
- ۹۰- اظهارات قبلی سپهسالار در صفحات ۸۰ و ۸۱ سال ۱۹ یغما چاپ شده است
- ۹۱- خلسه صفحات ۳۴ و ۳۵
- ۹۲- میرزا رضای حکیم باشی علی آبادی پسر میرزا مقیم و ظاهراً همان کسی است که در صفحات ۸۴ و ۹۷ جلد دوم مرآت البلدان جزو معلمین دارالفنون بنام او اشاره شده
- ۹۳- سرگذشت مسعودی ص ۹۱

میرزا سعید خان مؤتمن الملك ۱۲۳۱ - ۱۳۰۱ ه. ق

در ذی قعدة ۱۲۶۴ که ناصرالدین شاه همراه با میرزا تقی خان امیر نظام و سایر حوashi از تبریز برای جلوس به تهران می آمد ملا محمد انصاری در قریه باسمنج عرض حالی به امیر تقدیم کرد. امیر خط و ربط او را پسندید و وی را به خدمت خود گرفت^۱ يك قسمت از احکام و دستورهای امیر کبیر در زمان صدارت به خط خوش همین میرزا سعید است حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله در یادداشتهای خود به استناد اظهارات شفاهی صاحب ترجمه مینویسد: «میرزا سعید خان گرمودی پسر آخوند ملا اسمعیل از طایفه میرزا مسعود وزیر خارجه است. مشارالیه مرد باسواد و باخطی بود که در اوایل کار در دستگاه احمد خان بیگلریگی تبریز سمت نویسندگی داشت و بعد خدمت میرزا محمد خان امیر نظام زنگنه رفت. میرزا تقی خان که بصدارت رسید او را پیش کشید و موجبات پیشرفت و ترقی او را فراهم کرد. میرزا علی خان امین الدوله میگوید: (میرزا سعید خان اهل علم بود و از ادبیات عرب و شرعیات تمتع کامل داشت^۲. پس از ورود ناصرالدین شاه و همراهان به یافت آباد میرزا سعید انصاری بسمت کاتب اسرار مکتومه و منشی رسایل خاصه و به اصطلاح امروز ریاست دفتر رمز و محرمانه انتخاب شد^۳. میرزا محمد خان شیرازی وزیر امور خارجه (برادرزاده میرزا ابوالحسن خان ایلچی) که در ۱۸ ربیع الثانی ۱۲۶۸ بدرود زندگی گفت میرزا محمد سعید ملقب به مؤتمن الملك شد و در ضمن به لقب خانسی و منصب دبیری مهم خارجه که قائم مقام وزارت دول خارجه است سرافراز و مخلص گردید^۴. مؤتمن الملك بسال ۱۲۶۹ بدریافت حمایل و نشان سرتیپی اول مكلل به الماس مباحی و چند روز

بعد یعنی در ربیع الثانی همین سال به منصب جلیل وزارت امور خارجه و لقب جنابی و خلعت همایونی مفتخر شده.^۵ در سنه ۱۲۸۶ که ناصرالدین شاه به گیلان رفت امیراصلان خان مجدالدوله از حکمرانی این ولایت برکنار و زمام حکومت آنجا به مؤتمن‌الملک واگذار و ضمیمه سایر مشاغل او شد.^۶ و مقرر گردید که او چند روزی در گیلان توقف نموده مهام امور این ولایت را چنانکه باید در حیزانتظام گذارد.^۷

میرزا سعید خان حسب الامر چند روزی به رتق و فتق امور پرداخت و اداره حکمرانی گیلان را از طرف خود به میرزا عبدالوهاب خان نصیرالدوله (آصف‌الدوله بعد) محول نمود و عازم تهران شد.^۸ میرزا سعید خان بسال ۱۲۸۸ با حفظ سمت وزیر امور خارجه به عضویت دارالشورای کبری انتخاب گردید.^۹ و چندی بعد به دریافت یکعدد دوات الماس نشان مباحی شد.^{۱۰} دوره اول وزارت امور خارجه مؤتمن‌الملک از ۱۲۶۹ تا ۱۲۹۰ یعنی ۲۱ سال طول کشید در سفر اول ناصرالدین شاه به فرنگستان که بسال ۱۲۹۰ اتفاق افتاد مؤتمن‌الملک به جرگه مخالفان حاج میرزا حسین خان سپهسالار پیوست و علیه صدراعظم متجددی که میگفتند پای فرنگیها را به ایران باز کرده است کوشش فراوان بعمل آورد. میرزا علی خان امین‌الدوله مینویسد: «پس از مراجعت ناصرالدین شاه به ایران همینکه موکب همایون به قریه کن سه فرسنگی پایتخت رسید میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه بقیه اعیان دولت و شاهزاده حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله شرف خاکبوسی یافتند میرزا سعید خان خطابه‌ای متضمن معذرت و روسیاهی از جانب چاکران عرض کرد که اگر بظاهر اقدامشان مخالف رویه بندگی و اطاعت بود اما دولتخواهی و حفظ صلاح دولت و پادشاه آنها را جرئت داد و ترجمان تظلم عمومی شدند».^{۱۱}

پس از انتصاب حاج میرزا حسین خان سپهسالار به وزارت امور خارجه بسال ۱۲۹۰ مؤتمن‌الملک به تولیت آستان قدس رضوی انتخاب و روانه مشهد مقدس شد.^{۱۲} و در ۱۲۹۷ پس از عزل سپهسالار باردیگر میرزا سعید خان به وزارت خارجه منصوب و به دریافت یک ثوب جبّه ترمه شمشه مرصع مخلع و مفتخر گردید.^{۱۳} در دومین دوره وزارت امور خارجه میرزا سعید خان مؤتمن‌الملک مأمورین روسیه تزاری مسئله تعیین مرز ایران و روسیه را در صحرای ترکمان پیش کشیدند. امین‌الدوله مینویسد: «شاه چند نفر از رجال را برای رسیدگی به موضوع مورد

بحث انتخاب کرد. وزیرامورخارجه را مدتی دوری از کار و تولیت آستان قدس رضوی از اصول دیپلوماسی تارک و خاطرش را از حقوق دول و ملل تاریک کرده بود و هم میخواست که برای استحکام موقع و مسند خود با سفارت روس موافقت کند...

شاه در مقدماتی خیلی بدرستی و استقامت پیش آمده در مقابل تطاول سفارت روس خوب ایستادگی کرد لکن بواسطه تبلیغ جواب مؤتمن الملك و به رضاجوئی وزیرمختار روس مایل است... بالجمله باین دقت و صرف اوقات، ضعف قلب و تنگی حوصله شاه نگذاشت که در سر حقوق مسلمة ایران ایستادگی شود. بعراض مهیب و مدهش میرزا سعید خان و آنچه باز از مساعدت دولت روس و عده مکذوب میدادند دل از دست و به تکلیف دولت روس تن داده و کار آن طرف یکسره به مراد دولت روس شد^{۱۴}».

فتنه شیخ عبیدالله کرد بسال ۱۲۹۸ و در زمان وزارت امورخارجه میرزا سعید خان مؤتمن الملك اتفاق افتاد. محمد حسن خان صنیع الدوله که بعدها اعتمادالسلطنه لقب گرفت در یادداشتهای خصوصی خود ذیل وقایع روز جمعه پنجم رجب ۱۲۹۸ مینویسد: «دیشب از قراریکه مسموع شد فیروز، غلام میرزا سعید خان وزیرامورخارجه مژده آورده بود که شیخ عبیدالله علیه ما علیه را مأمورین عثمانی گرفته و محبوساً به اسلامبول برده اند. خلعت به فیروز داده شد و لقب خانی باو عطا فرمودند^{۱۵}».

مستر بنجامین نخستین وزیرمختار امریکا در ایران که در حدود یک سال قبل از فوت میرزا سعید خان به تهران آمده است وی و خصوصیات اخلاقی او را چنین توصیف میکند: «بیشتر روابط من با وزیرامورخارجه بود و در اوایل ورودم این شغل را میرزا سعید خان داشت. وی پیرمردی بود نه بزرگ منش و نه بدطینت ولی ضعیف الاراده و لین العریکه، عزم را با تواضع و ادب توأم میکرد و در انتخاب تصمیم نسبت به امور جاری تردید و تعلل بخرج میداد. از اعمال و رفتار او آشکارا دورویی مشاهده میگردید و این نوع معامله لازمه سیاست روز بود زیرا ایران اجبار داشت که از یک طرف دوستان نیمه راه خود را حفظ کند و از طرفی از خصومت دولت های مخالف برحذر باشد و بهمین سبب وزیرخارجه

ناگزیر بود که سیاست مماشات و مبهم و تاریکی پیش بگیرد. گاهی تعلل و مسامحه او بجائی میرسید که دیپلماتهای خارجی خشمگین می شدند و ناچار مطالب خود را مستقیم بعرض شاه می رساندند ولی شاه این سیاستمدار سالخورده را بواسطه طول خدمت صادقانه تا ۱۸۸۵ از کار برکنار نکرد و در واقع امور وزارت خارجه بدست شخص محترمی بنام صدیق الملک^{۱۶}. دیراول وزارتخانه انجام میشد. میرزا سعید خان مردی بود کوتاه اندام و مانند همه ایرانیان حنا می گذاشت که با صورت چین و کروش خورده او سازش نداشت او دارای چشمان تند و تیزی بود و از ادبیات شرقی اطلاعات مبسوط داشت و در پایان مذاکرات سیاسی نیم ساعتی مصاحبه ادبی با او خالی از لذت نبود. میگویند روزی وزیرمختار روس برسر مسئله ای که با مؤتمن الملک مطرح کرده بود آشفته شد و سپس برخاست و درتالار بنای قدم زدن را گذاشت و ضمناً عصای خود را بر زمین میکوبید ناگهان عصا از دستش افتاد و پیاپی وزیر امور خارجه اصابت کرد. مؤتمن الملک با کمال متانت عصا را برداشت و بدست سفیر داد و با کمال ملایمت به او گفت خواهشمندم بفرمائید تشریف ببرید. محافظه کاری میرزا سعید خان گاهی انسان را مورد مینمود که آیا وعده ای را که کرده وفا میکند یا اجرای آن را به طاق نسیان مینهد و به قول خود پشت پا میزند. میرزا سعید خان در اواخر عمر حرص و طمع فراوانی به جمع مال و منال داشت و البته فراموش نباید کرد که لازمه سازمان مالی دولت ایران این است که اعضای هیئت دولت و متنفذین و رجال مملکت به اخذ رشوه و جمع مال رغبت کنند و انصاف باید داد که میرزا سعید خان در این باب معتدل تر از دیگران بود. وی مانند اغلب ایرانیان تسبیحی در دست داشت و برای اجرای تصمیمات متخذه از این تسبیح استفاده و بعبارت اخری استخاره می کرد.

در آخرین ملاقاتی که با او کردم زیاده از اندازه ضعیف بنظر میرسید. وی درکنار بخاری نشسته بود و در حضور من پالتوی ترمه خز او را آوردند و روی زانوهایش گسترده. میرزا سعید خان هنگام اجرای مراسم تودیع نگاههای حشمت آمیزی بمن کرد و دیری نگذشت که از خدمت شاه ایران به پیشگاه پادشاه زمین و آسمان شتافت. پیش از آنکه داستان میرزا سعید خان را پایان برسانیم ذکر

مطلبی دیگر را لازم میدانم و آن این است که روزی در باب سوء رفتار یهودیان و ارامنه همدان نسبت به اتباع امریکا با او مذاکره میکردم و گفتم که چرا حاکم همدان که برادر اعلیحضرت شاه است^{۱۷} از مدعیان رشوه بگیرد و اتباع امریکا را بزحمت بیاندازد. وزیر خارجه که به ظن قریب یقین از عواید حکمران همدان سهمی نصیبش میگردد نقشه عجیبی طرح کرد و بعزم زیارت عازم قم شد و سپس شایع گردید که جمعی از راهزنان بین راه ااثیه او را از جمله مهر او را بغارت برده‌اند و او فعلاً نمیتواند که با مهر و امضای خود نامه‌ای به حاکم همدان بنویسد^{۱۸}. حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله ضمن یادداشتهای خود مینویسد: «جناب وزیر خارجه بعزم زیارت قم رفت و در منزل کنارگرد دزد بکالا زد و بقدر پانصد و شصت تومان اسباب زنانه و مردانه و ضمناً مهر رسمی را هم برد».

محمد حسن خان صنیعالدوله نیز باین شرح از میرزا سعید خان و اعضای وزارت خارجه زمان ناصرالدین شاه انتقاد میکند: «چنین دولتی باید مثل میرزا سعید خان وزیر خارجه داشته باشد و مثل میرزا محمد رئیس دایره پولتیک، و اجزاء عمده وزارت خارجه فیروزخان سیاه و غیره و غیره^{۱۹}». میرزا سعید خان مؤتمن‌الملک چهارشنبه هفتم جمادی‌الاول ۱۳۰۱ بسن هفتاد سالگی چشم از جهان پوشید^{۲۰}. و جنازه او بموجب یادداشتهای حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله روز دوشنبه ۱۲ ج ۱ به مشهد مقدس حمل گردید و اوایل جمادی‌الثانی نعش او به مشهد مقدس رسید و در دارالسعاده بخاک سپرده شد^{۲۱}. معتمدالدوله مینویسد همسر مؤتمن‌الملک دختر محمد قلی‌خان صندوق‌دار بود که در اواخر شوال ۱۳۰۱ پس از انقضای عده شرعی به حباله نکاح بدیع‌الملک میرزا حشمت‌السلطنه درآمد^{۲۲}.

قیافه و شکل و شمایل مؤتمن‌الملک ظاهراً مورد توجه ناصرالدین شاه بوده که تصویر او را ترسیم نموده و بعدها نیز مکرر از قیافه او یاد کرده است. ناصرالدین شاه در سفرنامه سومین مسافرت خود به فرنگستان که بسال ۱۳۰۶ ه.ق اتفاق افتاد در ذیل وقایع چهارشنبه سلخ شعبان مینویسد: «یک ساعت بغروب مانده وارد قریه ترکمان شدیم ...

دهات این حدود از این قرار است: دست راست اول او نیک‌الملک نظام‌العلما بعد صومعه سفلی که ده معتبری است بعد ابشلق که اول تیول مرحوم میرزا سعید

خان وزیر امور خارجه بود حالا هم دست قوم و خویش های آن مرحوم است که امروز سر راه آمده بودند و اسامی آنها از این قرار است: حاج میرزا تقی خواهر - زاده وزیر مرحوم پسر حاج میرزا رضی که پیرمردی معمم بود و شباهت زیادی بخود میرزا سعید خان وزیر خارجه مرحوم داشت، حاجی میرزا علی تقی شیخ - الاسلام برادرزاده وزیر مرحوم که او هم خیلی شبیه به وزیر مرحوم است».

اعتماد السلطنه راجع به میرزا سعید خان مؤتمن الملك مطالب ضد و نقیضی نوشته يك جا میگوید که او از مأمورین داخله و خارجه رشوه میگرفت و در جای دیگر وی را مردی امین و درستکار معرفی کرده است در ص ۵۳۷ مینویسد: «صبح خانه بدیع الملك میرزا حشمت السلطنه که به لقب پدرش امام قلی میرزا به اعتماد الدوله ملقب گردیده برای تبریک رفتن. خانه زوجه اش که زن میرزا سعید خان وزیر خارجه مرحوم بود اطاق بیرونی ندارد. در اندرون پذیرفته شدم. همان اطاقی که پانزده سال قبل از طرف شاه مأمور بودم برای ابلاغ مطلب محرمانه ای که هنوز هم به احدی نگفته ام و عداوت مدح میرزا حسین خان سپهسالار که آن وقت صدراعظم بود بیشتر بر سر همین فقره بود. اما حالا می نویسم ایلچی فرانسه به تحریک مرحوم سپهسالار که آن وقت صدراعظم بود از وزیر خارجه شکایت نموده بود که او را معزول کنند و وزارت خارجه با خود میرزا حسین خان سپهسالار باشد. شاه مرا فرستاد خانه وزیر و همان کاغذ ایلچی را که ترجمه کرده بودم داد بردم نشان وزیر بدهم و او را ملتفت کنم که خود را از شر میرزا حسین خان حفظ کند. وزیر گریه زیادی کرد و شاه را دعا کرد.» مطالب بالا مؤید گفته های میرزا علی خان امین الدوله و حاج فرهاد میرزا معتمد الدوله است که در سطور بالا بر آن اشاره شد.

در ص ۵۶۷ مینویسد: «صبح شرفیاب شدم تفصیل غریبی مشاهده نمودم. نهصد و هفتاد پاکت سربسته که غالباً نوشتجات سفرای ایران در خارج و اغلب مراسلات سفرای خارجه در ایران و نوشتجات سرحدداران و غیره در میان نوشتجات میرزا سعید خان بود پسرش جمع کرده حضور شاه فرستاده بود. این پاکت ها از بیست سال قبل بود الی چهارده سال قبل، به خیال خود خدمت کرده بود. اما پدرش را تا ابدالاباد بدنام کرده است. وزیر خارجه که این طور بی مبالات

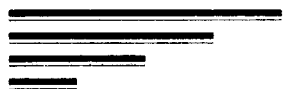
باشد. وای به حال ایران، اما آن وزیر خارجه اگر بی‌مبالات بود امین بود ... نوشتجات را به میرزا محمود خان ملك الشعرا دادند که در کتاب بچسباند اما در دیباچه ننویسد که چطور این کاغذها پیدا شده، شاه میفرموده از قرار گفته همین پسر وزیر مرحوم غالب نوشتجات را نخوانده به آب می‌انداخت.

پس از فوت میرزا سعیدخان لقب مؤتمن‌الملک به حسین خان پسر میرزا فتحعلیخان صاحب‌دیوان پسر میرزا علی‌اکبر قوام‌الملک شیرازی داده شد^{۲۳}. و پس از این شخص اخیرالذکر مرحوم میرزا حسین خان پیرنیا پسر میرزا نصراله‌خان مشیرالدوله نائینی به مؤتمن‌الملک ملقب گردید.

مأخذ

- ۱- شماره اول و دوم مجله یادگار سال پنجم
- ۲- خاطرات سیاسی امین الدوله ص ۹۴
- ۳- منتظم ناصری جلد سوم ص ۱۹۶ و مرآت البلدان جلد دوم ص ۶
- ۴- منتظم ناصری جلد سوم ص ۲۱۶ و مرآت البلدان جلد دوم ص ۷۶ در صفحه ۱۴۲ جلد سوم تاریخ قاجار سپهر چاپ امیرکبیر اسم صاحب ترجمه میرزا خلیل نوشته شده که البته اشتباه چاپی است
- ۵- مرآت البلدان جلد دوم صفحات ۱۲۱ و ۱۲۲ و منتظم ناصری جلد سوم ص ۲۲۳
- ۶- منتظم ناصری جلد سوم ص ۳۱۲ و مرآت البلدان جلد سوم ص ۱۱۶
- ۷- مرآت البلدان جلد سوم ۱۱۷
- ۸- ایضاً ص ۱۱۹ و منتظم ناصری جلد سوم ص ۳۱۴
- ۹- منتظم ناصری جلد سوم ص ۳۱۹
- ۱۰- مرآت البلدان جلد سوم ص ۱۳۳
- ۱۱- خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله صفحات ۴۹ و ۵۰
- ۱۲- منتظم ناصری جلد سوم ص ۳۳۳
- ۱۳- ایضاً ص ۳۶۴
- ۱۴- خاطرات امین الدوله صفحات ۹۷ و ۹۸ و ۹۹
- ۱۵- وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه ص ۲۱
- ۱۶- منظور میرزا محمد صدیق الملك رئیس دفتر وزارت امور خارجه و پدر میرزا حسن خان محتشم السلطنه اسفندیاری است
- این صدیق الملك را با میرزا غفارخان صدیق الملك نایب اول وزارت خارجه که در ۱۲۷۷ وزیر مختار و ایلچی مخصوص ایران در روسیه شد (جلد سوم منتظم ناصری ص ۲۷۱) اشتباه نباید کرد.
- ۱۷- یعنی عبدالصمد میرزا عزالدوله
- ۱۸- ایران از نظر خاورشناسان صفحات ۲۵۴ تا ۲۵۷
- ۱۹- وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه ص ۱۰۴
- ۲۰- ایضاً ص ۱۵۷
- ۲۱- مطلع الشمس جلد دوم ص ۳۸۳
- ۲۲- حشمت السلطنه بدیع الملك میرزا پسر امامقلی میرزا پسر محمدعلی میرزا دولتشاه است که چندی پس از فوت پدرش به لقب عماد الدوله ملقب شد
- ۲۳- فارسنامه ناصری جلد دوم ص ۵۰

رکن الدوله‌ها



میرزا محمدخان دولو

میرزا محمدخان دولو بیکلریگی تهران، علی نقی میرزا پسر فتحعلیشاه، اردشیر میرزا پسر عباس میرزا نایب السلطنه، محمدتقی میرزا برادر صلیبی ناصرالدین شاه، علی نقی میرزا پسر محمدتقی میرزا، محمدعلی میرزا رکنی برادر علی نقی میرزا.

اولین کسی که در دوره قاجاریه رکن الدوله لقب گرفت میرزا محمدخان دولو بیکلریگی تهران پدر اللهیارخان آصف الدوله بود. عباس میرزا نایب السلطنه دختر میرزا محمدخان رابه زوجیت داشت و از این ازدواج پسرى قدم بعرصه وجود نهاد که بمنظور احیای اسم سردودمان قاجاریه محمد میرزا نامیده شد. این پسر همان محمد شاه است که چهارده سال و سه ماه سلطنت کرد و در ۱۲۶۴ ه.ق به سرای باقى شتافت و مورخین دوره قاجاریه او را «غازی» لقب داده اند.

پس از فوت کریم خان زند که آقامحمد خان برای احراز تاج و تخت ایران به تلاش و تکاپو افتاد عده ای از رؤسای سرشناس قاجاریه مخصوصاً افراد قبیله دولو با او به مخالفت برخاسته و میرزا محمد خان دولو را برای سلطنت از اخته خان که از طایفه قوئللو بود مناسب تر و شایسته تر میدانستند. اما میرزا محمدخان یا بواسطه حس جاه طلبی یا به علل و جهات دیگر به جلب موافقت افراد متنفذ طایفه دولو پرداخت و به کمک آقامحمد خان شتافت و ظاهراً به همین مناسبت است که اعقاب بیکلریگی لقب «تاج بخش» رابه عنوان نام خانوادگی انتخاب کرده اند. آقامحمد خان به منظور حق شناسی و به پاس مساعدت های ذیقیمت بیکلریگی به فتحعلیشاه توصیه کرد که با خانواده میرزا محمد خان دولو مواصلت نماید تا قاجارهای دولو و قوئللو صمیمانه با یکدیگر متحد شوند و اساس و پایه

سلطنت او و اعقابش نیز ثابت و برقرار بماند. ازدواج عباس میرزا با دختر بیکلریگی به همین مناسبت بود و علاوه بر این خود فتحعلیشاه نیز با یکی از دخترهای وی مزاجت کرد و در ضمن دو دختر دیگر او را هم به ترتیب به حواله نکاح شیخ علی میرزا شیخ الملوك و محمد رضا میرزا پسرهای خود درآورد.

در مواقعی که آقامحمد خان از تهران به مسافرت میرفت حکومت پایتخت به میرزا محمدخان دولو واگذار میگردد و به همین سبب او را بیکلریگی می-گفتند پس از این که لطفعلی خان زند گرفتار و بحکم آقامحمد خان به تهران فرستاده شد به میرزا محمد خان دولو به قتلش اشارت رفت و در امامزاده زید به خاکش سپردند. (برای اطلاع بیشتر از شرح حالات میرزا محمد خان دولو و اعقاب او رجوع کنید به سلسله مقالات تحت عنوان «آصف الدوله ها».)

علینقی میرزا رکن الدوله

دومین رکن الدوله دوره قاجاریه علی نقی میرزا پسر هشتم فتحعلیشاه و برادر اعیانی امام وردی میرزا متخلص به داور و ابراهیم میرزا میباشد. علی نقی میرزا چون از بطن بیگم جان خانم دختر حاج صادق قزوینی بود خاقان او را به حکمرانی قزوین منصوب کرد. در ۱۲۳۴ که میرزا شفیع صدراعظم مازندرانی اصفهانی الاصل در قزوین وفات یافت علی نقی میرزا حاکم این شهرستان بود و جنازه صدراعظم را به سلطانیه و از آنجا به عتبات عالیات فرستاد. علی نقی میرزا در ۱۲۳۸ پس از بروز اختلاف میان حسن علی میرزا شجاع السلطنه والی خراسان و خوانین آن سامان بالقب «حجة السلطان» مأمور مشهد مقدس شد. چون علی نقی میرزا مردی راحت طلب و آسایش دوست بود و در قزوین جزکیماگری سرگرمی دیگری نداشت و در خراسان کاری از پیش نبرد و دولتخواهان آنجا از او بخاقان شکایت کردند. یکی از قضاة مشهد مقدس صراحتاً به فتحعلیشاه نوشت که حجة السلطان در مملکت خراسان خالی از وجه آمده است.

دوره مأموریت علی نقی میرزا دیری نپایید و در ۱۲۳۹ به رکن الدوله ملقب و مجدداً به حکمرانی قزوین منصوب گردید. وزیر و پیشکار علی نقی میرزا رکن-الدوله میرزا نبی خان قزوینی مازندرانی الاصل پدر حاج میرزا حسین خان سپهسالار

بود. میرزا نبی‌خان در سلطنت محمد شاه و اوایل ناصرالدین شاه مصدر مشاغل مهم و معتبری شد و یک چند نیز وزارت عدلیه و امارت دیوان را بهمه داشت. در ۱۲۵۰ که فتحعلیشاه به قصد سرکشی فارس از تهران به اصفهان حرکت کرد علی‌نقی میرزا رکن‌الدوله از همراهان او بود. خاقان در ۱۹ جمادی‌الثانی همان سال در عمارت هفت دست سعادت‌آباد اصفهان چشم از جهان فروپوشید و علی‌نقی میرزا رکن‌الدوله به اتفاق جمعی از رجال و اعیان درباری جنازه پدر را از راه نطنز و کاشان به قم برد و پس از طواف به خاک سپرد.

خبر فوت خاقان که به تهران رسید علی‌خان ظل‌السلطان مدعی برادرزاده شد ولی از عملیات مذبوحانه خود نتیجه‌ای نگرفت و محمد شاه به پشتیبانی روسیه تزاری و به حسن تدبیر میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی تکیه براریکه سلطنت زد و مخالفان را یکی بعد از دیگری مطیع و منقاد ساخت. رکن‌الدوله چون در موقع قیام ظل‌السلطان جانب او را گرفته بود روز چهارشنبه چهارم ربیع‌الاول ۱۲۵۱ بحکم محمد شاه دستگیر و باتفاق حسن علی‌میرزا شجاع‌السلطنه و محمد تقی‌میرزا حسام‌السلطنه و امام ویردی میرزا کشیکچی‌باشی و شیخ علی‌میرزا شیخ‌الملوک و چند تن دیگر به قلعه اردبیل فرستاده شد. سه سال بعد رکن‌الدوله و پسرش نصراله میرزا همراه با ظل‌السلطان و امام وردی میرزا چهارنفری در اواخر ربیع‌الثانی ۱۲۵۴ از قلعه اردبیل گریخته و بدولت روسیه تزاری پناهنده شدند. دولت روسیه درصدد برآمد که شاهزادگان فراری را با ماهیانه مکفی در قراباغ یا ورشو منزل دهد ولی شاهزادگان توقعات دیگری داشتند که مورد قبول امپراطور قرار نگرفت. این واقعه مصادف بود با محاصره هرات از طرف محمدشاه و مقارن با مسافرت نیکلای اول به ایروان و چون در این اوان مقامات سن‌پترزبورغ بنا به مقتضیات سیاسی از دولت ایران پشتیبانی میکردند موافقت با تقاضاهای غیرموجه فراریان معقول بنظر نمی‌آمد.

در این گیرودار گوهرآغا دختر ابراهیم‌خان شیشه که خواهرش آغاباجی یکی از زنهای فتحعلیشاه بود و او به همین مناسبت خود را خاله همه فرزندان خاقان میدانست به کمک شاهزاده‌های ایرانی شتافت. بانوی نامبرده مبلغ هفت هزار تومان که با توجه به ارزش پول در آن زمان قلم درشت و کلانی بود در اختیار

آنان نهاد و شاهزادگان فراری از روسیه به ارزنة الروم و از آنجا به اسلامبول و سپس به سرزمین فراعنه رفتند. رکن الدوله و همراهان چندی بعد به کمک و معاضدت محمدعلی پاشا حذیو مصر به مکه معظمه مشرف و سرانجام به کربلا و کاظمین روانه گردیدند و تا پایان عمر در آنجا مجاور و آلت دست استعمار طلبان انگلیسی شدند.

اردشیر میرزا رکن الدوله

رکن الدوله سوم اردشیر میرزا پسر عباس میرزا نایب السلطنه است که هنگام فوت خاقان حاکم گروس و صائین قعله (شاهین دژ) بود. پس از ورود و داوری محمد شاه به خرم دره رکن الدوله با فوج گروس بحضور برادر تاجدار باریافت و اظهار اطاعت و فرمان برداری کرد. اردشیر میرزا در رکاب شاه به تهران رفت و از آنجا مأمور نظم مازندران و استرآباد شد و به دریافت خلعتی که عبارت از اسبی بازین زرین و خنجری مرصع به جواهر ثمین بود نایل آمد. اردشیر میرزا به بسطام رفت و اسمعیل میرزا را که از دیرباز با عباس میرزا نایب السلطنه مخالف بود و درخفا با حسن علی میرزا شجاع السلطنه زدوبند و مواضعه داشت دستگیر و تحت الحفظ به تهران روانه کرد.

اردشیر میرزا از بسطام به استرآباد رفت و غایله ترکمانان فتنه جو را مرتفع ساخت. خبر این فتح که به محمدشاه رسید «آقا اسمعیل پیش خدمت که از پروردگان نایب السلطنه مغفور و از خاصان شهریار منصور بود مأمور شد که بمازندران رفته خلاع آفتاب شعاع خسروانی را زیب برودوش افتخار نواب امیرزاده نامدار حکمران مازندران که در قمع ارباب جهالت و دفع احزاب ضلالت چنین رنجی برده و فتحی کرده نماید و بعد از ورود به مقصد یک دست خلعت عالی و یک قبضه شمشیر مرصع به جواهر ولالی نشان خاصه شیر و خورشید تمام الماس از مرتبه دوم سرتیپی با حمایل افتخار سرخ مخصوص دولت ظفر مأنوس را به میرزا وصول داد.»

اردشیر میرزا در اواخر ربیع الاول ۱۲۶۵ والی لرستان و خوزستان شد و در این مأموریت سلیمان خان سهام الدوله برادرزاده منوچهرخان معتمد الدوله گرجی

امارت لشکروفرماندهی قوای نظامی نواحی نامبرده را عهده‌دار بود. اردشیرمیرزا در ۱۲۶۸ معزول و در ۱۲۶۹ به حکمرانی تهران منصوب گردید و در ۱۲۷۳ به رکن الدوله ملقب و والی آذربایجان شد و در ۱۲۷۶ به گیلان رفت و در حدود یکسال و نیم دوره حکمرانی او بطول انجامید رکن الدوله طبع شعر داشت و تخلص او آگاه بود و رضاقلی‌خان هدایت منتخبات اشعار او را در مجمع‌الفصحا ضبط کرده است. مؤلف تاریخ تبریز میگوید: «اردشیرمیرزا رکن الدوله به روزگار پدر نیز به میان کار و به همه خصایل ستوده آراسته بود و در فنون عربیت و به ویژه بشناسائی شعریدی طولی داشت و آداب حکمرانی و لشکرکشی نیز نیکو میدانست مگر آنکه به شرب باده و لمعی تمام داشت. سالی چند از عمر او مانده چنان آلوده شد که لیلانهاراً کاری جز آن نداشت و همین بود علت مرگ او که تندی عرق کبد او را زیان رسانید.»

محمدتقی میرزا رکن الدوله

محمد تقی میرزا برادر صلبی ناصرالدین شاه چهارمین رکن الدوله دوره قاجاریه است. این شاهزاده در ۱۲۷۳ به حکمرانی تهران منصوب گردید و در ۱۲۸۳ رکن الدوله لقب گرفت و حاکم خمه شد. پس از چندی از این سمت برکنار و مجدداً در ۱۲۸۹ به حکومت همان محل انتخاب گردید. در ۱۲۹۳ به فرمانروائی خراسان برگزیده شد و مدتی بعد به تهران آمد و باز در ۱۲۹۷ با همان سمت مراجعت نمود. سال بعد حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار به جای او مأمور خراسان شد و در همین مأموریت بدرود زندگی گفت پس از فوت سپهسالار دوباره رکن الدوله مأمور خراسان شد و در ۱۳۰۰ که او والی خراسان و سیستان بود ناصرالدین شاه به عزم زیارت و عتبه بوسی حضرت رضا علیه آلاف التحية والثناء به مشهد مقدس رفت.

کنل استیوارت انگلیسی که در همین تاریخ در مشهد اقامت داشته است راجع به ورود شاه به مشهد مقدس و طرز رفتار او با برادرش چنین می‌نویسد: «طرز رفتار شاه با برادرش هنگام ورود به شهر همه مستقبلین را به حیرت انداخت دم دروازه شهر همین که والی از اسب پیاده شد و طبق معمول ایران مثل

مهرترکاب اسب اعلیحضرت را گرفت، شاه بجای اینکه بیشتر از یکی دوسه قدم او را اجازه پیاده روی ندهد تا وسط شهر که در حدود نیم میل راه است نه فقط به او اعتنائی نکرد بلکه اسبش را هم به سرعت راند تا والی اجباراً دنبال شاه بدود و چون مرد تنومندی است به نفس بیفتد. مردم مشهد با مشاهده این وضع میگفتند والی ایالت آن هم شاهزاده و برادر شاه وقت که اینطور نسبت به اعلیحضرت تمکین میکند تکلیف سایر رجال خراسان معلوم است.»

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه از محمد تقی میرزا رکن الدوله چنین توصیف می کند :

«شاهزاده آدم خوبی است اما خلقتاً بسیار زشت است و عظیم جثه، به حدی که شاهزاده را از ترکیب انسانی خارج کرده. صورتاً هم بسیار قبیح است، ابروهای درشت پرمو، سبلتین کلفت سیاه، چشم از اندازه خارج، دماغ گنده و بی قاعده اما خلقتاً بسیار عاقل، عامل، صرفه جو. شاهزاده پسر محمد شاه است و والده اش از نجبای افشار اورمیه و صیغه بوده است.

مدتی حکومت تهران اسماً با او بود اما وزرای بزرگ مثل میرزا موسی و غیره اداره میکردند. بعد حکومت خمره بافت درخمره خیلی عاملی کرد، مایه خوبی اندوخت درست به عقل شاهزاده برخورد، آدم بی عقلی نیست.»

محمد تقی میرزا در ۱۳۰۳ به ریاست مجلس شورای دولتی منصوب و سال بعد باز والی خراسان شد. لاردکرزن سیاستمدار معروف انگلستان میگوید:

«هنگامیکه در مشهد بودم با والی خراسان محمد تقی میرزا رکن الدوله برادر شهریار ایران ملاقات کردم. این شاهزاده آدم ملایم و آرامی است و میگویند وزیر او از طرفداران جدی روسهای تزاری است. من بعد از تعارفات رسمی و معمولی از شاهزاده پرسیدم که آیا به عقیده او احداث راه آهن در ایران عملی و مقدور است یا اینکه انجام این امر متضمن مشکلاتی خواهد بود؟

وی در جواب اظهار داشت که البته اگر خدا خواسته باشد این عمل به سهولت انجام خواهد پذیرفت ولی برای آزمایش صلاح در این است که اول بین تهران و قم راه آهن کشیده شود از معادن خراسان که صحبت به میان آمد شاهزاده گفت این منطقه معادن زیادی دارد و معدن طلا و نقره و سرب و مس و زغال سنگ در

خراسان به حد وفور یافت میشود. از شاهزاده پرسیدم که آیا مردم ایران از پذیرائی‌های مجلل و باشکوهی که در کشورهای اروپا مخصوصاً در انگلستان از اعلیحضرت شهریاری بعمل آمده است اطلاع کامل دارند یا این که از جریان آن بی‌خبر می‌باشند؟

شاهزاده گفت البته مردم عوام و بازاری از شرح ماوقع مطلع نیستند و فقط طبقه منوره کشور به جزئیات امر واقفند ولی سفرنامه اعلیحضرت شاه که چاپ و منتشر شد همه بلااستثنا استحضار حاصل خواهند کرد. رکن الدوله در ظرف پانزده سال گذشته چندین بار والی خراسان شده و در فواصل بالنسبه کوتاهی به مرکز احضار گردیده است ولایه و حکام را به علت تخلف و تخطی از مقررات قانونی منفصل نمی‌کنند و هر وقت که یک نفر داوطلب احراز مقام آنان شد و پیشکشی بیشتری به شاه و صدر اعظم ایران تقدیم کرد بلافاصله حکم انتصاب او صادر و حکمران پیش از کار برکنار خواهد گردید».

محمد تقی میرزا رکن الدوله در اواخر ۱۳۰۹ با تقدیم پنجاه هزار تومان پیشکشی والی فارس شد ولی در اثر اختلاف با متنفذین محلی و بروز اغتشاش در شیراز و سایر نقاط یک سال بیشتر دوام نیاورد و حسین قلی‌خان نظام السلطنه مافی بجای او به فارس رفت. رکن الدوله که از مأموریت اول خود نتیجه‌ای نگرفته بود یکصد و پنجاه هزار تومان بشاه تقدیم نمود و مجدداً در ۱۳۱۱ به سمت والی فارس و بنادر بحر عمان روانه شیراز شد.

این بار فصیح‌الملک شوریده به اشاره متنفذین محلی که از حمایت مسعود میرزا ظل‌السلطان برخوردار بودند با بیانات ادیبانه از رکن الدوله شروع به نقادی کرد. بادنجان دورقاب‌چین‌ها موضوع را به شاهزاده خبر دادند و رکن الدوله حکم به قطع مقرری سرکاری شوریده داد. شاعرهم که حربه‌ای جز قلم و افکار شاعرانه نداشت قصیده‌ای در هجو والی به رشته نظم کشید که سرعت در افواه افتاد و همه جا نقل مجلس شد. رکن الدوله که در مأموریت اول خود به فارس محمد رضاخان قوام‌الملک را به چوب بسته بود از مجازات شاعر شوریده‌ای بیم و هراس نداشت و بهمین لحاظ مصمم گردید که فصیح‌الملک را تنبیه بدنی کند. یکی دو نفر از خیرخواهان میرزا محمد تقی شوریده را از چگونگی آگاه ساختند و شاعر ناینبای

فارس شبانه به قصد تهران خائفاً یترقب از شیراز خارج شد. بدیهی است میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدراعظم وقت مقتضی نمیدانست که برای تشفی خاطر شوریده شاعر برادر شاه راکه در ظرف دو سال گذشته دویت و پنجاه هزار تومان دم جاسلفیده بود از فرمانفرمائی فارس برکنار نماید ولی البته میتوانست شاعر نامدار شیراز علیین طراز را با صله و نوازش راضی کند. پس از رفت آمد مکرر شوریده به منزل صدراعظم و پذیرائیهای گرم حواشی امین السلطان از او شایع شد که دولت قریباً والی فارس را برکنار خواهد ساخت. در همین اوان بین شاهزاده والی و مستشار الملك (میرزا شفیع خان مستوفی) پیشکار فارس نیز بر سر تعیین حکام محلی بهم خورد و شایعه عزل رکن الدوله قوت گرفت. عبدالله مستوفی میگوید:

«شوریده به امید عزل رکن الدوله در تهران به فراق زن و فرزند مبتلا بود و اکثراً در مجالس تفریح هفتگی ما شرکت میکرد. يك روز جمعه در شهر منتشر گردیده بود که ظل السلطان پسر ناصرالدین شاه، والی فارس و رکن الدوله معزول شده است. شوریده که در جلسات هفتگی شرکت داشت قصیده‌ای راکه دو شعر اولش به قرار ذیل بود:

شیر زیان بردید گاو شکم گنده را

خواست که از لاش او قلیه دهد بنده را

دنده رکنی شکست تاب و توانش برفت

سنگ مکافات دهر خرد کند دنده را

فی المجلس ساخت که بقیه رابعه تمام کند. در جلسات آینده سخنی از این قصیده به میان نیامد و چون خبر عزل رکن الدوله بی اساس بود تصور میشود قصیده هم ناتمام مانده و این دو شعر هم فراموش شده باشد و مسلماً در دیوان آن مرحوم نیست».

طرفداران رکن الدوله ناگزیر برای ابقای والی به فاطمه خانم انیس الدوله همسر سوگلی ناصرالدین شاه متوسل شدند و بطن قریب به یقین مبلغی هم مایه رفتند و او عریضه‌ای به این شرح به شاه نوشت:

«قربان خاك پای مبارك گردهم جواب عریضه رکن الدوله را مرحمت

نفرموده‌اید آدمش مطالبه میکند. دستخط در عریضه مزین التفات فرمائید. باری شنیدم که حکومت شیراز را باز تغییر داده‌اید والله خیلی تعجب است که بیچاره رکن الدوله هفت ماه است رفته با آن همه خسارت اگر برای پیشکش است از خود شاهزاده بگیرید و خودش باشد. اینطورها که پدر رعیت بیچاره درمی‌آید. رعیت همین طور تمام شده‌اند. عریضه را بدست کسی ندهید محرمانه ملاحظه فرموده‌پس بدهید خواجه بیاورد» دستخط ناصرالدین شاه در صدر عریضه به این شرح است: «رکن الدوله حاکم است جواب عریضه‌اش را هم با تلگراف دادیم دیگر جوابی ندارد که داده شود».

محمدتقی میرزا رکن الدوله در اوایل ۱۳۱۴ از فرمانفرمائی فارس معزول گردید و میرزا اسداله خان ناظم الملك دیا که قبلاً وکیل الملك لقب داشت و یک چند وزیر مختار ایران در روسیه و سپس وزیر مختار در اسلامبول بود والی فارس شد. رکن الدوله در ۱۳۱۵ باز بسمت فرمانفرمائی خراسان منصوب گردید و دوره حکمرانی او تا ۱۳۱۸ که برای باقی شتافت بطول انجامید پس از فوت محمدتقی میرزا رکن الدوله بازماندگان او به مرکز احضار و مورد تفقد مظفرالدین شاه واقع شدند و لقب رکن الدوله به علینقی میرزا فرزند ارشد وی اعطا گردید.

علینقی میرزا رکن الدوله

علی نقی میرزا رکن الدوله پنجم در ۱۳۲۱ بسمت والی خراسان برگزیده شد و پس از یک سال باهمین سمت به کرمان رفت دوره حکمرانی رکن الدوله در کرمان تا ۱۳۲۳ ادامه یافت و در آن تاریخ عزیزالله میرزا ظفر السلطنه به حکمرانی آن ایالت انتخاب شد. بمباران گنبد مطهر حضرت ثامن الائمه بوسیله روسها در زمان حکمرانی علینقی میرزا رکن الدوله بود.

محمدعلی میرزا برادر علی نقی میرزا هم بعدها به رکن الدوله ملقب گردید که پس از الغای القاب نام خانوادگی رکنی را برای خود انتخاب کرده محمدعلی میرزا رکن الدوله و داماد مرتضی قلی خان صنیع الدوله بود و مهدی قلی خان هدایت (حاج مخبر السلطنه) در کتاب خاطرات و خطرات گاهگاه بنام او اشاره کرده است. بمنظور تتمیم فایده این گفتار به نقل شرح حال علی نقی میرزا رکن الدوله که

در شماره پنجاه و پنجم مورخ ربیع الثانی ۱۳۱۹ روزنامه مصور شرافت بطبع رسیده است مبادرت میشود تا ضمناً نمونه‌ای هم از سبک و سیاق نگارشات روزنامه های دوره قاجاریه به دست داده باشد:

«نواب مستطاب اشرف اکرم والا شاهزاده علی نقی میرزا رکن الدوله ابن نواب غفران مآب مبرور محمد تقی میرزا رکن الدوله از بنی اعمام عظام سلطنت عظمی در سنه یک هزار و دویست و هفتاد و شش متولد شده اند و از مبادی حال به کسب کمال اشتغال جسته نقد عمر گرانمایه رادمی تلف نکردند و از تحصیل شرف آبی نیاسودند و کرامت نسب را به فضایل مکتسب همواره پیرایه دادند. در علوم عربیه و فنون ادبیه و نقد شعر و انشاء رسائل فارسیه و عربیه و تواریخ عرب و عجم و علم تفسیر حظی وافر و اطلاعی وافی یافتند.

در فن جغرافی و زبان فرانسه و سایر معلومات مفیده عصر جدید مهارتی بسزا حاصل نمودند. از ملکات سنیه و فضائل نفسانیه که ملازم حسن سیاست و شرط مهتری و ریاست است به حزم و حلم و کفالت امور و حسن معاملت و رعایت مجاملت با جمهور ناس اشتها و اختصاص یافتند.

با این جمله سرمایه موهوبی و مکسوبی قدم در دایره خدمت دولت نهادند. در سنه یک هزار و دویست و هشتاد و نه که پدر بزرگوارشان، مرحوم شاهزاده رضوان و ساده رکن الدوله به حکومت ولایات خمه منصوب شدند ایشان به نیابت حکومت برقرار بودند و به اقتضای حسن خدمت از طرف دولت به اعطای یک قطعه گل کمر الماس سرافراز شدند (خوانندگان محترم توجه فرمایند که حضرت والا در آن تاریخ سیزده سال بیشتر نداشتند!!)

در سنه هزار و دویست و نود و هفت که شاهزاده مرحوم طیب الله رمسه به ایالت خراسان و سیستان برقرار بودند ایشان در ولایت سبزوار حکمرانی می نمودند و پانصد تومان نقد و یکصد و بیست خروار جنس غله به صیغه مواجب و جیره در حق ایشان مقرر و مرتب آمد. در سال ۱۲۹۹ که ثانیاً ایالت جلیله خراسان و سیستان به پدر بزرگوارشان به منصب «جنرال آجودانی حضور» نایل و به حکومت جوین و سبزوار منصوب گردیدند.

در سنه ۱۳۰۱ در ایالت شاهزاده مرحوم به خراسان حکومت نیشابور بعهد

نواب مستطاب مفوض آمد و در سال مسافرت موکب شاهنشاه شهید مبرور نور-الله مضجعه به خراسان که حدود هزار و سیصد بود ایشان به منصب سرتیپی اول نایل و ریاست کلیه قشون مملکت خراسان به عهده کفالت ایشان واگذار و یک قبضه شمشیر مرصع از درجه دوم از طرف قرین الشرف سلطنت در باره ایشان مرحمت شد.

بعد که از خراسان به دربار دولت احضار شدند در سال ۱۳۰۴ به حکومت قم و ساوه و زرند و شاهسون بغدادی منصوب و به خلعت ترمه شمشه الماس از ملابص خاصه تنپوش خسروانی مخلع گردیدند و مدت هفده ماه در آن ولایت از روی قاعده عدالت و حسن سیاست حکمرانی نموده احضار به دربار شدند و پدر بزرگوارشان شاهزاده مرحوم کرة آخری به ایالت و فرمان‌گزاری خراسان منصوب گردیده نواب مستطاب ایشان در هزار و سیصد و پنچ به هزار تومان اضافه موجب از طرف دولت نایل و در معیت ایالت روانه خراسان شدند.

در سنه ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ به حکومت سبزوار و مضافات برقرار بودند و به پاداش حسن خدمات از طرف سلطنت به اعطای یک قطعه نشان تماش مبارک ناصری سرافرازی حاصل نمودند. بعد احضار به دارالخلافه شده در ۱۳۰۹ که شاهزاده مبرور به ایالت فارس منصوب و مأمور بودند نواب معظم در معیت ایالت مصدر خدمات شایان در آن مملکت گردیده به منصب جلیل امیرتومانی و حمایل و نشان مخصوص آن نایل و به لقب عین‌الملکی ملقب شدند و حکومت کوهگیلویه که بهبهان و مضافات باشد و حکمرانی ایل ممسنی اختصاصاً به عهده کفالت ایشان مفوض بود.

پس از آن احضار بدربار شده در سال ۱۳۱۱ که دیگر بار ایالت فارس به نواب غفران مآب رکن‌الدوله واگذار شد نواب مستطاب ایشان به نیابت ایالت فارس مأمور گردیده مدت هفت ماه قبل از ورود پدر بزرگوارشان با کمال حسن رویت در آن مملکت حکمرانی نمودند و به خلعت تنپوش خسروانی با شمشه مرصع مخلع شدند.

در اواخر همان سال ریاست قشون مملکت فارس و حکومت لارستان و ایلات خمه و ممسنی به عهده ایشان واگذار شد و یک هزار و پانصد تومان اضافه

موجب در حق ایشان مرحمت و مبذول آمد و يك توپ پالتوی سردوشی الماس از تشریفات خاصه قاخره نیز به افتخار نواب معظم ارسال گردید. پس از آن احضار به دارالخلافه شده در سنه ۱۳۱۵ که ایالت جلیله خراسان و سیستان به پدر بزرگوارشان مفوض آمد ایشان نیابت ایالت یافته حکومت سبزوار و جوین و کوه سرخ نیز در اداره خاصه ایشان بود و در طی این حکومت تشریف شریف خسروانی یا شمسۀ مرصع از ملابس خاصه تنپوش همایون شاهنشاهی به افتخار ایشان اعطا و ارسال خراسان شد.

در سنوات هزار و سیصد و شانزده و هفده و هیجده حکومت سبزوار و مضافات را داشتند. در اواخر سال ۱۳۱۸ که پدر بزرگوارشان در ارض اقدس خراسان به رحمت ایزدی پیوستند نواب مستطاب ایشان و سایر اخوانشان احضار به دارالخلافه شده به حضور مهر ظهور همایون شاهنشاهی مشرف و به شمول الطاف و مراحم بیکران خسروانی سربلند و مباهی گردیدند و از قرار فرمان مهر لمعان همایون لقب جلیل رکن الدوله و تمام امتیازات مرحوم والدشان ارثاً و استحقاقاً به نواب ایشان مبذول و مرحمت شد و از طرف قرین الشرف سلطنت بموجب شرح فرمان جهان مطاع مجاز گردیدند که در مواقع و مجالس رسمیه پیکرافتخار خود را به تمام امتیازات رکن الدوله بیارایند و تتمیم مکرمات و مرحمت خسروانی را یکتوب پالتو با سردوشی الماس از تشریفات فاخره خاصیه و هشتصد تومان اضافه موجب نیز در باره ایشان اعطا فرمودند و در سلك منتسبین خاص سلطنت عظمی و شاهزاده گان گرام منزلت و مقامی خاص به ایشان ارزانی داشتند.»

میرزا قهرمان امین لشکر اصفهانی

در ایامی که محمد قلی خان پسر اللهیار خان آصف الدوله در دستگاه طاوس خانم تاج الدوله همسر اصفهانی فتحعلیشاه به خدمت اشتغال داشت میرزا یوسف نامی از اهالی قمشه (شهرضا) جزو گماشتگان او بود. محمد شاه که بسلطنت رسید محمد قلی خان را که دائی زاده اش بود عنوان سالار باری داد و میرزا یوسف هم به سمت ناظر در دستگاه محمد قلی خان شروع بکار کرد. (تاریخ تبریز تألیف نادر میرزا صفحه ۱۰۴) میرزا محمد علی خان سروش سدهی در مدح محمد قلی خان چنین میگوید :

امیر معظم پسر خان سلطان	محمد قلی ابن اللهیار
بدو پیشگاه ملك یافته فر	جهان چون به خورشید چرخ چهارا
و نیز در قصیده دیگر ویرا این طور توصیف میکند:	
محمد قلی ابن اللهیار آن	که تاج کرام است و تاج معانی
نه همتای او کس به پاکیزه خوئی	نه برجای او کس به چابک زبانی
(دیوان سروش چاپ امیرکبیر صفحه ۱۹ و ۶۶۰).	

پس از طغیان محمد حسن خان سالار در مشهد مقدس محمد قلی خان برادر ناتنی او بالطبع مطرود گردید و سرانجام از ترس جان فراراً به عراق رفت و در همین اوقات میرزا یوسف بدرود زندگی گفت و پسری از او باقی ماند به نام میرزا قهرمان که در هوش و فراست و در فن نویسندگی و حسابداری سرآمد جوانان آن دوره بود. میرزا قهرمان بعدها در دستگاه عزیزخان سردار کل وارد خدمت شد و رفته رفته کلیه امور محاسباتی قشون را زیر نظر گرفت و کارهایی

را که به سردارکل محول بود قبضه کرد. میرزا آقاخان اعتمادالدوله با عزیزخان که از دست نشانده‌های میرزا تقی‌خان امیرکبیر بود صفائی نداشت و بهمین سبب به هر حيله و تزویری که بود ذهن شاه را نسبت به او مشوب کرد و بالنتیجه عزیزخان از منصب سرداری و وزارت نظام معزول شد و سرانجام در محرم ۱۲۷۴ به «سردشت» رفت.

میرزا قهرمان پس از برکناری عزیزخان ملازمت کسی را نپذیرفت و با وجود اینکه از لحاظ تأمین معیشت به تنگنا افتاد از مخدوم سابق خود که نردبان ترقی او بود حفظ‌الغیب کرد و از بدگوئی وی که بهترین وسیله تقرب به دستگاه هیئت حاکمه وقت بود احتراز جست در سال ۱۲۷۷ عزیزخان سردارکل از نو مورد تفقد قرارگرفت و بحکم شاه به آذربایجان رفت و پیاس حق‌شناسی‌های میرزا قهرمان او را نیز باخود به محل مأموریت جدید برد. میرزا قهرمان در این مسافرت گوهر ذاتی و استعداد جلی خود را به منصفه بروز رسانید و صمیمانه در انجام وظایف محول کوشش به خرج داد و در کارها مشیرومشار سردارکل و در حقیقت معاون و دستیار او بود. (تاریخ تبریز صفحه ۱۰۵).

حسن خدمت و سعی و کوشش میرزا قهرمان بعرض ناصرالدین شاه و به سمع اولیای حکومت مرکزی رسید و به پیشنهاد عزیزخان سردارکل به دریافت نشان و منصب سرتیپی نایل گردید. محمد حسن‌خان صنیع‌الدوله که بعدها اعتمادالسلطنه لقب گرفت می‌نویسد: «میرزا قهرمان مستوفی نظام آذربایجان به یک قطعه نشان از درجه سوم سرتیپی و ریاست دفترلشکر آذربایجان سرافراز شد» (منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۲۸۰) یکی از شاهزادگان قاجاریه که در همان اوقات در تبریز به خدمت اشتغال داشته است می‌گوید: «میرزا قهرمان مردی دست و دل باز بود و خوانی گسترده داشت و همه روزه متجاوز از دویست نفر از اعیان و اشراف تبریز ناهار و یاشام را میهمان او بودند. دینار و درهم و ریگ بیابان در نظر او تفاوتی نداشت و تمام درآمد خود را به این و آن و اطرافیان و لیعهد بخشش می‌نمود. (تاریخ تبریز صفحه ۱۰۵).

در ایام پیشکاری عزیزخان سردارکل در آذربایجان مرد دانشمندی که بگفته رضا قلی‌خان هدایت از نظر کسب علم و ادب و حسن خط و ربط و تسلط

در نظم و ثر مکاتی شایان داشت (مجمع الفصحا چاپ امیرکبیر صفحه ۱۰۸۴). در دستگاه او خدمت مینمود. این مرد میرزا محمد مهدی نام داشت و تخلص او ثار و لقبش بیان‌الملک و از خانواده انصاریهای گرمرو بود. میرزا محمد مهدی در اوایل با میرزا تقی‌خان فراهانی زیردست میرزا محمد خان امیرنظام زنگنه به خدمت اشتغال داشت و چون در علم و دانش خود را بالاتر از میرزا تقی‌خان میدانست به او اعتنا نمی‌کرد. امیرنظام زنگنه که فرمان یافت میرزا محمد مهدی بیکار و از نظر تأمین امرمعاش دچار زحمت شده و ناچار راه تهران پیش گرفت. چندی بعد که عزیزخان سردارکل به معرفی میرزا نظرعلی حکیم‌باشی قزوینی به استخدام حسین‌خان نظام‌الدوله آجودانباشی والی فارس درآمد میرزا محمد مهدی هم که از تبریز با هر دونفر سابقه داشت به شیراز رفت و تا اوایل سلطنت ناصرالدین شاه در منطقه فارس متناوباً حاکم نقاط کوچک ساحلی بود.

امیرکبیر که به صدارت رسید به نظام‌الدوله و بیان‌الملک خدمتی رجوع نکرد و میرزا محمد مهدی چون تنگ دست شد و کارش به استخوان رسید شروع به بدگوئی از امیرکرد. اتایک نقادیهای او را می‌شنید و به کینه می‌افزود. میرزا محمد مدتها بیکار بود تا عزیزخان سردارکل او را با خود به آذربایجان برد. میرزا محمد گرمرویی با وجود این که در تنظیم دفاتر انشاء تسلط کامل داشت نسبت به انجام وظایف محوله تعلل و سهل‌انگاری مینمود.

میرزا قهرمان در باطن از بیان‌الملک اندیشناک بود و بیم آن داشت که چون او آذربایجانی و اهل محل است روزی بدستگیری هم‌شهریها و با طرح مسئله «اختلاف زبان» او را غافلگیرکند و کلاهش را پس معرکه بگذارد. بهمین سبب عدم مراقبت و تسامح او را مستمسک قرارداد و بعزیزخان سردار خاطر نشان ساخت که فلان نامه و فلان مطلب برخلاف مصلحت نوشته شده است. اظهارات میرزا قهرمان چون منطقی و متکی به دلایل موجهی بود مؤثر واقع گردید و عزیزخان از بیان‌الملک سلب اعتماد کرد و مدتی که گذشت به پایمردی چند تن از دیران درجه دوم که برای اصلاح ذات‌البین به میان افتاده بودند حکومت ناحیه شقاقی را به او محول نمود. بیان‌الملک از این مأموریت نتیجه‌ای نگرفت و میرزا قهرمان با چیره دستی برسر حسابها به او فروپیچید و چند فقره اسناد خرج او را رد نمود

و وی را ذمه‌دار دیوان کرد. بیان‌الملک سرانجام به روایتی در ۱۲۷۹ و به روایت دیگر در ۱۲۸۳ چهره در نقاب خاک کشید و میرزا قهرمان از شر رقیبی که ممکن بود سرنوشت او را تغییر دهد آسوده شد. (همان کتاب و همان صفحه و تاریخ تبریز صفحه ۲۳۲).

میرزا قهرمان به سال ۱۲۸۲ مشیرلشکر لقب گرفت (منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۲۹۳) و سال بعد که سردار کل را به طهران احضار و به وزارت نظام منصوب کردند به اتفاق او روانه پایتخت شد پس از ورود به مرکز، ناصرالدین شاه که شرح خدمات میرزا قهرمان را شنیده بود وی را به لقب امین لشکری ملقب و به نشان سرتیپی از درجه اول با حمایل آن مفتخر و پس از مدت کوتاهی او را برای رسیدگی به کارهای نظام و رتق و فتق امور مالیاتی به تبریز گسیل کرد (منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۰۵) در همین اوان فیروز میرزا نصرت‌الدوله پسر شانزدهم عباس میرزا نایب‌السلطنه به وزارت و پیشکاری ولیعهد منصوب و رهسپار تبریز شد (منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۰۵ و مرآة البلدان جلد سوم صفحه ۸۹). سردار کل در طهران مانند آذربایجان یکه‌تاز میدان نبود و رجال و بزرگان پایتخت او را به بازی نمی‌گرفتند و از طرفی حرمت و شأن و مهمتراز همه عایدی و درآمد تبریز را هم نداشت. بهمین سبب در صدد برآمد وسایلی برانگیزد تا شاه بالاچار مقام و منصب سابق را مجدداً به او تفویض نماید. میرزا قهرمان هم که محرمانه با او مکاتبه داشت وی را به انجام این امر تحریض و تشویق مینمود. (تاریخ تبریز صفحه ۲۱۰).

نصرت‌الدوله در فاصله کوتاهی متوجه شد که از گوشه و کنار علیه او تحریکاتی میشود و ضمن تحقیق یقین حاصل کرد که انگشت امین لشکر درکار و محرك اصلی این توطئه‌ها و دسایس عزیزخان سردار کل است. اواخر سال ۱۲۸۴ که مظفرالدین میرزا ولیعهد موقتاً به طهران احضار شد او نیز با اجازه مرکز به پایتخت رفت و جریان اوضاع و مشکلات کار را بعرض شاه رسانید و دیگر بتبریز برنگشت (همان کتاب صفحه ۲۰۳ و صفحه ۳۰۴) اصولاً رجال جا افتاده و سنگین از زیر بار وزارت و پیشکاری ولیعهد شانه تهی میکردند زیرا اگر او را آزاد می‌گذاشتند و در کارها دخالت نمی‌نمودند حیثیت و آبرویشان به باد میرفت و

دیناری هم عایدشان نمیگردید. در صورت چون و چرا و مداخله، سرنوشت خود و فرزندانسان بعدها در موقع سلطنت او به مخاطره می افتاد و مورد بی مهری ولیعهد قرار می گرفتند. زیرا اطرافیان چاپلوس و متملق مدام به او دمدمه و افسون می خواندند که مستقلاً به رتق و فتق امور پردازد و برای آقا بالاسرها اهمیتی قائل نباشد. شاهد این مدعا آنکه حاج میرزا حسین خان سپهسالار در موقع صدارت خود مصمم شد حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله را از فارس به آذربایجان بفرستد اما فرهاد میرزا به همان عللی که در بالا گفته شد به قبول این مأموریت تن در نداد و در پاسخ یکی از اقوامش که از استتکاف او به حیرت افتاده بود چنین نوشت:

«مرقوم شد کار آذربایجان شأن دارد من علیل را به این کارهای جلیل چه کاراست؟ والله از کار فارس که حالا بالجمله نظم دارد بیزارم. با ولیعهد روحی فداه در افتادن به کار من می آید یا به کار اولادان من» (تاریخ روابط ایران و عثمانی تألیف محمود فرهاد معتمد صفحه ۱۵۷).

در پایان سال ۱۲۸۴ ولیعهد باتفاق میرزا محمد صادق قائم مقام (برادر زاده اعتمادالدوله نوری) پیشکار جدید، عازم آذربایجان گردید (منتظم ناصری صفحه ۳۰۶ جلد سوم و مرآة البلدان جلد سوم صفحه ۹۳) دوره پیشکاری قائم مقام نیز دوامی چندان نکرد و وی در نتیجه زدوخورد و فرقه شیخی و متشرع (بالاسری) که در یکی از مساجد محله و یجویه اتفاق افتاد ناچار به استعفا شد. غائله و یجویه و اغتشاشات سایر نقاط ناصرالدین شاه را متوجه اهمیت موضوع ساخت و دیگر برای او تردیدی باقی نماند که اظهارات نصرت الدوله دایر به کار شکنی سردارکل و اعوان و انصار او مقرون به حقیقت است و حفظ مصالح مملکت چنین ایجاب می کند که هرچه زودتر برای استقرار نظم و آرامش آذربایجان چاره ای بیندیشد. شاه پس از شور و مطالعه طهماسب میرزا مؤیدالدوله را باتعلیمات لازم روانه تبریز کرد. (مرآة البلدان جلد سوم صفحه ۹۷ و تاریخ تبریز صفحه ۲۰۳). مؤلف تاریخ تبریز پیرامون ورود مؤیدالدوله و بازداشت میرزا قهرمان امین لشکر چنین می نویسد: «مؤیدالدوله از گرد راه به حضرت ولیعهد شد پس به ایوان دیوان خانه دیگر بنشست. مردم به پیشگاه به سلام ایستادند. امین لشکر از کناری پدید آمد و نماز آورد. مؤیدالدوله آواز داد و بخواند و معایب او را

برشمرد. بفرمود تا دژخیمان زنجیر به گردنش بنهادند و بدرگاه بندکردند و به محمد علی خان فراش‌باشی حضرت ولیعهد فرمان داد که به قفای او ضعفها زد. امین‌لشکر بمردم دمیده بود که این شاه‌زاده بی‌هنر است و او را نباید وقعی نهاد. سردار هرگز از ملك و کار خود دست نکشد. ماهی دونه بگذرد که کار اینجا آشفته‌تر شود. آنگاه سردار بیاید و مردم بی‌راه را گوشمالی دهد و این مملکت به من سپارد و بدرگاه رود، و مردم نادان بیشتر فریفته شده بودند بویژه نزدیکان حضرت که به طنز و تسخرنام او همی بردند و چون این تنمر بدیدند سخت بهراسیدند و چون چوب بجای خود خشک شدند و دم فروبستند.

شنیدم که يك روز پیش از ورود مؤیدالدوله امین‌لشکر بدوستان خود میگفت این مرد کبریائی دارد ترسم که چون بیاید مرا اذن نشستن ندهد و حشمت مرا زیان رسد. همان روز که مؤیدالدوله وارد میشد من بدرگاه بودم با جمعی منتظر ورود. بیشتر تمسخر همی کردند و تبسم‌های بارد. یکی میگفت ملاطهماسب را باید فروتنی کرد. آن يك میگفت از راه بنشسته که چون من برسم شیپور بدمند و آن سپاه که به میدان پذیره را ایستاده طبل و کوس فروکوبند چونانکه پادشاه و ولیعهد را سلام زنند. آن یکی میگفت که سه روز دیگر او را نیز چون قائم مقام مشایعت باید کرد، مراکب مارا گوشت و نعل نماید از بسیاری استقبال و تشییع، من چند تن از دوستان را منع کردم که این گفتارها باشد که زیان‌آور شود که بیقین نباشد. بر من نیز بخندیدند و بذله‌ها همی گفتند. چون آن کار امین‌لشکر دیدند سوراخی برای پنهان شدن به هزار دینار قیمت همی جستند.» (تاریخ تبریز صفحه ۲۰۵ و صفحه ۳۰۶).

مؤیدالدوله، میرزا قهرمان امین‌لشکر را به تهران فرستاد و تفصیل تحریکات او و عزیزخان سردار را بعرض شاه رسانید. میرزا یوسف مستوفی‌المالک نیز که در این تاریخ مصدرکار و تقریباً وظایف صدارت را عهده‌دار بود جانب مؤیدالدوله را گرفت و رؤسای لشکری به حکم شاه امین‌لشکر را به پای حساب کشیدند. پس از رسیدگی معلوم شد میرزا قهرمان ضمن تنظیم اسناد هزینه لشکر آذربایجان فعل و انفعالاتی کرده و درحقیقت قریب هفتاد هزار تومان بدهکار است. عزیزخان مردانگی بخرج داد و این مبلغ را بر ذمه خود نهاد و گفت میرزا قهرمان مستخدم

من بود و از من مواجب میگرفت و اگر مسامحه و یا تخلف و قصوری شده مسئولیت آن به عهده اینجانب است. مستوفی الممالک که با عزیزخان سردارکل صفائی نداشت به تسلیم مفاصاحساب در مقابل دریافت هفتاد هزار تومان رضایت نداد و پس از رسیدگی مجدد یکصد و پنجاه هزار تومان بر ذمه ذیحساب نهاد. عزیزخان چون نتوانست این مبلغ را نقد بپردازد کلیه املاکش به ضبط دیوان درآمد و خود او محکوم به توقف در دماوند شد و چندی بعد به سلطان آباد انتقال یافت. (مجله یادگار سال چهارم شماره ۱ و ۲ صفحه ۵۷).

میرزا محمد خان مجدالملک سینکی پدر میرزا علی خان امین الدوله مینویسد: «معاندت رئیس کل (یعنی یوسف مستوفی الممالک) را با سردارکل، با سابقه معیت این دو شخص به چند چیز باید حمل کرد: اول مشارکت لفظ کل که طبع موحد جناب آقا در ریاست کلیه راضی نشد در حق دیگری استعمال شود و دیگری اقتضای جلبیت آقا، اقتدای به قول عوام که عزیز با کمال مقهور یوسف است. کسانی که از تنظیمات دول خارجه اطلاع دارند میدانند که وزارت مالیه و عمل حساب که اعمال حسیه است آن رتبه را ندارد که وزارت دیگر تابع او شود. اغتشاش این عمل و بی پاشدن قسط دیوان و محاکمات دفتری در این دوسه سال پادشاه را خسته کرده، لابد شد این وزارت ضعیف را بیک تقویتی قوی کند و کار بر همه مشکل نشود، اعتبار آقا بالا گرفت، اغتشاش این عمل و بی پاشدن کارها شدت کرد. خارجور اول به پای سردارکل رفت. مهمات نظام و سایر مرجوعات او را به الفاظ مهمله و ناتمام که مبتدای آن بی معاونت معاون الملک به هیچ چیز پیوسته نیست مهمل گذاشته. عزیز ذلیل شد، قهرمان بادقهره گرفت... امر اعلی به عزل عزیزخان عزنفاد یافت. امور قشون به دو نفر از منسوبان آقا (فیروز میرزا نصرت الدوله و میرزا هدایت وزیر لشکر که اکنون وزیر دفتر است) فیروز میرزا نصرت الدوله و میرزا یوسف مستوفی الممالک خاله زاده و نوه دختری کلاتر با غمیشه ای تبریزی بودند. (تاریخ تبریز صفحه ۶۰) وزیر دفتر و مستوفی الممالک نیز عموزاده بودند (شجره نامه خاندان آقا محسن آشتیانی ضمیمه تاریخ سپهسالار تألیف محمود فرهاد معتمد) که به منزله پیرهن تن یوسف اند مفوض شد. به یمن همت آقا این دوشخص کافی توانستند در امر جیره سربازهای قراول شهر که مدت ها بدست مرحوم

اسمعیل‌خان خزانه‌دار نظام منظم بود قراری بدهند که زحمت آن به وجود مبارک پادشاه نرسد. از کتابچه‌های تنظیمات قشون که متبعین ایرانی نوشتند و به دستخط همایون موشح شده، وزیر فیروز جنگ اعراض غریبی دارد. میگوید بعد از سالها تجربه وزحمت این قدر خاك برسرما شده که عقل خودمان را کنارگذاشته مقلد مردکۀ فرنگی شویم و ریشمان را بدست چند نفر جاهل بدهیم، لازمه تنظیمات قشونی تسلط زیاد است و پول حاضرکه آدم بتواند رخنه کارها را ببندد. افغان‌ها که صفویه را متفرق کردند کتابچه تنظیمات داشتند؟ نادر که هرچه نه بدتر افغان‌ها را پاره کرد و تمام هندوستان را گرفت، قواعد فرنگی میدانست؟ من این چیزها را نمیدانم شغلی پادشاه به من محول کرده که از کسالت بیرون بیایم. هزارنفر در این میانه از من توقع دارند. طالع عجب چیزی است؟ مردم بردند و خوردند، به من که رسید باید گرفتار این لجن‌کاری باشم.» (رساله مجدیه صفحه ۱ تا ۳۳).

دوره بیکاری سردار کل تا اواخر ۱۲۸۶ بطول انجامید و اوایل سال بعد به آرزوی دیرین خود رسید و مجدداً پیشکار آذربایجان شد. میرزا قهرمان‌هم در تمام این مدت بیکار بود و کتب تاریخی دوره قاجاریه حاکی از این نیست که شغل حساس به او رجوع شده باشد. عزیزخان سردار کل این دفعه از میرزا قهرمان امین لشکر که سابقاً او را بدهکار دولت کرده بود تبری جست و از بردن او به آذربایجان و تفویض کارهای مالیاتی به وی خودداری نمود. امین‌لشکر به هر ترتیبی که بود به وعده و نوید و تحبیب و تطمیع نظر مساعد درباریان را جلب و به فرمان شاه به صوب تبریز عزیمت نمود، سردار نخست از پذیرفتن وی سرباز زد ولی او بچرب زبانی و باتقدیم يك طغرا قبض شصت هزار تومان سردار را بفریفت و مشغول کار شد (تاریخ تبریز صفحات ۳۰۶ و ۳۰۷) عزیزخان پس از اندك مدتی به بستر بیماری افتاد و شب چهارشنبه ۱۸ شوال ۱۲۸۷ بعد از بیست روز ناخوشی جان بجان آفرین تسلیم کرد. (سفرنامه ناصرالدین شاه به کربلای معلی صفحه ۲۱۸) سردار که از میان رفت میرزا قهرمان به تلاش افتاد تا بجای او پیشکار آذربایجان شود و مدت کوتاهی با معاضدت آشنایان مرکزی به این مقام منصوب و مشغول کار شد (منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۱۹) دوسه ماهی که گذشت میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان برای دفعه دوم به وزارت و پیشکاری آذربایجان انتخاب گردید

(منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۲۰ و مرآة البلدان جلد سوم صفحه ۱۴۳) این انتصاب میرزا قهرمان را هراسان ساخت زیرا میان او و صاحب‌دیوان از سابق شکراب بود و سردارکل به تحریک وی برای صاحب‌دیوان مایه میگرفت میرزا فتحعلی‌خان‌هم که از تحریکات و دسایس امین لشکر اندیشناک بود تلگرافی باو مخابره و خاطر نشان کرد که حسب الامر شاه عازم آذربایجان می‌باشم و گذشته‌ها را به طاق نسیان سپرده‌ام و شما را چون سردار مرحوم خواهم بود و به این وسیله تا اندازه‌ای از تحریکات او جلوگیری بعمل آورد (تاریخ تبریز صفحه ۲۱۱).

امین لشکر و صاحب‌دیوان سرانجام آبشان بیک جوی گرفت و مدت کوتاهی که از دوره پیشکاری صاحب‌دیوان گذشت میرزا قهرمان روانه تهران شد و بسال ۱۲۹۰ خدمات آتی‌الذکر باو ارجاع گردید.

وصول وجوه نظام از ولایت ممالک محروسه، تصدی امر ملبوس نظام، رسیدگی به امور خیام خانه نظام و امور محاسباتی قورخانه (منتظم ناصری جلد ۳ صفحه ۳۳۲) میرزا قهرمان به اصطلاح اهالی اصفهان از آن جهنم‌هایی بوده که به زور پول و سروسووقات و دم‌جا و پیشکشی چم مقامات بالا را بدست می‌آورده است زیرا در ۱۲۹۰ که ناصرالدین‌شاه برای نخستین دفعه به فرنگستان رفته جزو ملتزمین رکاب و به اتفاق چند تن از شاه زادگان درجه اول قاجاریه از قبیل علی‌قلی میرزا اعتضادالسلطنه و سلطان مراد میرزا احسام‌السلطنه و فیروز میرزا نصرت‌الدوله و امام‌قلی میرزا عمادالدوله از سرنشینان کشتی براتنسکی بوده است. (ایضاً صفحه ۳۲۸ و سفرنامه ناصرالدین شاه چاپ بمبئی صفحه ۱۱).

یکی از نویسندگان معاصر می‌نویسد سردهسته مخالفان حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار عبارت بودند از نصرت‌الدوله و اعتمادالسلطنه و میرزا قهرمان امین‌لشکر و چند تن دیگر و باین سبب ممکن است چنین تصور کرد که سپهسالار گروهی از مخالفان را مخصوصاً همراه شاه به فرنگستان برده است تا از گزند دسایس و تحریکات آنان در تهران مصون بماند. همین نویسنده می‌گوید کنگاش و توطئه شب‌ها در منزل میرزا قهرمان امین لشکر محل فعلی بانک بازرگانی درمیدان سپه برپا می‌شد. (سیاستگران دوره قاجار نگاشته خان ملک ساسانی صفحه ۷۶).

میرزا قهرمان در سال ۱۲۹۲ به وزارت گمرکات منصوب و به دریافت

نشان تمثال همایون و لقب جلیل جنابی سرافراز گردید (منتظم ناصری جلد ۳ صفحه ۳۳۷) و ناصرالدین شاه دستخط و یا فرمانی به افتخار او بشرح زیر صادر نمود: «از اوایل این عهد همایون میرزا قهرمان امین لشکر در سلك خدام دولت بود و با نظر تربیت و مرحمت ما به مرجوعات دیوانی امتحان شده، قابلیت جبلی و صداقت مفطور خود را وسیله کسب سعادت و نیل درجات کرده مراجع ملوکانه را بیشتر بخود متوجه داشت تا در این اوقات که به منصب وزارت گمرک دولت علیه منصوب شد برای اختصاص و افتخار معزی الیه یک قطعه نشان صورت همایون را که از امتیازات جلیل این دولت است اعطا و عنایت فرموده او را به لقب نبیل جنابی مخاطب داشتیم که باین مواهب و عنایات ملوکانه قرین امیدواری و سرافرازی بوده به مدارج خدمتگزاری خود بیفزاید. شهر شعبان ۱۲۹۲. (مرآة البلدان جلد ۳ صفحه ۲۰۴).

چهار سال بعد یعنی در سنه ۱۲۹۶ میرزا قهرمان به افتخار دریافت یک توپ خرقة از ملابس مخصوص شاهنشاهی نایل و بوزارت و پیشکاری آذربایجان منصوب گردید و با یک دنیا امید و آرزو به تبریز رفت (منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۵۴ و ۳۵۶).

اما عمر این مأموریت کوتاه بود و او برخلاف انتظار نتوانست با ولیعهد که در آن تاریخ رشید و بزرگ شده بود و با اطرافیان او کنار بیاید لذا بسال ۱۲۹۷ به طهران مراجعت نمود و کماکان عهده دار وزارت گمرکات شد. (منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۶۲) توقعات امین لشکر حدیقف نداشت و وی همواره در تلاش و تکاپو بود که مقامات بالاتری را اشغال کند و از منافع بیشتری برخوردار شود. تشبثات امین لشکر بالاخره باعث شد که در سال ۱۲۹۸ ناصرالدین شاه فرمان داد تا او همه روزه در مجلس وزرا حاضر و از نظر مشورتی او در کلیه امور استفاده شود. (منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۶۸) و به سال ۱۲۹۹ وی را بوزارت فواید عامه منصوب کند (ایضاً صفحه ۳۸۲).

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در ذیل وقایع روز جمعه بیستم ربیع الاول ۱۳۰۱ مینویسد: «در کار نایب السلطنه اختلاف غریبی وارد شده ظاهراً امین لشکر بعضی تقلبات در خزانه نظام پیدا کرده و عرض کرده است، شاه حکم فرموده

بروات نظام را بعد از این قوام الدوله مواظب باشد و منصب وزیر لشکری را به امین لشکر داده شد باز نایب السلطنه عجز کرد به خود نظام الملك داده شد. (وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه صفحه ۱۴۷).

امین لشکر در ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۰۱ با حفظ مقام وزارت گمرکات به سرپرستی خالصجات دیوانی تهران منصوب شد. اعتمادالسلطنه مینویسد: «صبح جمعه هفدهم خانه امین لشکر رفته مژده داد که خالصه تهران را باو داده اند خیلی خوشحال شدم» (وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه صفحه ۱۵۳).

میگویند روزی از امین لشکر پیش ناصرالدین شاه سعایت کردند و او را به سبب از دست دادن قوه حافظه لایق تصدی امور دیوانی نمیدانستند. امین لشکر بهمین مناسبت اشعار ذیل را سروده نزد شاه فرستاد:

باز ای دل هوس باده بیغش کردم	که خیال رخ آن ساقی مهوش کردم
یکسر زلف بدست من و یکسر با غیر	سالها برسر این رشته کشاکش کردم
مدعی نسبت نسیان دهم بی خبر است	که من از هر چه بجز شاه فرامش کردم
خسرو دهر ملک ناصرالدین آنکه منش	از دل و جان به همه عمر ستایش کردم

ناصرالدین شاه در حاشیه عریضه منظوم چنین نوشته:

«آفرین بر امین لشکر غزل را بسیار بسیار خوب سرائیده است کسی را که نسبت نسیان دهند اینطور اشعار پرمغز چگونه میتواند گفت؟ هیچ سهو و نسیانی در حواس خمس و قلم آهنی کار نمسه نداشته و ندارد، سالها بازهم متصدی خدمات دولتی و دیوان خواهد نشست. خرقة سنجابی مرحمت شد که بهتر از حکومت پنجاب است» (مجله راهنمای کتاب سال ششم شماره ۴ و ۵ صفحات ۳۶۱ و ۳۶۲).

امین لشکر مردی خیر و نیکوکار بود و از باقیات صالحات او تعمیرات مقبره امامزاده بزرگوار سید حمزه است که قبه شریفه او در محله سرخاب واقع است و این روزها امامزاده مزبور را امین لشکر تعمیر مینماید و از هر طرف وسعت میدهد و ایوانهای عالی بنا کرده. (مرآة البلدان جلد اول صفحه ۳۴۶) میرزا قهرمان مردی متعین بوده و به جاه و جلال و حفظ صورت ظاهر علاقه وافر داشت. نویسنده سابق الذکر در ذیل ابنیه معتبره تبریز مینویسد: «از عمارات باشکوه غیر سلطانی

در تبریز یکی عمارت سردار کل است که در محله ششکلان واقع و در زیبایی از روی حقیقت اولین عمارت این شهر است بعد از آن، عمارت مرحوم میرزا احمد خان ساعدالملک است و بعد از آن عمارت امین لشکر. (مرآة البلدان جلد اول صفحه ۳۷۸).

عبدالله مستوفی راجع به امین لشکر، چنین میگوید: «وزیر وزارت جدید گمرک یا مقاطعه کار کل گمرکات میرزا امین لشکر بود. این مرد یکی از گشادبازها و لخرج های زمان خود بوده است. یکی از بلند پروازیهای او ساختن عمارت وسیع بسیار مجللی در جنب میدان توپخانه (میدان سپه امروز) بود که مبلغی بشاه پیشکش داد و اجازه تحصیل کرد که سردر و ایوان این خانه را به سمت میدان مزبور باز کند و پس از تحصیل این اجازه، سردر و ایوان خانه خود را با گچ بریها و تجمل زیادی رو به این میدان ساخت و مبلغی برشکوه میدان توپخانه افزود. بعدها، بواسطه گشادبازی مجبور شد خانه را بفروشد. گچ بریهای سردر و ایوان همان است که تا چند سال قبل برپا و سردر بانگ شاهی بود و همه معاصرین البته آنها را در نظر دارند.

یکی از رفقای امین لشکر میگفت من شبی، در اول شب، به دیدار او رفتم. اندرون بود بیرون آمد قدری نشستیم خواستم برخیزم به اصرار مرا نگاه داشت. ما دو نفر بیش نبودیم، شامی که برای بیست نفر کافی بود آوردند. وقتی که میخواستیم خدا حافظی کنم با خنده گفت امشب ما پالان پلو خوردیم. گفتم مقصودت را نفهمیدم، گفت خبر آمدن ترا که شنیدم خواستم دوسه ساعتی باهم باشیم. پول هیچ نداشتیم، ناظر هم بقدری طلبکار شده است که میگوید دیگر نسیه کاری نمیتواند بکند. پالان آبداری از مسافرتها باقی مانده و بیکار افتاده بود آن را به ناظر دادم فروخته شام را راه انداخت. در صورتیکه ده پانزده نفر نوکر داشت و هر دفعه که قلیان میآوردند سر قلیان طلای مینا کاری او طرح دیگری بود» (شرح زندگانی من بقلم عبدالله مستوفی جلد اول چاپ دوم صفحات ۱۳۸ و ۱۳۹).

میرزا قهرمان امین لشکر خود را از اعقاب میرفتاح یکی از سرداران بزرگ شاه عباس معرفی میکرد که هنگام محاصره گرجستان بسال ۱۰۲۵ کشته

شدو او با وجود نیل به مقامات حساس و اشتغال مناصب پیشکاری (استانداری به اصطلاح امروز) و وزارت سرانجام درچهارم رجب ۱۳۱۰ قمری وقتی که مرد کفن نداشت. (منتخب التواریخ مظفری صفحه ۴۴۳ و شرح زندگانی من صفحه ۴۳۴ و مجله یادگار شماره یک و دو سال چهار صفحه ۵۵).

امین لشکر بسال ۱۳۰۰ هجری قمری که ناصرالدین به عتبه بوسی آستان قدس رضوی رفت جزو ملتزمین رکاب بود و سفرنامه‌ای نوشته که یک نسخه آن بانضمام دستخط‌هایی از ناصرالدین شاه بشماره ۱۲۸ در کتابخانه آقای محمود فرخ موجود است. (قسمت سوم نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه درباره نسخه‌های خطی صفحه ۹۳).

اروپائی‌ها و زیارت حرم مطهر حضرت رضا (ع)

لاردکرزن سیاستمدار معروف انگلیسی که در ۱۳۰۶ ه.ق. مقارن با سفر سوم ناصرالدین شاه به ایران آمده است مینویسد: فریزر استویک و کونولی و الکساندر بورنس و فریه و پروفیسور وامبری و کلنل دالماج و آدنوان از نزدیک حرم مطهر حضرت رضا را زیارت کرده‌اند.

فریزر انگلیسی در سال‌های ۱۸۳۳ و ۱۸۳۴ میلادی در نقاط مختلف ایران به سیروسیاحت پرداخته و سفرنامه او یک هزار صفحه به نام «از استانبول به تهران» در ۱۸۳۸ در دو جلد به طبع رسیده است. این فریزر همان کسی است که پس از جلوس محمد شاه به تخت سلطنت و فرار رضاقلی میرزا و نجف قلی میرزا والی و تیمور میرزا پسرهای حسینعلی میرزا فرمانفرما به انگلستان، مترجم و مهماندار آنان بود و بعد هرساله شاهزاده فراری را از راه آلمان و اطریش و بالکان به استانبول برد و از آنجا آنها را به بغداد فرستاد و برای هر یک سالی دوهزارلیره مقرری معین کرد. فریزر که خلاصه نوشتجات او را درباره خراسان محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در کتاب مطلع‌الشمس ترجمه و نقل کرده است، میگوید:

«وقتی که من به مشهد رفتم حسن علی میرزا حاکم خراسان بود و میرزا موسی وزیر او (مقصود حسن علی میرزا شجاع‌السلطنه برادر اعیانی حسین علی میرزا فرمانفرما پسر فتحعلیشاه است که در اوایل سلطنت محمد شاه او را کور و مدتی در قلعه اردبیل زندانی کردند. میرزا موسی هم منظور میرزا موسی نایب رشتی است که پس از قشون کشی عباس میرزا نایب‌السلطنه بخراسان در دستگاه عباس میرزا به خدمت اشتغال جست) ابتدا من در خانه میرزا موسی منزل داشتم

و بعد به جای دیگر نقل مکان کردم.»

«يك روز میرزا موسی مرا به حضور شاهزاده برد یعنی چون شاهزاده شنیده بود که من يك دستگاه دوربین دارم مرا احضار کرد تا دوربین را تماشا کند. پس از اینکه اطمینان حاصل شد که حسن علی میرزا به من اذن جلوس خواهد داد باتفاق میرزا موسی به منزل او رفتم شاهزاده مرا در مقابل میرزا عبدالوهاب منجم‌باشی جای داد. يك روزهم بدیدن میرزا عبدالجواد مجتهد پسر میرزامهدی پیشوای روحانی مشهد رفتم. فرش اطاق او منحصر به بوریا بود و مردم باو خیلی احترام می‌کردند.»

«میگویند شاهرخ میرزا از ترس آقا محمد خان قاجار جواهرات خود را به میرزا عبدالجواد و برادرانش سپرد و پیاز مکننت سرشار فعلی این سه برادر از آنجا ریشه کرده است... در مشهد میرزا یوسف نامی را دیدم که به زبان انگلیسی تکلم می‌کرد و این برای من اسباب تعجب بود زیرا ابدأ به فکرم خطور نمی‌نمود که در آنجا کسی به زبان انگلیسی آشنائی داشته باشد. پس از تحقیق معلوم شد وی در بمبئی در خدمت دولت انگلیس بوده و در آن دستگاه زبان انگلیسی را فرا گرفته است. من از این پیش‌آمد بسیار خوش وقت‌شدم و با خود گفتم که زبان‌دانی این شخص به کار من مفید خواهد بود و وقتی که بامیرزا یوسف گرم صحبت بودم سید حسن که یکی از خدام حضرت رضا است از درآمد و پس از گفتگوهای متفرقه گفت حالا حرم خلوت است و اگر خواسته باشید به زیارت بروید خطری نخواهد داشت. من فوراً بالا پوش خود را برداشتم و به دنبال او به زیرگنبد طلا مشرف شدم و باید اعتراف کنم که تا آن تاریخ بنائی باین عظمت و شکوه ندیده بودم. قبل از ورود به حرم به پیروی از راهنمای خود تعظیم کردم و با او اذن دخول خواندم. البته من بسیار مایل بودم که قدری بیشتر در آن رواق مقدس توقف کنم اما چون رفته رفته تعداد جمعیت رو به افزایش می‌نهاد و اهمه مرا برداشت که مبادا مرا به جرم اینکه عیسوی هستم مورد ضرب و شتم قرار دهند. همین سبب از حرم خارج و به اتفاق راهنمای خود شتابان از چشم‌انداز مدرسه میرزا جعفر دور شدم.»

«پس از چند روز ورود من درهمه جا شایع شد و چنانچه من قبلاً به زیارت حرم نرفته بودم دیگر چنین سعادت نصیب نمی‌گردید. يك روز میرزا عبدالجواد

مجتهد به بازدید من آمد و بتدریج خصوصیات ما زیاد شد. مجتهد شهادتین بزبان من جاری کرد بعد چون مسلمان شده بودم دخول به صحن و حرم مطهر دیگر اشکالی نداشت و به همین جهت به اتفاق میرزا عبدالجواد يك دفعه دیگر به زیارت حرم رفتم و با فراغ خاطر و بدون تشویش همه جا را تماشا کردم.»

عبدالله مستوفی نیز راجع به جواهرات شاهرخ میرزا و روابط او با یکی از روحانیون مشهد شرحی نوشته است که خلاصه آن به نظر خوانندگان میرسد:

«جواهرات طلا و نقره‌ای را که نادرشاه از هندوستان به ایران آورده است به يك میلیارد اشرفی و به نرخ امروز چهارصد، پانصد میلیارد ریال متجاوز تخمین کرده‌اند گذشته از این، طلاهای ادوار قبل هم البته در دست مردم بوده و حرص نادرشاه آنها را هم جمع‌آوری کرده است. ولی بعد از این پادشاه اخلاف او بر سر سلطنت خیلی باهم زدو خورد کردند و چندبار سلطنت این دست و آن دست گشت و در هر نقل و انتقال مقداری از این طلاها و جواهرات متفرق شد و از میان رفت. کریم‌خان زندهم که پول را جز برای کارگشائی نمی‌خواست و به جواهر و تجمل هیچ معتقد نبود علاقه‌ای به جمع‌آوری آنها نشان نداده بود. اما شاه قاجار با این که در عدم علاقه و میل به تجمل بی‌علاقه‌تر بود در جمع‌آوری سرآمد تمام مردمان ممسك و باریك بین جهان به شمار می‌آمد. بنابراین هر جا از این خواسته بوئی می‌برد سروقت دارنده آن می‌رفت و تا دانه آخر را ضبط نمی‌کرد آرام نمی‌گرفت و با اینکه جواهر هیچ استعمال نمی‌کرد و سر و بر خود را به احجار کریمه نمی‌آراست عشق شبیه به جنونی به جواهر داشت.»

آقا محمدخان برای دست بسرکردن شاهزاده نادری که کریم‌خان زند بواسطه رعایت حق نمك نادر شاه او را در خراسان باقی گذاشته بود سفری به مشهد مقدس رفت مأمورین شاه قاجار شاهزاده نادری نابینا را برای نقدینه و جواهرات نادر شاه به شکنجه گرفتند و کس و کار شاهزاده یکی از علمای بانفوذ و حیثیت شهر را شفیع قرار دادند و بشاه پیغام فرستادند که این پیرمرد عاجز چیزی ندارد و اگر از جواهر و نقدینه چیزی موجود داشت و نمی‌خواست تقدیم کند ما برای استخلاص او خودمان دفینه‌های او را نشان می‌دادیم.»

«این شخص روحانی میگوید اول شب بود که نزد آقا محمد خان رفتم و

پرده که به يك سو شد وارد اطاق گشتم دیدم سفره‌ای در وسط اطاق گسترده است و مقدار زیادی جواهر سواره و پیاده در وسط آن ول کرده‌اند که درخشندگی آن با آتش بخاری مسابقه می‌کند. شاه در کنار سفره نشسته و چند دانه درشت کنارش چیده و در روشنائی شمع مشغول تماشای آنها بود. آقا محمد خان مرا پهلوی خود نشاند و انگشتی یاقوت كوچك خوش آب و رنگی که در دست من بود با وجود کمی روشنائی اطاق توجه او را جلب کرد و از من پرسید نگین انگشت شما چیست؟ گفتم یاقوت كوچك کم بهائی است و از دست خود خارج کرده برای تماشا بدستش دادم. وی مثل یکنفر جواهرشناس زبردست انگشت مرا با یاقوت‌های خود یکی‌یکی سنجید و گفت این انگشت شما از آنها است که برای محك و سنجش سایر جواهرات هم رنگ خود خیلی خوب است. شاید مقصود او از این جمله این بود که من انگشت خود را تقدیم کنم ولی من متوجه منظور او نشدم و پیغام کس و کار شاهرخ را به او رساندم. شاه قاجار گفت شما در این ادعا چه عقیده دارید؟ آیا راست می‌گویید! گفتم دلیل برخلاف گفته آن‌ها ندارم. خندید و گفت کدام دلیل (با اشاره به جواهرات سفره) از این‌ها محکم‌تر؟ امروز این قدرش را بروز خواهد داد!!»

«من از اینکه حامل پیام برخلاف واقعی شده و شفاعت بی‌موردی کرده بودم بسیار ملول گشتم و ساکت نشستم بطوری که انگشت از یادم رفت. اما شاه تصور کرد من برای انگشت پاسفت کرده‌ام و برای اینکه مرا از انتظار بیرون بیاورد از جلو بخاری سیخی برداشت و بوسیله آن باکمال مهارت نگین كوچك یاقوت انگشت را از نگین‌دان خارج و میان تل جواهرات خود پرتاب کرد و حلقه آن را بدست من داد و گفت، يك عقیق خوش رنگ پیدا کنید و باین حلقه نصب نمایید برای شما انگشت عقیق مناسب‌تر است و این جمله بمنزله اجازه مرخصی من بود. فردا شنیدم شاهرخ باقی جواهرات را بروز و تادانه آخر تحویل داده است.» لازم است تذکر داده شود که از اروپائیان سابق‌الذکر یکی دوسه نفر متنکراً وارد حرم شده و مابقی جرئت نکرده‌اند که از صحن تجاوز کنند. استویك یکی از مأموران دولت انگلیس است که اوایل ۱۸۶۰ میلادی از لندن حرکت نموده و از راه استانبول و طرابوزان و تفلیس به ایران آمده و در اکتبر ۱۸۶۰ وارد

تهران گردید. وی در پنجم اوت ۱۹۶۱ عازم خراسان شده است در سفرنامه خود می‌نویسد: «در این تاریخ میرزا جعفرخان مشیرالدوله متولی باشی آستان قدس رضوی بود که از تربیت شدگان انگلستان است و انگلیسی را با اینکه حالا بواسطه کهولت سن تا اندازه‌ای فراموش کرده است باز بخوبی حرف می‌زند... مشیرالدوله يك روز مرا احضار کرد تا پیرامون اوضاع خراسان گفتگو کند و بعد از ختم مذاکرات مرا بدیدن آشپزخانه حضرت رضا برد که برای زوار غذا تهیه میکند. آشپزخانه حضرت رضا در روز به هشتصد نفر شام و نهار می‌دهد. روز شانزدهم اکتبر مشیرالدوله بوسیله یکی از محارم خود پیغام داد که اگر من مایل باشم او حاضر است به تماشای حرم مطهر رضا ببرد. من با کمال تشکر این دعوت را پذیرفتم در صورتیکه میدانستم خارجی‌ها مأذون نیستند بداخل حرم قدم بگذارند. در هر حال مشیرالدوله مرا بداخل حرم برد و خوب همه جا را تماشا کردم. از قضا شب جمعه و ازدحام مردم زیاد بود و همه تعجب مینمودند که چرا مشیرالدوله به انجام چنین امر خطیری تن در داده است. من چون متوحش و هراسان بودم و بیم آن داشتم که مردم آسیبی بن وارد آورند با اجازه مشیرالدوله به عجله روانه منزل شدم و روز بعد بمنظور جلوگیری از هیجای و آشوب عمومی شهر را ترك و به اردوی سلطان مراد میرزا احسام السلطنه که در چند فرسنگی خارج مشهد بود عزیمت نمودم.»

وامبری اصلا اهل مجارستان بود و به چندین زبان اروپائی آشنائی داشت و در اوایل جوانی به استانبول رفت و در فراگرفتن السنه شرقی اشتغال جست. ارمی نیوس وامبری در ۱۸۶۳ به تهران آمد و مدتی در سفارت امپراطوری عثمانی بود و از این جا همراه يك قافله بخارائی که از مکه معظمه مراجعت کرده بود با لباس فقر و درویشی پیاده به راه افتاد و قسمت وسیعی از آسیای مرکزی را سیاحت نمود. وامبری بعد از قریب دو سال خود را به لندن رسانید و اطلاعات را که جمع آورده نموده بود در اختیار پالمرستون صدراعظم دولت انگلیس قرار داد. سفرنامه او بنام «درویش دروغین» بزبان فارسی ترجمه شده است.

کونولی نیز یکی از عمال دولت انگلیس است که متعاقب مأموریت استودارت به بخارا رفت و در ۱۸۳۸ میلادی که افغانستان بوسیله نیروی نظامی انگلیس‌ها اشغال شد این دو نفر به منظور جلب مساعدت امیر بخارا نزد او رفتند

اما بعد که انگلیس‌ها شکست خوردند هردو به حکم امیربطرزفجیعی به قتل رسیدند. الکساندر بورنس یکی دیگر از مأموران انگلیس است که در ۱۸۳۲ با لباس مبدل به بخارا و پنج سال بعد مأمور افغانستان شد و کهندل‌خان امیر قندهار را که متمایل بدولت ایران بود مورد تهدید قرارداد. الکساندر بورنس در این تاریخ معاون سرویلیام مکنوتین نماینده سیاسی دولت انگلیس بود.

در نوامبر ۱۸۴۱ که مردم افغانستان علیه قوای اشغالگر قیام کردند جماعتی از اهالی کابل به خانه الکسندر بورنس هجوم آوردند و او و برادرش را به قتل رسانیدند. سرویلیام مکنوتین نیز در همین تاریخ بدست محمد اکبرخان پسر دوست محمد خان کشته شد.

فریه یکی از صاحب منصبان ارشد دولت فرانسه است که ۱۸۳۹ هنگام مأموریت حسین خان آجودان باشی به کشورهای اروپائی برای تعلیمات نظامی استخدام و عازم ایران شد. فریه تا ۱۸۴۳ در ایران بود و چون برای يك دولت خارجی جاسوسی میکرد از مقام خود منصرف و از این کشور تبعید گردید. وی در سال ۱۸۴۵ مجدداً مراجعت نمود و قبل از ورود بخاك ایران ریش بلند و خضاب کرده‌ای گذاشت که شناخته نشود. با همان شکل و شمایل ساختگی به تهران آمد و از این جا به خراسان رفت و با محمد حسن خان سالار پسر اللهیارخان آصف‌الدوله که در آن تاریخ علم طغیان برافراشته بود ملاقات کرد.

کلنل دالماج از اتباع انگلیس و شغل او ابتدا طبابت بود و در جنگهای کریمه (۱۸۵۴-۵) در ردیف پزشکان نظامی به خدمت اشتغال داشت. وی پس از خاتمه جنگهای مزبور به ایران آمد و وارد خدمت نظام شد و از تهران به سمت متصدی کارخانه باروت سازی به مشهد مقدس رفت.

ادنوان از استقلال طلبان ایرلند است که در جوانی به همین جرم چندین بار گرفتار و زندانی شد. در فوریه ۱۸۷۹ به عنوان خبرنگار روزنامه دیلی نیوز عازم آسیای مرکزی گردید. ادنوان از تهران به مشهد مقدس رفت و از آنجا روانه مرو شد. مسافرت ادنوان روی هم رفته قریب سه سال به طول انجامید و در مراجعت به مشهد مقدس با حاج میرزا حسین خان سپهسالار (مشیرالدوله قزوینی) که در آن تاریخ والی خراسان و متولی آستان قدس رضوی بود ملاقات کرد.

سرقه جواهرات عباس میرزا نایب السلطنه

در تکمیل مطالبی که محمد حسن خان اعتمادالسلطنه راجع به جواهرات مسروقه عباس میرزا نایب السلطنه نوشته است و دانشمند استاد آقای سید محمد علی جمالزاده در شماره دهم سال بیستم مجله یغما به آن اشاره فرمودند اینک به نقل شرح زیر از کتاب تاریخ نو تألیف جهانگیر میرزا پسر عباس میرزا که اندکی با نوشته اعتمادالسلطنه متفاوت است مبادرت میشود:

«در سنه ۱۲۲۳ هجری که میان دولت روس و ایران جنگ قائم بود نایب السلطنه از دارالسلطنه تبریز به عزم جهاد تشریف فرمای سفری شده بودند و در حرم خانه مبارکه دیواری شکست خورده مشغول تعمیر آن بودند. علی اکبر نام بروجردی که دزدی طرار و مردی عیار بود به عزم دستبرد با دوسه نفر از دستیاران خود در آن روزها به دارالسلطنه تبریز میزیستند و بعنوان عملگی چند روز در آن دیوار کار میکردند و در این ضمن فی الجمله بلدیتی به بیوتات حرمخانه میرسازند. «در شبی از شبها فرصت کرده خود را به صندوقخانه مبارکه رسانیده از قضا صندوقی را باز مینماید که کمرخنجر مرصع و بازوبند و قبای کیانی نایب السلطنه در آن صندوق بوده است همه آن اسباب را با بعضی چیزهای دیگر برداشته به در میرود. صبح آن شب حاجی علی عسگرخواجه نظر به تدبیراتی که داشت همه اهل حرم را متهم به دزدی نموده مسموع شد که نان سنگک يك چارکی رایك لقمه کرده فردا فرد به اهل حرم تکلیف می نمود که يك دفعه آن لقمه را بلع نمایند و هر که از بلع آن عاجز می شد او را دزد نامیده به اذیت او اقدام می کرد.»

«القصه علی اکبر دزد با همراهان به بروجرد رفته دیوار بالاخانه‌ای را شکافته اسباب مسروقه را در آنجا پنهان نمودند. پس از مدتی در سر قسمت اموال در میان رفقا نزاع واقع شده علی اکبر به تبریز آمده به خدمت نایب السلطنه رسیده اطمینان گرفته مراتب را عرض کرد نایب السلطنه کسانی به بروجرد فرستاده به حسام السلطنه محمد تقی میرزا این معنی را اظهار کرده مطالبه اموال را نمودند حسام السلطنه اموال را ازجائی که پنهان بود بیرون برده طمع در الماس‌های آویز بازوبند کرده الماس‌ها را برداشته باقی را خدمت نایب السلطنه ارسال نمود.

مقام نایب السلطنه در مقام مطالبه آویزها برآمده جواب درستی نشنیدند تا آنکه مدتهای مدیدی گذشت و پادشاه مرحوم (یعنی محمد شاه) به اورنگ سلطنت قرار گرفتند و محمد تقی میرزا به دارالخلافه آمدند. پادشاه مرحوم فرموده بودند که ما را طمع در مال و دولت هیچ کس نیست ایشان نیز نباید طمع در مال ما نمایند و فرمان مبارك به عهده ابوالفتح میرزا پسر حسام السلطنه صادر شده محصل به بروجرد رفت و الماس‌های مغضوبه را بعینها حکماً از ابوالفتح میرزا باز یافت نموده به جای خود نصب نمودند و این حکایت را از جهت غرابت و عبرت نوشته‌اند.»

رؤیای صادقه یا خواب‌های عجیب سلاطین و درباریان قاجاریه

ایرانیان از قدیم به خواب معتقد بوده و برای تعبیر رؤیاهای خود به معبرین معروف مراجعه میکرده‌اند. حاج زین‌العابدین شیروانی که لقب طریقتی او مستعلی شاه و تخلص او تمکین بود در بیان تعبیر خواب شرح مبسوطی در کتاب بستان‌السیاحه نوشته است که خلاصه آن در این جا نقل میشود:

«راقم در بندر اسکندار شخصی را ملاقات نمودم که در فن تعبیر، یگانه و در تأویل وحید زمانه بود. روزی باو گفتم که اگر از علم تعبیر فصلی بیان نمائید غایت لطف خواهد بود. در جواب فرمود که طایفه‌ای از متکلمین مطلقاً خواب را معتبر نمیدانند. اما اکثر محققین به شرایطی خواب را معتبر دانسته و در آن کتب و رسایل متعدد نوشته‌اند.»

از حضرت امیر پرسیدند چه سبب دارد که انسان گاهی خواب می‌بیند و چنان میشود و گاهی اثر آن هویدا نمیگردد؟ آن حضرت فرمود: «که چون مؤمن بخواب میرود روح او به آسمان پرواز میکند پس آنچه روح انسان مشاهده مینماید اثرش محقق میشود.»

حاج زین‌العابدین باز از قول معبری که ملاقاتش دست داده است چنین می‌نویسد: «در صحت خواب شرایط بسیار و آداب بیشمار است و چون شرایط آن جمع گردد البته خواب صحیح باشد چنانکه تأویل خواب از معجزات حضرت یوسف بود و قوله تعالی و كذلك مکنالیوسف فی الارض ولنعلمه من تأویل-

الاحادیث، اکثر انبیاء در خواب مأمور میشدند و بدان عمل میکردند چنانکه کلام الله از حال حضرت ابراهیم خبر میدهد انی اری فی المنام اذبحک تا آنجا که قد صدقت الرؤیا انا كذلك تجزی المحسنین، و در باره خاتم انبیاء فرموده لقد صدق الله رسول الرویا بالحق، الی آخر آیه و مفسرین در تفسیر آیه لهم البشری فی الحیوة الدنیا گفته اند که مراد از کلمه بشری خواب مؤمنان است» (بستان السیاحه صفحه ۶۵۸).

زیگموند فروید روان شناس و روان کاو مشهور اطریشی (۱۸۵۶-۱۹۳۹م) میگوید رؤیا از مظاهر ضمیر پنهان است پس از ذکر این مقدمه اینک شرح چند فقره از رؤیاهای سلاطین و درباریان قاجاریه که کم و بیش ویا عیناً به تحقق پیوسته و همچنین حاکی از اعتقاد آنان به رؤیا و خوابست در اینجا به نظر خوانندگان خواهد رسید :

میرزا محمد علی خان کاشی برادر میرزا فتحعلی خان ملک الشعراى صبا که در خدمت آقا محمد خان منصب وزارت داشت بجرم آنکه وقتی از قبل لطفعلی خان مکتوبی به آقا محمد خان نوشته و کلمات درشت و ناهموار در آن نامه به کار برده بود مورد مؤاخذه قرار گرفت. سرجان ملکم مینویسد:

وقتی او را به حضور بردند از وی پرسید چگونه جرئت کردی که به چون من پادشاهی از جانب لطفعلی خان فرمان نویسی؟ میرزا محمد خان گفت من در خدمت او بودم و او حاضر بود و تو غایب، پادشاه به غضب رفته فرمود تا دستهایش را بریدند و چشمهایش را برکنند. روز دیگر پسر او را خواسته گفت شب گذشته پیغمبر را خواب دیدم و آن حضرت مرا برعملی که با پدرت کردم ملامت فرمود بگویی تا جبران کنم. پسر گفت: پدرم آرزوی مجاورت نجف دارد. شاه فرمان داد تا قاطر و خیمه و سایر مایحتاج سفر را با سیصد تومان نقد برای او فراهم کردند و او به نجف رفت. (تاریخ ملکم جلد ۲ صفحه ۷۴).

فریزر انگلیسی ضمن توضیح شایعاتی که راجع به فوت فتحعلی شاه در افواه افتاده بوده است چنین میگوید:

«نگرانی شاه و محارم درباری دلایل بسیاری دارد که از همه مهمتر خواب خود شاه در سالهای قبل است. فتحعلی شاه چندی پیش در خواب می بیند که

یکنفر رهگذر اسلحه‌ای برای فروش به او عرضه و شصت تومان قیمت آن را مطالبه میکند. شاه برسر قیمت با او چک و چانه میزند و سرانجام اسلحه را چهل تومان خریداری مینماید. فروشنده در مقابل اصرار شاه به این قیمت تسلیم ولی در ضمن متذکر میشود که شاه با این عمل بیست سال از مدت سلطنت خود را از دست میدهد و بیش از چهل سال سلطنت نخواهد نکرد. اینک چون چهلمین سال پادشاهی فتحعلی شاه است لذا درباریان از این جهت متوحش و معتقد می‌باشند که او امسال خواهد مرد (سفرنامه فریزر به نقل از تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف محمود محمود جلد اول صفحه ۲۴۲).

احمد میرزا عضدالدوله میگوید: «اوقاتی که ذوالفقارخان سردار، به جنگ با فتحعلی‌خان افغان مأمور شد (برای اطلاع از جزئیات این جنگ رجوع کنید به روضه‌الصفای ناصری چاپ خیام جلد نهم صفحه ۵۵۸) شبی حضرت خاقان در عالم رؤیا ذوالفقارخان را دیده بودند که برهنه و بدون لباس به اطاق پادشاه وارد شد و به شدت می‌لرزید، حضرت خاقان از این واقعه بطوری پریشان خاطر شدند که نیمه شب حاجی میرزا محمدلله شعاع‌السلطنه را که در علم تعبیری نظیر بود احضار و با کمال تشویش خواب را بیان فرموده تعبیر آنرا خواستند. حاجی بعرض رسانید که این خواب رؤیای صادقه و نشانه فیروزی است از آن رو که ذوالفقار شمشیرفتح است و برهنگی آن برآمدن از غلاف و لرزیدنش حرکت و حمله بردشمن است و فتح با ذوالفقارخان خواهد بود. گویند تاریخ رؤیا را ثبت نمودند مطابق با روز فتح ذوالفقارخان و شکست فتحعلی‌خان بود. وقتی هم که تدارک عروسی شاه رضوان پناه را (یعنی محمد شاه) میدیدند و جشن بزرگ مرحوم مهدعلیاطاب‌نراها بود در این بین شاه مرحوم بشدت ناخوش شدند. شبی حضرت خاقان در خواب دیدند که شاه مرحوم را خواجه کرده‌اند. در نهایت افسردگی بیدار شده حاجی میرزا محمد را احضار و صورت خواب را با اضطراب خاطر ملوکانه که از آن حاصل شده بود بیان فرموده بودند. عرض کرده بود خواجه به معنی بزرگ و آقا است کسی را که پادشاه عالم بزرگ کند و آقائی بدهد اعلی درجه شرافت و خواجگی برای او خواهد بود. خاطر همایون از این حسن تعبیر بغایت خوشحال شد. حاجی میرزا محمد همه ساله مبلغی مرسوم و مواجب و خلعت

میگرفت و خدمت محوله او همین تعبیر خواب بود.» (تاریخ عضدی چاپ کوهی کرمانی صفحات ۲۱ و ۲۲).

فتحعلیشاه چندی بعد از قتل حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی از کرده نادم و پشیمان گردید و اعقاب و بازماندگان صدراعظم مقتول را مورد نوازش قرارداد و حاجی میرزا علی رضا پسرش را که در طفولیت خصی کرده بود به ریاست خواجه‌های حرمرای سلطنتی منصوب نمود.

حاجی میرزا علی رضا چون اولاد نداشت میرزا فتحعلی‌خان صاحب دیوان پسر میرزا علی‌اکبر قوام‌الملک برادرش را به فرزندی برگزید و فتحعلی شاه نیز یکی از دخترهایش را یعنی خرم بهار خانم را که بعدها احترام‌الدوله لقب گرفت نامزد او کرد. خرم بهار خانم خواهر اعیانی بزم آرا خانم و کامران میرزا و اورنگ میرزا از ننه خانم خواهر ملا عبدالله اهل ساری مازندران بود. (تاریخ قاجاریه محمد تقی لسان‌الملک سپهر مصحح جهانگیر قائم مقامی جلد اول صفحه ۳۳۲) خرم بهار خانم سرانجام به عقد صاحب‌دیوان درآمد. (تاریخ عضدی صفحه ۹۲) در صورتیکه نزدیک بود این ازدواج سرنگردد. فتحعلیشاه که چشم از جهان پوشید حاج میرزا علی‌رضا درصدد برآمد تادیگری را به عقد برادرزاده درآورد. حالا بقیه داستان را از زبان خود او بشنوید:

«چون خاقان کبیر نماند مرا به آوردن این دختر تردیدی افتاده که پدر رفته بود و حشمتی نمانده. شبی بخواب دیدم خاقان را با خود سرگران به رسم ادب زمین بوسیدم فرمود علی‌رضا چرا عروس خود را نمی‌آوری نماز بردم و گفتم فرمان بردارم سحرگاه بی‌توانی استعداد این کار فراهم کردم و پایان بردم.» (تاریخ تبریز تألیف نادر میرزا صفحات ۲۱۴ و ۲۱۵).

پس از فوت حاج میرزا موسی‌خان برادر میرزا ابوالقاسم قائم مقام، حاجی میرزا آقاسی، میرزا عبدالله خوئی را که مردی صوفی مسلک و عارف پیشه بود به نیابت تولیت آستان قدس رضوی منصوب نمود، بقراریکه میگویند متولی باشی جدید چند روز بعد از ورود بمشهد مقدس و عتبه بوسی حضرت ثامن‌الائمه به چند تفرار خدام آستانه متبرکه اظهار میکند که حضرت امام‌الجن والانس صلوات‌الله و سلامه علیه را دومرتبه در خواب دیدم که فرمودند عبدالله از این جا

برو والا کشته خواهی شد. میرزا عبدالله به امر حضرت ثامن الائمه ترتیب اثر نداد و سرانجام در شب بیست و هفتم رمضان المبارک سنه یک هزار و دویست و شصت چهار بدست چندتن از خدام و عمال و ریش سفیدان آستانه مبارکه کشته شد. (تاریخ نو بقلم جهانگیر میرزا صفحه ۳۱۰).

بنابه روایت مورخان دوره قاجاریه محمد شاه بوسیله خواب خود و یکی از کارکنان کاخ سلطنتی از فوتش آگاه میشود. جهانگیر میرزا برادر صلبی محمد شاه میگوید: «شبى از شب‌های رمضان پادشاه مرحوم چنان در خواب می‌بیند که اشخاصی چند وارد منزل مبارک ایشان میشوند، بسیار خوش رو و خوش سیما که به کسان این عالم مشابَهتی نداشتند به خوش‌روئی تمام بشاه مرحوم بشارت میدهند که در همین مکان فتوحات و بشارات بزرگ به شما خواهد رسید و مکرراً اشاره به مکانی که پادشاه مرحوم خوابیده بود مینمایند. پادشاه مرحوم بعد از بیداری این خواب را به خواص و ندمات‌تقریر می‌فرماید. هر کس بطوری و طریقی تعبیر مینماید تا آنکه روز یکشنبه پنجم و دوشنبه ششم شهر شوال المکرم یک هزار و دویست و چهار مرض اشتداد یافت و پادشاه مرحوم دانستند که زمان وصول به قرب حق تعالی نزدیک رسیده زبان به تکرار کلمه توحید و شهادتین گشوده در شب دوشنبه چهار ساعت از شب گذشته جان پاک تسلیم آفریدگار نمودند و در همان موضع که آن خواب را دیده بودند این واقعه واقع شد و تعبیر خواب به وضوح پیوست.» (تاریخ نو بقلم جهانگیر میرزا صفحات ۳۱۳ و ۳۱۴).

خواب یکی از کارکنان قصر سلطنتی بنابه روایت سپهر باین قرار است: «وهم در این ایام یکی از کارکنان قصر محمدیه در خواب چنان دید که شاهنشاه سلبی سیاه در بر کرده بر منبری برآمد و به بانگی که سکان جمیع بلاد و امصار اصفا نمودند مرثیه‌ای انشاد فرمود بامدادان همچنان که دو رسته کارکنان میگذاشت و شاه نگران بود ناگاه زمین بیوسید و قصه خواب دوشین را بگذاشت شاهنشاه تعبیر این خواب بدانت و فهم کرد که خبر مرگ اوست که بلاد و امصار را فروگیرد و به همه جا فرارسد.» (تاریخ قاجاریه تألیف سپهر جلد دوم صفحه ۲۱۰) یکی از زنهاى متعدد ناصرالدین شاه دختری از اهالی تجریش بنام جیران و سوگلی حرم - سرای سلطنتی بود که فروغ السلطنه لقب داشت. دوستعلی خان معیرالممالک نوه

دختری ناصرالدین شاه میگوید:

«چند ماه پس از فوت جیران، صدارت، برحاج میرزا حسین خان مشیرالدوله مقرر میگردد. پدرم (یعنی دوست محمد خان معیرالممالك داماد ناصرالدین شاه و شوهر عصمت الدوله از خجسته خانم تاج الدوله دختر سیف الله میرزا پسر فتحعلیشاه. (یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه بقلم دوستعلی معیرالممالك صفحه ۹) که یکی از مناصبش خزانه‌داری بود روزی نزد صدراعظم رفته او را مشغول به مرتب نمودن دخل و خرج دولت و حذف مخارج اضافی می‌بیند. از جمله حواله مصرف روشنائی و آبدارخانه مقبره جیران را خط می‌زند و پدرم هم ناگزیر از آن پس آن را نمی‌پردازد.»

دیرگاهی از این قضیه میگذرد تا شبی که پدرم در خواب بوده ناگهان بیدارش کرده میگویند فراش از جانب شاه آمده و به عجله احضار شده‌اید. پدرم بی‌اندازه بیمناک میشود و به شتاب لباس پوشیده میفرستد از اصطبل اسب بیاورند ولی فراش اظهار میدارد که جای درنگ نیست و ناچار پیاده رهسپار میگردد. در بین راه فراش دیگری رسیده میگوید که هرچه زودتر خود را به حضور برسانید. وقتی پدرم می‌رسد شاه با جامه خواب و شبکلاه در نارنجستان قدم می‌زند. پس دوان دوان به حضور رفته منتظر می‌ایستد. شاه نزدیک او شده می‌پرسد، معبر، مگر مخارج مقبره جیران را دیگر نمی‌پردازی؟ پدرم عرض میکند که صدراعظم آن را حذف نموده است. شاه با صدائی گرفته و لرزان میگوید، او بسیار بی‌جا کرده تو فردا خود آنجا را دایرساز و مانند پیش مخارج لازم را پرداز و از نتیجه ما را آگاه کن. آنگاه اندکی فکر نموده باز میگوید، ساعتی پیش جیران را بخواب دیدم که درباغی گردش میکند و چون نزدیک او شدم روی از من بگردانید سبب پرسیدم از روی گله‌مندی گفت عشق و نویدهای وفاداریت این بود؟ هرگز باور نداشتم که بدین زودی فراموشم کنی و آرامگاه را تاریک و متروک گذاری؟ (یادداشت‌های خصوصی از زندگی ناصرالدین شاه صفحه ۳۵).

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه میگوید: «شاه فرمودند خوابی دیشب دیدم که کیف کاغذ مرا امین خلوت (یعنی غلامحسین خان پسر هاشم خان امین الدوله کاشی و برادر میرزا محمد خان اقبال الدوله که اول امین خلوت و بعد وزیرحضور

وسپس وزیرمخصوص وبالاخره صاحب اختیار لقب گرفت) باز کرده کاغذهای مرا خوانده است. خواستم سرش ببرم بعد چوب زیاد زدم. من عرض کردم رؤیای صادق است. چون این فقره یکسال است معمول می باشد امین خلوت از خبرچینهای نایب السلطنه است (یعنی کامران میرزا پسر ناصرالدین شاه) کاغذهای کیف را میخواند و به نایب السلطنه خبر میدهد. شاه ملتفت شدند که مقصود من چیست. (وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه بقلم محمد حسن خان اعتمادالسلطنه صفحه ۱۶۰). میگویند ناصرالدین شاه روز جمعه شانزدهم ذی قعدة ۱۳۱۳ که فردای آروز قرار بوده جشن پنجاهمین سال سلطنت خود را منعقد نماید عازم زیارت حضرت عبدالعظیم میشود و بواسطه خوابی که قبلا دیده بوده فوق العاده سراسیمه به نظر می آمده است. حاج مهدیقلی خان مخبرالسلطنه هدایت می نویسد: «از پدرم شنیدم که شاه در شکارگاهی در اطراف تبریز (بابا باغی) خواب دیده بود که بزرگواری شمشیری به کمرش بست و در روزهای قبل از جشن خواب دیده بود که همان بزرگوار شمشیر از کمرش میگشاید. روایات دیگر هم گفتند وشبهه ای نیست که اندیشناک بوده است.» (خاطرات و خطرات صفحه ۱۰۸).

اما خواب عجیب ناصرالدین شاه که حاکی از تاریخ قتل او می باشد وراقم این سطور اولین کسی است که چگونگی آن را روشن میکند خوابی است که شرح آن در زیر بنظر خوانندگان عزیز می رسد:

اعتمادالسلطنه درذیل وقایع روز یکشنبه ۲۸ محرم چنین نوشته است: امروز شاه تفصیل خوابی را که چند شب قبل دیده بودند میفرمودند، حیوان بزرگی که از فیل بزرگتر بود به شاه حمله برده بود. شاه بازی در دست داشته به طرف آن حیوان رها کرده بود. باز زیرگلوی حیوان چسبیده بود و پوست زیرگلوی او را دریده خون زیادی جاری شده حیوان بزمین خورده و مرده بود. شاه از شدت عفونت خون حیوان دور شده بود. حیوان سربلند کرده وبشاه گفته بود تاچهارده سال دیگر زنده میشوم و به تو تلافی خواهم کرد.» (وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه صفحه ۱۱۱).

ناصرالدین شاه درست چهارده سال بعد در روز جمعه ۱۹ ذی قعدة ۱۳۱۳ به دست میرزا رضای کرمانی کشته شد. اعتمادالسلطنه روز جمعه ۱۹ شوال ۱۳۱۳

یعنی قبل از کشته شدن ناصرالدین شاه در تهران وفات یافت (سیاستگران دوره قاجار نگاشته خان ملک ساسانی صفحه ۱۶۹) والا در یادداشتهای خود اضافه می کرد که خواب شاه قاجار در تاریخ معین به تحقق پیوست و ضمناً از وقوع این پیش آمد اظهار تعجب مینمود.

حاج میرزا محمد تقی نوری از خانواده نوری های اصفهان از فضلا و معبرین بنام این شهر بود که در سال ۱۳۲۹ قمری وفات یافت و در بقعه بابا رکن الدین تخت فولاد به خاک سپرده شد. از تعبیرهای او حکایات زیادی نقل میکنند و منجمله میگویند قبل از کشته شدن ناصرالدین شاه یکنفر خواب دید که شاه قاجار لباس قشنگی پوشیده و عمامه زربفتی بر سر نهاده است. خواب را برای حاجی نامبرده شرح میدهند و او میگوید شاه کشته خواهد شد. پس از آنکه ناصرالدین شاه را کشتند علت آن تعبیر را از او خواستند اظهار داشت حدیث معروف من خرج عن زیه فدمه هدر دلیل این تعبیر بود. (رجال اصفهان تألیف آخوند ملا عبدالله الکریم گزی با حواشی و ملحقات بقلم سید مصلح الدین مهدوی صفحه ۲۰۶).

خواب دختر میرزا نصراله خان مشیرالدوله نائینی هم از خوابهای معروف است میرزا عبدالله خان مستوفی می نویسد: «دختر میرزا نصراله خان مشیرالدوله مادر آقای جمشید مفخم چند ماه قبل از تاریخ صدارت پدرش که خبری از خلع محمد علی میرزا نبود خواب می بیند که پدرش از در وارد شده تاجی در دست دارد و میگوید تاج محمد علی میرزا است که باید الساعه بروم بر سر او بگذارم و تاج را گوشه ای گذاشت مشغول پوشیدن لباس رسمی خود شد. من نزدیک شده دیدم این تاج را از برف ساخته اند. به پدرم گفتم این تاج از برف است؟ نگاهی کرد و گفت برای مدتی که او بر سر تخت میماند کافی است. این خواب در نزد خانواده پیرنیا معروف و من از مشیرالدوله حسن پیرنیا و مرحوم اسحق خان مفخم الدوله شوهر خانم هم شنیده ام منتهی در اوایل در خارج شهرتی نداشته و در خانواده مکتوم بوده است.» (شرح زندگانی من با تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه بقلم عبدالله مستوفی جلد دوم چاپ اول صفحه ۲۴۲).

از نظر تفریح و برای تکمیل موضوع مورد سخن بی مناسبت نیست که خواب حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله را نیز در اینجا نقل نمایم. معتمدالدوله

گاهی اوقات نماز صبحش قضا میشد، شبی در عالم خواب می بیند عمر بدیدن او آمده است. شاهزاده پس از انجام تشریفات می رسد علت اختلاف شما با حضرت علی علیه السلام چه بود؟ عمر میگوید این فضولی ها بتو نرسیده تو نماز صبحت را سروقت بخوان و در معقولات دخالت نکن. شاهزاده پس از این خواب عمداً همیشه نماز صبح را قضا میخوانده است (خاطرات و خطرات صفحه ۴۷).

علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه مینویسد: «روزی امیرکبیر مرا احضار کرد و گفت یکی از مأمورین خفیه به من نوشته است که روز جمعه آینده بابی ها خیال دارند به هیئت اجتماع با شمشیر کشیده به مسجد شاه بریزند و آشوبی برپا سازند. رئیس این طایفه ملاشیخ علی است که خود را حضرت عظیم لقب داده وفی الحقیقه رئیس بایه دارالخلافه اوست. یکی دیگر میرزا احمد حکیم باشی کاشانی و دیگر میرزا عبدالرحیم برادر ملا تقی هروی که هردو از رؤسای بایه اند والان درحمایت علی قلی میرزا هستند.»

اعتضادالسلطنه چند نفر از پیروان فرقه بایه را دستگیر و تسلیم دیوان اعلی میکند. ولی ملاشیخ علی عظیم در این تاریخ ازمرکه میگریزد. شاهزاده نامبرده بقیه داستان را چنین شرح میدهد: «بعد ازچندی در عالم واقعه دیدم ایوانی است که رو به بیابان چند ستون دارد و بعضی از ندما از جمله میرزا عبدالرحیم هراتی برعادت معهود درمجلس انس نشسته اند. دراین بین یکنفر باعصا وردا وارد شد. میرزا عبدالرحیم گفت آقا ملاشیخ علی حضرت عظیم ایشانند، مرا درآن حالت رؤیا کمال تعجب دست داد که به چه جرئت این مرد فراری در این مجلس وارد شده است.»

از او خواستم که چگونگی گریز خود را توضیح دهد. وی شرحی بیان کرد و سپس گفت با این وصف آیا بازهم به باب ایمان نمی آوری؟ گفتم به چه کرامت و خارق عادت؟ گفت الان مینمایم دیدم سررا زمین گذاشت و مستقیم ایستاد و ماتحت را بحرکت آورد بطوری که پنداری عظامی در اعضای او نیست. من از این تدبیر و حرکت به حیرت افتادم. ملاشیخ علی گفت، حال ایمان آوردی بیاب؟ مرا خنده دست داد و از خواب بیدار شدم و روز دیگر درمجلس انس شرح آن را برای امیرکبیر تقریر نمودم. میرزا آقاخان اعتمادالدوله و آقامیرزا هاشم و غلام-

حسین خان سپهدار نیز حضور داشتند.»

در سنه ۱۲۶۸ ه.ق که چندتن از پیروان فرقه ضالّه بایه قصد جان سایه خدا کردند جمعی، از جمله ملاشیخ علی دستگیر شدند شیخ را که بحضور آوردند میرزا آقاخان حکم کرد او را به زنجیر بکشند و میخ زنجیر را دم کریاس عمارت دولتی نیاوران بکوبند. من به اتفاق غلامحسین خان سپهدار و آقامیرزا هاشم به سراغ او رفتم و پرسیدم مرا می‌شناسید؟ گفت نمی‌شناسم. گفتم اسم من علی‌قلی میرزا است. گفت شناختم. میرزا عبدالرحیم ملتزم حضور شما بود. بعد از چند فقره سؤال و جواب، میرزا هاشم که از خواب من اطلاع داشت از روی مزاح گفت خوب است آن معجزه را از او بخواهید. مرا از خواب سابق و تقریرات او تعجب دست داد.» (فتنه باب، متن تألیف اعتضادالسلطنه باتوضیحات و مقالات به قلم آقای دکتر عبدالحسین نوائی صفحات ۴۷ و ۵۱).

عبدالحمید اشراق خاوری یکی از نویسندگان بهائی مینویسد: «ناصرالدین شاه شبی که فردای آن به قتل رسید در خواب دید که تابوت آتشین از آسمان فرود آمد و فرشته عذاب به او گفت برخیز و در این تابوت که مقر ابدی تست بخواب. وی از خواب پرید و تا مدتی متحیر و لرزان بود. دوباره که در رختخواب با یکی از زنان خویش خوابیده بود خوابی هولناک دید که شرح آن بقرار ذیل در تواریخ ثبت است:

شبی که فردای آن روز ناصرالدین شاه را به قتل رسانیدند شب را در حالی که در کنار ماه پاره‌ای آرمیده بود خواب دید که میرزا تقی‌خان امیرکبیر با چشمانی خونبار وارد شد و گفت فردا ملک و ملت ایران از ظلم تو آسوده میشود. شاه قاجار هراسان از خواب پرید و سر را در میان هردو دست گرفت و از فرط تأثر رنگ از صورتش پرید ناگهان زوجه‌اش سراسیمه از خواب جست و فریادی هولناک از دل برکشید. ناصرالدین شاه گفت ترا چه میشود؟ زن گفت در خواب دیدم که سقف کاخ بر سر من فرو ریخت. شاه نگاهی به ساعت افکنده دید نزدیک صبح است. با کمال عجله برخاست و لباس پوشید و از قصر خارج شد و یکی از خواجها که با او بود گفت کالسه که مرا درب منزل حاج ملاعلی‌کنی بیاور و بطرف منزل ملاعلی روان شد. حاجی شاه را با نهایت تعجب خوش آمد گفت شاه قبل از همه چیز از او

پرسید تو از تعبیر خواب هم اطلاعی داری؟ حاجی سری تکان داد. شاه خواب خود را بیان کرد. حاجی سخنانی گفت تا خاطر شاه را تسکین بخشید. شاه مراجعت کرد و برای آرامش افکار خود به زیارت حضرت عبدالعظیم رفت و در همان جا بدست میرزا رضای کرمانی بقتل رسید. «(اسرار ربانی بقلم عبدالحمید اشراق خاوری صفحه ۴۲۲ و ۴۲۳) گویا حاجت به یادآوری نباشد که مطلب بالا واقعیت ندارد و نویسنده بهائی بدون توجه بتاريخ فوت مرحوم ملاعلی‌کنی این خواب را جعل کرده زیرا وفات آیت‌الله‌کنی اعلی‌الله مقامه در سنه ۱۳۰۶ ه.ق. یعنی هفت سال قبل از قتل ناصرالدین شاه اتفاق افتاده است» (المآثر والآثار صفحه ۱۳۸).

مظفرالدین میرزا و شیخیگری

مظفرالدین میرزا پسر ناصرالدین شاه در اواسط ۱۲۶۹ ه.ق از بطن ملکه زمان شکوه السلطنه قدم به عرصه وجود نهاد و در ۱۲۷۹ به پیشکاری عزیزخان سردار کل والی آذربایجان رسید. او اخروی حجه سال بعد رسماً به ولایتعهدی منصوب گردید و یحیی خان آجودان مخصوص (معتدالملک بعد و مشیرالدوله بعدتر) پسر میرزا نبی خان قزوینی با فرمان خلعت و نشان روانه تبریز گشت.

شکوه السلطنه مادر مظفرالدین میرزا دختر فتح الله میرزا شعاع السلطنه پسر فتحعلیشاه بود. شعاع السلطنه دختر ابراهیم خان ظهیرالدوله و بعبارت دیگرخواهر حاج محمدکریمخان کرمانی پیشوای فرقه شیخیه را به زوجیت داشت و بهمین سبب ولیعهد از شیخی ها که پیرو حاج محمدکریمخان دائی مادرش بودند جانبداری می نمود.

راجع به نهضت شیخیه و عقاید و آراء حاج محمدکریمخان کتابهای متعددی نوشته شده و از آن جمله کتاب مفید و ممتعی است که چندی پیش تحت عنوان «شیخیگری و بابیگری» بقلم آقای مرتضی مدرسی چهاردهی، طبع و منتشر گردیده است.

لاردکرزن مینویسد: «دکتر ویلز از جهانگردان و دانشمندان انگلیسی که پیش از من به آذربایجان رفته و مظفرالدین میرزا ولیعهد را دیده در باره او چنین میگوید: «شاه آینده ایران ضعیف و رنجور و فکرش خراب و در عین حال لجوج و ستمگر و بیسکاره است، اما من که از نزدیک مظفرالدین میرزا را دیدم گفته های دکتر ویلز را تصدیق نمی کنم. چیزی که هست ولیعهد از عهده اداره کردن آذربایجان

بر نمی آید و کارها بدست وزیرش، که حالا امیرنظام (حسن علی خان گروسی) است اداره میشود.»

مظفرالدین میرزا ولیعهد مرد میانه بالای خوش سیمای ملایمی است. دکتر ویلز در کتاب مشهور خود موسوم به «شش ماه در ایران» از وی بدگوئی کرده و او را جیون و نادان خوانده است. اما من نمیتوانم درباره گفته های دکتر یا شایعات دیگر اظهار عقیده کنم و همینقدر میتوانم بگویم که او برعکس سایر برادرانش به ملاها دلبستگی دارد و بیش از هر طبقه ملاهای شیخی را مورد تفقد قرار میدهد.

«شیخی ها از پیروان شیخ احمد احسائی و فرقه خاصی از شیعیان و پیشوای فعلی آنها حاج محمد کریمخان کرمانی است که در شهر کرمان اقامت دارد.» گفته های کرزن با شرحی که حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله در همین زمینه نوشته است تأیید میشود. معتمدالدوله میگوید:

«وقتی که موکب اعلیحضرت همایون ناصرالدین شاه به سفر فرنگستان تشریف فرما شد (مقصود سفر اول اوست که ۲۱ صفر ۱۲۹۰ از راه گیلان به اروپا رفت) و چند ماه بعد یعنی چهارم رجب وارد انزلی شد و این بنده را به خدمات وزحمت ممالك محروسه در دارالخلافت گذاشتند جمعی از علمای اعلام از حضرت ولیعهد روحیفده شکایت کردند که مذهب و طریقه شیخی را اختیار کرده و از جاده مستقیم انحراف دارد و ملتمس آن شدند که در بندگی آستان به حضور ایشان شرحی عرض کنم و از قول علمای اعلام تفصیلی بعرض برسانم.

«این بنده در آنوقت موقع ندید که حضرت ولیعهد تصور فرمایند که دو روزی به فلانی گفتند در خلوت کریمخانی بنشین در مقام للگی ما برآمده یا آقا فضولها مضمون بگویند تا آنکه موکب همایون تشریف فرمای تهران شد و این بنده به کردستان رفت و حضرت ولیعهد از بنده، مادیان خواسته بودند این بنده مادیان خوبی با ارمغان تهران با محمود میرزا به حضور مبارکشان فرستاد و در آن محرمانه عریضه ای به خط لایقراء خود نوشت که علمای اسلام از سرکار والا در تهران اظهار رنجش میکنند و اگر حضرت والا طریقه شیخ را هم داشته باشند نباید جمع دیگر را مطرود داشت. مگر شاهنشاه مرحوم جد بزرگوار سرکار مسلك عرفان نداشت و با درویش

و عرفا مهربان نبود ولی ظاهراً در حرمت علما و دیدوبازدید آنها طوری رفتار میفرمودند که احدی از علمای ظاهر برایشان بحثی نداشت. سرکار والا تأسی به جد بزرگوار فرموده آنطور رفتار فرمایند. من هم کمال ارادت را به شیخ دارم.» میرزا محمد خان مجدالملک سینکی پدر میرزا علی خان امینالدوله نیز در رساله مجدییه از مظفرالدین میرزا که به عقاید شیخیه متمایل بوده انتقاد نموده و چنین نوشته است: «مذهب شیخیه که از مستحدثات تشیع است این اوقات علت مزمنی شده و به جلد دولت و ملت ایران حلول کرده، قوای ملت را مثل دولت علیل نموده است. پیشوایان ملت و پیشکاران دولت را مشغولیت خاطر از علاج این علت نیز قاصر کرده است عن قریب ولیعهد دولت ایران را تشریفات اندرونی و بیرونی منسوبان امی او که امت معتبری شده اند یک شیخی مقتدر خواهد کرد و او را عصیت این مذهب به عملی و امیدارد که از حوصله دولت و ملت خارج باشد.» مسعود میرزا ظل السلطان برادر ارشد مظفرالدین میرزا هم شرحی راجع به حاج محمد کریمخان نوشته است که به نقل آن مبادرت و باین گفتار خاتمه داده می شود.

«مرحوم حاج محمد کریمخان سرسلسله شیخیه از کرمان که وطن او بود به خیال زیارت حضرت امام رضا علیه آلاف التحية والثناء از خط اصفهان به تهران راهی شد. اغلب نزد من و منزل من و منزل وزیر جناب مجدالدوله (یعنی امیراصلاحان خان دائی ناصرالدین شاه) بود. چون از سلسله قاجاریه بود ذکری از او بکنم. مرحوم حاج محمد کریمخان پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله کرمانی است که از سلسله خود مانست، از قاجار آق قوئلوه، بسیار مرد فاضلی است او چه میگوید؟ آخوندها چه میگویند در باب معراج و رکن رابع و معاد جسمانی و روحانی و بعضی مطالب دیگر، چون کاملاً اطلاع ندارم نمی نویسم. اما همینقدر می گویم طرفین شیعه و محب خانواده طهارتند. حالا امام روحی و جسمی فداه بسیط شدند اراده یا نعوذ بالله بسیط نباشد مگر وقتی اراده فرماید. شیخ علیه الرحمه در گلستان خوب میفرماید:

یکی پرسید از آن گم گشته فرزند	که ای روشن روان پیر خردمند
زمصرش بوی پیراهن شنیدی	چرا در چاه کنعانش ندیدی
بگفتا حال ما برق یمانست	گاهی پیداو دیگر دم نهانست

«بهترش این است که این خبر را نداشته باشم. شیخ احمد احسائی که یکی از فضیلائی معتبر بوده است استاد آقا سید کاظم رشتی، او نشر این عقاید را دارد و در عهد فتحعلیشاه، میان آقا سید کاظم رشتی و علما گفتگوهای سخت شد. باری به چه زحمت از چنگ عوام و گفتگوی علما این بیچاره مهمان را من خلاص کردم.»

خدا میداند در عمرم یکی دو همچنین زحمت بیشتر نکشیدم. خدا رحمت کند مرحوم حجت الاسلام حاج شیخ محمد باقر^۱ را که در این باب خیلی با من کمک کرد و جلوگیری از علما خیلی کرد. با علما تقریباً نزدیک به قهر و مشاجره کشید من الحمدلله رب العالمین شیخی نیستم اما دشمن شیخی هم نیستم و بدم هم از شیخی نمیآید بجهت اینکه آنها را محب خانواده رسالت میدانم و نمیدانم چرا باهم نزاع میکنند. در این سال مسئله مهمی که رخ داد فقط همین مسئله بود آنها بخواست خدا و کمک حاج شیخ محمد باقر که آدم عاقلی بود رفع شد.»

۱ - مراد از شیخ محمد باقر پدر شیخ محمد تقی معروف به آقا نجفی و حاج آقا نورالله است.

فهرست اعلام

آ

- آجودان مخصوص، ۲۱۷، ۳۲۱
 آجودانباشی (حسینخان)، ۶۱، ۳۰۷
 آدران، ۲۱
 آدمیت (فریدون)، ۶۳، ۷۰
 آدنوان، ۳۰۲، ۳۰۷
 آذربایجان، ۵۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۸
 ۱۴۶، ۲۱۳، ۲۸۰، ۲۹۱، ۲۹۲
 ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۲۱
 آراین (سلطنت)، و
 آذری، ۲۶۳
 آسیای مرکزی، ۳۰۶
 آشتیانی (میرزا محمدعلی)، ۱۰۶
 آشتیانی (محسن)، ۲۹۵
 آشتیانی (حاجی محمدحسن)، ۲۰۶، ۲۰۸
 آصفالدوله (غلامرضاخان)، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲
 ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۱۲۲، ۱۲۳
 آصفالدوله (الهیارخان)، ۲، ۴۹، ۵۰
 ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷
 ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴
 ۶۶، ۶۸، ۱۱۷، ۱۱۸، ۲۱۴، ۲۷۷
 ۲۷۸، ۲۸۹، ۳۰۷
 آصفالدوله (تقیخان)، ۴۹
 آصفالدوله (حاج محمدقلیخان)، ۴۹
 ۶۳، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱
 آصفالدوله (عبدالوهابخان)، ۷۲
 ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹
 ۸۰، ۱۱۸
 آغاباشی، ۲۷۹
 آغامبارک، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱
 آقا محمد نائینی، ۷۴
 آقامحمدخان، ۱۹، ۲۱، ۵۰، ۶۶، ۶۷
 ۷۲، ۱۳۰، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۰۳، ۳۰۴
 ۳۰۵، ۳۱۱
 آقاخان محلاتی، ۷۰، ۱۲۶
 آقاخان (میرزا)، ۱۲۱

- آقارضا عکاسباشی، ۲۱۷، ۲۱۸
 آقاشفیعی، ۱۳۱
 آقا کریم، ۱۹۷، ۱۹۸
 آقانجفی، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۶، ۳۲۴
 آقا اسماعیل پیشخدمت‌باشی، ۲۸۰
 آقامیرزاهاشم، ۳۱۸
 آلمان، ۶۰، ۳۰۲
 آموزگار (حبیب‌الله)، ۴۹
- آلف**
- ابراهیم‌خان، ۲۶۰
 ابراهیم کلانتر، ۱۹
 ابراهیم‌خان شیشه، ۲۷۹
 ابوالحسن‌خان (میرزا)، ۴۲
 ابوالقاسم‌خان سرتیپ، ۷۳
 ابوالنصر میرزا، ۲۵
 ابوسعید میرزا، ۲۴
 ابوالفتح میرزا، ۲۸، ۳۰۹
 ابوالحسن‌خان شیرازی، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳
 ابراهیم‌خان ناظر، ۱۱۳
 ابوطالب کاشانی، ۱۲۷
 ابراهیم‌خان دولو، ۱۲۴
 ابوالقاسم‌خان سرهنگ، ۱۸۲، ۱۹۹
 ابوالفیض‌خان، ۱۸۹
 اتابک (میرزا علی‌اصغر خان)، ۳۶، ۳۸
 اتریش، ۲ و ۳
 احسائی (احمد)، ۳۲۲، ۳۲۴
 احمدشاه، ۶۹، ۲۶۶
- احترام‌الدوله، ۳۱۳
 احمد مازندرانی (میرزا)، ۱۱۵
 احمد میرزا، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰
 احمدخان مصلحتگذار، ۲۳۲
 احتشام‌حضور (محمد حسین‌خان)، ۲۳۸
 احتشام‌الدوله (خانلر میرزا)، ۱۳۹
 اختیاریه، ۲۲۱
 ادواردگری، ۴۶
 ادنوان (ادموند)، ۷۶
 ارفع‌الدوله (میرزا رضاخان)، ۳۸
 اروپا، ۳۸، ۶۱، ۱۰۱، ۲۱۱، ۲۲۳
 اریشتوف، ۵۳
 اردشیر میرزا، ۱۳۰، ۲۱۴، ۲۷۷
 ارزنت‌الروم، ۱۸۵، ۲۸۰
 اردبیل، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۷۹
 ارسطو، ۲۲۴
 استوارت (کلنل)، ۲۸۱
 اسدالله میرزا، ۷۲، ۱۱۶
 اسدالله‌خان، ۲۶۳
 اسدالله‌نوری (میرزا)، ۲۰
 استرآباد، ۴۵، ۶۳، ۶۷، ۲۶۱، ۲۸۰
 استوارت (کلنل)، ۱۷۷
 استویک (ادوارد)، ۱۰۰، ۳۰۲، ۳۰۵
 اسلامبول، ۱۰۳، ۱۴۰، ۲۸۰، ۲۸۵
 ۳۰۶
 اسماعیل گرگانی (میرزا)، ۱۱۵
 اسماعیل‌خان خزانه‌دار، ۲۹۶
 اسدالله بیدآبادی (سید)، ۱۷۹
 اسدالله محمد اصفهانی (سید)، ۱۸۰

- اسمعیل پیشخدمت باشی، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۶، ۲۳۶، ۲۳۶، ۲۲۶
اسمعیل قراچه داغی، ۲۱۵
اسدخان، ۲۱۵
اشراق خاوری (عبدالحمید)، ۳۱۹، ۳۲۰
اصفهان، ۳، ۲۱، ۴۸، ۵۱، ۵۶، ۶۵، ۷۹، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۷۹، ۲۹۷، ۳۲۳
اطلاعات ماهانه، ۲۳۲
اطلاعات (روزنامه)، ۱۰۹
اعتمادالدوله (عیسی خان)، ۲۱، ۷۴
اعتمادالدوله (ابراهیم خان)، ۱۹، ۱۱۳، ۱۲۴، ۳۱۳
اعتمادالدوله (تقی خان)، ۱۹
اعتمادالدوله (یحیی خان)، ۲۱
اعتمادالدوله (میرزا آقاخان نوری)، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۶۹، ۷۳، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۳۴، ۲۶۳، ۲۷۳، ۲۹۳، ۳۱۸، ۳۱۹
اعتمادالسلطنه (محمدحسن خان)، ۲۵، ۳۴، ۳۵، ۷۲، ۷۹، ۱۴۰، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰
افغانستان، ۲۰، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۱۴، ۲۳۷، ۲۶۹، ۳۰۶، ۳۰۷
افنج (مستر)، ۳۷
افتخارالسلطنه (ماه نوش لب خانم)، ۷۶
اقبال آشتیانی (عباس)، ۷۴، ۲۲۸
اقبال الدوله (محمدخان)، ۳۱۵
اقبال السلطنه، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۰۹، ۲۰۹
الکساندر (بورنس)، ۱۰۳، ۳۰۲، ۳۰۷
الهوردی بیگ، ۱۲۶
امیر اصلاخان، ۶۳، ۳۲۳
امیر بهادر، ۴۷
امیر علم خان، ۲۹
امیر خان سردار، ۶۷
امیر حامی (ذبیح الله)، ۷۵
امیر دیوان (میرزانی خان)، ۱۰۸
امامزاده قاسم، ۳۰
امیر اعظم، ۴۵
امان الله خان افشار، ۱۳۳، ۱۴۴
امامقلی خان افشار، ۱۳۳
امیر خان سردار، ۱۳۴

- امیرکبیر (میرزاتقیخان)، ۶۳، ۲۹، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۷۷، ۱۳۷، ۶۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۱۶، ۲۹۱، ۳۱۹، ۳۱۸
- امریکا، ۱۴۲، ۲۳۱
- امخاقان، ۱۸۴
- امام جمعه (میر محمد مهدی)، ۱۲۳، ۱۳۱
- امام جمعه (میرزا زین العابدین)، ۲۲۸
- امامقلی خان، ۱۲۶، ۲۷۳، ۲۷۵
- امیر نظام زنگنه (میرزا محمد خان)، ۲۹۱
- امیرسید علیخان، ۲۳۷
- اماموردی میرزا، ۲۷۸، ۲۷۹
- امیر نظام گروسی (حسنعلی خان)، ۳۷، ۳۲۲۷، ۶، ۷۳
- امیر تومان (مصطفی خان)، ۲۵۹
- امیردیوان (محمد ابراهیمخان)، ۲۶۳
- امینالدوله (میرزا علیخان)، ۷۷، ۳۹، ۸۰، ۱۴۴، ۲۲۰، ۲۶۰، ۲۶۶
- ۲۷۳، ۲۹۵، ۳۲۲
- امینالدوله (عبدالله خان)، ۵۱، ۷۳، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴
- امین لشکر (قهرمان میرزا)، ۷۷، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰
- امین آباد، ۱۲۶
- امین خلوت، ۳۱۵، ۳۱۶
- امینالدوله غفاری (فرخ خان)، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۱۷، ۲۳۴
- امینالدوله (هاشم خان)، ۳۱۵
- امینالدوله (میرزا محمد صادق خان)، ۱۴۴
- امینالسلطان (میرزا علی اصغر خان)، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۸۴
- امینالملک، ۱۲۱، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲
- امینه اقدس، ۲۶۵
- انزلی، ۳۲۲
- انصاری (حاج میرزا مسعود)، ۷۰
- انصاری اصفهانی (حسن)، ۵۲
- انصاری (شیخ مرتضی)، ۲۰۶، ۲۰۷، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰
- انگلیس، ۴۸، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۷۰، ۹۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۷۷، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۸۰، ۲۸۳، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵
- ۳۰۷
- انوشیروان عادل، ۲۳۲
- انیسالدوله، ۲۸۴
- اوانس دین (گوردن)، و
- اورنگ میرزا، ۱۲۸
- اینالو (غلامرضا خان)، ۳۹
- ایلخانی (اللهقلیخان)، ۶۵
- ایرلند، ۳۰۷
- ایران، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۶

- ۲۱۱، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۶۲، ۲۶۳، بغداد، ۱۳۳، ۱۳۹
 ۲۶۵، ۲۸۳، ۲۹۳، ۳۰۵، ۳۰۷، بلوچستان، ۲۱، ۳۶، ۳۷، ۳۸
 ۳۰۸، ۳۲۱، بمبئی، ۳۰۳
 ایزدخواست، ۱۲۶، بنجامین، (مستر)، ۸۰
 ایروانی (رضاقلیخان)، ۱۸۵، بویلند (مستر)، ۴
 ایروانی (محمدحسنخان)، ۱۸۸، بوشهر، ۱۳۹
 ایللیگی (محمدقلیخان)، ۱۸۹، بهاءالدوله، ۶۹
 بهاءالملک (علیرضاخان)، ۲۱
 بهبودی (سلیمان)، ۱۰
 بهار (محمدتقی)، ۴۰، ۲۵
 بهبهانی (محمدباقر)، ۲۱۰
 بهمن میرزا، ۵۱، ۶۸، ۶۹، ۲۱۶
 بی‌بی‌جان، ۱۲۸
 بیشون (مسیو)، ۱۴۱
- ب
- بابا باغی، ۳۱۶
 باباخان، یوزباشی، ۷۳
 بابرشاد، ۶
 بابرکن‌الدین، ۳۱۷
 باغمیشه‌ای (کلانتر)، ۲۹۵
 باغ‌نو، ۱۰۶
 باستانی پاریزی (محمدابراهیم)، ۱۶ و ۱۷
 ۲۲۰۱
- باقرخان (میرزا حسین)، ۱۸۵، ۱۸۶
 بالکان، ۳۰۲
 بخارا، ۲۳۶
 بختیاری، ۱۲۰، ۱۳۴، ۲۱۵
 بدر (محمود)، ۷۵
 بدرالنساء خانم، ۶۷
 برایدون، ۵۹
 بروجرد، ۵۶، ۶۳، ۱۴۴، ۲۲۵، ۲۲۶
 ۳۰۹
- بروجردی (علی‌اکبر)، ۳۰۸، ۳۰۹
 بریتانیا، ۳۶، ۴۶، ۵۹، ۱۱۳، ۱۳۹
 ۱۴۰
 بسطام، ۱۸۵، ۱۹۰، ۲۸۰
- پ
- پاریس، ۱۰۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۲۱۱
 ۲۲۲، ۲۱۷
 پاسکویچ، ۱۰۷، ۱۲۲
 پالیزی (هدایت‌الله)، ۲۱۰
 پاریز، ۸، ۹، ۱۲
 پاریس، ۲۶۵
 پطرزبورغ، ۷۲
 پل‌خواجو، ۱۸۴، ۱۹۶
 پنجاب، ۲۹۹
 پوتینجر، ۵۸
 پولکنیک، ۱۰۶، ۱۰۷
 پیکان، ۲۰۲
 پیرزاده نائینی (حاج‌محمدعلی)، ۱۲۶
 پیرنیا (حسن)، ۳۱۷
 پیرنیا (حسین)، ۲۷۴

ج

جانبخان (مسیو)، ۷۳
 جان محمدخان، ۲۹
 جرج چهارم، ۱۰۲
 جرقویه، ۲۰۲
 جرج بارکلی، ۳۸
 جز، ۱۹۳
 جستین شیل، ۱۸۹
 جعفرقلی، ۱۸۲، ۱۹۹
 جعفرقلیخان ۲۱۵
 جلال الدوله (سلطان حسین میرزا)،
 ۲۶۳، ۲۵۸
 جلال آباد، ۵۹
 جلال السلطنه، ۲۶۱
 جلفای اصفهان، ۱۴۱
 جمال آباد شمیران، ۳۰
 جمالزاده (سید محمدعلی)، ۱۸۵، ۳۰۸
 جوین، ۲۸۸، ۲۸۶
 جهانسوز میرزا، ۱۳۳
 جهانگیرخان، ۲۶۴
 جهانگیرمیرزا، ۲۵، ۵۲، ۵۴، ۱۳۶
 ۲۱۵، ۲۱۶، ۳۰۸
 جهان نما، ۲۱۲
 جیران، ۳۱۴

ع

چاه بهار، ۳۶
 چراغعلیخان، ۱۳۷، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵
 ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰
 چمن سلطانیه، ۱۴۴

ت

تاج الدوله، ۵۱، ۶۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹،
 ۱۲۰
 تاج الملوك، ۱۸۴
 تاجبخش، ۵۰، ۲۷۷
 تجربه کار (همایون)، ۵، ۹
 تخت فولاد، ۱۲۳، ۱۹۲، ۳۱۷
 تبریز، ۲۰، ۵۲، ۶۸، ۲۱۶، ۲۹۲، ۲۹۳
 ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۶
 تجریش، ۳۱۴
 تحویلدار (منوچهرخان)، ۱۸۵
 تدین (سید محمد)، ۲۱
 تقی (حاجی میرزا)، ۲۷۳
 تربت، ۲۹
 ترشیز، ۲۵۹
 تقی زاده، (سید حسن)، ۱۰، ۴۱، ۴۲
 ۴۴، ۴۵، ۴۷
 تقی (حاجی میرزا)، ۲۷۳
 ترکستان، ۲۰۸
 تفرشی (میرزا حسن)، ۱۹۵
 تهران، ۲۰، ۲۸، ۳۹، ۴۰، ۴۶، ۵۰
 ۵۴، ۶۱، ۶۳، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۷۴
 ۷۹، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۲
 ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۴۰
 ۱۴۳
 تفلیس، ۱۰۷، ۱۳۴
 تهرانی (سید جلال)، ۷۵
 تیمورتاش (عبدالحسین)، ۱۱

حویزه، ۲۱۵
حمزه (امامزاده)، ۲۹۹
حیدر میرزا، ۱۸۰

خ

خانباخان سردار، ۲۵۷، ۱۸۹
خالقی (روح‌الله)، ۲۵
خان‌خانان، ۱۹۲، ۱۹۵
خاتون‌آبادی (محمدحسین)، ۲۰۶
خدائی یزدی، ۳۰
خاقانی شروانی، ۲۲۳
خان‌ملك ساسانی، ۷۷، ۱۴۱، ۳۱۷
خراسان، ۲۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۶، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۸۰، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۷
خسروخان گرجی، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۲
خسرو میرزا، ۱۳۶، ۲۱۵
خدیجه‌خانم (عصمت‌الدوله)، ۱۱۳
خلج (محمدحسین‌خان)، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۵
خرمشهر، ۱۳۳، ۱۳۸
خجسته‌خانم، ۳۱۵
خطیب‌الممالک، ۲۱۲
خرم‌بهارخانم، ۳۱۳
خزانه (محمدعلی)، ۱۱
حمید، ۱۸۵، ۱۹۰، ۲۸۶
خوزستان، ۳۵، ۱۸۰
خوار، ۲۲۳

چهریق، ۲۱۶
چهارمحال، ۱۸۲
چهل‌ستون، ۱۹۲

ح

حاج آقا نورالله، ۳۲۴
حاجب‌الدوله، ۴۶، ۲۱۶
حاج‌بابا، ۹۷
حاج سیاح، ۲۳۲
حاج میرزا آقاسی، ۲۰، ۵۷، ۶۰، ۶۲
۶۵، ۱۰۸، ۱۳۶
حسام‌السلطنه (محمدتقی)، ۲۴، ۲۵
۵۰، ۱۲۲، ۲۷۹، ۳۰۹
حسام‌السلطنه (سلطان‌مراد میرزا)، ۶۳، ۱۱۵، ۲۹۷
حسینقلی میرزا، ۳۰۲
حسینقلی‌خان، ۱۳۳، ۲۶۶، ۲۶۷
حشمت‌الدوله (حمزه‌میرزا)، ۵۸، ۱۸۹، ۲۵۸، ۲۶۴
حشمت‌الدوله (بدیع‌الملک میرزا)، ۲۷۳، ۲۷۵
حضرت رضا (ع)، ۲۵۷
حضرت عبدالعظیم، ۳۱۶، ۳۲۰
حکیم‌الممالک (میرزا علینقی)، ۷۱، ۷۹، ۲۱۱، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۵۷، ۲۶۰
۲۶۵
حکیم‌الحکما، ۲۱۲
حکیم‌باشی (میرزارضا)، ۲۶۳، ۲۶۷
حکیم‌باشی کاشانی (میرزااحمد)، ۳۱۸

- خانم خانمها، ۲۸
خوانسار، ۱۱۶، ۲۲۷
خورموجی (میرزا جعفر)، ۱۰۹
خیوه، ۲۳۶
خواجه (علی عسکر)، ۳۰۸
خورشید کلاه خانم، ۱۱۸، ۱۱۹
خیام، ۳۱۲
- ذ
ذوالریاستین (میرزا ابوالقاسم)، ۱۲۴
- ز
رازن (ژنرال)، ۱۰۷
رحمت علیشاه، ۲۶۴
رستم خان، ۲۴، ۵۰
رشتی (کاظم)، ۳۲۴
رضاقلی، ۱۸۰
رضاشاه، ۹، ۱۱
رضی (حاج میرزا)، ۲۷۳
رضوی (میرزا کاظم خان)، ۵
رکن الدوله (محمد تقی میرزا)، ۷۶
۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱
۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶
روزنامه اصفهان، ۲۶۶
روزنامه شرافت، ۲۸۶
روزنامه ملتی، ۲۳۳
روسیه، ۴۰، ۵۳، ۵۵، ۶۸، ۱۰۳، ۱۳۴
۱۸۹، ۲۰۸، ۲۷۹، ۲۸۵، ۳۰۸
ریودوژانیرو، ۱۰۰
- ز
زاهدان، ۳
زاینده رود، ۱۹۶
- س
دارا (عبدالله میرزا)، ۱۸۸
داودخان، ۷۶، ۱۲۶
دارویل (کلنل)، ۱۷۷
داراب میرزا، ۶۹
دالگورکی (پرنس)، ۱۸۹
دالماج (کلنل)، ۳۰۲، ۳۰۷
دانشور (اعلم السلطان - تقی)، ۲۵
دامغان، ۱۹۱، ۲۶۰، ۲۶۱
دماوند، ۲۹۵
دماوندی، ۱۸۲
دولتشاه (محمد میرزا)، ۶۴، ۱۸۹
۲۰۹
دشتستان، ۱۲
دبیرالملک، ۷۳
دروویل (گاسپار)، ۱۰۰
دنبلی (حسینقلی خان)، ۳۳
دوست محمدخان، ۲۹، ۵۹
دوترویج، ۶۰
دوک دالبانی (لئوپولد)، ۲۳۷
دولت آبادی (حاج میرزا یحیی)، ۲۳۳
دولت آباد دامغان، ۱۲۹

- زرنده، ۲۸۷
 زعفرانلو، ۱۸۹
 زمانخان (میرزا)، ۲۲۱
 زند جویاری (صادق خان)، ۵
 زنگنه (چراغعلیخان)، ۱۸۱، ۱۸۲
 زین العابدین (میرزا)، ۱۷۹
 زین العابدین شیرازی، ۲۶۴
 زینت السلطنه، ۳۵، ۷۰
- س
 سالار (حسنخان)، ۲۹، ۳۵، ۵۸، ۶۲
 ۶۳، ۶۴، ۷۰، ۱۸۵، ۲۱۴، ۳۰۷
 ساعدالدوله (حبیب الله خان)، ۲۳۲
 ساعدالملک (صمدخان)، ۳۰۰
 سالارالسلطان، ۱۳۳
 سالار مفخم بجنوردی، ۴۳، ۴۴
 سالارالسلطنه (نصرت الدین میرزا)، ۳۵
 ساری، ۱۲۷، ۱۲۹، ۳۱۷
 سایکس (ژنرال)، ۱۰، ۳۶
 سامخان ایلخانی، ۱۸۹
 سامره، ۲۰۶، ۲۰۷
 ساوه، ۲۸۷
 سبزواری، ۲۱۸، ۲۶۱، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸
 سبزواری (حاج ملاهادی)، ۲۱۸
 سپهدار، ۱۱۵
 سپهر، ۳۱۴
 سپهر (میرزا محمد تقی)، ۶۶
 سپهر (احمدعلی مورخالدوله)، ۲۳۱
 سپهسالار (میرزا حسینخان)، ۳۶، ۷۶
 ۷۷، ۷۹، ۲۵۸، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۸۲
- ۲۹۳، ۳۰۷، ۳۱۹
 سپهدار (غلامحسین خان)، ۱۲۳، ۱۷۷
 ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۵، ۳۱۹
 سپهسالار (آقاوجیه)، ۲۵۹
 سپهسالار (میرزا محمدخان)، ۲۵۷
 ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳
 ۲۶۴، ۲۶۶
 سردار اسعد (حاج علیقلی خان)، ۴۸
 سردار معزز بجنوردی (عزیزالله خان)،
 ۲۶۳
 سردار حشمت ۲۶۶
 سردارکل (عزیزخان)، ۲۹۱، ۲۹۲
 ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶
 سردار مفخم لاریجانی، ۴۵
 سروش اصفهان (میرزا محمدعلی)، ۶۹
 ۱۲۷
 سرگوراوزلی، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۰
 ۱۱۴
 سررشته‌دار (عبدالحسین)، ۱۷۹، ۱۹۱
 ۱۹۲
 سرابی (حسین بن عبدالله)، ۲۲۱
 سرخاب، ۲۹۹
 سراج‌الملک، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰
 سرهنگزاده (حسن)، ۱۱
 سعادت آباد، ۱۲۲
 سعادت‌نوری (حسین)، ه، و، ز،
 ۳، ۴، ۷، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۵
 سعادت‌نوری (پریوش) ه
 سعادت‌نوری (دکتر منوچهر)، ه
 سعید بیک، ۲۲۲

ش

شاهرخ میرزا، ۱۲۷، ۱۳۶، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵

شاه سلطان حسین، ۳۸

شاهرود، ۱۸۵، ۱۹۰، ۲۶۱

شاهین دژ (صائین قلعه)، ۲۸۰

شاه عباس، دوم، ۱۹، ۳۰۰

شاه شجاع، ۵۹

شاه محمد بلوچ، ۳۶

شاه صفی، ۱۹

شادلو (جعفرقلیخان)، ۵۸

شاه میرخان، ۱۰۶، ۱۰۷

شجاع السلطنه (حسینعلی میرزا)، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۲۱۲، ۲۷۸، ۲۷۹

۳۰۲، ۲۸۰

شرف الدوله (میرزا ابراهیم کلانتر)، ۴۹

شریف خان بیگلربیگی، ۲۵۸

شریف آباد، ۲۶۱

شعاع السلطنه، ۲۱۳، ۳۱۲، ۳۲۱

شفتی (حاج سید محمدباقر)، ۱۲۴

شمس الدوله (خورشیدکلاه خانم)، ۵۱

شمس الشعراء، ۲۱۲

شمیران، ۲۵

شکوه السلطنه، ۳۲۱

ششکلان، ۳۰۰

شوش، ۵۰

شوشتر، ۲۱۵

شوشتری (شیخ مرتضی)، ۲۰۸

سعدالدوله (میرزا جوادخان)، ۲۳۵

سعیدخان (میرزا)، ۲۷۳

سلیمان خان، ۶۶، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱

۱۹۳

سلطان محمودخان، ۱۰۳

سلطان محمد میرزا، ۲۵۸، ۲۵۹

سلطان آباد، ۱۷۷، ۲۹۵

سمنان، ۱۹۱، ۲۶۱

سن پترزبورگ، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵

۲۷۹

سوداگری (فریرز)، د

سوهانک، ۶۷

سهیلی ابراهیمی (ستاره)، ۳

سندج، ۱۴۴

سهام الدوله نوری (میرزا ابراهیم خان)

سهام الدوله نوری (میرزا ابراهیم خان)، ۳۵

سهام الدوله (حیدرقلیخان)، ۲۵۷، ۲۶۳

سهام الدوله (سلیمان خان)، ۱۹۷، ۲۰۲

۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۴

سیرجان، ۳۷

سیف الملوک میرزا، ۶۴، ۲۱۳، ۲۵۹

سیف الدوله (سلطان محمد میرزا)، ۵۱، ۶۴، ۷۰، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۳

۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۳

سیف الدوله میرزا، ۲۳، ۲۵۹

سیف الله میرزا، ۳۱۵

- شهریار، ۲۱
 شهاب‌الملک (حاج حسین‌خان)، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶
 شهرضا، ۱۲۶
 شوریده (میرزا محمد تقی)، ۲۸۳
 شهاب‌الدوله، ۲۵۹
 شیراز، ۴۸، ۵۰، ۷۱، ۷۲، ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۶، ۲۰۸، ۲۸۴، ۲۸۷
 شیخ‌علی میرزا، ۵۱، ۲۷۸، ۲۷۹
 شیخ‌الملوک میرزا ۵۱
- ص
 صادق قزوینی، ۲۷۸
 صاحب اختیار، (غلامحسین‌خان)، ۳۱۶، ۲۲۱، ۲۱۹
 صاحب‌دیوان (میرزا فتح‌علی‌خان)، ۷۷، ۲۷۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۱۳
 صاحب‌دیوان (میرزا شفیع)، ۱۸۸
 صدر اصفهانی (محمد حسین‌خان)، ۳۳، ۶۴، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۲۹
 صفی‌علیشاه (میرزا حسن)، ۳۰
 صفی‌الدین (شیخ)، ۲۱۶
 صنیع‌الدوله (محمد حسن‌خان)، ۷۳، ۲۱۷
 صنیع‌الدوله (مرتضی قلی‌خان)، ۲۸۵
 صاحب‌دیوان (فتح‌علی‌خان)، ۱۲۸
 صديق‌الملک (غفارخان)، ۲۷۵
 صاین‌قلعه، ۱۴۴
 صفوی، ۲۹۶
 صدرالسلطنه (حاج حسین‌قلی خان)، ۲۵۸
- ض
 ضیاء‌الملک، ۲۱۶
- ط
 طاهری (عبد‌الغفور)، ۲۱۳
 طاووس‌خانم (تاج‌الدوله)، ۲۸۹
 طبس، ۲۹
 طباطبائی (سید محمد)، ۴۰، ۴۲
 طغرل، ۲۸
 طولوزان، ۷۹
- ظ
 ظفرالسلطنه (عزیز‌الله میرزا)، ۴۱، ۴۷، ۲۸۵
 ظل‌السلطان (علی‌خان)، ۶۷، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۶
 ظل‌السلطان (مسعود میرزا)، ۷۱، ۷۸، ۷۹، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۸۴، ۳۲۳
 ظهیرالدوله (سید محمد خان)، ۲۹، ۳۲۳
 ظهیرالدوله (سید محمد خان)، ۲۹
 ظهیرالدوله (علی‌خان)، ۲۹، ۳۰، ۲۵۹
 ۲۷۹
 ظهیرالدوله (یار محمد خان)، ۲۸، ۲۹
 ۱۲۴
 ظهیرالدوله (محمد ناصر خان)، ۲۵۸

ع

عارف، ۲۵

عبداللطیف یزدی، ۴۵

عبداللطیف طسوجی (ملا)، ۶۹

عباس میرزا ملک آرا، ۷۸

عباسقلی میرزا، ۲۸

عباس میرزا (نایب السلطنه)، ۲۴، ۵۰،

۵۱، ۵۲، ۵۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷،

۱۲۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۸۹، ۲۱۳،

۲۱۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۹۲، ۳۰۳

عبدالوهاب خان شیرازی، ۳۳

عبدالحسین خان، ۱۱۷

عبدالغنی (میرزا)، ۱۱۸

عباس آباد، ۱۲۲، ۱۳۴

عباسقلی خان توپچی باشی، ۱۳۱

عبدالرزاق بیک دنبلی، ۱۰۲

عبدالوهاب (میرزا)، ۱۹۲، ۱۹۳

عبدالحسین (میرزا)، ۱۸۰، ۱۹۳

عبدالله میرزا (دارا)، ۲۶۶

عبدالوهاب منجم باشی، ۳۰۳

عبدالجواد مجتهد، ۳۰۳، ۳۰۴

عبدالله خوئی، ۳۱۳

عبدالمجید خان، ۲۲۱

عبدالرحیم، ۲۰۹

عثمانی، ۱۴۱، ۱۸۹

عرفان (احمد)، ۱۵

عربستان، ۱۱۸، ۲۹۳

عراق، ۲۲۶، ۲۶۱

عزت الدوله، ۱۸۴، ۲۶۱

عزالدوله (عبدالصمد میرزا)، ۲۷۵

عزیزالسلطان (غلامعلی خان)، ۲۳۴،

۲۶۶

عشقی (میرزاده)، ۴۹

عصمت الدوله (خدیدجه خانم)، ۶۴، ۳۱۵

عضدالدوله (احمد میرزا)، ۵۰، ۶۷،

۷۰، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۸، ۲۱۲، ۳۱۲

عضدالملک، ۴۷

عضدالدوله (سلطان حسین میرزا)، ۲۵۸،

۲۵۹

علی محمد خان، ۵۱

علاءالدوله (رحیم خان)، ۷۷، ۲۵۸،

۲۶۳

علاءالدوله (احمد خان)، ۳۸، ۲۶۳

علیمحمد خان، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰

علی آبادی (میرزاتقی)، ۱۱۹، ۱۲۴،

۱۲۶

علی آبادی (میرزا نصرالله)، ۱۳۵

علی آبادی (میرزا فضل الله)، ۱۳۵

علینقی (شیخ الاسلام)، ۲۷۳

علیرضا پاشا، ۱۳۳

علی محمد (سید)، ۲۱۶

علینقی میرزا، ۲۷۷

علی میرزا خان، ۱۸۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰

۲۰۱

عمادالدوله (امامقلی میرزا)، ۶۴، ۲۷۵

عودلجان، ۲۱۸

عیدی خان، ۳۶

عین الدوله، ۴۱، ۴۲، ۲۵۹

عین الملک، ۲۸۷

غ

غلامرضاخان شاهسون، ۴۹

غوریان، ۵۸

غفاری (فرخ‌خان)، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۶۵

غفاری (میرزا رضاخان)، ۲۲۱

ف

قابویه، ۱۱۴

فارس، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۸، ۴۹، ۵۶

۶۶، ۷۱، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸

۱۲۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۸۹

فتحعلی‌خان دولو، ۶۶

فتحعلی‌شاه، ۹، ۲۰، ۲۴، ۲۸، ۵۰

۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۶۴، ۶۵، ۶۷

۶۹، ۷۳، ۷۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۷

۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷

۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۳۴

۱۳۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۱۱

۲۵۹، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۹

۳۰۲، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۱

۳۲۴

فرمانفرما (عبدالحسین میرزا)، ۴۵

۴۶، ۷۷

فرمانفرما (حسینعلی میرزا)، ۲۸، ۶۴

۱۰۷، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲

۱۲۳، ۳۰۲، ۳۰۳

فرمانفرما (فیروز میرزا)، ۳۴

فریدون میرزا، ۲۱۴

فراه، ۲۹

فراهان، ۲۲۷

فرهاد معتمد (محمود)، ۲۹۳، ۲۹۵

فرهاد میرزا، ۱۳۶

فروغ السلطنه، ۳۱۴

فرانسه، ۳۸، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۴۱، ۱۴۴

۲۳۷

فریه، ۶۱، ۳۰۲

فریدن، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۹، ۲۰۰

فریزر استویک، ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۱۲

فرزانه، ۲۱۲، ۲۳۸

فرزانه (اسمعیل)، ۲۶۵

فصیح‌الملک، ۲۸۳

فضلعلی‌خان قراباغی، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲

فوریه (دکتر)، ۲۲۷

فین‌کاشان، ۲۰، ۴۲، ۴۸

فؤادپاشا، ۲۲۲

فلاحیه، ۲۱۵

فلسفی (نصرالله)، ۱۵

ق

قاآنی (میرزا حبیب)، ۶۵، ۷۳

قائم‌مقام (میرزا ابوالقاسم)، ۵۳، ۵۵

۵۶، ۵۷، ۶۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۶

۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۴، ۲۱۳، ۲۱۶

۲۷۹، ۲۹۳، ۳۱۳

قائم‌مقام (محمدصادق)، ۱۲۸، ۲۹۳

قائم‌مقام (میرزا اسحق)، ۲۳۲

قائم‌مقامی (جهانگیر)، ۶۴، ۷۳، ۳۱۳

قاسم‌خان والی، ۷۱

- قارص، ۷۷
 قاراپت، ۲۰۱
 قاینات، ۲۹
 قدسی (آقا فتح‌الله)، ۵
 قراخان، ۲۹
 قرقی (محمدعلی)، ۱۱۶
 قراباغ، ۶۸، ۱۰۱، ۲۷۹
 قراباغی (فضلعلی آقا)، ۲۱۵
 قروخان قاجار دولو، ۲۵۸
 قزوین، ۲۷۸
 قفقازیه، ۷۳
 قمرشا بیگم، ۱۳۳
 قم، ۱۴۴، ۱۹۳، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۶۱
 ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۷
 قمرالسلطنه (ماه‌تابان خانم)، ۷۵، ۷۶
 قوام (ابراهیم)، ۴۷
 قوام‌الملک شیرازی (میرزا علی‌اکبر)،
 ۱۲۸، ۲۷۴، ۳۱۳
 قوام‌الدوله (میرزا عباسخان)، ۱۴۳،
 ۲۹۹
 قوام‌الملک (حبیب‌الله خان)، ۴۷
 قوام‌الملک (محمد رضا خان)، ۴۷
 قوام‌السلطنه (احمد)، ۴۸، ۲۱۹
 قوام‌السلطنه (نریمان خان)، ۲۳۵، ۲۶۴
 قوچان، ۴۰
 قهرمان میرزا، ۵۱
 قهرود، ۱۹۳
 قهپایه، ۱۸۳
 قهقرخ، ۲۰۰
 قیصرخانم، ۱۳۳
- ک
 کامران میرزا، ۲۸، ۳۴، ۳۵، ۵۷، ۵۸،
 ۱۲۸
 کارلیان، ۲۱۷
 کابل، ۵۹
 کاشان، ۳۰، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۸۹، ۱۹۱،
 ۲۶۱، ۲۷۹
 کاسمی (دکتر نصرت‌الله)، ۲۱
 کاظمی (مصطفی خان)، ۴
 کاظمین، ۱۳۵، ۲۸۰
 کافمن (ژنرال)، ۲۳۷
 کرزن، ۱۲۶، ۱۷۷، ۲۰۹، ۳۰۲، ۳۲۱
 کریلا، ۲۸۰
 کرون، ۲۸، ۱۳۳
 کرمان، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۵، ۲۸،
 ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۱۸۹
 ۲۱۲، ۲۸۵
 کرمانشاه، ۳۳، ۲۰۹، ۲۱۰
 کریمخان زند، ۷۲، ۳۰۴
 کوروپاتکین، ۲۰۷
 کریم بروجنی، ۱۸۲
 کرند، ۱۸۰
 کسروی (احمد)، ۴۵
 کلانتر (یحیی خان)، ۳۴
 کعب، ۲۱۵
 کلات نادری، ۴۲، ۲۵۷
 کن، ۲۲۱
 کیناز مالنیکوف، ۷۳
 کنورسی (محمد تقیخان)، ۱۲۲

مجدالملك سينكى، ۸۰، ۱۲۸، ۲۱۶،
 ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۹۵، ۳۲۳
 محمود (محمود)، ۲۰، ۶۱، ۶۲، ۱۳۹
 مجاهدالسلطان، و
 محمدشاه، ۲۰، ۲۴، ۲۸، ۵۱، ۵۸، ۶۵،
 ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹،
 ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶،
 ۱۳۷، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۵۹، ۲۷۷،
 ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۳۰۳، ۳۰۹،
 ۳۱۲، ۳۱۴
 محمدعلی شاه، ۳۰، ۴۵، ۴۸، ۱۸۴،
 ۱۸۵، ۳۱۷
 محتشم السلطنه (حسنخان)، ۲۷۵
 محمدحسن (حاج)، ۴۰
 محمدكريمخان كرماني ۳۲۱، ۳۲۲،
 ۳۲۳
 محمدرضا (آيت الله كرماني)، ۴۱
 محمداسماعيل تهراني، ۲۵۹
 محمدتقي هراتي، ۴۲
 محمدحسين ميرزا، ۲۶۰
 محقق الدوله، ۴۲
 محمدقلي بيك، ۲۶۰، ۲۶۶
 محمدخان بيگلريبيگي، ۴۹، ۵۰، ۵۱
 محمدحسينخان، ۲۶۱
 محمدميرزا، ۵۱، ۱۲۲، ۲۱۳، ۲۶۱
 محمدتقي نوري، ۳۱۷
 محمداكبرخان، ۵۹، ۳۰۷
 محمدعليخان فراشباشي، ۲۹۴
 محمدقليخان، ۵۶، ۶۳، ۶۴، ۷۰، ۷۱،
 ۲۸۹، ۲۱۹

كنگرلو (احسانخان)، ۱۲۲
 كنگاور، ۲۱۵
 كوهي كرماني، ۷۶، ۲۶۶، ۳۱۳
 كوكلان، ۴۴
 كوهستاني (حسين)، ۱۲
 كوهكيكويه، ۱۲۲، ۲۸۷
 كونولي، ۳۰۲
 كيكاووس ميرزا، ۱۸۰
 كيومرث ميرزا، ۱۸۸

م

مارلينگ (مستر)، ۴۶
 مازندران، ۲۰، ۳۴، ۶۳، ۱۲۱، ۱۲۹،
 ۱۳۰، ۱۳۲، ۲۱۴، ۲۸۰
 مازندراني (محمدحسن)، ۲۱۳
 مافي (فتح الله خان)، ۱۳۶
 مجارستان، ۳۰۶
 مجله راهنمای كتاب، ۲۹۹
 مجله وحيد، ۲۰۹، ۲۶۴، ۲۶۵
 مجله يغما، ۱۳۲، ۲۲۰، ۲۶۴، ۲۶۵،
 ۳۰۸
 مجله يادگار، ۷۴، ۷۷، ۲۷۵، ۲۹۵،
 ۳۲۳
 ماييل تويسركاني، ۸، ۹
 ماه بيگم خانم، ۱۷۷
 مجدالدوله (اميراصلان خان)، ۷۴،
 ۳۲۳
 مجاهد اصفهاني (سيد محمد)، ۵۲-
 ۱۱۷
 مجدالاسلام (شيخ احمد)، ۴۱

- ملاشیخ علی، ۳۱۸، ۳۱۹
 مؤتمن الملك، ۴۵، ۴۶، ۷۳، ۷۴، ۵
 ۱۴۰
 مهدیجان (میرزا)، ۲۶۱
 ممسنی، ۱۲، ۱۲۲، ۲۸۷
 مؤیدالدوله ۲۱۳
 مهدی علی خان بهادر جنگ ۲۰
 موریه (جیمز)، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲
 مهدیقلی خان، ۲۸، ۶۷، ۷۴، ۲۱۹
 مهربار (میرزا محمدخان)، ۱۰
 مهیار، ۱۲۳، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴
 مهدوی (مصلح الدین)، ۳۱۷
 مهدعلیا، ۵۰، ۱۲۸، ۱۸۸
 موسی خان (میرزا)، ۶۲، ۷۰، ۱۱۶
 ۱۲۸، ۳۱۳
 مهدیخان تبریزی، ۱۳۷
 مورچه خورت، ۱۸۰، ۱۹۳
 مؤیدالدوله (طهماسب میرزا)، ۱۸۹
 ۲۹۴، ۲۹۳
 میرزاشفیعی، ۷۳، ۶۴
 میرزانصرالله، ۲۰
 میرزامسیح (حاج)، ۵۴
 میتفورد، ۵۹، ۶۰
 میرزا محمدخان، ۶۲، ۶۶
 میرزا آقاسی، ۷۰
 مینوی (مجتبی)، ۱۰۹
 میرزا رضا کرمانی، ۱۴۲، ۳۱۶، ۳۲۰
 میرزاخان (علی)، ۱۸۳
 میرزا جعفر نائینی، ۱۸۳
 میرزای شیرازی، ۲۰۷، ۲۰۹
- میرزا علینقی، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴
 میرفتاح، ۳۰۰
 میرزاموسی، ۳۰۲، ۳۰۳
 میرزا محمد گرمودی، ۲۹۱
 میرزا قهرمان، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴
 ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۱
 میرزا احمدی، ۳۰۳
 میرزا محمد لله، ۳۱۲
 میرزاهاشم، ۳۱۹
 میرزا آقاخان، ۳۱۹
 میرزمان لشکر (میرزا یوسف خان)، ۸
- ن
- ناپلئون، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۳۸
 نادرشاه افشار، ۱۲۶
 نادر میرزا، ۳۱۳
 ناصرالدوله (عبدالحمید میرزا)، ۷۷
 ناصرالملک (محمودخان)، ۳۳
 ناصرالملک (ابوالقاسم)، ۲۱، ۴۵، ۴۶
 ۴۷، ۷۹
 ناصرالدین شاه، ۲۰، ۲۱، ۲۹، ۳۰، ۳۳
 ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹
 ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۱۲۷
 ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۸۰
 ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۶
 ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲
 ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱
 ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۷، ۲۵۸
 ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴
 ۲۶۵، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۵

- ۲۹۱ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۲۹۶ ، ۲۹۸ ،
 ۲۹۹ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵ ،
 ۳۱۶ ، ۳۱۷ ، ۳۱۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۲ ،
 ۳۲۳
 ناظرزاده کرمانی، ۵
 ناظم الاسلام کرمانی (میرزا محمد)،
 ۴۹ ، ۳۴
 ناصر خسرو، ۲
 نخعی (عباسخان)، ۵
 نصیرالدوله (میرزا عبدالوهاب خان)،
 ۱۲۶
 نظام الملك، ۲۹۹
 نظام الدوله (حاج حسینخان)، ۳۳ ، ۳۶ ،
 ۴۳ ، ۱۱۴
 نظام الدوله (محمد حسنخان)، ۱۲۶ ،
 ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۲۸۳ ، ۲۹۱
 نظام السلطنه مافی (حسینقلی خان)، ۳۶ ،
 ۴۷
 نجفقلی میرزا، ۳۰۲
 نصیرالدوله (میرزا عبدالوهاب خان)،
 ۳۳ ، ۷۲ ، ۷۴ ، ۷۹ ، ۱۲۶
 نوری (علی اکبرخان)، ۵
 نوری (میرزا اسدالله)، ۵
 نصیرالملک (میرزا فضل الله علی آبادی)،
 ۱۳۵ ، ۱۳۶
 نجف اشرف، ۱۲۶
 نصرت الدوله (فیروز میرزا)، ۷۷ ، ۱۸۹ ،
 ۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۲۹۵ ، ۲۹۷
 نصرالله میرزا، ۲۷۹
 نبی خان قزوینی ۱۳۶ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹ ،
 ۳۲۱
 نظرعلی حکیمباشی، ۶۵ ، ۲۹۱
 نصرت الزمان ایلچی، ۱۰۹
 نجف ۳۱۱
 نجف آباد، ۱۳۱ ، ۱۸۲ ، ۱۹۹
 نطنز، ۱۸۰ ، ۱۸۹ ، ۱۹۳ ، ۲۷۹
 نجفعلی سلطان، ۱۹۹
 نجفی (شیخ محمدتقی) - ۳۲۲
 نریمان خان، ۲۲۱
 نفیسی (سعید)، ۸۰
 نقش جهان، ۱۲۳ ، ۱۹۶ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ ،
 ۲۰۴ ، ۲۱۷
 نصرت (عبدالحسین)، ۴
 نیکلا، ۱۲۱ ، ۲۷۹
 نوائی (عبدالحسین)، ۶۸ ، ۳۱۹
 نوش آفرین خانم، ۷۵
 نواب (حسینقلی خان)، ۳۸
 نورالله (حاج آقا) - ۳۲۲
 ننادخان، ۲۰۰
 نهاوند، ۲۱۵
 نیرالدوله (فرخ سیر میرزا)، ۷۰
 نیشابور، ۶۱ ، ۶۲
 و
 وحید دستگردی (حسن)، ۵
 واعظ (سید محمد رضا)، ۱۰
 واتسون، ۱۳۹
 وامبری (پروفسور) ۳۰۲
 واشنگتن، ۱۴۲ ، ۱۴۳
 وحیدنیا (سیف الله)، ۵ ، ۱ ، ۵ ، ۱۹۱ ، ۲۳۱

۵۹، ۶۰، ۶۱، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳،

۲۱۵، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۷۹

هرتسفلت، ۱۳۹

هراتی (عبدالکریم)، ۳۱۸

هرندی، ۸، ۹

همایون (سلطان)، ۲۸

همدان، ۲۱، ۵۶، ۱۳۳، ۲۱۵، ۲۶۳

هنت، ۱۴۰

هندوستان، ۲۰، ۱۳۹، ۲۲۳، ۳۰۴

هیراد (رحیم)، ۱۰

ی

یزد، ۴۸، ۶۴، ۲۱۲، ۲۱۳

یزدی (عبدالرضا خان)، ۲۱۲

یغمای جندقی (ابوالحسن)، ۲۵۹

یوسف خان گرجی، ۱۷۷

یوسف خان هزاره، ۲۵۷

یوسف میرزا، ۲۹

یحیی میرزا، ۱۳۳، ۱۳۴

یحیی خان، ۷۳

یارمحمد خان، ۲۹، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱

یزدانی، ۷۳

یموت، ۴۴

ورتیشچف، ۱۰۱

ورشو، ۲۷۹

وکیل الدوله (محمدحسن)، ۲۰۹، ۲۱۰

وزیرلشکر (هدایت)، ۲۹۵

ویکتوریا (ملکه)، ۲۳۷

وکیل الملک، ۲۸۵

ویلیام چهارم، ۱۰۳

ویجویه، ۲۹۳

وزیرمخصوص، ۳۱۶

وزیرحضور، ۳۱۵

ویلز، ۳۲۱، ۳۲۲، ۵

ویلسن (سرآرنولد)، ۱۰

ه

هاشم خان (میرزا)، ۵۱، ۱۲۸

هاشمی (سید محمد رضا)، ۱، ۵

هاشمی (سید محمد)، ۲، ۴، ۵، ۶، ۹

۱۰، ۱۳

هارفورد جونز، ۱۱۳

هدایت (رضاقلی خان)، ۹۷، ۱۱۴، ۱۲۲

۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۸۱

هدایت (مخبر السلطنه)، ۱۲۸، ۲۲۰

۲۸۵، ۳۱۶

هرات، ۲۰، ۲۵، ۲۹، ۵۰، ۵۷، ۵۸

کتابخانه

